گریگور یقیکیان

شوروی و جنبش جنگل

یادداشتهای یک شاهد عینی

بکوشش برزویهٔ دهگان

شوروی و جنبش جنگل

گریگور یقیکیان

بکوشش برزویهٔ دهگان

زرین

۴۰۰۰

مؤسسه انتشارات نوین

مؤسسهٔ انتشارات نوین

شوروی و جنبش جنگل
گریگور یقیکیان
بکوشش برزویهٔ دهگان
انتشارات نوین
چاپخانهٔ محمدعلی علمی
٤٤٠٠ نسخه
چاپ اول ١٣٦٣

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	یک ـ بیست و هفت
مقدمه	۱ ـ ۳
فصل اول: اوضاع گیلان قبل از ۲۸ ثور ۱۲۹۹	۵ ـ ۳۳
فصل دوم: ورود ارتش سرخ به ایران	۳۵ ـ ۵۳
فصل سوم: ورود میرزا کوچک‌خان جنگلی به رشت	۵۵ ـ ۶۷
فصل چهارم: چند روز بلاتکلیفی	۶۹ ـ ۷۳
فصل پنجم: اعلان جمهوریت شوروی ایران	۷۵ ـ ۹۹
فصل ششم: خلع‌سلاح قزاقان ایران	۱۰۱ ـ ۱۰۸
فصل هفتم: پس از خلع‌سلاح قزاقان ایران	۱۰۹ ـ ۱۱۹
فصل هشتم: اعانه مالیات یا غرامات	۱۲۱ ـ ۱۳۴
فصل نهم: آخرین ملاقاتم با میرزاکوچک‌خان	۱۳۵ ـ ۱۴۵
فصل دهم: کودتا	۱۴۷ ـ ۱۶۶
فصل یازدهم: پس از کودتا	۱۶۷ ـ ۱۸۲
فصل دوازدهم: مراجعه به لنین	۱۸۳ ـ ۲۰۰

فصل سیزدهم: مکاتبه با مدیوانی ۲۰۱—۲۱۷
فصل چهاردهم: کالاهای بازرگانان ایرانی در بادکوبه ۲۱۹—۲۲۷
فصل پانزدهم: پس از قطع مذاکرات وروابط بین‌میرزاکوچك
و نمایندگان دولت شوروی روسیه ۲۲۹—۲۳۸
فصل شانزدهم: شکست و عقب‌نشینی ارتش سرخ ۲۳۹—۲۴۹
فصل هفدهم: عقب‌نشینی قزاقان ۲۵۱ —۲۷۰
فصل هجدهم: کنگرهٔ ملل شرق ۲۷۱—۲۹۳
فصل نوزدهم: عقب‌نشینی لشکریان سرخ ۲۹۵—۳۱۷
فصل بیستم: عقب‌نشینی قزاقان ایران ودومین فرار اهالی رشت ۳۱۹—۳۲۵
فصل بیست و یکم: شهر مرده ۳۲۷—۳۴۱
فصل بیست و دوم: دولت مسئولین ۳۴۳—۳۵۷
پیوست اول: یادداشتهای گائوك ۳۶۳—۳۸۲
پیوست دوم: ملاقات احسان‌الله‌خان دوستدار باسرگه بالاندین ۳۸۳—۳۸۹
پیوست سوم: سرانجام سران انقلاب روسیه ۳۹۱—۴۵۶
توضیحات ۴۵۹—۵۶۵
فهرست اعلام ۵۶۷—۵۸۲

گریکوریقیکیان

پیشگفتار

در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۹ شمسی، با ورود نیروهای شوروی به انزلی، نهضت‌جنگل وارد مرحلهٔ نوینی ازمبارزات خویش می‌گردد. این رویداد باعث می‌شود آوازهٔ نهضت از مرزهای ایران فراتر رود و جنبش، در افکار عمومی جهان مطرح شود. همزمان با ورود بلشویکها، کمونیستهای ایرانی مقیم قفقاز به ایران می‌آیند واتحادی بین آنان و قوای میرزا بوجود می‌آید. پس از این واقعه، دیری نمی‌پاید که یك سلسله حوادث، در صفوف مبارزان رخنه‌ها ایجاد می‌کند و به دلائلی، اختلافات به اوج می‌رسد:

۱ـ تضاد فکری و عملی میرزا با جناح چپ.

۲ـ عدم توافق در مورد حدود دخالت نیروهای شوروی.

۳ـ تبلیغات حزب کمونیست ایران (عدالت).

٤ـ توقیف کالاهای بازرگانان ایرانی در بادکوبه توسط بلشویکها.

پس از بروز اختلافات، میرزا که‌از ابتدا تمایل چندانی به‌اتحادو همکاری با کمونیستها ندارد، در هجدهم تیر ۱۲۹۹ بحالت اعتراض رشت را ترك می‌گوید و به جنگل می‌رود.

دو سه هفته از این واقعه نمی‌گذرد که در نهم مرداد ماه همان سال، نیروهای شوروی به رهبری مدیوانی، میکویان (رئیس جمهور بعدی شوروی) وبلومکین[1] کودتائی در رشت براه می‌اندازند وادارات دولتی را تسخیر می‌کنند. بدنبال این واقعه، دولتی به ریاست احسان‌الله خان در رشت بر سر کار می‌آید.

از سوی دیگر، نیروهای دولتی که منتظر فرصت برای نابودی

۱ـ دربارهٔ مدیوانی و بلومکین، به متن کتاب مراجعه کنید.

نهضت‌اند، هجوم خود را آغاز می‌کنند و درسی‌ویکم مرداد ماه ۱۲۹۹ رشت را به تصرف خود درمی‌آورند. ولی این پیروزی بیش از پنج روز بطول نمی‌انجامد و قوای دولتی مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند و نیروهای شوروی و احسان‌الله خان، بار دیگر رشت را اشغال می‌کنند. و ۲۶ روز بر آن فرمان می‌رانند.

از آنجاکه گیلان کانون انقلاب شده است و بیم آن می‌رود شعله‌های قیام به نقاط دیگر ایران کشیده شود، رها کردن گیلان شکست سنگینی برای نیروهای دولتی محسوب می‌شود. به همین دلیل بار دیگر، در اول مهر ماه سال ۱۲۹۹ شمسی، حملهٔ مجدد خود را آغاز می‌کنند و شهر را به تصرف درمی‌آورند. پس از این ماجراست که همه منتظرند شعله‌های انقلاب خاموش شود، اما حوادثی روی می‌دهد که شکست نهضت را به تعویق می‌اندازد.

از این‌زمان تا پایان جنبش، قیام‌جنگل شاهدرویدادهای‌گوناگونی است. ولی سرنوشت محتوم آن، با قرارداد شوروی و انگلیس[۲] و بدنبال آن، موافقت‌نامهٔ ایران و شوروی، تعیین می‌شود. پس از این قراردادها، نیروهای شوروی، ایران را ترک می‌کنند و هجوم‌سراسری نیروهای دولتی آغاز می‌گردد. جنبش که به دلیل اختلافات درونی تضعیف شده است، فرو می‌پاشد. احسان‌الله خان و یارانش به شوروی می‌روند، خالو قربان، همکاری با قوای دولتی را برمی‌گزیند و میرزا پس از مقاومتها و پایمردیهای بسیار در گردنهٔ گیلوان جان می‌بازد.

* * *

کسانی که خود در وقایع جنگل حضور داشته‌اند، در اینباره کتابها و رسالاتی نوشته‌اند. مهمترین این آثار، **سردار جنگل** نگاشتهٔ ابراهیم فخرائی است. ولی این کتاب و نوشته‌های دیگر، دربارهٔ ورود نیروهای شوروی و رویدادهای پس از آن، که مهمترین بخش جنبش جنگل است، به اختصار و اجمال سخن گفته‌اند.

۲- دربارهٔ این قرارداد سرنوشت‌ساز تاریخ شصت‌سالهٔ اخیر ایران، به توضیحات پیوست دوم مراجعه کنید.

لیکن در یادداشتهای **گریگوریقیکیان** که اینك بصورت کتابی در دست شماست، وقایع جنبش جنگل از هنگام ورود قوای سرخ، بشرحی کاملتر و گسترده‌تر، مورد بررسی قرار گرفته است. دلیل جامع و کامل بودن این یادداشتها، از جهت حوادث آن دورهٔ جنبش جنگل، حضور نویسنده درگرماگرم وقایع وارتباط‌بسیارنزدیك‌وی بارهبران قیام و قوای شوروی است. یقیکیان با استفاده از اسناد و مدارك دوران خود، نوشتهٔ خویش را مستندتر و پربارتر ساخته است.

بخش نخستین این یادداشتها، اولین بار بسال ۱۳۰۰ شمسی، با عنوان «هفده ماه انقلاب در گیلان» (۱) در ده شمارهٔ روزنامهٔ **ستارهٔ ایران**، از شمارهٔ ۷۱ سال هفتم (٦ قوس ۱۳۰۰) تا شمارهٔ ۸۹ همان سال، منتشر شد. سپس نویسنده، تمامی نوشتهٔ خود را بازنویسی کرده و با تغییراتی، در سالهای۲٤ـ۱۳۲۲ شمسی در روزنامهٔ **ایران کنونی** (از شمارهٔ ۱٦۰ سال نهم تا شمارهٔ ۲٦۸ سال یازدهم‌ـ۲۷ مهر ۱۳۲۲ تا ۱٦ اسفند ۱۳۲٤) مجدداً منتشر کرده است. در چاپ کنونی، در توضیحات هر فصل، به تفاوتهای مطالب **ستارهٔ ایران** و **ایران کنونی** اشاره کرده‌ایم.

یقیکیان، به عللی که بر نویسندهٔ این سطور پنهان است، ازچاپ تمامی یادداشتهای خود چشم پوشیده است. در واقع، آنچه در **ایران کنونی** منتشر شده، شرح حوادث جنبش جنگل، تا فتح دوبارهٔ رشت بدست شورویهاست و ما از رویدادهای پایانی، سرانجام جنبش و سرنوشت سران آن آگاه نمی‌شویم. بخشی از این یادداشتها، درمجلات و روزنامه‌های ارمنی‌زبان آن زمان فرانسه و آمریکا نیز منتشر شده است.

چون این نوشته، بیشتر به‌نقش شوروی درجنبش جنگل و ارتباط آن دولت با آن نهضت پرداخته است، در چاپ‌کنونی، عنوان «شوروی و جنبش جنگل» را برای آن برگزیدیم.

یقیکیان، تاریخ کاملتری از وقایع جنگل، به زبان ارمنی نوشته است و در روزنامهٔ **زنگ** تبریز منتشر کرده است. وی در نظرداشته است قسمت اول رویدادهای جنگل را از آن روزنامه به فارسی ترجمه کند و در **ایران کنونی** انتشار دهد، لیکن به این کار توفیق نیافته است.

یقیکیان افزون بر این نوشته، مطالب ارزشمند دیگری دربارهٔ رویدادهای جنگل بچاپ رسانده است. پاره‌ای را که بدانها دسترسی یافته‌ایم، در پیوستهای پایان کتاب آورده‌ایم.

پیوست اول، ترجمهٔ یادداشتهای گائوک، یکی از وفادارترین یاران میرزا کوچک خان است. او پیشینه‌ای شگفت دارد که در همین یادداشتها به آن اشاره شده است. گائوک همراه میرصالح مظفرزاده از جانب میرزا به شوروی می‌رود تا شکایت رهبر جنگل را از کمونیستها و نیروهای شوروی مقیم جنگل، بگوش زمامداران شوروی برساند. در آن هنگام که این دو نماینده، با مقامات شوروی گفتگو می‌کردند، گائوک شرح مذاکرات را هرروز یادداشت می‌کرد. یقیکیان، این یادداشتها را بدست می‌آورد و در **ایران کنونی** (از شمارهٔ ۱۷۱ تا ۱۸۷ سال نهم) منتشر می‌کند. مطلب پیوست اول همانست که در شماره‌های مذکور آن روزنامه بچاپ رسیده است.

پیوست دوم، شرح «ملاقات احسان‌الله خان با سرگه بالاندین بازرس ارتش سرخ روسیه» را نیز از شمارهٔ ۲۷٤ سال دوازدهم آن روزنامه (۸ بهمن ۱۳۲٦) آورده‌ایم.

«سرانجام سران انقلاب روسیه»، پیوست سوم کتاب است. در این سلسله نوشته‌ها، یقیکیان از خاطرات شخصی خود دربارهٔ آشنائیها و ملاقاتهایش با نریمان نریمانوف و ارژونیکیدزه سخن می‌گوید و به فرجام کار این دو رهبر و افراد روسی مؤثر در وقایع جنگل، اشاره می‌کند. وی ضمن این بخش از نوشتهٔ خود، آگاهیهای ارزنده‌ای از انقلاب مشروطیت ایران می‌دهد. «سرانجام سران انقلاب روسیه» نخستین بار بسال ۱۹۳۸ میلادی در مجلهٔ **هایرنیک**، چاپ شد. این مجله، از ارگانهای رسمی داشناکسوتیون بود و در بوستون آمریکا منتشر می‌شد. بعدها روزنامهٔ **هور**، چاپ تهران، ترجمهٔ فارسی این یادداشتها را با اندکی تغییر در ۲۹ شمارهٔ خود (از شمارهٔ ٦۹ تا ۱۳۱ـ۷ آبان تا ۲۲ دی ۱۳۲٤)آورد. مأخذ ما این روزنامه است.

به این نکتهٔ مهم نیز باید اشاره کنیم که چون یقیکیان ارمنی‌زبان بود و به فارسی تسلطی نداشت، نشر سلسله مقالات «هفده ماه انقلاب در گیلان» ناهموار و ناموزون و توأم با اشتباهات فراوان املائی و اغلاط چاپی است. به همین دلائل، نوشتهٔ او را بازنویسی کرده‌ایم،

با این هدف که مفاهیم و مقاصد نویسنده مخدوش نشود. لیکن نثر او، آنچنان نگشته است که ما میخواستیم. این را نیز باید بیفزائیم **که چاپ این کتاب، بمعنای تأیید تمام نظرات یقیکیان نیست، بلکه هدفمان، روشن شدن پاره‌ای حوادث و رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران است،** تا در این رهگذر، پژوهشگران بتوانند با آگاهی بیشتری به تحلیل و بررسی آن دورهٔ پرآشوب ایران بپردازند.

* * *

در تاریخ معاصر ایران، ارامنه، نقشی فعال وچشمگیر داشته‌اند. از چهره‌های برجسته و آشنای آنان می‌توان یپرم خان را نام بـرد. ولی گروهی از ایشان با همهٔ پویائیهای درخشان خویش، چنانکـه شاید و باید معرفی نشده‌اند و برخی نیز ناشناس و گمنام مانده‌اند. از جملهٔ این چهره‌های تابناك، گریگور یقیکیان است.

گریگور یقیکیان بسال ۱۸۸۰ میلادی[۳] (۱۲۵۹ شمسی) در شهر آکن (۲) واقع در غرب ارمنستان که آنزمان متعلق به امپراتـوری عثمانی بود، دیده به جهان گشود. تحصیلات متوسطه را در اسلامبول و تحصیلات عالیه را در ونیز ایتالیا[٤] به پایان برد. در آن هنگام که ارمنستان غربی زیر سیطرهٔ عبدالحمید ثانی سلطان مستبد عثمانی بود، رنجها و ستمهای فراوان بر مردم ترکیه، بویژه بر ارامنهٔ ساکن آن کشور می‌رفت. هر روز گروهی از ارامنه بجرم ارمنی‌بودن، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. در این زمان بود که احزاب ارمنـی: **آرمناکان، هنچاکیان (۳) و داشناکسوتیون** برای مبارزه بـا استبداد سلطان و دفاع از حقوق ارامنه بوجود آمدند. گریگور، از همان اوان جوانی به میدان مبارزات سیاسی گام نهاد و اندکی بعد، از فعالان حزب **هنچاکیان** بشمار می‌رفت. در همین هنگام نخستین مقالهٔ او بر ضد سلطنت استبدادی سلطان عبدالحمید ثانی بـه زبـان ترکـی در روزنامهٔ **میزان** مصر منتشر شد. او که مبارزی پرجوش و پیگیر بود، در ۱۸۹۸ م. (۱۲۷۷ ش.) برای ادامهٔ فعالیتهـای خـود، از چنگـ

۳ـ محمد صدر هاشمی، **تاریخ جراید و مجلات ایران**، جلد اول، ص ۲٤۳.

٤ـ همانجا، همان صفحه.

عوامل رژیم عثمانی گریخت و به بادکوبه رفت. درهمان سال ورود به بادکوبه، با نریمان نریمانوف دیدار کرد. این دیدار به دوستی بدل شد و تا سالها دوام یافت. (یقیکیان جریان دیدار و دوستی خود را با آن انقلابی نامی که سپس نخستین رئیس جمهور آذربایجان شوروی شد، در «سرانجام سران انقلاب روسیه» به تفصیل شرح داده است.)

گریگور بسال ۱۹۰۲ (۱۲۸۱ ش.) در تظاهرات کارگران بادکوبه شرکت کرد. وی سپس به ایران آمد(٤) و در مدرسهٔ ارامنهٔ رشت معلم شد. یقیکیان در بازگشت به بادکوبه از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ (۱۲۸٤ تا ۱۲۸٦ ش.) مدیر و سردبیر مجلهٔ **کتابخانهٔ نوجوانان**، مدیر روزنامهٔ **زنگ** و متصدی شعبهٔ نشریات انجمن فرهنگی ارامنه در بادکوبه بود.[٥]

وی سال ۱۹۰۵ با **فانی کاپلان**، ضارب بعدی لنین، آشنا شد. یقیکیان در اینباره می‌نویسد: «من فنیا (فانی) کاپلان را در سال ۱۹۰۵ شناختم. او دختری بود سیزده چهارده ساله، ما سران احزاب انقلابی وقت (سوسیالیست دموکراتها، سوسیالیست انقلابیون، سوسیالیست دموکرات هنچاکیان، فدرالیستهای گرجستان، داشناکسوتیون ارامنه)، او را در منزل خواهرش که زن یك سوسیالیست انقلابی بود، می‌دیدیم. این دختر گاهی مواقع در مذاکرات ما حضور داشت و با کمال مراقبت به حرفهای ما گوش می‌داد و ندرتاً حرف می‌زد.»[٦]

یقیکیان سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۸ ش.)، همراه ولاخوف، یکی از دو عضو سوسیال‌دموکرات مجلس مبعوثان عثمانی، بعنوان نمایندهٔ ترکیه در کنفرانس احزاب سوسیال‌دموکرات ممالك بالکان، به بلگراد رفت. در این کنفرانس آدلر اتریشی، تئوریسین سوسیال دموکراسی بعنوان میهمان حضور داشت.[۷]

٥ـ همانجا، ص ۲٤٤.

٦ـ «درباره زنی که لنین را کشت»، **ایران کنونی**، شماره ۲۹۷، سال دوازدهم، اول شهریور ۱۳۲۷.

۷ـ بنقل از **ایران کنونی**، ش ۲۳۸، سال یازدهم، ٦ تیر ۱۳۲٤.

پس از پیروزی انقلاب مشروطیت ایران، سردار محیی و برادرش میرزا کریم‌خان، جنبشی به حمایت از انقلاب درگیلان بوجود آوردند. در این هنگام، یقیکیان مسئول شعبات حزب هنچاکیان در ایران بود. او همراه سردار محیی، میرزا کریم خان، میرزا حسین کسمائی و سید اشرف‌الدین مدیر روزنامهٔ **نسیم شمال** «به تشکیل مجامع ملی و دادن کنفرانسها پرداختند و در تمام حوادثی که در دورهٔ مشروطه اول در طهران روی داد، آنها حامی مشروطه بودند و یا جمعی در تلگرافخانه متحصن شده وبرآوردن آرزوی ملترا خواستگار بودند.»[8]

پس از توپ‌بستن مجلس و استبداد صغیر که تنها تبریزیان در برابر خودکامگان مقاومت می‌کردند، یقیکیان، سردار محیی و میرزا کریم خان «را بیش از پیش به تحولات ملل و انقلابات امم و احزاب سیاسی آشنا ساخت و... سبب آشنائی و ارتباط این دو برادر وسایر ملیون با کمیته و رهبران حزب سوسیال دموکرات قفقاز گردید. و از مساعدتها و کمکهای آن حزب به آزادیخواهان تبریز که در آن موقع با قشون محمد علیشاه در جنگ بودند، آنان را آگاه ساخت و به آنها اطمینان داد که در صورتی که ملت رشت برضد دولت استبدادی محمد علیشاه قیام کنند، حزب سوسیال دموکرات روسیه که در آن زمان لنین رهبری و ریاست کمیتهٔ مرکزی آن را داشت و استالین ریاست کمیتهٔ قفقاز [را] عهده‌دار بود، ازهیچگونه مساعدت به آزادیخواهان گیلان مضایقه نخواهد کرد.»[9]

بدنبال این آشنائی، میرزا کریم خان به تفلیس اعزام شد که نتیجهٔ مسافرت او گسیل نیروهای سوسیال دموکراسی به گیلان بود. در رأس دستهٔ مهمی از این نیروها، سرگو ارژونیکیدزه قرار داشت که «کمیتهٔ حزب سوسیال دموکرات هنچاکیان در یادکوبه، او را به کمیتهٔ حزب در انزلی»[10] معرفی کرده بود. (یقیکیان جریان دیدار خود را با ارژونیکیدزه درپیوست سوم همین‌کتاب: «سرانجام سران انقلاب روسیه» نوشته است.)

۸ـ مهدی ملکزاده، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، ج ۵، ص ۱۳۵.
۹ـ همانجا، ص ۱۳۶
۱۰ـ کتاب حاضر، ص ٦٤

یقیکیان، پس از استقرار مشروطیت، اولین نوشته‌های سوسیالیستی را در زبان فارسی، منتشر کرد. مقالات وی در روزنامهٔ **گیلان** چاپ رشت و اولین کتاب او چاپ شده در مطبعهٔ عروةالوثقی رشت با نامهای : **چه می‌گویند سوسیالیست دموکراتها** و **نظریات امروزهٔ سوسیانیست دموکراتها دربارهٔ اوضاع ایران** منتشر شد. وی به کمک کی‌استوان، مرامنامهٔ حزب‌سوسیالیست دموکرات‌را نیز ترجمه‌کرد ودر گیلان چاپ و در سراسر ایران منتشر نمود.[۱۱]

در اواخر ژانویه و اوایل فوریهٔ ۱۹۱۱ (۱۲۸۹ ش.) یقیکیان با ناصرالملك که ازلندن به رشت آمده بود، دیدار کرد. دراین دیدار، وی، **نظریات امروزهٔ سوسیالیست دموکراتها دربارهٔ اوضاع ایران** را به نظر ناصرالملك رساند. همچنین گزارش کاملی از اوضاع ایران را به نایب‌السلطنه ارائه داد و لزوم انجام اقداماتی را برای نجات ایران گوشزد کرد. در این گفتگو، «ناصرالملك سئوال می‌کند که آیا حزب آنها با اجتماعیون عامیون ارتباطی دارد، که یقیکیان جواب می‌دهد هرچند آن حزب بنام سوسیال دموکراتها نامیده می‌شود ولی هیچگونه ارتباطی با سوسیال دموکراتها ندارد. ارامنهٔ رفقای ما بنام سوسیال دموکراتهای هنچاکیست نامیده می‌شوند و ایرانیها، سوسیال دموکراتهای ایرانی، و همگی جمعاً فراکسیون حزب سوسیال دموکرات بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. شعبات ما در ترکیه، قفقاز، روسیه، آمریکا و غیره وجود دارند و در آیندهٔ نزدیك ارگان مابزبان فارسی منتشر خواهد شد.»[۱۲] همچنین در مورد احزاب می‌گوید: «اگر بجای این‌همه احزاب سیاسی، فقط یك حزب محافظه‌کار با مرامنامهٔ صحیح و تشکیلات محکم می‌داشتیم که از یك طرف افراد را از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تربیت نماید و از طرف دیگر بهترین اعضای خود را در مجلس به وزارت رسانیده و از اقدامات ایشان تقویت نماید، خیلی خیلی بهتر می‌شد.»[۱۳]

۱۱- بنقل از **ایران کنونی**، س ۸، ش ۱۰۸ (۱۰ تیر ماه ۱۳۲۱).

۱۲- اسماعیل رائین، **اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمو اوغلی**، ج۲، چ ۱، ۱۳۵۸، ص ۹۶-۹۵.

۱۳- **ایران کنونی**، همان شماره.

سال ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ ش.) درانزلی مدرسهٔ رشدیه به‌کوشش معارف‌پروران محل‌گشایش یافت. مدیریت این‌مدرسه ابتدا به‌گریگور یقیکیان واگذار شد. وی در این زمان مسافرتی به بادکوبه کرد و اعاناتی از افراد مشهوری چون: حاجی زین‌العابدین تقی‌اوف، موسی نقی‌اوف، لیانازوف، خوشتاریا وطومانیانس جمع‌آوری کرد. یقیکیان و انجمن معارف انزلی از هنسس، رئیس بلژیکی گمرک، نیز درخواست کمك نمودند و او درخواستشان را با نظر موافق به مرکز فرستاد و مرکز تصویب کرد که همه ماهه مبلغ پنجاه تومان به‌مدرسهٔ مزبور کمك شود و در نتیجهٔ همین اعانات بود که مدرسهٔ رشدیهٔ انزلی توانست چند صباحی به کار خود ادامه دهد. بروز اختلاف بین یقیکیان و انجمن معارف انزلی، باعث شد که او از کار کناره‌گیری کند.[۱۴]

یقیکیان در سال ۱۹۱۶ م. (۱۲۹۵ ش.) برای‌شرکت درکنفرانس حزبی به بادکوبه و تفلیس رفت. هنگام مراجعت، مقامات روسی گذرنامه به او ندادند. در نتیجه، یقیکیان تا فوریهٔ ۱۹۱۷ (اسفند ۱۲۹۵ ش.) همانجا ماند. در این وقت، دولت کرنسکی اجازهٔ‌بازگشت به او داد. یقیکیان پس از چهار ماه اقامت در ایران، دوباره به تفلیس بازگشت و از طرف کنگرهٔ عمومی حزب همچاك مأمور ادارهٔ روزنامهٔ مرکزی حزب شد.[۱۵] در جریان انقلاب اکتبر روسیه، او نمایندهٔ تام‌الاختیار کمیتهٔ اجرائیهٔ شعبات حزب همچاکیان در سراسر روسیه و قفقاز بود.

سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش.) در اواخر جنگ بین‌الملل اول، میرزا کوچك خان و هیئت اتحاد اسلام که موقع خود را از جانب دولت مرکزی در خطر می‌دیدند، بناچار از بلشویکهای قفقاز درخواست اسلحه و کمك کردند. در آن ایام، سپاهیان ژنرال دنسترویل انگلیسی در همدان وکرمانشاه و دسته‌های‌مسلح سرهنگ بیچراخوف، هم‌پیمان انگلیسیها، در قزوین تمرکز یافته بودند. ازسوی‌دیگر، کمیتهٔ مسلح

۱۴– بنقل از **گیلان در گذرگاه زمان**، نوشتهٔ ابراهیم فخرائی، چ دوم، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۲۴۱ – ۲۴۰.

۱۵– بنقل از **تاریخ جراید و مجلات ایران**، ج ۱، ص ۲۴۴.

بلشویکها (نمایندهٔ حکومت بلشویکی قفقاز) نیز که مرکب از سیصد نفر سرباز انقلابی روس بود، در انزلی بسر می‌برد.

در یکی از روزهای فصل بهار آن سال، میرزا ابوطالب آموزگار، که سالها پیش هنگام مدیریت یقیکیان برمدرسهٔ رشدیه، سمت نظامت را داشت و اکنون از اعضای هیئت اتحاد اسلام و از نزدیکان خاص میرزا کوچك بشمار می‌رفت، در انزلی از یقیکیان خواست که همراه او برای خرید دستگاه ماشین چاپ برای هیئت، به بادکوبه بروند. در بین راه میرزا ابوطالب هدف اصلی مسافرت خود را با یقیکیان درمیان‌گذاشت؛ وچون‌قراربود میرزا ابوطالب باشاهومیان رئیس‌ارمنی دولت بلشویکی قفقاز مذاکره نماید، از یقیکیان خواست بعنوان مترجم در مذاکرات حضور داشته باشد و به یقیکیان گفت چون با شاهومیان سابقهٔ دوستی دارد می‌تواند در مذاکرات مؤثر باشد.

آنها پس از ورود به بادکوبه، با ساعدالوزاره کنسول ایران در بادکوبه (محمد ساعد، نخست‌وزیر بعدی ایران)، نریمانوف کمیسر اقتصاد و شاهومیان مذاکره و دیدار کردند. در یکی از دیدارها با شاهومیان، چلیاپین رئیس‌کمیتهٔ بلشویکی‌انزلی، واردبحث‌شد وبرضد میرزا و هیئت اتحاد اسلام سخن گفت. پس از مذاکراتی که صورت گرفت، به علت شرایط سخت جنگ و محاصرهٔ شهر بادکوبه ازجانب عثمانیها، شاهومیان از دادن کمك فوری خودداری کرد و نمایندهٔ اتحاد اسلام و یقیکیان، بدون اخذ نتیجه به گیلان بازگشتند. (جریان مفصل این مذاکرات، در «سرانجام سران انقلاب روسیه» و مقالهٔ «تواریشیچ (رفیق) کنسول» منتشر شده در شمارهٔ ۲۰۹ سال دهم روزنامهٔ ایران کنونی، آمده است.)

چندین روز پس از مسافرت بادکوبه، فرستادگان میرزاکوچك‌خان به رشت رفتند و از نمایندگان هنچاکیان و داشناکسوتیون خواستند برای انجام مذاکراتی نزد جنگلیها بروند. یقیکیان همراه دو تن از دوستانش به فومنات رفت و در قریهٔ کسما، در منزل حاج احمد کسمائی با حضور سران هیئت اتحاد اسلام، با میرزا کوچك خان دیدار کرد.

میرزا در این دیدار گفت: ژنرال دنسترویل و ژنرال بیچراخوف اجازه خواسته‌اند نیروهای خود را از نقاط مورد تصرف ما عبور

دهند و به رشت آورند و از آنجا به بادکوبه برند (تا قوای بلشویکی را از قفقاز بیرون کنند) و در این مورد برای اخذ تصمیم ۴۸ساعت به ما وقت داده‌اند که تاکنون ۲۴ ساعت آن گذشته است و اگر پس از ۲۴ ساعت اخیر با آنان موافقت نکنیم، نیروهای خود را با زور عبور می‌دهند. و چون می‌خواهم تا دم مرگ مقاومت کنم، از ارامنهٔ گیلان بویژه ۳۰۰ ارمنی بلشویك مسلح‌که اکنون مقیم انزلی‌هستند، اطمینان خاطر ندارم. زیرا ممکن است هنگام مقابله بـا نیروهـای انگلیسی و روسی، از پشت به ما حمله‌ور شوند.

یقیکیان پاسخ داد: از طرف احزاب هنچاکیان و داشناکسوتیون خاطرجمع باشید. من به شما قول می‌دهم نه تنها افراد این دو حزب بلکه هیچیك از ارامنهٔ مقیم گیلان بشما تعرضی نخواهند کرد، ولی نمی‌توانم از طرف ۳۰۰ ارمنی بلشویك مسلح مقیم انزلی، هیچگونه قولی بشما بدهم. بلکه تلاش می‌نمایم تا از شرکت آنان در زدوخورد و یا لااقل از ورود آنان به رشت جلوگیری نمایم.[۱۶]

ساعت ۹ صبح روز سوم ماه رمضان سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۷ ش.) در رشت این خبر پیچید که چـون کـوچك‌خـان تسلیم نشده، بیچراخوف فرماندهٔ روسهای سفید به‌اتفاق ژنرال دنسترویل انگلیسی به جنگلیها حمله برده، از پل منجیل گذشته و به جانب رشت می‌آیند. از طرفی بلشویکهای مقیم انزلی هم با اسلحه و مهمات به‌سمت رشت در حرکتند و اکنون در خمام ۱۴ کیلومتری شهراند.

در این شرایط، کارگزار رشت، بـه رهنمـود سرکنسول روسیهٔ تزاری، به یقیکیان مراجعه و از او تقاضا کرد با نیروهای بلشویك مذاکره کند و مانع ورود آنها به رشت شود. کارگزار نیز قول داد کوچکترین‌صدمه‌ای به‌جان‌ومال اتباع‌خارجی وارد نیاید وهمه‌چیز به آرامش برگزار شود، مشروط بر اینکه هیچیك از طرفین متعـرض شهر نشود.

یقیکیان، با توجه به شرایط مذکور، به ستاد بلشویکها رفت و از آنها خواست به رشت وارد نشوند. آنها، با قبـول شرایط اعلام

۱۶- بنقل از «گیله دختر»، روزنامهٔ هور، ش ۱۴۹ - ۱۴۸، چهاردهم و پانزدهم بهمن ۱۳۲۴.

شده، از ورود به شهر خودداری کردند و بدین ترتیب یقیکیان، با اتخاذ تدابیر لازم، مردم رشت را از حادثهٔ شوم بزرگی که در پیش بود، رهائی بخشید.[۱۷]

پس از ورود نیروهای شوروی در سال **۱۲۹۹** شمسی به انزلی، یقیکیان در دیدارهای متعدد از میرزا **کوچک‌خان** خواست نیروهای خود را به شهر رشت نزدیک نماید تا هنگام خروج نیروهای انگلیسی از شهر، حادثهٔ ناهنجاری بوجود نیاید.

او همچنین در روز ورود نیروهای شوروی به‌رشت، سمت مترجمی **میرزا**کوچک‌خان را درگفتگو با ارژونیکیدزه و راسکولنیکف، رهبران **نیروهای** نظامی شوروی، بعهده داشت.

هنگام حضور نیروهای شوروی در گیلان، منزل یقیکیان بصورت باشگاهی درآمده بود که کلیهٔ اقشار ملت از بام تا شام برای کسب خبر و اطلاع از چگونگی جریانات سیاسی به آنجا سر می‌زدند. علت توجه خاص مردم به خانهٔ او، این بود که دست‌کم روزی ۲۰ نفر نزد او می‌رفتند و از اخبار واصله آگاهش می‌ساختند. علاوه بر آن، روزنامه‌های تهران، مسکو و بادکوبه به دستش می‌رسید و در جریان رویدادها قرار می‌گرفت. (در آن زمان ورود روزنامه‌های تهران به گیلان ممنوع شده بود.) همچنین با رؤسای انقلاب در تماس بود و با آنان آشنائی داشت.

یقیکیان، در مرداد ماه سال ۱۲۹۹ شمسی از طرف کمیتهٔ‌مرکزی حزب کمونیست ایران، بعنوان یکی از نمایندگان ایران در کنگرهٔ ملل شرق انتخاب شد. ولی قبل از آنکه با سایر همراهان رهسپار شود، نیروهای دولتی هجوم آوردند و ارتش سرخ شوروی را ازرشت عقب راندند. بعد از فتح مجدد رشت بدست ارتش سرخ شوروی، چون کنگرهٔ ملل شرق رو به پایان بود، رهبران حزب‌کمونیست ایران فرصت نکردند با یقیکیان برای رفتن به کنگره گفتگو کنند.

اکثر رهبران حزب کمونیست یا نمایندگان دولت شوروی، چند ساعت پس از ورودشان به رشت، برای دیدار یقیکیان نزدوی‌می‌روند و می‌گویند که طبق دستور مسکو به دیدار او آمده‌اند و می‌خواهند

---

۱۷ ـ «گیله دختر»، همانجا، ش۱۵۱ ـ ۱۵۰، شانزدهم و هفدهم بهمن ۱۳۲٤.

نظراتش را دربارهٔ عملیات روسها و کمونیستهای ایران، جویاشوند. بدین ترتیب درمی‌یابیم که مسکو برای نظریات یقیکیان در مورد حوادث و رویدادها، اعتبار خاصی قائل بوده است. زمانی هم مورزاکوف، رئیس شعبهٔ تاریخ‌نویسی حزب کمونیست ایران، برای نوشتن تاریخ انقلاب مشروطهٔ ایران و نقش حزب دموکرات در آن انقلاب، نزد یقیکیان می‌رود و از آگاهیهای او استفاده می‌کند.

در دوران حکومتمدوم احسان‌الله‌خان، نیروهای شوروی به‌یقیکیان ظنین می‌شوند. زیرا بنظر آنان، او که دارائی و درآمد ثابتی ندارد، زندگی خود را چگونه اداره می‌کند. و این احتمال را می‌دهند که از منبع ناشناسی به او پول می‌رسد. سبب بوجود آمدن این فکر، آنست که او از شرکت در عملیات انقلابی خودداری می‌کرده و در منزل‌خود از افراد مختلف با اندیشه‌های گوناگون پذیرائی می‌نموده است. شورویها از احسان‌الله خان می‌خواهند که یا بایستی یقیکیان در عملیات انقلابی شرکت نماید و یا اینکه به بادکوبه رود. یقیکیان بعلت بیماری و مخالفت با کارهای دولت احسان‌الله خان از همکاری خودداری می‌کند. ولی ناگزیر عضویت شورای عالی فرهنگ را می‌پذیرد و به کار مشغول می‌شود.

پس از شکست جنبش جنگل و اشغال گیلان از طرف نیروهای دولتی، یقیکیان به تهران می‌آید و در روزنامهٔ **ستارهٔ ایران** بدرج یادداشتهای «هفده‌ماه انقلاب در گیلان» و مقالات سیاسی دیگر می‌پردازد که «بنا به دستور یك سفارت بیگانه»[۱۸] از ادامهٔ چاپ‌مقالات او جلوگیری می‌شود.

از این تاریخ تا سال ۱۳۰۷ شمسی که به انتشار روزنامهٔ **ایران کبیر** می‌پردازد، با روزنامه‌های رشت همکاری می‌کند. عناوین بعضی از مقالات او در آن زمان، اینهاست:

«سرمایهٔ خارجه»، روزنامهٔ **طلوع**، سال اول، شماره‌های ٤، ٦، ٩ (۱۳۰۲ ش.)

«آنقره‌ـاسلامبول»، روزنامهٔ **قرن ١٤ بجای ندای‌گیلان**، دورهٔ‌دوم،

۱۸ـ **تاریخ جراید و مجلات ایران**، ج ۱، ص ۲٤٤.

شماره‌های ۲ و۳ (جدی ۱۳۰۳)
«بلدیه»، **طلوع**، شماره‌های ٦١ تا ٦٣ (۱۳۰۳)
«تجارت با روسیه»، روزنامهٔ **ترغیب**، شماره‌های ۱ تا ۷، سال چهارم (۵ اردیبهشت تا ١٤ خرداد ۱۳۰٤)
«مصاحبات اجتماعی»، همان روزنامه، شمارهٔ ۱۳، سال چهارم (۵ مرداد ۱۳۰٤)
در روزنامهٔ **قرن ١٤ بجای ندای گیلان**، دورهٔ دوم، شماره‌های ۲ تا ٤ (جدی ۱۳۰۳) مقاله‌ای بنام «مراسلهٔ مهم تروتسکی، لنینیزم، تروتسکیزم یا اصول لنین و اصول تروتسکی» چاپ شده است که بنظر می‌رسد نوشتهٔ یقیکیان باشد.
وی علاوه بر همکاری با روزنامه‌های رشت، با تدریس زبانهای فرانسه، انگلیسی و روسی، امرار معاش می‌کند. مثلا در سال ۱۳۰٤:

در منزل مسیو یقیکیان
دروس فرانسه و انگلیسی و روسی و دفترداری، گفته می‌شود. محصلین به مکان مذکور که در حیاط ادارهٔ محترم ارکان حرب می‌باشد، رجوع نمایند.[۱۹]

مدرسی چهاردهی نیز در یادداشتهای خود به این نکته اشاره‌کرده است.
در ۱۳۰٤، گیلان یکی از چهره‌های باارزش خود، آقادائی‌نمایشی را از دست می‌دهد. در مرگ او رشت سوگوار می‌شود و مراسم با شکوهی در سلیمانداراب برگزار می‌گردد. یقیکیان در این مراسم از طرف ارامنه و کلیمیان، سخنرانی مبسوطی دربارهٔ آقادائی نمایشی ایراد می‌کند.[۲۰]
سال ۱۳۰۷، یقیکیان موفق به انتشار روزنامهٔ **ایران کبیر** در رشت می‌گردد. اولین شمارهٔ این روزنامه در ۱۹ فروردین ۱۳۰۷

۱۹ـ روزنامهٔ **ترغیب**، چاپ رشت، س ٤، ش ۱۹، ۲۳ شهریور ۱۳۰٤.
۲۰ـ مجلهٔ **فرهنگ**، س ۲، ش ۹، آذرماه ۱۳۰٤.

منتشر می‌شود. این روزنامه در ابتدا هفتگی است و بعد هفته‌ای چهار شماره منتشر می‌شود.[۲۱] «در این روزنامه حملات شدیدی به دولت ترکیه و کشتار دو میلیون نفر از ارامنه و رفتاری که ترکهای عثمانی ـ نه ترکهای جمهوری ترکیه ـ علیه ارامنه می‌نمودند، به‌تفصیل منعکس گردیده است. با انتشار این مطلب کنسول دولت ترکیه مقیم رشت از دولت ایران خواست تا روزنامه مذکور را توقیف کند وچنین نیز شد.»[۲۲] خود یقیکیان در اینباره می‌نویسد: «روزنامهٔ **ایران کبیر** عقیدهٔ اتحاد ملل ایرانی‌نژاد فارس، کرد، ارمنی و افغان و غیره را تبلیغ می‌کرد و طرفداران متعدد پیدا کرد. **ایران کبیر**، طرفدار عقاید دموکراتیک بود و با عقیدهٔ دیکتاتوری مبارزه می‌کرد دولت همسایه ایران، مخالف عقایدی که از طرف این روزنامه تبلیغ می‌شد بود و توقیف آنرا از دولت خواستند. تیمور تاش وزیر دربارسلطنتی وقت در حکمی که دربارهٔ **ایران کبیر** صادر کرده بود، نوشته بود که این روزنامه در تحت مدیریت یکنفر انقلابی ارمنی می‌خواهد روابط دوستانهٔ ما را با یك‌دولت همکیش و یك همسایهٔ بزرگ ـ بهم بزند و دیوان‌بیگی استاندار وقت گیلان سعی کرد دلائلی پیدا کند تا ثابت نماید که روزنامهٔ **ایران کبیر** ارگان یك کمیتهٔ مخفی کرد و ارمنی و عرب می‌باشد.»[۲۳] به این ترتیب پس از یکسال ونیم، از ادامهٔ انتشار آن جلوگیری می‌شود.

مدرسی چهاردهی در مورد همکاری خود با **ایران‌کبیر** می‌نویسد: «من کودك دبستانی بودم که نزد گ. یقیکیان زبان‌خارجه می‌خواندم، چون وی معلم خصوصی زبانهای بیگانه بود. او بود که مرا متوجه اهمیت مطبوعات نمود و مشق مقاله‌نویسی رابه‌من‌آموخت وبا اشارهٔ استاد، نخست در روزنامهٔ **پرورش** و بعد از انتشار روزنامهٔ **ایران کبیر**، در خلال تحصیل، مقاله‌نویسی را تمرین می‌کردم.» مدرسی می‌افزاید: «روزنامهٔ **ایران کبیر**، از آغاز انتشار در هر شماره چند

۲۱ـ **تاریخ جراید و مجلات ایران**، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲۲ـ **ایرانیان ارمنی**، اسماعیل رائین، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۱۸۰.

۲۳ـ **تاریخ جراید و مجلات ایران**، ج ۱، ص ۳۴۱.

تا از اعلامیه‌ها، متحد المآلها (بخشنامه‌هائی) را که درجریان حوادث جنگل چاپ و منتشر شده بود، بنام اسناد تاریخی و سیاسی منتشر می‌کرد. استادم در تهران برایم حکایت می‌کرد که همهٔ آن اسناد را به رسم یادگار به کتابخانه مجلس شورای ملی تقدیم کرده است.»

یقیکیان پس از توقیف روزنامهٔ **ایران کبیر** به تهران می‌آید و پس از مدتی موفق می‌شود درسال۱۳۱۳ شمسی امتیاز روزنامهٔ **ایران کنونی** را بدست آورد. در فاصلهٔ نشر دو روزنامه، به نوشتن مقالات مختلف در روزنامه‌های بزرگ ارمنی‌زبان چاپ بوستن، پاریس، نیویورك و قاهره مشغول می‌شود.[۲۴] (۵) مدتی‌هم روزنامهٔ **سعادت‌بشر** را به دو زبان روسی و فارسی اداره می‌کند.

صدر هاشمی، نویسندهٔ **تاریخ جراید و مجلات ایران**، اشاره‌می‌کند که روزنامهٔ **توفیق** در سال ۱۳۱۲ چنین خبر داده است: «**آسیای‌وسطی** به‌مدیریت‌یقیکیان ازروزچهارشنبه بیست‌ونهم‌آذر۱۳۱۲ منتشرخواهد شد» ولی صدر هاشمی نسخه‌ای از آن را ندیده است.[۲۵]

ایران کنونی در آغاز تأسیس مدت شش ماه به فارسی و روسی و بعد مدتی به روسی و بالاخره به فارسی منتشر شده است. اگرچه عنوان آن هفتگی بود، ولی نامرتب، هرچند یکبار شماره‌ای از آن منتشر می‌شده است.

اسماعیل رائین در**ایرانیان ارمنی**، (ص۱۸۱) دربارهٔ این‌روزنامه می‌نویسد: «از سال ۱۳۱۸ ش (۱۹۳۹ م.) طبق دستور شهربانی از انتشار آن جلوگیری بعمل آمد، ولی از اول سال ۱۳۲۲ بطورهفتگی مجدداً منتشر شد.» درمورد توقیف این‌روزنامه آگاهی دقیقی نداریم، زیرا به شماره‌های قبل از ۱۳۲۱ آن دست نیافتیم. ولی این نوشتهٔ رائین که **ایران کنونی** بار دیگر از اول سال ۱۳۲۲ بطور هفتگی منتشر شد، اشتباه است. چون در میان نسخه‌های موجود درکتابخانهٔ مجلس، شمارهٔ اول سال هشتم آن، تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۲۱ را دارد.

در دوران جنگ جهانی دوم، مطالب و اخبار فراوانی به

۲۴- همانجا، ص ۳۴۲.
۲۵- همانجا، ص ۷۶.

هواداری از متفقین و مخالفت با فاشیسم، در این روزنامه بچشم می‌خورد.

سال هشتم **ایران کنونی** هر هفته مرتباً در ۱۲ صفحه از ۲۶ فروردین تا ۱۱ آذر ۱۳۲۱ منتشر شده‌است و شمارهٔ بعدی آن بتاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۱ در ۸ صفحه انتشار یافته است. سبب کاهش صفحات را ادارهٔ روزنامه، زیانهای مادی فراوانی که به ناشر و کارمندان آن طی ۹۳ روز توقیف وارد آمده و نیز افزایش مزد کارگران و بالا رفتن بهای کاغذ به سه برابر، ذکر می‌کند. از این پس **ایران کنونی** در ۸ صفحه منتشر میشد و صفحاتش بندرت فزونی میگرفت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، **ایران کنونی** لحنی خصمانه نسبت به شورویها و حزب توده اتخاذ می‌کند و روزبروز برشدت حملات خود به جناح چپ می‌افزاید. این مبارزه در دوران حکومت قوام به اوج می‌رسد. یقیکیان می‌نویسد: «مبارزه **ایران‌کنونی** باحزب تودهٔ ایران و حزب دموکرات آذربایجان، در ایام نخست‌وزیری قوام‌السلطنه نیز ادامه داشت. اگرچه قوام‌السلطنه... طرفداری از سیاست مسکو می‌کرد و معاون سیاسی‌ایشان (مظفرفیروز)قراردادهای همکاری با حکومت آذربایجان، منعقد می‌کرد و با حزب توده همصدا و دوست بودند. تا بالاخره مدیر روزنامه (یقیکیان) را سازمان ارمنی حزب توده خواست ترورریزه کند و اشخاص نامعلوم مسمومش کردند (شاید بنابه‌حکم حزب‌تودهٔ ایران یا حزب دموکرات آذربایجان) و روزنامه موقتاً تعطیل گردید.»[۲۶]

به همین علت سال یازدهم **ایران کنونی** تا ۱۹ اسفند ۱۳۲۴ منتشر می‌شود. ولی سال دوازدهم با حدود دو سال وقفه در ۱۰ دیماه ۱۳۲۶، مجدداً شروع به انتشار می‌کند. از شماره ۱۳ سال دوازدهم، این روزنامه در قطع بزرگتری بچاپ رسیده است. تا آنجا که آگاهی یافته‌ایم، **ایران کنونی** تا ۱۰ شهریور ۱۳۲۷، به انتشار خود ادامه داده است.

علاوه برمطالبی که در این کتاب از **ایران‌کنونی** آورده‌ایم و

۲۶ـ همانجا، ص ۳۴۳

میخوانید، مطالب ارزشمند دیگری نیز در شماره‌های مختلف آن دیده می‌شود: «اسناد تاریخی» که بیشتر شامل اعلامیه‌های نهضت جنگل است و اکثراً در سال هشتم و نهم روزنامه بچاپ رسیده است؛ انتقادهای ادبی و شرح حال ادبای ایران بقلم مدرسی چهاردهی؛ مقالاتی دربارهٔ وضع زنان در ایران و جهان که به احتمال فراوان نوشتهٔ همسر یقیکیان، آستقیك، است؛ ترجمه‌هائی از جراید عربی بقلم مدرسی چهاردهی و مقالات تحلیلی دربارهٔ مسائل مختلف بقلم «و.و.». «و.و.» احتمالا یکی از همکاران یقیکیان درحزب‌همنچاك است، زیرا روزنامه توضیحی بدین‌مضمون برمقالات اولیهٔ او نوشته است: «نویسندهٔ این مقاله، یکی از انقلابیون ارمنی است که در انقلابات مشروطهٔ ایران و ترکیه و انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه و در چندین کنفرانس بین‌المللی کارگران شرکت داشته و مدت مدیدی مدیر روزنامه‌های یکی از احزاب سیاسی ارامنه دراسلامبول ونیویورك و تفلیس بوده و آشنائی کاملی با علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد.»

محمدجواد مشکور نیز در **ایران‌کنونی** مقالات تحقیقی متعددی دربارهٔ «دین بودا» دارد که در سالهای نهم و دهم روزنامه‌بچاپ‌رسیده است. از مجتبی مینوی نیز در سالهای هشتم و نهم این روزنامه مطالبی آمده است.

ایران کنونی گذشته از مطالب گوناگون دربارهٔ ایران، دربارهٔ تاریخ و ادبیات ارمنی نیز مطالب بسیار دارد که می‌تواند مورد استناد پژوهشگران قرار گیرد. ازجمله دو متن با ارزش که یقیکیان آنها را از زبان ارمنی قدیم «گرابار» ترجمه کرده و در شماره‌های مختلف بچاپ رسانده است، یکی: «تاریخ ارمنستان» اثر موسی خورنی و دیگری: «تاریخ ارمنستان»نوشتهٔ غازارپاریتسی. «مسئله ارمنستان» نوشتهٔ یکی از رهبران انقلاب ارمنستان، ازجمله مقالات سودمند **ایران کنونی** است. آثاری نیز از ادبیات ارمنی در آن منتشر شده است: «هرج‌ومرج» و «آرتیست» ازالکساندر موسسیان (شیروان‌زاده)، «رفیقم‌نسو» اثر طومانیان، «حوض خالی» نوشتهٔ حقینبه داودیان و اثری از قرابگیان. آرا هوانسیان (معروف به آرا جهانس)، از نویسندگان و مترجمان برجسته و نامی ارمنی، در این بخش ادبی،

با **ایران کنونی** همکاری داشته است.

شوروی و بویژه تاریخ انقلابات آن، از دید **ایران کنونی** دور نمانده و صفحاتی از روزنامه به آن مطالب اختصاص یافته است. در این زمینه یقیکیان مطالبی دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و حوادث پس از آن در سال دهم با عنوان «ناتیا، صفحه‌ای از کتابچهٔ خاطرات من از ایام ارتجاع» نوشته است. همچنین «در ایام‌طوفان شدید» را که‌یادداشتهای آستقیك درگابریلیان از رویدادهای انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است‌ترجمه و در سال یازدهم چاپ کرده است. (درگابریلیان از رهبران حزب هنچاك بود.) سلسله مقالاتی نیز با عنوان «پیشوایان دولت شوروی چه می‌گفتند، چه کردند، چه می‌گویند، چه می‌کنند» بقلم یك سوسیال دموکرات، در سال دوازدهم این روزنامه منتشر شده است.

احمد کسروی، در **تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان**، (ص ۵۲٤) هنگام نگارش زندگینامهٔ پیرم‌خان، به **ایران کنونی** استناد کرده است. محمد قزوینی نیز در یادداشتهای خود (جلد ۸، ص ۲۲۷) خبر و تاریخ مرگ میرزا کوچك‌خان را از شمارهٔ هفدهم تیر ۱۳۲۱، این روزنامه آورده است.

یقیکیان، گذشته از صحنهٔ سیاست و روزنامه‌نگاری، در صحنهٔ تئاتر نیز نقش فعالی بعهده داشته است. «او برای گروههای تئاتری، علاوه براینکه چند نمایشنامه از زبان خارجی به فارسی ترجمه کرد، چندین نمایشنامه هم برای آنها نوشت. یقیکیان و همسرش در چند نمایشنامه بعنوان بازیگر شرکت داشتند.»[۲۷]

نمایشنامهٔ **انوشیروان و مزدك** او «در پنج پرده و هشت تابلو در چاپخانه عروةالوثقی بچاپ رسیده است. این نمایشنامه درسال ۱۳۰۳ خورشیدی در تماشاخانهٔ آوادیس در رشت یکبار بروی صحنه آمده و در شب ۱۲ مهرماه ۱۳۰۹ نیز بار دوم در شهرداری (بلدیه) همان

۲۷ـ علی حاج علی عسکری، **تاریخچه تئاتر گیلان (۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۷)**، گیلان، ۱۳۵۹، ص ۴۲.

شهر به نمایش گذاشته شد. یقیکیان در این نمایشنامه مـــزدك را بصورت و هیئت تارتوف مولیر معرفی می‌کند و برای اینکه داستان زیاد خشك نباشد یك ماجرای عشقی نیز به آن‌چاشنی می‌زند. می‌توان گفت که این نمایشنامه از لحاظ فنی دارای امتیازاتی است که شایان توجه است و کشمکش و هیجان در آن زیاد است. یقیکیان نمایشنامهٔ دیگری بنام **داریوش سوم یا «کودومانوس»** در پنج پرده نوشته و در تنظیم آن، آنچه در **شاهنامه** در این مورد آمده با مطالبی که یونانیان و دیگران دربارهٔ تاریخ ایران‌نوشته‌اند، درآمیخته ویك تراژدی به‌نثر در پنج پرده و ده تابلو تنظیم کرده و در مطبعهٔ عروةالوثقی در رشت بچاپ رسانیده است. این نمایشنامه هم در تماشاخـــانهٔ آوادیس در رشت توسط مجمع ادبی [فرهنگـــب.د.] رشت به روی صحنه آمده است.»[۲۸]

محمدعلی سپانلو، در توصیف نمایشنامه‌های تـــاریخی و حماسی یقیکیان می‌نویسد: «آثار یك نفر، از نظر جهان‌بینی ونگرش تاریخی ممتاز است. گریگور یقیکیان یکی از مهمترین نویسندگان تئاتـــر ایران است... او آثار نمایشی‌اش را به ارمنی می‌نویسد و به کمك دیگران به فارسی ترجمه می‌کند... از یقیکیان حدود ۵ نمایشنامه در دست است. او نخستین کسی است که تاریخ ایران را با دید تحلیلی می‌نگرد. از این‌رو اشخاص نمایش او، علیرغم بعد زمـــانی، جنبهٔ واقعی و همیشگی دارند، از خوی‌ها وخصلت‌های مطلق‌و خدشه‌ناپذیر که رسم نمایشنامه‌نویسان آن عهد است بری هستند و نقشبازان، اعم از مثبت یا منفی، هریك واجد دلایل یا انگیزه‌های قابل قبولی برای شخصیت خویش هستند. در نمایشنامهٔ **انوشیروان عادل و مـــزدك**، نویسنده نشان می‌دهد: مزدك که مورد علاقهٔ مردم است به یك اشتباه اساسی دچار شده. او پیامی برای مردم عادی مـــی‌آورد، اما امید و پایگاهش را در دربار و دستگاه اشراف قرار داده است. بـــدین‌سان، وسیله، هدف را ویران می‌کند. در نمایشنامهٔ **جنگ مشرق و مغرب**،

۲۸ـ همانجا، ص ٤٤ ـ٤٣.

یقیکیان داستان هجوم اسکندر به ایران و مجادلهٔ اسکندر و دارا را موضوع کرده است. در کشاکش نیروهای مثبت و منفی نمایش، یك مایهٔ اساسی چشمگیر است: تا موقعی که اسکندر به پشت دیوارهای پایتخت هخامنشی رسیده هنوز کسی جرأت نمی‌کند به دارا واقعیت را بگوید. چون درواقع خود او دوست ندارد با واقعیت تلخ مقابل شود. جائی که نمی‌شود حقیقت را گفت، شکست از درون روی داده است. نویسنده در پرورش شخصیت‌ها، به‌خصوص شخصیت داریوش، موفق است. گفتگوها از نظر تضاد صحنه‌ای وصعود تکاملی آدم‌ها خوب ازآب درآمده، هر حرف قهراً ضدیا پاسخ خود را مـــی‌آفریند. یعنی نقشبازان طوطی‌وار نقش خود را پس نمی‌دهند و این هنر یقیکیان است.»[۲۹]

علاوه برآثار مذکور، نمایشنامه‌های دیگری نیزمنتشر کرده است:

فاجعه یا راه خونی؛ ترجمهٔ میرزا میکائیل شامیریانس، درام در یك پرده، ناشر: فرقهٔ سوسیال دموکرات شعبهٔ تهران، ۲۵ ص.

سلیمه؛ رشت، ۱۳۰۹ ش، سربی، جیبی، ۱٤۰ ص.

در لباس زن؛ کمدی در یك پرده، رشت، ۳۰ ص.

حق با کیست؟؛ درام در سه پرده، ضمیمهٔ روزنامهٔ **ایران کبیر**، رشت، ۹٤ ص.

برای وطن؛ رشت، ۱۳۰۹ ش، سربی، بغلی، ٦٤ ص.

میدان دهشت؛ درام در سه پرده، چاپ عروةالوثقی رشت، ٤۸ص.

داستان‌نویسی (بخصوص داستانهای‌تاریخی) وترجمهٔ رمان، زمینهٔ دیگر فعالیتهای ادبی یقیکیان است:

دوبروسکی؛ اثر پوشکین، ترجمهٔ گریگور یقیکیان، رشت، ۱۳۰۷ شمسی، ۱۰۰ صفحه.

انقراض سلطنت اشکانیان در ایران (اقتباس از تاریخ ارامنه).

شاپور ذوالاکتاف و جنگ‌های او با ژولین.

دختر قشنگ.

صابیره.

۲۹ـ **نویسندگان پیشرو ایران**، تهران، زمان، ۱۳٦۲، ص ۲۰۹-۲۰۷.

آیدا. این رمان ابتدا در روزنامهٔ **سعادت بشر** منتشر شده و بار دیگر در **ایران کنونی** بچاپ رسیده است.(٦)

مدرسی چهاردهی، در یادداشتهای خود دربارهٔ رمان **صابیره**، می‌نویسد: «یقیکیان، داستان تاریخی کشتار ارامنه را دراسلامبول که در اواخر سلطنت عبدالحمید پادشاه عثمانی اتفاق افتاده بود، در پاورقی روزنامهٔ **ترغیب**، منتشر کرد. درست بخاطر دارم داستان مزبور در پاورقی این روزنامه، دو سه سالی چاپ می‌شد... استادم می‌گفت: در آن زمان کودك بودم که این واقعه در اسلامبول اتفاق افتاد.»

وی همچنین داستانی از وقایع جنگل بنام «گیله دختر» نوشته که در روزنامهٔ **هور** (از شمارهٔ ٦ تا ۱۸۵ـ۱۷ مرداد تا ۲۹ اسفند ۱۳۲٤) بچاپ رسیده است.

گذشته از اینها، یقیکیان تاریخ انقلاب مشروطیت را به رشتهٔ تحریر درآورده و در ۲۵ شمارهٔ روزنامهٔ **بریتاسلاردهایاستأن**، ارگان هنچاکیان آمریکا که مدتی هم سردبیری آن را بعهده داشته، به زبان ارمنی منتشر کرده است.

گریگور یقیکیان پس از عمری مبارزه و تلاش ثمربخش در ١٤ ژانویهٔ ۱۹۵۱ (١٤ دی‌ماه ۱۳۲۹) در تهران، درگذشت و در آرامگاه ابدیش، گورستان قدیمی ارامنه، واقع در خیابان شیوا بخاك سپرده شد. (۷)

* * *

آقای **مرتضی مدرسی چهاردهی** از آگاهان وقایع گیلان، که زمانی نیز شاگرد وهمکار مطبوعاتی یقیکیان بوده‌اند، گذشته ازراهنمائیهای ارزنده، به درخواست نویسندهٔ این سطور، یادداشتهائی دربارهٔ تاریخ معاصر گیلان نوشتند که در جای خود از آنها استفاده کرده‌ام. از ایشان بسیار سپاسگزارم.

همچنین از آقای **آراهانوانسیان** (معروف به **آراجهانس**) همکار مطبوعاتی یقیکیان که در روشن کردن گوشه‌هائی از زندگی وی مرا یاری دادند و به لطف ایشان، عکس یقیکیان و آگهی روزنامهٔ **ایران**

کبیر، بدستم رسید، باید صمیمانه قدردانی نمایم.

از برادر گرامی‌ام **بهمن** که در ویرایش کتاب یاریهای پـــرارج کرده است، متشکرم.

برزویهٔ دهگان

مهرماه ۱۳۶۳

توضیحات پیشگفتار

۱ــ ابراهیم فخرائی، نویسندهٔ **سردار جنگل** درصفحهٔ ۲۷٤ این کتاب، نامی از یقیکیان و روزنامه‌های **ایران کبیر** و **ایران کنونی**، آورده است. بخشی از یادداشتهای گائوك را نیز در صفحهٔ ۲۸٤، همان کتاب، نقل کرده است. نکتهٔ شگفت‌انگیز اینست که فخرائی که برخی مطالب روزنامه‌ها و مجلات منتشر شده پس از ۱۳۲۰ را راجع به وقایع جنگل،در کتابخود آورده، چرااشاره‌ای به «هفده ماه انقلاب در گیلان» نکرده است. حال‌آنکه در صفحهٔ ۱٦۹ **گیلان در گذرگاه زمان** می‌گوید: «تاریخچهٔ ۱۷ ماههٔ انقلاب گیلان از نوشته‌های با ارزش‌او (یقیکیان)ست.»

از سوی دیگر فخرائی در یادداشتی که برای سپانلو، نویسندهٔ کتاب **نویسندگان پیشرو ایران** (صفحهٔ ۲۰۸) فرستاده، دربارهٔ یقیکیان گفته است: «سلسله مقالاتی به نام «هفده ماههٔ انقلاب» نوشته است... اطلاعاتش راجع به انقلاب و زمامدارانش همه صحیح و به‌اصطلاح دست اول است. یکی دو فقره تلگراف واصل از مسکو را که محرمانه بود و در مجلهٔ **فروغ** و بعد کتاب **سردار جنگل** چاپ کردم از ایشان به دستم رسیده بود.»

نکتهٔ شگفت‌انگیز اینست که فخرائی، با آنکه «یکی دو فقره تلگراف واصل از مسکو را که محرمانه بود» از یقیکیان گرفته‌است، درکتاب خویش (**سردار جنگل**) ذکری از مأخذ آنها نمی‌کند. و پس از سپری شدن هجده سال از انتشار چاپ اول **سردار جنگل**، در حاشیه یك کتاب‌ادبی

به این مطلب اشاره می‌کند.

۲ــ این آگاهی از آقای آرتوش میناسیان، شاگرد یقیکیان است .نگارنده از لطف ایشان سپاسگزار است.

۳ــ در ماه اوت سال ۱۸۸۷، هفت جوان ارمنی در ژنو سازمانی برای گسترش عملیات انقلابی درارمنستان عثمانی، بوجودآوردندوآنرا «حزب انقلابی هنچاکیان»نام نهادند. این، نخستین حزب سوسیالیستی عثمانی بشمار می‌رفت. یکی از فعالیتهای آنان، ترجمهٔ پاره‌ای از آثار مارکس و انگلس به زبان ارمنی بود. این حزب در سال ۱۹۰۵ به «حزب دموکرات سوسیال هنچاکیان» تغییر نام یافت و در ۱۹۰۹ نامش به «حزب سوسیال دموکرات هنچاکیان» مبدل شد.

حزب هنچاکیان، پس از انشعاب در حزب سوسیال دموکرات روسیه وتقسیم آن‌بدو گروه بلشویك ومنشویك، جانب منشویکها را گرفت و به نظریات آنها گرویید. یقیکیان در «سرانجام سران انقلاب روسیه» به‌این مطلب اشاره کرده است. پس از تشکیل ارمنستان شوروی، هنچاکها، این جمهوری را به‌رسمیت شناختند و با آن همکاری کردند.

حزب هنچاکیان از بدو تاسیس به انتشار نشریه‌ای موسوم به **هنچاك** (بمعنای زنگ) دست زد که پس از چندبار وقفه، انتشار آن تا سال ۱۹۳۰ ادامه یافت. «هنچاك» را به صورتهای گوناگون نوشته‌اند: هونچاك، هینتچاك و هنتچاك.

٤ــ آرتوش میناسیان در مطالبی که برای جناب آراهوانسیان (آراجهانس) بیان داشته است، می‌گوید: یقیکیان از بادکوبه به بندر انزلی آمد و زمانی درمدرسهٔ ارامنهٔ آنجا به تدریس زبان ارمنی و تاریخ ارمنستان پرداخت... پس از آمدن به ایران، زبان فارسی را فرا گرفت و با ادبا و دانشمندان ایرانی دوست شد و باآنها

جلسات ادبی و مباحثه‌ها داشت.

۵ــ آقای میرزابیگیان، یکی از اعضای قدیمی داشناکسوتیون، در گفتگوئی با نگارنده اظهار داشت: یقیکیان هنگام اقامت در تهران، مقالاتی در انتقاد بر سوسیالیسم می‌نوشت و آنها را برای چاپ در مجلهٔ **هایرنیك** به آمریکا می‌فرستاد. در سالهای ۳۵ــ۱۹۳۲ نیز مقالاتی از او در روزنامهٔ **آلیك** تهران چاپ می‌شد.

٦ــ برخی دیگر از آثار او اینها هستند: **شب عید شهریور**؛ سال ۱۳۰۸، **شوهر سوم**؛ ۱۳۰۸، **دوم بهمن**؛ ۱۳۰۸، **رقص در تالین، معلم یونانی**. (از تقریرات آرتوش میناسیان).

۷ــ وقتی در تلاش بدست آوردن اوراق پراکندهٔ زندگینامه یقیکیان بودم برای یافتن تاریخ مرگ او به بسیاری از هموطنان ارمنی ازجمله به سه‌همکار وشاگرد او مراجعه کردم، ولی نتیجه‌ای نگرفتم. تنها راهی که می‌توانست ثمربخش باشد رفتن به گورستانهای ارامنه بود و از اینرو به سه قبرستان مراجعه کردم. سرانجام تاریخ دقیق مرگ وی را در دفتر گورستان کهنهٔ ارامنه واقع در انتهای سلیمانیه، آخر خیابان شیوا یافتم. در دفتر گورستان این مطلب نوشته شده است: «مرحوم گریگور یقیکیان، در تاریخ ١٤ ژانویهٔ ۱۹۵۱ در خاك نو، ردیف ۲۷ به خاك سپرده شد، شمارهٔ قبرش ۸۵۸ است.» از اینرو، تاریخ مرگ گریگور یقیکیان ١٤ ژانویهٔ ۱۹۵۱ مطابق ٢٤ دی‌ماه سال ۱۳۲۹ هجری شمسی است. بموجب این نوشته با متصدی گورستان برای یافتن قبر اورفتم، ولی‌جستجوها بی‌نتیجه ماند ومتصدی، نتوانست گور او را نشان دهد. وی در پاسخ پرسش من که چرا قبر او پیدا نشد؟ جواب درستی نداد.

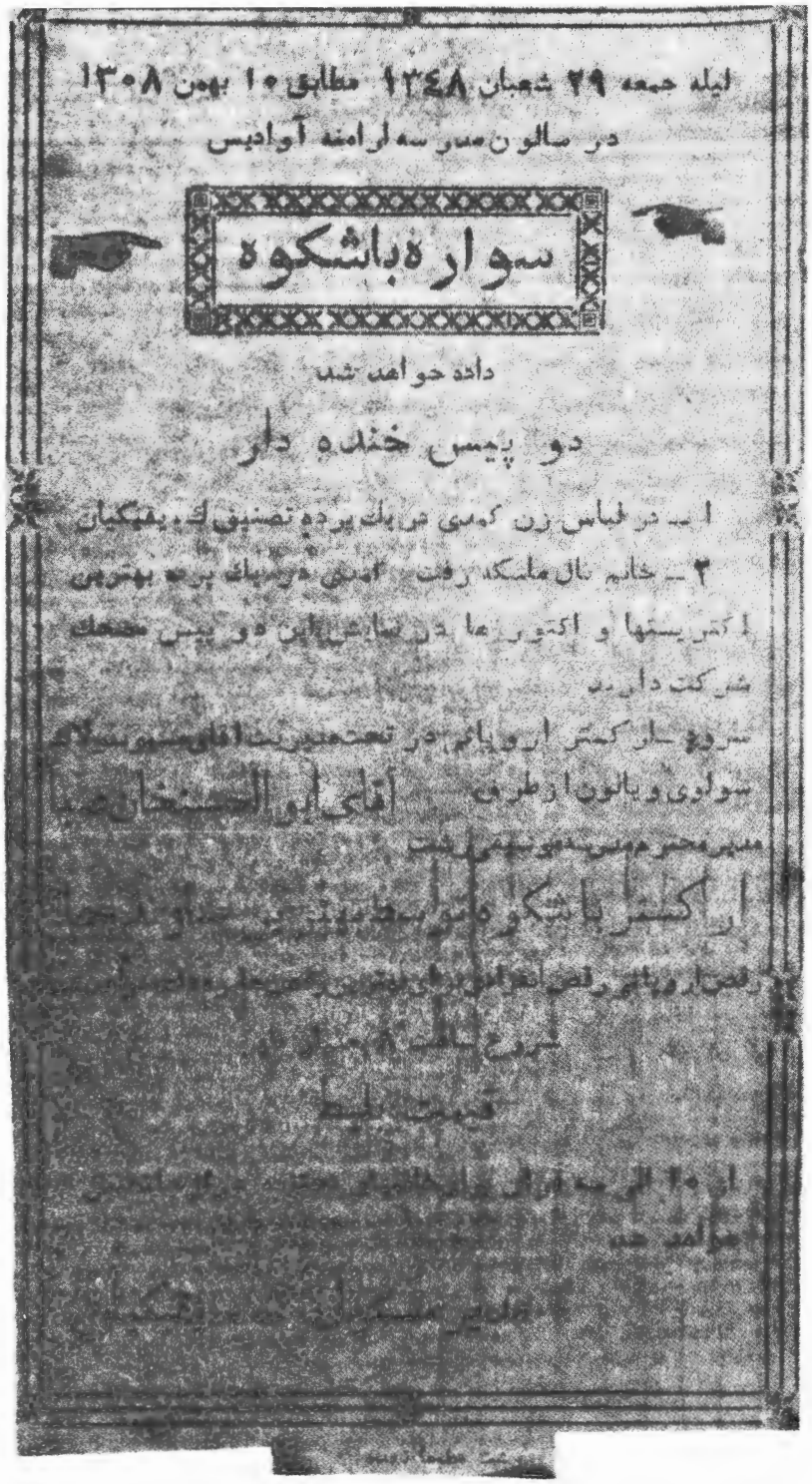

آگهی روزنامه ایران کبیر

مقدمه

این یادداشتها را هفده ماه انقلاب‌در گیلان نامیده‌ام، زیرا قصد من نوشتن کلیهٔ وقایع انقلاب گیلان نبوده، بلکه آخرین قسمت آن می‌باشد، یعنی‌وقایع‌هفده‌ماه انقلاب‌که از ورود لشکریان سرخ‌روسیه شوروی به انزلی شروع می‌شود و روز ورود قشون دولتی به‌رشت به اتمام می‌رسد.

قبل از تحریر وقایع‌این قسمت‌انقلاب، راجع به وقایع‌انقلاب گیلان، به زبان ارمنی مفصلاً نوشته‌ام ودر روزنامهٔ زنگ چاپ‌تبریز درج نموده‌ام. امیدوارم پس از انتشار این‌یادداشتها تاریخ اولین‌بخش انقلاب گیلان را نیز از زبان ارمنی ترجمه کرده و منتشر سازم.

اگر به آخرین قسمت انقلاب گیلان بیشتر اهمیت داده و در ابتدای یادداشتها راجع به آنها می‌نویسم به این جهت است که‌قسمت اول انقلاب. یعنی وقایع انقلابی از طلوع تشکیلات جنگل تحت سر پرستی و ریاست مرحوم میرزا کوچک‌خان جنگلی تا ورود لشکریان سرخ روسیهٔ شوروی به ایران، تقریباً اهمیت محلی و نسبتاً اهمیت ایرانی داشته و از اهمیت آخرین قسمت کمتر می‌باشد. بخش اخیر انقلاب گیلان، اهمیت بین‌المللی دارد و نه فقط افکار عامهٔ کلیهٔ

ایرانیان را جلب کرده، بلکه افکار عامهٔ ملل بیگانه را نیز مشغول نموده است. بدین جهت می‌شود گفت که این قسمت انقلاب گیلان نه‌فقط بخشی از انقلاب گیلان و ایـران را تشکیل مـی‌دهد، بلکه برعکس بخشی از انقلاب بین‌المللی نیز محسوب می‌شود.

اهمیت قسمت‌نامبرده از حیث تاریخ وتاریخ سیاسی وسیاست هم برای ایـرانیان وهم بـرای بیگانگان نسبت بـه بخش اول انقلاب گیلان بیشتر می‌باشد.

من شخصاً در انقلاب گیلان شـرکت نـداشتم، ولـی بسبب روابط نزدیکی که با پیشوایان انقلاب داشتم، آنان از جزئیات‌جریان امور انقلابی مسبوقم کردند. بدین جهت این وقایع‌نویسی‌را یادداشتها می‌نامم، زیرا به رأی‌العین‌شاهد قسمت زیادی‌از اتفاقات درایام انقلاب بوده و با عدهٔ زیادی از اشخاصی کـه درآن شرکت داشتند دربـارهٔ اوضاع و جریان‌کار مذاکراتی نموده‌ام.

در این یادداشتها اسناد متعدد تاریخی را درج مـی‌کنم. عقیده دارم‌که اگر چنین یادداشتهائی دارای اسناد و مدارك نباشد از قسمت تاریخی خود محروم‌می‌گردد و تقریباً‌صورت افسانه پیدامی‌کند.

مدارك و اسنادی‌که در این یادداشتهادرج شده است به مراتب از حکایت من بیشتر اثر خواهد داشت.

یك قسمت از اسناد مندرجه در این یادداشتها را دو ستانم به‌من رسانیدند. من‌هم موقع رامغتنم شمرده، تشکر خود را خدمتشان تقدیم می‌نمایم. قسمت‌دیگری از اسناد ومدارك را در نتیجهٔ زحمات وتحمل مخارج فوق العاده بدست آورده‌ام. ولی امروز که‌موفق‌به نوشتن این یادداشت شده‌ام، زحمات ومخارج را فراموش کرده و خوشبخت‌هستم

که این امکان پیدا شده که حقیقت وقایع چندین سال قبل را به قارئین محترم بدون رودرواسی عرض کنم.

بیست ودو سال قبل قسمتی از این یادادشتها را در روزنامهٔ ستارهٔ ایران منطبعهٔ تهران منتشر کردم ولی در اثر پیش آمدهای ناگواری بقیه را منتشر نساختم.

من تاریخ انقلاب گیلان را نمی‌نویسم؛ بلکه فقط برای کمك به تاریخ نویسان انقلاب گیلان، این یادداشتها را که پانزده سال قبل نوشته‌ام منتشر می‌سازم.

قسمتی از این یادداشتها در مجلات و روزنامه‌های ارمنی زبان فرانسه و آمریکا منتشر شده است.

فصل اول

اوضاع گیلان قبل از ۲۸ ثور ۱۲۹۹

مخبر یکی‌از روزنامه‌های مهم لندن در اوایل‌بهار ۱۲۹۹(مارس ۱۹۲۰) در گزارشی اظهار عقیده کرده‌بود (۱) کـه:«انقلابیون روسیه می‌توانند در گیلان در اقدامات خـود مـوفـق شوند و انقلابیون و روشنفکران ایران را با خود همدست نمایند،زیرا دربار تهران ودولت مرکزی ایران در اقدامات خود در گیلان جدی‌نبوده و کلیهٔ مقررات و تصمیمات خود را طوری که لازم است عملی نکرده و نمی‌کنند. در اثر این تردیدهای دولت تهران، امنیت و آسایش‌درولایت‌فوق وجود نداشته و شرایط زندگانی اهالی مرتب و منظم نمی‌باشد و یقیناً مردم از دولت ناراضی هستند. اگر دولت در تصمیمات و مقررات خـود قدری جدیت بخرج دهد و اوضاع گیلان را مـرتب و منظم سـازد، انقلابیون هیچ زمینه‌ای برای تبلیغات و عملیات خودپیدانکرده وموفق نخواهند شد و اهالی این ولایت از دولت مرکزی‌طرفداری‌کرده و شرایط انقلاب را ازبین خواهند برد.»

در جملات گزارشی که از طرف این نویسندهٔبیگانه دربارهٔ اوضاع گیلان درماه مارس ۱۹۲۰داده‌شده، گرچه بطورخلاصه،اوضاع فوق بطور آشکار و واضح شرح داده شده است ولی هرکسی که بـا

اوضاع این ولایت بخوبی آشنائی داشت،خاطرجمع بود انقلابی که میرزا کوچك‌خان شروع و به اسم جنگل توسعه پیدا کرده بزودی گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد.

گیلان تقریباً مدت پنج سال درانقلاب بود. دولت شاهنشاهی نه‌تنها درمدت پنج سال نتوانست انقلاب‌را خاموش کند ، حتی‌نقشه معینی برای خاموش کردن‌آن تهیه‌نکرد واقدامات‌صحیح بعمل‌نیاورد. مدتی درتهران تصمیم قطعی داشتند که به هروسیله‌ای انقلاب گیلان‌را نابود کنند و مدتی نیز درنتیجهٔ پاره‌ای ملاحظات، راجع به‌انقلاب قرار دیگر گذارده و ادامه آن را موقتاً لازم میدانستند. روزی شروع به‌مذاکرات‌برای‌انعقاد صلح باانقلابیون می کردند وزمان دیگری‌برای سرکوبی انقلاب واعدام انقلابیون لشکرکشی‌می‌نمودند. وبالاخره اهالی بیچاره رامدت پنج سال منتظر تعیین تکلیف‌خود کرده وناامید می‌ساختند .

انقلابیون گیلان (جنگلیها) نیز به‌اندازه‌ای که لازم بود بادولت مخالفت ننموده ونقشهٔ معینی نداشته وبرای پیشرفت مقاصد انقلابی خود جدیت لازمه‌را نمی کردند.

درکلیه تظاهرات و نوشته‌های خود،جنگلیها اسم ومقام شاه‌را مقدس دانسته‌وبه‌نام شاه اقدام می کردند(۲) ودرموقع گفتگوهای‌خود بامردم و مذاکرات بانمایندگان دولت مرکزی اظهار می کردند و می گفتند: «ما باشاه مخالفت نداشته و فقط بادولت وثوق‌الدوله و امثالشان مخالف می‌باشیم وانعقاد مجلس شورای‌ملی‌را خواهانیم و مخصوصاً رفتن لشکریان بیگانه‌را ازایران می‌خواهیم.»

ولی آنان به دولت تسلیم نشده وگاهی ولایات گیلان در اثر

زدوخوردهای داخلی که بین جنگلیها ولشکریان شاهنشاهی و یا بین جنگلیها وخوانین طرفدار دولت‌مرکزی واقع می‌افتاد ، خون‌آلود و اهالی پریشان‌می گردیدند وچندبار نیزبین لشکریان بیگانه و دستجات مسلح جنگلیها زدوخوردهائی پیش می‌آمد که بعد از مدتی باهم‌صلح می‌کردند. درنتیجه این زدوخوردها، صدماتی نیز به‌مردم می‌رسید.

قسمتی ازساکنین، طرفدار دولت شاه بوده واستقرار امنیت و آسایش‌را ازاو می‌خواستند،بدین جهت باجنگلیها مخالفت‌می کردند. ولی بخش دیگری از اهالی، طرفدار جنگلیها بوده و تسلط وفرمانروائی آنهارا میخواستندوحتی‌اشغال تهران‌رانیز واجب وحتمی می‌دانستند.

رفتار جنگلیها، مخصوصاً رفتار پیشوایشان میرزا کوچك‌خان جنگلی بامردم وحتی بامخالفین خود خوب بوده ومخالفین نیز از رفتارشان ناراضی نبودند، بلکه آسایش و امنیت می‌طلبیدند وخاطر جمع‌بودندکه غیر ازدولت‌شاهنشاهی قوهٔ دیگری قادر به‌تأمین آسایش وامنیت مطلوب‌نمی‌باشد.

قسمت کمی‌ازاهالی نیز طرفدار انقلاب‌عمیقتر ووسیعتربوده و امیدوار بودندکه‌میرزا کوچك‌خان روزی ریاست‌این‌انقلاب‌راعهده‌دار شود وبه‌وسیلهٔ دلاوران خود کلیهٔ ایران را ازدست مالکین و سرمایه‌داران آزادکرده ولشکریان بیگانه‌را مجبوربه‌تخلیهٔ ایران کند.

درمدت پنج سال انقلاب، چند بارعدهٔ بزرگی از جنگلیها *

*انقلابیون گیلان‌راکه در سال دوم جنگ بین‌المللی گذشته [جنگ جهانی اول ـ ب.د.] شروع به عملیات در گیلان‌کرده و تا آخر میزان‌سال ۱۳۰۰ به عملیات خود ادامه دادند جنگلی می‌نامند، زیرامرکزتشکیلاتشان در بیشه‌های گیلان بود و در بیشه‌ها از خود دفاع می‌کردند.

به‌نیروی دولت‌شاهنشاهی تسلیم گردیدند(۳) و تصور می‌رفت که‌انقلاب درگیلان تمام شده است ، ولی‌پس ازمدت‌کمی چند نفر ازانقلابیون دوباره‌دریکی‌از گوشه‌های جنگل‌جمع‌شده وعدهٔ زیادی‌ازرفقای‌فراری خودرا دور خود جمع کرده ، شروع به‌عملیات وحملات برلشکریان دولت می کردند.

دولت چندین بارباجدیت شروع به تعقیب انقلابیون می‌نمود وآنهارا دستگیر یافراری‌می‌ساخت، ولی پس ازمدتی آنهارادرحالت خود طوری آزاد می گذاشت، مثل اینکه استقلال آنهـارا دریکی از قسمتهای کشوررسماً شناخته وبه‌توسط نمایندگانش‌باآنهامذاکره‌می کرد وحتی گاهی ازصندوق دولتی به‌آنها پول می‌رسانید.

اواسط سال ۱۲۹۹ بین میرزاکوچك خان ازیك‌طرف و احمد آذری کفیل حکومت گیلان از طرف دیگرقراردادی منعقد گردید(۴) و دولت، فومنات را تحت ادارهٔ انقلابیون گذاشت و قسمت بزرگی ازگیلان را تحت تسلط خود نگه داشت. نیروی‌مسلح دولت ونیروی میرزاکوچك‌خان درمقابل یکدیگر ایستاده و سرحدات خودرا حفظ می کردند وبرای‌اینکه‌کسی بتواند ازقسمتهای دیگر گیلان به فومنات برود می‌بایست جوازعبور وویزا از طرفین بگیرد.

ساکنین که از نقشه‌ها و سیاستهای طرفین آگاهی نداشته و از دوطرف در اثر مبارزات و قشون کشی و زد وخوردها صدماتی دیده بودند،ازاوضاع ناراضی بوده ورفته رفته از دوطرف مأیوس می‌شده و منتظر ناجیان جدید بودند .

غیر از نیروهای انقلاب(جنگلیها) و نمایندگان دولت شاه،قوهٔ دیگری نیز در گیلان وجودداشت که‌گاهی دخـالت در امور داخلی

ولایت می‌نمود و گاهی هیچ تمایلی به‌دخالت‌در امورنشان نمی‌داد و می گذاشت که اوضاع‌در حالت خود باقی بماند ولی‌همیشه کوشش و سعی می کرد که دربـین دولت شاه وجنگلیهـا صلح رابرقرارنموده و امنیت و آسایش‌را در ولایت تأمین‌سازد.

این قوه، انگلیسیهابودند که درشهرهای انزلی و رشت پادگانی داشته و امنیت عبور و مـرور در جادهٔ قزوین ـ رشت ـ انـزلی را عهده دار بودند .

لشکریـان بریتانیـای کبیـر در فصل تابستان ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) واردگیلان شدند ومقصدشان رفتن به بادکوبه بود که از طرف قشون امپراطوری‌عثمانی‌محاصره‌شده‌بود. جنگلیها می‌خواستند از ورودشان به‌گیلان‌ممانعت‌نمایند ولی بعد از زد و خورد مختصری که در منجیل واقع شد مجبـور به عقب‌نشینی شدند و راه عبور برای واحد های انگلیس بازشد . جنگلیهانیز دردو طرف جاده ودر دور شهرهای‌رشت و انزلی مستحکم شده و به وسیلهٔحملات خود صدمه به عـابـرین راه و پادگان‌انگلیسیهامی‌رسانیدند وحتی‌برای پس گرفتن شهررشت،حمله برپادگان شهر نامبرده نمودند ولی پس از دادن تلفات زیاد دوباره از شهر دور شده و به ضدیتها و مخالفتهای خود ادامه دادند. بالاخره‌بین طرفین قرارداد صلح منعقد شده وروابط معمولی برپا گردید.

بر طبق قرارداد نامبرده کـه در دهکدهٔ آتشگاه امضاء گردید، قرار براین شد که کمیتهٔاتحاد اسلام (۵) (جنگلیها) تمام گیلان را مثل سابق‌به وسیلهٔ نمایندگان خود مستقیماً وشهرهای رشت وانزلی بوسیلهٔ حکامی که بارضایت طرفین انتخاب شوند،اداره بنمایند. حکام دوشهر مزبورمی‌بایست در مقابل‌دولت شاه و کمیتهٔ اتحاد اسلام مسئول باشند

ولشکریان انگلیس آزادانه از راه قزوین ـ رشت ـ انزلی عبور کرده و از بندر انزلی استفاده نمایند. قرارداد منعقده در دهکدهٔ آتشگاه یگانه قراردادی است که از طرف نمایندگان بریتانیای کبیر و جنگلیها امضاء گردید.

پس از تسلیم قشون امپراطوری عثمانی و اعلان جمهوری آذربایجان در بادکوبه، لشکریان بریتانیای کبیر از گیلان و قفقاز خارج شدند. حضور آنها در قفقاز از طرف متفقین واجب دانسته‌شد و بنا بر این برای تأمین روابط آزاد با بغدادلازم بود در گیلان بمانند. ولی پس از امضای قرارداد متارکهٔ جنگ با متحدین آلمان، دولت شاهنشاهی‌ایران خواست تمامی گیلان رااز دست‌انقلابیون خارج کند و تحت تسلط خوددرآورد، بدین جهت لشکریان خود را وارد رشت و گیلان نمود.

تقریباً دوسال بین نیروهای مسلح دولت ازیك طرف وجنگلیها ازطرف دیگر، زد و خوردها دوام‌داشت وچندین بار انقلابیون‌متفرق و بعد دوباره جمع شدند و نمایندگان انگلستان در گیلان چندین بار واسطه شدند . ولی اقدامات صلح طلبانهٔ آنها واقدامات وقشون‌کشی دولت بی ثمر ماند و انقلابیون در شهرهای فومنات وغیره تشکیلات نظامی و سیاسی و حزبی خود را از دست ندادند،تا اینکه بین کفیل حکومت گیلان و رؤسای‌انقلابیون قراردادی منعقدشد وبه‌طوری که‌در بالا عرض کردیم، ادارهٔ امور فومنات بر عهدهٔ میرزا کوچك خان گذاشته شد و انگلیسیها دوباره برای کارهای مربوطبه فومنات، خود گاهی به جنگلیها مراجعه می کردند (۶).

اهالی گیلان در ابتدا تصور می کردند که حضور واحد های

بریتانیای کبیر در گیلان کافی خواهد بود که بین دولت شاهنشاهی و جنگلیها صلح برقرار شود و این ولایت تماماً تحت نفوذ دولت افتاده و انقلابیون درصلح و سلامت حاضر به خدمت برای مملکت بشوند. ولی بزودی دیدند که اقدامات آنها نیز بی اثر مانده و انقلابیون که تشکیلات خود را بخوبی محفوظ داشته بودند، روزی دوباره برضد دولت شاهنشاهی اقدام خواهند کرد.

در یك گوشهٔ گیلان، یعنی درخمسهٔ طوالش (شاندرمن، گرگانرود، اسالم، طوالش دولاب و ماسال) دولت نیم مستقل دیگری وجود داشت که رسماً تحت اطاعت دولت بود ولی فی الحقیقه دولتی مستقل و دارندهٔ قشون و فراش واراضی و اتباع بود. رئیس این دولت، سردار مقتدر یکی از خوانین طوالش بود و درطوالش دولاب مستقیماً ودر چهار قسمت دیگرطوالش غیر مستقیم سلطنت می کرد و خوانین جزء نیز چهار قسمت نامبرده را به وسیلهٔ فراشان و قشونهای خود اداره می کردند (۷). این سلاطین و فرمانروایان ریز و درشت گاهی با یکدیگر، گاهی با اتحاد اسلام (جنگلیها) و گاهی باقشون دولت شاه درزدوخوردبوده و گاهی هم با یکی برضد دیگری متحد می شدند.

اهالی طوالش زیر تعدیات وظلم و فشاراین سلاطین، بیشتراز اهالی قسمتهای دیگر گیلان تحت فشار بوده و گاهی از میرزا کوچك خان جنگلی و گاهی نیز از نمایندگان دولت همراهی می خواستند. همراهی ومساعدت آنها موقتی بود و زارعین بیچاره کلیهٔ محصولات برنج خود را به سلاطین و بزرگان نامبرده می پرداختند.

درنتیجهٔ انقلاب روسیه وجنگهای داخلی دراین کشورومحاصرهٔ بادکوبه از طرف لشکریان عثمانی، ارتباط اقتصادی و تجارتی بین

سواحل بحر خزر روسیه و ایران قطع شده ووضع مالی و اقتصادی ولایات شمال ایران صورت اسفناکی به خود گرفته بود. مخصوصاً در اثر انقلابات واغتشاشات داخلی نیز در جاده‌های داخلی ایران ناامنی حکمفرما بود و ارتباط تجارتی وحمل و نقل داخلی هم سخت‌تر و مشکلتر گردیده بود.

پس از پیروزی متفقین در جبهه‌های جنگ بین‌المللی و مخصوصاً پس از تسلیم بلاشرط و بلاقید لشکریان عثمانی ، راه بادکوبه باز وارتباط تجارتی با بلاد قفقاز و کشورهای باختر زمین برقرار گردید ووضع اقتصادی گیلان نسبتاً بهتر شد وچون دراثر بازرسی واحدهای بریتانیای کبیر درراههای تهران، رشت ، انزلی، کرمانشاه، همدان و قزوین امنیت برقرار شده، معاملات تجارتی با تهران و شهرستانهای دیگر به‌آسانی انجام می گرفت و گیلان رفته‌رفته به حالت بازارشمال ایران خود برمی گشت.

فتوحات ژنرال دنیکین رئیس ارتش و دولت ضد انقلابی در قفقاز و در جنوب روسیه، راه روسیه رانیز تا شهر راستف بازکرده و تجارت گیلان با روسیه و ممالك دیگر توسعه می‌یافت .

گرچه وضع اقتصادی و تجارتی گیلان به درجهٔ قبل‌از انقلاب روسیهٔ خود نرسید، ولی اهالی به آتیه امیدوار بودند و کوشش می کردند که به وسیلهٔ راههایی که جدیداً باز شده به صادرات گیلان و ایران بیفزایند. بعلاوه انگلیسیها آذوقه ولوازم دیگر لشکریان خود را در گیلان می‌خریدند وسبب‌توسعهٔ موقتی‌تجارت می گردیدند. ولی اوضاع پس از چند ماه تغییریافت.

قشون سرخ روسیه،قشون ضد انقلابی ژنرال دنیکن راشکست

داد و مدت دو ماه کلیهٔ سواحل روسیهٔ بحر خزر و حتی بادکوبه را که پایتخت دولت جدیدالتأسیس آذربایجان قفقازشده بودتحت تصرف خود درآورد و چون روابط معمولی دیپلماسی وتجارتی بین انگلستان و روسیه و ایران و روسیه موجود نبود بدین جهت روابط تجارتی و اقتصادی شمال ایران با شهرستانها وبنادر روسیه در سواحل بحر خزر مجدداً مقطوع گردید وپریشانی در بازارهای شمال ایران حاصل شد.

مردم منتظر ورود قشون سرخ در گیلان شده و از توسعهٔ انقلابات واغتشاشات در آتیهٔ نزدیك ترسناك بودند، زیرا از یك طرف به گوش آنها می‌رسید که روسها نخواهند گذاشت که انگلیسیها در ایران بمانند و در صورتی که انگلیسیها بدون جنگ از ایران بروند، روسها درهای ترانزیت با ممالك خارجه و راههای تجارت با روسیه را در مقابل ایرانیان باز خواهند کرد و به روابط تجارتی و اقتصادی خود با ایران توسعه خواهند داد واز طرف دیگر دستجات انقلابیون با امید زیاد به تحکیم تشکیلات خود مشغول بوده و حاضر می‌شوند عملیات انقلابی خود را تجدید کنند.

شمال ایران ، بالخاصه گیلان ، قبل از جنگ بین‌المللی تماماً تحت نفوذ اقتصادی و تجارتی روسیه بود. زیرا فقط روسیه مواد خام و محصولات گیلان را می‌خرید و در عوض ، امتعهٔ کارخانجات خود را به قیمت ارزانتری و با اعتبار چند ماهه به ایرانیان می‌فروخت . راست است که صاحبان کارخانجات و تجار درجه اول آلمان نیز در مدت چندین سال قبل ازجنگ، به وسیلهٔ ارزانی محصول کارخانجات میهن خود و دادن اعتبار بیشتری شروع به رقابت باروسها کرده بودند، ولی به موفقیت‌های قابل توجهی نایل نگردیده بودند و نفوذ اقتصادی

و تجارتی روسیه در گیلان روز بروز محکمتر و بیشتر می گردید.

در اثر این روابط اقتصادی و تجارتی ، مردم گیلان در بنادر و رشت به زبان روسی آشنایی پیدا کرده و اکثر تجار و کسبهٔ گیلانی به روسیه مسافرت کرده و از حالت روحی روسها اطلاع پیدا کرده بودند و گرچه تقریباً تمام گیلانیها در ایام جنگ بین‌المللی به آلمانیها اظهار علاقه کرده و بر ضد روسها تبلیغات می کردند اما چون اوضاع اقتصادی وتجارتیشان تماماًتحت نفوذ روسیه بود، بدین جهت مجبور بودند با روسها سازش‌نمایند.

درایام جنگ بین‌المللی، گیلانیها بیشتراززمان صلح ازروابط تجارتی و اقتصادی خود بهره‌ور گردیدند، تا اینکه انقلاب روسیه از این روابط جلوگیری و ممانعت نمود.

روسها دوباره سواحل بحر خزر و بادکوبه را اشغال کردند. بعقیدهٔ گیلانیها ، برای اینکه از همـراهی اقتصادی و سیاسی روسها استفاده نمایند می‌بایست‌رفتن انگلیسیهارا ازگیلان‌خواست، زیرا فقط پس از خارج شدن آنها از گیـلان، روسها راه روسیه را بازکرده و اجازه می‌دادند که محصولات ومواد خام ایران آزادانه به روسیه‌حمل گـردد .

بعلاوه اکثر گیلانیها عقیده داشتند که قرارداد بریتانیای کبیربا ایران، که وثوق‌الدوله امضاء کرده بود، به انگلیسیهااجازهٔ دخالت در کلیهٔ امور داخلی ایـران را می‌داد و به قول عمال انقلابیون جنگل، قرارداد نامبرده، حکم قبالهٔ فروش ایران به انگلستان راداشت وایران از آزادی محروم گشته‌بود(۸). (در ضمن‌باید گفت که‌اکثرمردمی که‌از این قـرارداد ناراضی بوده و بر ضد آن تبلیغ می کردند قرارداد را

نخوانده بودند و از مضمون آن اطلاع نداشتند. حتی عدهٔ زیادی از مبلغین انقلابیون جنگل از مضمون قرارداد بی‌خبر بودند.)

ولی تبلیغات برضد قرارداد اثر قابل‌توجهی بر گیلانیان بخشیده بود واکثر آنها طرفدار فسخ قرار دادنامبرده و بالخاصه رفتن انگلیسیها از گیلان بودند. لیکن‌عدهٔ دیگری از ساکنین رشت عقیده داشتند که پس‌از رفتن انگلیسیها، گیلان میدان انقلابات و اغتشاشات خواهد گردید.

گفتیم که قبل از ورود قشون سرخ به ایران چندین نیروی نظامی و مسلح در گیلان حکمفرما بود:

۱ـ جنگلیها تحت فرماندهی میرزا کوچک‌خان جنگلی، دارای دستجات مسلح‌بودند وتعدادآنها ازپانصدنفر بیشتر و تحت‌نظرصاحب منصبان اتریشی وآلمانی و ترك عثمانی آزموده شده بودند. این نیرو در فومنات متمرکز بود.

۲ـ قزاقهای ایرانی که تماماً یك«فوج آزاد» قزاق‌راتشکیل داده وتحت فرماندهی افسران روسی و ایرانی‌تربیت شده بودند. این نیرو در شهرهای بزرگ، مانند رشت، انزلی(بندر پهلوی)، لاهیجان‌نقاط دیگر ولایت مقیم بودند. چون طبق قرارداد کفیل حکومت گیلان با میرزاکوچك، استقلال جنگلیها در فومنات رسماً شناخته شده بود، بدین جهت قزاقها از سرحدات معین در قرارداد نامبرده تجاوز نمی‌کردند.

۳ ـ نیروی مسلح سردار مقتدر درحکومت خمسهٔ طوالش، که تعداد افرادش‌بالغ برپانصدنفر ودرخمسهٔ طوالش‌متمرکزشده‌بود. چون، سردار مقتدر رسماً برضد دولت مرکزی اقدامی نکرده بود از طرف

دولت برای فرمانداری خمسهٔ طوالش نامزد شد، بدین جهت نیروی مسلح دولت از سرحدات خمسهٔطوالش نیز تجاوز نمی‌کرد ونمایندهٔ دولت مرکزی در گیلان، نیروی سردار مقتدر را از همراهـان نیروی مسلح‌دولت محسوب می‌داشت.

۴ـ خوانین بلوکات خمسهٔ طوالش نیز نیروی‌مسلح خـود را داشتند و تعداد آنها بالغ بر ۲۵۰ نفر بود. اینها گاهی با سردار مقتدر وگاهی نیز با جنگلیها متحد می‌شدند و در مواقع همکاریشان با سردار مقتدر، از دولت طرفداری می‌کردند.

۵ـ پیشکار مالیهٔ گیلان نیز نیروی مسلح‌خود را داشت که برای جمع‌آوری مالیات، به مأمورین ادارهٔ مالیه کمك می‌کردند(۹). این عده مستقیماً تحت اطاعت پیشکار مالیه بوده و تقریباً رل ژاندارمری را بازی‌می‌کردند و مرکز آنها در رشت بود.

غیر از نیروهای مسلحی که در بالا نام‌بردیم، هریك از مأمورین دولت در محلهای مأموریت خود دارای چند نفر پاسبان مسلح بودند که مستقیماً از مأمورین نامبرده اطاعت می‌کردند. سرکردگان یك یا دو دسته از جنگلیها نیزدستجات خود را ازساکنین دهات خودتشکیل داده بودند و بدین جهت هم تحت فرمان مستقیم‌سرکردگان‌خود بوده وگرچه جیره و مواجب‌خودرا از هیئت اتحـاداسلام‌می‌گرفتند، ولی رسماًتحت اطاعت‌میرزا کـوچك‌خان‌بودنـد و از اطاعت‌سرکردگان هم‌ولایتی خود نیز خارج نمی‌شدند.

در آن ایام، ازطرف ادارهٔ کل‌ژاندارمری،مأمورینی نیز به‌گیلان فرستاده شده‌بودند که‌دستجات‌ژاندارمهارا تشکیل و تنظیم‌وتربیت‌نمایند و در مدت کمی، عده‌ای از جوانان، لباس ژاندارمی رابرتن کردند.

در سرحدات گیلان نیز نیروهای مسلح وجود داشت:

۱ـ درتنکابـن، اولاد سپهسالار تنکابنی دارای نیروی مسلح خویش بودند ومستقیماً گاهی بامیرزا کوچك‌خان هم دست می‌شدند وگاهی نیز از دولت مرکزی طرفداری می کردند.

۲ـ در نور و کجور، سالار فاتح دارای نیروی مسلح خود بود که گاهی بی‌طرفی اختیار می کرد و گاهی نیز با میرزا کـوچك خان متحد می‌شد.

۳ـ در خلخال، خوانین خلخالی نیروی نظامی داشتند و بـا نیروی دولتی درزد و خورد بودند. اینها نیزگاهی باجنگلیها همراهی می کردند و گاهی با سردار مقتدر متحد می‌شدند.

مسلم است که این قوای مستقل باعث زد وخوردها وخرابیها و برادرکشیها بودند و نیروی انگلیسی که در گیلان یعنی در رشت و انزلی بسر می برد، در زدوخوردهای آنها دخالت نمی کردند.

غیر از قوای مسلحی که در بالا از آنها اسم بردیم، لشکریان دیگری نیز درگیلان وجـود داشت. ولی ایـن لشکریـان از طـرف انگلیسیها ونمایندگان ایران خلع سلاح گردیده و دربـازداشتگاهها زندگی می کردند. آنان از اتباع فراری ژنرال دنیکین، رئیس دولت و ارتش ضد انقلابی روسیه بودند که پس از اشغال قفقاز شمالـی از سوی ارتشیان انقلابی روسیه از میهنشان فرار کرده وبه انزلی آمده بودند. تعداد آنان بالغ بر پانصد نفر از صاحب منصبان و ملاحان و سربازان بود، چند نفر زن وبچه نیز با خود همراه داشتند(۱۰).

این فراریان با چندکشتی جنگی وتجارتی‌به انزلی‌آمده‌بودند. آنان قبل ازآمدن به این بندر، خواسته بودند در بادکوبه پیاده‌شوند، ولی دولت جمهوری آذربایجان به آنها اجازه پیاده شدن در بادکوبه

را نداده و آنها مجبور به مسافرت به‌طرف ایران شده‌بودند. این فراریان در انزلی خلع سلاح گردیدند و منتظر اجازهٔ مسافرت به طرف بین‌النهرین از مقامات لشکری انگلستان بودند. کشتیهای ایشان نیز خلع سلاح شده و در بندر انزلی لنگر انداخته بود.

فرار و اقامت موقتی اتباع ژنرال ضد انقلابی روس در بندر انزلی نیز باعث اضطراب جدیدی در اهالی رشت و انزلی گردید و چون قشون انقلابی روسیه کلیهٔ بنادر روسی بحرخزر را نیز اشغال کرده بود، مردم گیلان منتظر وقایع غیر منتظره بودند و روز به روز بیشتر ناراحت می‌شدند.

انگلیسیها درساحل انزلی شروع به‌ساختمان استحکامات نمودند، مثل اینکه منتظر حملهٔ لشکریان سرخ به ایران بودند. این اقدامات انگلیسیها باعث ازدیاد وحشت اهالی گردیده بود.

سردار محیی، یکی ازسرکردگان انقلاب مشروطه ودوستانش که باکمیتهٔ اتحاد اسلام جنگلیها مخالف بودند ازاین اوضاع ولایت وحالت روحی مردم استفاده کرده وتشکیلات مخفی ایجاد کرده بودند ودر منزل سردارمحیی تشکیل جلسه می‌دادند ومنتظررفتن انگلیسیها بودند که عملیات انقلابی خودرا شروع نمایند وچون اتحاد اسلام سابقه و تشکیلات ونیروی مسلح خود را داشت ، این عده یعنی سردار محیی ودوستانش امیدوار بودند که به‌همراهی انقلابیون روس خواهند توانست در گیلان نفوذی تحصیل کرده وریاست انقلاب را ازمیرزا کوچک‌خان بگیرند وخودشان پیشوای انقلاب گردند.

حکومت گیلان درایام تصدی احمد آذری ، کفیل حکومت وپیشکار مالیهٔ گیلان، کوشش فراوان می کرد که ازتبلیغات وتشکیلات

احزاب جلو گیری نمایدو چون درشهر بادکوبه حزب بلشویك آذربایجان آزادانه به سازماندهی تشکیلات و تبلیغات مشغول بود وحتی درمجلس ملی آذربایجان نیزو کلائی داشت. بعلاوه چون ایرانیهای مقیم بادکوبه تشکیلات انقلابی خودرا داشتند وبین کارگران ایرانی مقیم بادکوبه تبلیغات کرده و آنهارا تحت لوای خود جمع می کردند و گاهی نمایندگان خودرا به ایران می فرستادند، بدین جهت حکومت رشت بیش از حد مواظبت می کرد که در گیلان سازمانهای انقلابی اشتراکی بوجودنیاید وهر کسی را که می گرفتند روانهٔ بادکوبه می کردند (۱۱).

ولی نه احمد آذری ونه جانشین وی میرزا احمدخان، برای جلو گیری از برگزاری جلسات طرفداران سردار محیی هیچ اقدامی بعمل نیاورده بودند. شاید مطلع نبودند و یا نظر سیاسی در بین بود.

در آن ایام، بلینکی نام، که دکتردرطب بود، به رشت وارد شده وخودرا ازطرفداران کرنسکی، قائدسوسیالیست انقلابیون ورئیس الوزرای سابق انقلابی روسیه، معرفی کرده و باسردارمحیی ودوستانش و یك عده ازمالکین وتجار درجهٔ اول دوستی برقرار کرده وبرضد انگلیسیها ودولت شاه وهیئت اتحاد اسلام تبلیغات می نمود. یك نفر معلمهٔ فرانسوی ودونفر خیاط ارمنی طبق دستورات دکترنامبرده مشغول کاربودند.

حزب کمونیست (بلشویك) روسیه، دولت انقلابی کرنسکی را که ازنمایندگان حزب سوسیال دموکرات کارگران وحزب سوسیالیست انقلابی تشکیل شده بود، به نام انقلاب بین المللی واستقلال ملل ضعیفه وصنف کارگر سرنگون کرد ونیروی دولتی وملتی کشوربزرگی مانند روسیه را دردست خود متمرکزساخت.

لنین پیشوای حزب کمونیست چند روز بعد ازرسیدن به‌ریاست دولت روسیه انقلابی سوسیالیستی ابلاغیه‌ای به‌اسم مسلمین دنیامنتشر واعلام نمود که عالم اسلام‌را تحت حمایت انقلابیون درآورده وبـا کمال جدیت برای آزادی ملل اسلام کوشش خواهد کرد. بنابراین مسلمانان نیز باید باانقلابیون روسیه همراه باشند(۱۲) .

چند روزبعد تروتسکی، کمیسر امـور خارجهٔ روسیهٔ انقلابی بلشویکی، به نام دولت جدید شوروی اعلام کرد که دولت شوروی کلیه قراردادهائی‌راکه دولت امپراطوری روسیه بادول خارجه منعقد ساخته است لغو می‌نمـاید ودرضمن به‌دولت وملت ایران هم ابلاغ شدکه دولت روسیه قراردادهای ترکمانچای ۱۹۰۷ وغیره را فسخ و کلیه امتیازاتی راکه دولت امپراطوری روسیه ویا اتباع روسیه تزاری درایران داشته‌اند به‌ملت آزاد ایران مسترد می‌نماید(۱۳).

براوین ، ویس کنسول امپراطوری روسیه مقیم قزوین، دولت شوروی‌رابرسمیت شناخت وخودراتحت‌اختیار دولت‌نامبرده گذاشت وازطرف دولت شوروی به‌نمایندگی آن دولت درتهران انتخاب شد وچون بنای‌سفارت‌امپراطوری‌روسیه دراختیار سفیرروسیهٔ امپراطوری بود ودولت ایران ، دولت شوروی را برسمیت نشنـاخته بود، بدین جهت براوین دریکی از مهمانخانه‌های پایتخت منزل‌کرد ومستقیمـاً باافراد ملت ایران ارتباط برقرارکرد وهوروزعدهٔ زیادی ازاشخاصی که خودرا دموکرات یاسوسیالیست یاآزادیخواه می‌نامیدند باشخص نامبرده ملاقات‌کرده ووعده‌هائی به وی می‌دادند.

براوین‌نیز به‌نام‌دولت شوروی، ابلاغیه‌ای‌مانند ابلاغیهٔ‌تروتسکی منتشر ساخت واعلام‌کردکه‌دولت شوروی‌ازکلیهٔ امتیازات‌ومؤسسات

وثروت وطلب روسیهٔ امپراطوری دست کشیده وکلیهٔ دارائی وپول وساختمانهای موجود درایران‌را به‌ملت ایران واگذار می‌نماید. ولی چون این اموال واملاك تحت تصرف نمایندگان و مؤسسات روسیهٔ تزاری بود، بدین جهت،دولت شوروی ونمایندگان آن‌دولت‌درتهران نتوانستند فوری وعده‌های خودرا اجرا نمایند ولی بخش بزرگی از افکارعامهٔ شهرنشینهارا جلب کردند.

براوین مدتی‌درتهران به‌تبلیغات انقلابی‌مشغول شد وچون‌نتیجهٔ فوری نصیب وی نگردید، مجبور به‌رفتن از ایران‌گردید ومدتی در افغانستان بسربرد ومقتول گردید.

دولت شوروی نه‌فقط مشغول تبلیغات بین‌ملل اسلام برای‌جلب توجه آنان بود، بلکه باملیون ترکیه هم همراهی فوق‌العاده مؤثری نمود و دراثراین همراهی بود که ملیون ترکیه باروسیه دوستی پیدا کردند ومخالفت تاریخی‌که بین کشورهای روسیه و ترکیه موجود بود نابود ومحو گردید.

درایامی‌که‌براوین، نمایندهٔ‌دولت‌جدیدالتأسیس‌شوروی روسیه، وطن‌خواهان، دموکراتها وروشنفکران ایرانی‌را دعوت به‌همکاری و دوستی بادولت‌شوروی می‌کرد ووعده‌های همراهی به‌ملت آزادایران می‌داد، دولت شوروی مشغول جنگهای سخت داخلی بود ومماشین تبلیغاتی واسلحهٔ نظامی خودرا تماماً برای فتح وپیروزی بردشمنان داخلی وخارجی خود بکارمی‌برد.

درهمین ایام‌سخت برای دولت شوروی، یکی ازروزنامه‌های مرکزی روسیه درضمن‌یکی‌ازمقالات‌خود سطورذیل‌رادرج کرده‌بود:

هرچه باشد، ایران بایستی شوروی شده، دارای تشکیلات سویتی شود. اولین اقدام وجدیتمان این باید باشد که درایران انقلاب را برپا کرده و جادهٔ پیشرفت به‌طرف مشرق، یعنی هندوستان وچین را بازکنیم، زیرا محکمترین قلعه‌های جهـانگیران انگلستان و آمریکا وژاپن ، این‌دو کشور یعنی چین وهندوستان بوده، باید این قلعه‌هارا محوونابود و خراب کرد.

انقلاب ایران باعث انقلابات آسیاو آفریقا گردیده و کلیهٔ ملل شرق را تامصر برضد جهانگیری غرب خواهد شورانید. بنا به‌اخبارات صحیح که به هیئت کمیسرهای ملی رسیده، درکشورهای نامبرده نارضایتیها روزبه‌روز زیادترمی گردد، بطوری که همهٔ مردم حاضر به‌شورش هستند و اندك جرقه‌ای کافی‌است این شورش را مشتعل سازد واین جرقه بایدازطرف ما ایجادشود وما بایدهمراهی وجدیت واقدام بنمائیم ومی‌توانیم اقدامات وهمراهی را به نام وتوسط مسلمانان روسیه نموده ومردم این کشور را وادار و تحریك به انقلاب نمائیم. مـاهرگز فراموش نخواهیم کرد که قلعه‌های سرمایه‌داران را باید تحت تصرف خود درآوریم. مـا، بایستی به هندوستان برسیم و کوتاهترین و مناسب‌ترین راه برای رفتن به‌هندوستان، نه فقط برای جهانگیران آلمانی، بلکه برای انقلابیون روسیه، ایران است.

بنابراین ما بایستی ایرانرا منقلب نمائیم و مرکز انقلاب‌را باید ازمسکو به‌این مملکت منتقل کرده واهمیت نظامی وسیاسی کابال سوئزرا تماماً نابود سازیم.

این مقاله وقتی درمرکزروسیه انتشار یافت که مسکو ازطرف قوای دنیکین، ژنرال ضد انقلابی و کلچاك، امیرالبحرضد انقلابی، تهدید می‌شد. پس معلوم‌می‌شود که در آن‌ایام نیزنخست کمیتهٔمرکزی حزب کمونیست روسیه امید داشت که قوای خودرا به‌ایران رسانیده وحتی مرکزانقلاب‌را درایران قراردهد.

درهمین‌ایامی که قوای ژنرال‌دنیکین‌به اطراف‌مسکو(تامبوف) رسیده بود و پایتخت سرخ را تهدید می‌کرد و در تمام دنیا مخالفین بلشویکها خاطر جمع بودند که امروز و فردا دولت شوروی ازبین خواهد رفت و رؤسای انقلاب دستگیر یا فراری خواهندشد، یکی از دوستانم که در شهر راستف، پایتخت حکومت دنیکین، زیست می‌کرد در مکتوبی که به اینجانب نوشته بود، پیش‌بینی کرده بود که قوای دنیکین به زودی‌شکست خواهد خورد و افراد ارتش‌سرخ پس از اشغال راستف فوری به طرف بادکوبه حرکت کرده و در اواخر ماه‌آوریل یا اوایل ماه‌مه(۱۹۲۰) به ایران‌خواهندرسید.

دوست نامبرده در ضمن دلایلی که چرا بلشویکها به ایران خواهند آمد نوشته بود: «در مسکو عقیده دارندکه فقط‌پس‌ازاشغال شمال ایران از طرف قشون سرخ، انگلستان مجبور به انعقاد قرارداد صلح با دولت شوروی خواهد شد».

پیش بینی‌دوست راستفی نیز صحیح درآمد. طولی نکشید بلشویکها،راستف را اشغال کرده و واحدهای قشون سرخ با سرعت به قفقاز آمده و در اول ماه مه۱۹۲۰ باد کوبه را تصرف کردند(۱۴) و قبل از اینکه برای‌اشغال ارمنستان و گرجستان بروند خواستند نقشهٔ شمال ایران را عملی نمایند.

درگیلان ، دولت انقلابی روسیه غیر از دکتر بلینکی و سردار محیی،دارای طرفداران دیگری هم بود ولی آنان تشکیلات مرتب انقلابی نداشتند. اکثر طرفداران دولت شوروی در گیلان، فراریان بادکوبه و بیکاران بودندکه باهم ارتباط کامل حزبی نداشتند. حزب عدالت(۱۵)نیز در گیلان نمایندگانی داشت، ولی‌شعبات و تشکیلات آن منظم نبود. بدین جهت هم یگانه تکیه‌گاه انقلابیون، کمیتهٔ اتحاد اسلام(میرزا کوچك خان) بود و نمایندگان قشون سرخ قبل از حمله به انزلی با میرزا کوچك‌خان تماس پیدا کردند(۱۶).

پس ازورود لشکریان‌انقلابی به پطروسك،روزی میرزا کوچك خان را در قریهٔزیده ملاقات کردم. درضمن صحبت،مشارالیه کوهستان و جنگلها را به من نشان داد وپرسید: «عقیده شماچیست؟ هنگام‌ورود بلشویکها، دراین کوهستان وجنگلها موضع گرفته، بی‌طرفی را اختیار نمایم یا با ایشان همراه شده بر علیه انگلیسیهابجنگم و یا بابلشویکها مخالفت کرده، متحد نیروی دولت باشم؟»

در جواب گفتم: «جواب چنین سؤالهائی را فوری نمی‌شود داد. ولی می‌توانم عرض‌کنم که اگر شما با بلشویکها همراه هم‌باشید اتحاد شما باآنها طولانی نخواهد شد، زیرا شما به نام اتحاد اسلام و اعلیحضرت احمد شاه قاجار و برای برقراری مشروطهٔ ایران پرچم

انقلاب را بلند کرده‌اید، درصورتی که بلشویکها به نام و بـرای آزادی ملل صغیره وکارگران و برزگران پرچم انقلاب را در دست دارند و این دو عقیده با هم مطابق نیستند.»

میرزا کوچك خان گفت: «پس بعقیدهٔ شما باید بی‌طرفی اختیار کنم؟» درجواب گفتم: «گمان می کنم بی‌طرف بمانید بهتر خواهد شد.»

روز دوم اشغال بادکوبه ازطرف لشکریان سرخ، میرزا کوچك خان را درباغبانان ملاقات کردم ودرضمن صحبت پرسیدم: «راجع به‌عملیات آینده هنگام ورود بلشویکها چه خواهید کرد؟» درجواب گفت: «تاحالا تصمیم قطعی نگرفته‌ام وعجالتاً نمی‌توانم بگویم که با آنها متحد خواهم شد یا بی‌طرف خواهم ماند.(۱۷)»

مشارالیه قبل از گرفتن تصمیم قطعی منتظر برگشت نمایندگـان خود از آستارا بود (۱۸). این نمایندگـان برای ملاقات با سران واحدهای سرخ کـه وارد آستارا شده بودند، رفته و راجع به اتحاد کوچك‌خان با آنها مذاکراتی می کردند. برای من واضح شد که‌هیئت اتحاد اسلام (جنگلیها) تصمیم گرفته است که با بلشویکها متحد شود، به شرطی که شرایطشان از طرف روسها قبول گردد.

سردار محیی نیز نمایندگان خود را بـرای ملاقات و مذکرات با سرکردگان لشکریان انقلابی روس به آستارا فرستاده بودو نمایندگانی نیز قبل از ورود بلشویکها به بادکوبه به آن شهر اعزام داشته بود که با حزب کمونیست آذربایجان تماس بگیرند. ولی حضور عدالتچیها (کمونیست‌های ایرانی) سبب عدم‌موفقیت نمایندگان سردار نامبرده شد.

چون اتباع ژنرال دنیکین و تعدادی از کشتیهـای روس دربندر انزلی متحصن شده بودند، بدین جهت اعتقاد داشتم که واحدهای سرخ

پس از تصرف بادکوبه به گیلان خواهند آمد (از بادکوبه تا انزلی ۱۸ ساعت راه بود) و به علاوه، چون از آستارا خبر رسید که عده‌ای از لشکریان انقلابی روس وارد آستارا شده و قسمتی از آنها به طرف اردبیل و قسمت دیگری به طرف طوالش حرکت کرده‌اند، بدین جهت منتظر اتفاقات ناگوار شده و به میرزا کوچك خان نوشتم:

یك بار قبل از این، شما گیلان را از قتل و غارت نجات بخشیدید. تقدیر شما را مأمور کرده است که یکبار دیگر نیز این ولایت را از خطر نجات دهید و این بار شهرت و اعتبار شما از دفعهٔ پیش بیشتر شده و مردم گیلان و ایران را از خودتان راضی خواهید ساخت و برای رسیدن به این هدف پیشنهاد می کنم که تعداد جنگجویانتان را زیادتر کرده و در شهر رشت نیز از طرفدارانتان دستجاتی تشکیل دهید. گمان می کنم از طرف مأمورین دولت شاهنشاهی از تشکیلات شما جلوگیری بعمل نیاید و شاید همراهی هم بشود، زیرا حکومت گیلان از شما اطمینان کامل دارد و در نتیجه تحقیقاتی که بعمل آمده است تصور می کنم که انگلیسیها شما را از دشمنان خود محسوب نمی نمایند. مردم در شهر عقیده دارند که شما خواهید توانست بلشویکها را راضی کرده و نگذارید وارد رشت یا گیلان شوند.

روز دیگر مکتوب ذیل را به میرزا کوچك خان نوشتم:«مردم اطمینان کامل دارند که انگلیسیها بدون مبارزه باروسها از گیلان می‌روند و چون قشون دولتی نخواهد توانست امنیت را در گیلان حفظ کند، لازم‌است شما تدارکاتی برای حفظ امنیت این ولایت ببینند و پیش‌بینی های روشنتری نمائید.»

روز بعد شخصاً به‌جنگل رفتم و از میرزا کوچك خان خواهش کردم که قشون خود را نزدیك رشت بیاورد که پس‌از حرکت انگلیسیها از شهر، فوری شهر را با رضایت حکومت اشغال نماید. در جواب این‌خواهش،میرزا کوچك‌خان اظهار کرد که‌دیگران نیز ازشهر به‌جنگل آمده و پیشنهاداتی مانند پیشنهـاد من به وی کرده و او را ناجی گیلان دانسته، خواهش کـرده‌اند که پس از ورود بلشویکهابه انزلی در نیم فرسنگی شهر موضع گرفته و پس از تخلیهٔ رشت‌ازطرف انگلیسیها، فوری رشت را اشغال نماید و نگذارد کـه روسها داخل شهر شوند. میرزا کوچك‌خان در انتهای صحبت خود گفت: «هرچه از دستم بیاید خواهم کرد که گیلان میدان مبارزه نگردد و مردم به راحتی زندگانی کنند؛ ولی بدون میل خدا هیچ کاری را نمی‌شود انجام داد.»

رئیس هیئت اتحـاد اسلام، به مردم رشت وعده دادکـه سعی خواهدکرد گیلان میدان زدو خورد نگـردد . ولی وی قادر به انجام وعده‌های خود نگردید و گـیلان در مدت هفده ماه میدان مبارزات سیاسی و نظامی اهالی‌شد واهالی‌این ولایت زحمات زیادی‌متحمل‌شده و زیانهای فراوان دیدند که هیئت اتحاداسلام دراین مبارزات رل‌مهمی بازی کرد.

قبل‌از اشغال بادکوبه ازطرف‌لشکریان سرخ ، دولت شوروی

به امضای گئورگی چیچرین ، کمیسر ملی امور خارجه و نریمان نریمانوف مدیر کارهای مسلمانان شرق نزدیک، ابلاغیهٔ مفصلی خطاب به کارگران و برزگران ایران منتشر ساخته و آنرا قبل از ورود لشکریان سرخ به ایران فرستاده و بین طرفداران خود توزیع کرده بودند.

ابلاغیه نامبرده از حالت اسفناک توده‌های ملت ایران و از فتوحات انقلابیون روسیه در وطن خود مفصلا صحبت کرده ووعدهٔ آزادی و نان و راحتی به کارگران وبرزگران ایرانی می‌داد و آنها را دعوت به انقلاب و شورش بر ضد سرمایه‌داران انگلستان و مالکین و سرمایه داران و دولت شاهنشاهی ایران می کرد. آخرین جملات ابلاغیه به قرار ذیل بود:

> رسید آن روزی که بادولت انگلیس حسابهای خود راتمام کنید، زیرا زحمتکشان دنیا باهم متحد شده و انقلاب جهانی که رعشه براندام حکومت سرمایه‌داری انگلیس انداخته است، روز به روز کسب قدرت نموده و کره ارض آزادخواهد شد. رسید آن روزی که غارتگران و جهانگیران عالم در دست زحمتکشان انقلابجوی اسیر ودر زیر زنجیر و کندهٔ زحمت محوو نابودشوند. انقلاب بزرگ زحمتکشان روسیه زنجیرهائی را که ازطرف مستبدین بر گردن زحمتکشان انداخته شده بود کنده ودرآتیه نیزبه وظیفهٔ خود عمل خواهد کرد. وظیفه‌ای که بر عهدهٔ عموم رنجبران دنیا می‌باشد،

مبارزه با سرمایه‌داران ضد انقلابی و نوایب آنها می‌باشد . نزدیك است که قشون شوروی‌ازولایت ترکستان عزیمت کرده و دست خود را به دست شما برادران خود بدهد وبازحمتکشان کشورتان متحد شده ، وارد مبارزه با سرمایه‌داران ایران که باعث فلاکت شما هستند،شده وشما را ازچنگال ظالمانه آنها خلاصی دهد .

ابلاغیه فوق به دو زبان فـارسی و ترکی منتشر شده بود. از موضوع ابلاغیه نامبرده معلوم می‌شود که فرماندهی‌ارتش سرخ‌درابتدا خواسته بود از راه ترکستان وارد ایران شود و دراین کشور شروع به انقلاب بر ضد سرمایه‌داران ایران و خارجه نماید ، ولی بعداً نقشه عوض‌شده و از راه‌بادکوبه‌ـآستارا وبادکوبه‌ـانزلی‌واردایران گشت.

بعد از اشغال لنکران و آستـارای روس ، لشکریـان انقلابی روسیه دربهای ایران را در مقابلشان باز دیدند، زیرا انگلیسیها گرچه استحکاماتی درسواحل دریا در انزلـی ساخته بودند و ساخلوئی نیز در این بندر داشتند ولی میل به مقاومت نداشته و حـاضر بودند که بدون خونریزی از بندر نامبرده خارج‌شوند. قشون دولت شاهنشاهی نیز که در شمال مرکب بود از دوآتریـاد قزاق و چند نفر ژاندارم، قوهٔ مقاومت نداشت وممکن بود که‌پس از اولین زد و خورد، شمال ایران‌راتخلیه نموده و عقب‌نشینی اختیار کند .

روسها خاطرجمع بودند که بدون زحمت وخونریزی زیادیك قسمت از شمال ایران را اشغال خواهندکرد و قبل از اینکه آستارای

روس‌وموغان روس از طرف لشکریان سرخ اشغال‌شود، روزنامه‌های بادکوبه خبرازاشغال اردبیل را منتشرساختند.

انقلابیون روسیه ، گرچه برای پیشرفت مقاصد خود در ایران همراهی بامیرزاکوچک‌خان وهیئت اتحاداسلام را ازهمراهی‌دیگران واجب‌ترومهمترمی‌دانستند،ولی بااشخاص‌ودستجات‌دیگر نیزکه‌وعدهٔ همراهی به ایشان می‌دادند داخل مذاکره شده و همکاری می‌کردند. زیراآنهابخوبی‌می‌دانستندکه در ایران احزاب ودستجات ویااشخاصی که حاضر به مبارزه با سرمایه‌داران و شرکت در انقلاب سوسیالیستی باشند موجود نیستند ، ولی همکاری افراد و احزاب را موقتاً واجب دانسته ومی‌خواستندتعداد نیروی مخالفین‌انگلستان ودولت‌شاهنشاهی را زیادکنند .

پس از اشغال‌آستارای روس ازطرف‌لشکریان سرخ، نجفقلی شاهسون، که یکی از اشرار اردبیل بود، با نمایندگان و سرکردگان لشکریان سرخ آشنائی پیداکرده ووعدهٔ همکاری به ایشان داد ومبلغ کافی پول و مهمات از آنها گرفت و حواست لشکریان سرخ را به اردبیل ببرد. ولی در وسط جاده خیانت‌کرد واسباب زحمت متحدین جدید خود را فراهم ساخت.حسینعلی آستارائی نیز که مدتی فراری شده بود،به‌انقلابیون روسیه نزدیك شد ووعدهٔ همکاری به ایشان داد. خوانین‌گرگانرود نیزکه در تمام عمرخویش دهقانان و زارعین‌را زیر فشار نگهداشته بودند و گاهی از اوامر دولت اطاعت نموده وگاهی یاغی می‌شدند، خواستند خود را انقلابی جا بزنند، به‌انقلابیون‌روس نزدیك شوند و با آنها همکاری‌کنند. ولی چون پیشنهاد آنها ازطرف انقلابیون روس پذیرفته نشد بدین‌جهت با سردارمقتدر ، خان طوالش

هولاب ، متحد گشتند و مدتها با روسها زدوخورد کردند.

خوانین اطراف که نیمه مستقل یا مستقل بوده و با دولت مرکزی در مبارزه بودند و حتی خوانینی که ظاهراً با دولت مرکزی دوست بوده و اوامر آن را اطاعت می کردند و دستجات اشراری که درمدت چند سال از اطاعت مأمورین دولت خودداری می کردند، خواستند ازورود انقلابیون روسیه استفاده کرده و خود را از طرفداران انقلاب و انقلابیون معرفی نمایند و از روسها اسلحه و پول بگیرند . آنها برای رسیدن به هدفهای خود ، نمایندگانی به آستارا و رشت می‌فرستادند وبا نمایندگان روسها مذاکره می کردند.

ولی عجالتاً ما کاری به اینها نداریم و به سخن خود راجع به اوضاع و قیامهای واقع شده در گیلان ادامه می‌دهیم .

گفته بودیم که انقلابیون روسیه، بیشتر از کلیهٔ مراجعه کنندگان نامبرده،به میرزا کوچک‌خان جنگلی رئیس هیئت اتحاد اسلام اطمینان داشتند.

قبل از ورود نیروهای انگلیس به‌گیلان ، میرزا کوچک خان ادارهٔ امور این ولایت را در دست داشت و دولت شوروی بادکوبه باوی روابط سیاسی‌وکاری داشت واحساسات طرفین نسبت به‌یکدیگر براساس دوستی قرار داشت (۱۹). فقط حضور افسران ترک وآلمانی واتریشی در واحدهای مسلح میرزا کوچک خان سبب تاریکی روابط سیاسی بین طرفین گردیده بود . ولی پس از انهدام دولت شوروی بادکوبه وفرار انقلابیون‌ازشهروتمامی‌خاك آذربایجان، طرفین‌خواستند روابط دوستی خود را باهم تجدید کنند. شهر لنکران مدتی در دست شورویها ماند و میرزا کوچک خان شخصاً برای مذاکرات با پیشوایان انقلابی لنکران به آن شهررفت ، ولی آنها را در آن شهر پیدانکرد،

زیرا از شهر فرار کرده و عـده‌ای از آنها در سواحل رودسر نابود و تلف وعدهٔ دیگری دربندرجز پیاده شده وخود رابه‌ترکستان رسانیدند و عده دیگری(چند نفر) نزد میرزا کوچك رفته و از طرف رفقایشان دوستی و مهمان‌نوازی دیده بودند.

انقلابیون روسیه همین که دوباره لنکـران را اشغال کردند ، مکتوبی‌بایك قبضه موزر و یك نشان لوای سرخ برای میرزا کوچك خان فرستادند و از او دعوت به همکاری نمودند ونیز وعدهٔ همکاری به وی دادند. انقلابیون نامبرده درنامهٔ خود ، نوشته بودندکه‌کوچك خان در اثر فداکاریهـا و شجاعت خود، این حق را دارد که بعنوان رئیس انقلاب ایران نامیده شود وبر اثر تجربیاتی‌که در مدت چندین سال انقلاب تحصیل کرده است، انقلاب ملل خاور را اداره خواهد کرد و نام او که در تمام‌کشورهای مشرق زمین‌انتشار یافته است، به‌او اجازه خواهد داد که انقلابیون ملل خاور را در اطراف خود و زیر لوای انقلاب جمع کند. روسها در انتهای مکتوب خود نوشته بودند:

یگانه شخصی که در ایران جسارت کرد و لوای‌بزرگ‌انقلاب را برضد انگلیسیهابلند نمود، تـوبوی. ای رفیق کوچـك خـان، تو اولیـن شخصی بودی کـه‌برضد دزدان انگلیسی اعـلان جنگ خونین نمودی و تو هستی که بایستی ملت مظلوم نجیب‌ایران را از تسلط و فشار آنان‌نجات دهی و ما از طـرف عمله و دهاقین و عسـاکر سرخ روسیه و آذربایجان به تو می‌گوئیم که

ای رئیس کـل رنجبـران ایـران، در اولین مـوقعی کـه ملت ایـران خواسته باشد، ما به مساعدت و همکاری برادران ایرانی خودآمده، دست‌به دست آنهاداده و انگلیس‌رااز ایران‌خارج خواهیم کرد و ملت نجیب ایران را آزادخواهیم نمود . رفیق بـدان کـه ملت ایران از هر حیث می‌تواند به ماامیدوارباشد. در خاتمه برای اظهار تشکـر و امتنان از مساعدتهای شما ، یک قبضه ششلول و یك نشان به شمـا تقدیم می‌داریم کـه بدست شما، آن ششلول، آخرین ظالم رادر ایران معدوم نماید .

ما بایستی همیشه بایکدیگر رابطه داشته وهمکاری‌نمائیم .

مهر کمیتهٔ لنکران، فرقهٔ کمونیست روسیه(۲۰)

میرزا کوچک‌خان

ژنرال دنیکین

فصل دوم

ورود ارتش سرخ به‌ایران

روز سه‌شنبه هیجدهم ماه مه ۱۹۲۰ (مطابق بیست وهشتم ثور ۱۲۹۹ و بیست و نهم شعبان ۱۳۳۸) کشتیهای جنگی دولت شوروی در مقابل انزلی و غازیان صف کشیده و بدون اعلان جنگ، چندین گلولهٔ توپ به طرف غازیان خالی کردند.

جهت و دلیل رسمی این حرکت کشتیهای جنگی شوروی این بود که چون کشتیهای ضد انقلابی ژنرال دنیکن و عدهٔ زیادی از افسران و تابعین ایشان در انزلی بودند و امنیت دریای خزر را تهدید میکردند، بدین جهت رئیس فلوت سرخ شوروی ولگا و بحرخزر برای حفظ امنیت دریای خزر مجبور شد انزلی را تصرف نماید تا بتواند فلوت ضد انقلابی و اتباع وی را روانهٔ روسیه نماید.

انگلیسیها در بندر غازیان و انزلی دارای استحکامات و ساخلو بودند ولی به بمبارانهای روسها جواب ندادند و فوری شروع به مذاکرات نمودند و از طرف نمایندگان مقیم انزلی نیز برای مذاکره اقدام گردید و به این جهت بمباران غازیان بزودی متوقف گشت.

هنگامی که کشتیهای دولت شوروی بمباران غازیان را شروع نمودند از طرف حسن‌رود هم، که در بین رشت و انزلی واقع شده،

عـده‌ای از لشکریـان سرخ در پشت قوای انگلیس پیاده شدند(۱). سربازان انگلیسی در این محل نیز مقاومت نکردند(۲) و اجازه دادند که لشکریان سرخ در آنجا استحکامات بسازند. می‌گوینـد فقط یك افسر هندی‌تیرخالی می‌کند ودر اثراین‌حرکت خود مقتول‌میشود(۳).

حملهٔ کشتیهای سرخ به انزلی و غازیان صبح زود شروع شدو در اثر مذاکرات نمـایندگان ارتش انگلیس و دولت ایـران با سران بلشویکها بمباران متوقف‌شد.ظهیر همایون از طرف حکومت گیلان و ژنرال شامپانی، فرماندهٔ کل قوای انگلیس مقیم ایـران، و ماژور ادمونـدس، رئیس سیـاسی قوای انگلیس سـاعت هشت صبح روز سه‌شنبه بیست وهشتم ثور ۱۲۹۹ برای اینکه با رئیس قوای سرخ‌رسماً داخل مذاکره شوند و علت ورود آنها را استفسار کنند،از رشت به انزلی رفتند.

کاژانوف، فرماندهٔ کل قوای روس، به اتفـاق حاکم انزلی تا خمام (۱۴ کیلومتری رشت) رفت و از نمایندگان فوق‌الذکر استقبال کرد و آنها را تا انزلی راهنمائی نمود. نمایندگان ایرانی ازکاژانوف و آبـوکف، که معاون کاژانوف بود، استفسـار می‌نماینـد که چرا کشتیهای سرخ غازیان را بمباران نموده و رعایت بی‌طرفی و دوستی دولت ایران را نکرده‌اند؟ درجواب،فرماندهٔ قوای سرخ اظهارمیدارد: « نسبت به دولت ایران ابداً نظر سوئی نداشته و قصد ورود و توقف در خاك ایران را هم نـداریم. بمباردمان ما هم متوجه خاك ایران و اهالی آن نبوده و گلوله‌های‌توپ خود را به محلی انداختیم که اسلحه و مهمات ما را ضبط نموده و دشمن در آنجا می‌باشد و مقصود ازاین اقدام، گرفتن کشتیهای دنیکین بـا تمام قوا و اسلحهٔ او بوده و در این

محل منتظر برخورد با آنها بودیم غیر از این مقصودی نداشته و تقاضائی نمی کنیم.»

ساعت دو بعدازظهر، هیئت نماینده به رشت عودت نمود و از طرف ژنرال شامپانی به آنها امیدواری داده شد که با مقامات عالیهٔ خود، ترتیب مذاکره و قرارداد کشتیها و مهمات و اسلحهٔ دنیکین را به روسها خواهد داد.

موقع مذاکرات، فرماندهٔ قوای روس اظهار کرده بود که بنا بود قوای امدادی بیاید و عده‌ای هم به طرف اردبیل و بعضی نقاط دیگر اعزام شده‌اند، ولی فعلاً عدهٔ اعزامی را احضار و به بادکوبه مراجعت اطلاع داده شده‌است که قوا نفرستند و به حال انتظار باقی بمانند.

عدهٔ قوای روسها بطور صحیح معلوم نبود. زیرا تقریباً پانصد نفر فقط از کشتیها پیاده شده بودند و دیگران در کشتیها مانده بودند. تعداد کشتیها بالغ بر بیست فروند بود و بین آنها کشتیهای بزرگ زره‌پوش هم بود، ولی کشتیها تماماً داخل حوزهٔ بندر نشده بودند و در اطراف متوقف کرده بودند.

قبل از این گفته بودیم که چند فروند کشتی جنگی ژنرال دنیکین در انزلی پناه گرفته بودند. این کشتیها در نزدیکی بندر پطروسك از کشتیهای سرخ شکست خورده و فراراً به بادکوبه آمده بودند ولی چون دولت آذربایجان به فرماندهٔ آنان پیشنهاد کرده بود که زیر لوای جمهوری آذربایجان خدمت کنند، بدین جهت فرماندهٔ آنان کشتیهای خود را به انزلی آورده و انگلیسیها آنها را خلع سلاح نمودند و قسمتی از اسلحه‌شان را به قزوین فرستادند و رهبرانشان در بازداشتگاه تحت نظر نگاه داشته بودند.

پس از بمباران غازیان از طرف کشتیهای سرخ و پیاده شدن

ملاحان سرخ درانزلی، از افسران و ملاحان کشتیهای دنیکین پرسیده شد که آیا نمی‌خواهند تسلیم لشکریان سرخ شده و عودت به‌میهنشان نمایند؟ فقط دو یا سه نفر حاضر به تسلیم شدند، ولی دیگران که تقریباً ۷۰۰ نفر بودندخواستند از انزلی به طرف جنوب بروند. (در آن ایام عده‌ای از قوای آدمیرال کولچاك با دولت شوروی در سیبریه‌خاوری‌مشغول‌مبارزه‌بودند. اکثریت‌افسران وملاحان کشتیهای دنیکین‌میل داشتند برای شرکت‌درجنگهای سیبریهٔ خاوری به ولادی‌وستك بروند) مقامات نظامی انگلیسیها وسایل حرکت‌آنان را ازراه مرداب و پیر بازار تهیه‌کردند و آنهارا روانه رشت نمودند(۴).

در نتیجهٔ مذاکرات انگلیسیها قرار شد کلیهٔ اسلحه و لوازم کشتیهای دنیکین‌راکه به قزوین فرستاده بودند، به روسها مستردنمایند و روسهادرانزلی‌بمانندوکشتیها واسلحه‌راکه‌دریافت وحمل‌نمودند(۵) خودشان هم از ایران بروند و تا روزی‌که روسها در انزلی باشند، انگلیسیها نیز در منجیل بمانند. روسها حق رفتن به‌رشت را نداشتند و انگلیسیها موظف بودندکه تمام‌گیلان را تخلیه نمایند.

در جوابی‌که چیچرین، کمیسرامور خارجهٔ شوروی، به وسیلهٔ راسکولنیکف رئیس فلوت سرخ بحر خزر و ولگا به رئیس‌الوزرای دولت ایران داده است، اظهار می‌داردکه دولت شوروی قبلاً از میل و نقشهٔ حملهٔ فلوت سرخ به‌ایران‌خبر نداشته‌است و فقط‌پس‌از حمله، به دولت شوروی خبرداده‌شده‌است. ولی در هرحال دربارهٔ این اقدام رئیس فلوت‌سرخ، نامبرده اظهار نارضایتی نکرده و بر عکس اظهار امیدواری می‌نمایدکه بدین وسیله راه تجارت وارتباط پستی ورفت و آمد بین ایران و روسیه باز خواهد شد.

عین تلگراف به مضمون ذیل است:

راسکولنیکف، کماندان فلوت روسیه وآذربایجان

عقب نشینی بقیهٔ گارد سفید و فلوت ژنرال ضدانقلابی دنیکین به‌بندر انزلی، صیانت تجارت بحری را در دریای خزر تهدید می‌نمود و منبع مخاطرات‌دائمی برای‌قشون سرخ و اولیای امور دولت سویت در تمام نواحی سواحل بحر خزر بود.

روابط روسیهٔ بلشویکی با ایران قطع می‌شد و به‌تجارت‌روسیه‌وایران ضربت غیر قابل علاجی وارد می‌آمد.

آقای وزیر امور خارجهٔ ایران کاملاً محق هستند که در یادداشت اخیر خود از این قطع روابط که نه روسیه و نه ایران مقصر نیستند شکایت نموده‌اند.

ظاهراً برای اینکه به این اوضاع خطرناك غیر قابل تحمل خاتمه داده شود، کماندان فلوت جمهوری در بحر خزر بدون امر دولت سویت مرکزی اقدام‌به حملهٔ احتیاط‌کارانه‌ای کرده‌است که غرض از آن حفظ منافع روسیه و ایران و خاتمه دادن به حضور آخرین بقایای قوای نظامی و بحری دنیکین بوده است.

نظر به این اقدامات، درهجدهم ماهمه، دستهٔ قشون اشغالیهٔ بریتانی انزلی را تخلیه نمود ودستهٔ قشون جمهوری اقداماتی نمود تا ازامکان اینکه قوای سابقهٔ ژنرال دنیکین بعضی نقاط را در این محل اشغال کند جلو گیری شود.

از وقایع اتفاقیه در انزلی، دولت سویت روسیه فقط وقتی استحضار حاصل نمود که حوادث مزبور خاتمه یافته بود.

از طرف دولت سویت احتراماً اظهار می‌دارم که به دستهٔ قشون سویت امر شده است همین که احتیاج نظامی مرتفع گردید و آزادی وصیانت کشتیرانی در بحر خزر تأمین شد، بر اساس موادی که در یادداشت مورخهٔ بیست وششم ژوئن ۱۹۱۹ ذکر شده است، خاك ایران راتخلیه نماید . یعنی مطابق مواد سوم و هفتم که مدلول آن به‌قرار ذیل است:

ماده سوم ـ بحرخزر برای کشتیرانی، تحت بیرق ایران، آزاد اعلان شده است.

ماده هفتم ـ دولت سویت حاضر است در باب تحویل تأسیسات تجارتی روسیه در انزلی باملت آزاد ایران قراردادمنعقد نماید.

آقای وزیرامورخارجه اجازه‌دهید درخاتمه اظهار اطمینان‌نمایم که خاتمهٔ‌سعادتمندانهٔ‌پیش آمد

هـای انزلی می‌توانند به روابط حسنه ملل ایران
وروسیه که بر اساس استقلال کامل و شخصیت
هردو ملت است، مساعدت نماید.

کمیسر امور خارجه، چیچرین

اهالی انزلی و غازیان در تمام طول مذاکـرات نمایندگـان طرفین، در ساحل دریا جمع شده و تماشا می‌کردند. وحشت زیادی که براثر صدای اولین گلولهٔ توپ به آنها مستولی شده بود پس از چند دقیقه بکلی مرتفع گردید وچون خطرجانی به تماشاچیان‌نرسید، لحظه‌ای آسوده و ساکت منتظر نتیجهٔ مذاکرات بودند ولی همین که انگلیسیها شروع به تخلیه‌منازلشان نمودند،عده‌ای‌ازتماشاچیان‌شروع به غارت انبارهای‌آنها کردند و عدهٔ دیگری فوراً بیرقهای سـرخ و بیرق ایران را روی خانه‌هابخصوص کناردریا نصب کردند وباصدای رسا فریاد می‌زدند «زنده باد ایران»، «زنده باد روسیهٔ سویت»،«نابود باد انگلستان»،«نابود باد وثوق‌الدوله وخائنین».

وموقعی که چند فروند از کشتیهای سرخ وارد بندر گـردید، هیجان اهالی به اعلای درجه رسیده بود و زنده‌بادها ومرده‌بادها قطع نمی‌گردید. دسته‌های موزیك کشتیها «انترنـاسیونال» و سرود ملی ایران‌را می‌نواختند وهیجان رابیشتر وزیادتر می‌کردند.

بعلاوه، ملاحان سرخ روزنامه‌ها و ابلاغیه‌های زیـادی به زبان فارسی و ترکی و انگلیسی و روسی بین‌اهالی پخش می‌کردند ومردم میتینگهای‌مفصلی تشکیل دادند وبر ضد انگلستان و دولت شاه ایـران

نطقهای مفصلی ایراد کردند. درمدت تمام روز، رفت و آمد واجتماع در کوچه‌ها و میدانها و بخصوص در ساحل دریا قطع نمی‌شد وحتی زیادتر می گردید.

هوفن، رئیس گمرکات شمال، بدون اینکه ادارهٔ امور را به کسی تحویل دهد، از انزلی فرار کرد. ولی مأمورین دیگر دولت، مانند نایب الحکومه، رئیس نظمیه و رئیس بلدیه و دیگران در محل مأموریتهای خود مانده بودند، ولی اهالی به‌آنها اهمیتی نمی‌دادند.

نزدیك ظهر، چند نفر از مجاهدین میرزا کوچك خان وارد انزلی شدند و اهالی با کف زدن از آنهاپذ یرائی‌نمودند(۶). رئیس بلدیهٔ انزلی، به همراه چند نفر از اعضای انجمن بلدی و معتبرین شهر نزد فرماندهٔ ساخلوی سرخ رفته و ازطرف اهالی شهر ورود و پیروزی آنهاراتبریك گفت واظهار امیدواری‌نمودباهمکاری‌قشون سرخ روسیه انقلاب بزرگی در ایران شروع شود و دهقانان وکارگران ایران از فشار سرمایه‌داران ومالکین نجات یابند.

در همان روز میرزاکوچك خان نیز به انزلی رفت و شروع به مذاکره باسران‌دستجات سرخ‌برای عقد قرارداد اتحاد نمود (۷) ودر اولین جلسه طرفین تصمیم گرفتند با هم متحد شده و انقلاب رادرایران‌توسعه‌دهند(۸). (راجع‌به‌این‌قراردادبعداً صحبت‌خواهدشد).

در شهر رشت هم ساکنین دراثر ورود روسهای سرخ به انزلی و تخلیهٔ انزلی از طرف ساخلوی انگلیس، اظهار شادی وسرورنمودند وبه یك‌دیگرمژده‌می‌دادند وتبریك می گفتند. ولی چون انگلیسیها از شهر نرفته بودند، بدین‌جهت از تظاهرات و تشکیل‌میتینگها خودداری می کردند. بعلاوه در رشت زیاد بودند کسانی که با ورود بلشویکها

به‌رشت وتخلیهٔ رشت ازطرف ساخلوی انگلیس مخالف بودند (۹). این اشخاص عقیده داشتند که ورود واحدهـای سرخ به رشت سبب اغتشاشات و انقلابـات می گردد و گیلان دوبـاره میدان زد و خورد خواهد شد.

عده زیادی از اهالی می‌خواستند از شهر به‌طرف جنوب‌بروند ولی حاکم رشت ومأمورین دیگر دولت مرکزی ، آنهـا را از ایـن خیالشان منصرف نمودند.

چندین بار از طرف حاکم گیلان اعلام گردید که روسها فقط برای بردن کشتیها و مهمات و اسلحهٔ خود به‌انزلی آمده‌اند و همین که آنها را تحویل گرفتند و حمل کردند، از انزلـی خ واهند رفت و انگلیسیها نیز از گیلان خواهند رفت وقوای مسلح دولت قادربه‌حفظ امنیت در این ولایت می‌باشد. وبرای اینکه مردم اطمینان کامل‌حاصل کنندکه دررشت و ولایت گیلان امنیت و راحتی بطور صحیح برپا خواهد ماند، حاکم گیلان با میرزاکوچك‌خان ملاقات کرد و دربارهٔ امنیت شهر و ولایت مذاکره کردو خاطرجمعی حاصل کردکه میرزا برضد دولت شاهنشاهی دست به‌اقدامی نخواهد زد و در موقع لزوم برای حفظ امنیت وصلح بااحمدخان حاکم گیلان‌همکاری خواهدکرد.

بنا به‌خواهش چند نفراز دوستان برای ملاقات با میرزاکوچك خان به پسیخان رفتم (رئیس هیئت اتحاد اسلام ستاد خود را نزدیك شهر رشت آورده بود) میرزا شاد ومسرور بود و موزری راکه سران قوای اعزامی روس به‌وی تقدیم کرده بودند، سر میز دیـدم. پس از احوالپرسی، راجع به‌اوضاع و پیش‌آمدها صحبت‌شد. میرزا گفت: «قراردادی با سران قوای اعزامی روس منعقد نمـوده و امیدوار است

دوباره انقلاب را شروع کند و این بار می‌خواهند تا تهران بروند و وثوق‌الدوله و عاملانشان و نیروی انگلیس را از ایران بیرون کنند.»

پرسیدم: «پس باید منتظر حمله شما به مناطق نفوذ انگلیس در رشت باشیم؟» او جواب داد: «نخیر، من تصمیم ندارم به قوای انگلیس حمله نکنم تا آنها تمام گیلان را تخلیه کنند. پس از اینکه آنها به منجیل رسیدند، شروع به حمله بر آنها خواهم کرد. نمی‌خواهم گیلان میدان جنگ شود و دوباره خراب و ویران گردد.»

سوال کردم: «روسها با شما چه قسم همکاری خواهند کرد؟» میرزا پاسخ داد: «غیر از اسلحه چیز دیگری به من نخواهند داد. پیشنهاد کردم پول اسلحه را از ما بگیرند ولی این پیشنهاد را رد کردند.»

پرسیدم: «خاطر جمع هستید که روسها پس از تحویل و حمل دارائی و کشتیهای ژنرال دنیکین از انزلی خواهند رفت؟» در جواب گفت: «به من قول داده‌اند. و اگر از انزلی هم نروند از حسن رود به این طرف نخواهند آمد. کاژانسوف نیز به نمایندگان دولت ایران و ارتش انگلیس این قول را داده است.»

سؤال کردم: «برای ادارهٔ عملیات جنگی مجاهدین‌تان و تشکیلات واحدهای جنگی، احتیاج به کمک مستشاران روسی نخواهید داشت؟» میرزا کوچک جواب داد: «نخیر. بعلاوه کاژانوف و همکارانش هیچ میل ندارند با فرستادن مستشار، انگلیسها را نسبت به خویش مظنون سازند.»

پرسیدم: «آیا صحیح است که شما به میرزا احمدخان حاکم گیلان قول داده‌اید که برای حفظ امنیت در گیلان، با قوای دولتی همکاری کنید؟» میرزا گفت: «بله.»

سؤال کردم : «درصورت شروع انقلاب علیه دولت مرکزی، قزاقها باشما مخالفت نخواهندکرد؟» وی پاسخ‌داد : «گمان نمی‌کنم زیرا قزاقها به‌وطن وشاه‌خدمت‌می‌کنند، نه‌به‌وثوق‌الدوله وامثـالش و بعلاوه‌کاپیتان بولاتسل رئیس‌قزاقهای مقیم‌گیلان ،شخصـاً باکاژانوف ملاقات‌کرده و آن‌دو وعدهٔ‌دوستی به‌یکدیگرداده‌اند. خاطرجمع‌هستم که ژاندارمها درمبارزه بادولت مرکزی ایران شرکت خواهندداشت وقزاقها بی‌طرف خواهند ماند.»

درمقوع خداحافظی پرسیدم : «چطورشد که به‌این زودی در اولین ملاقاتتان باسران قوای روس توانستید قراردادی منعقد سازید؟» میرزا پاسخ داد : «آنها روی خوش به‌ما نشان دادند.»

درباغ منزل میرزا کوچك، احسان‌الله‌خان‌را دیدم. اوشخصی درویش مانند وروشندل وساده‌دل‌بود. پس ازدست دادن بامن، مرا با دونفرازسربازان‌روسی آشناکرد، وگفت: « این رفقا درادارهٔ‌تشکیلات نظامی باما همکاری خواهندکرد.» احسان‌الله خان روسی نمی‌دانست آن دونفر نیزفارسی وفرانسه حرف‌نمی‌زدند . چند دقیقه رل‌مترجم‌را بازی کردم ومعلوم شدکه چند نفر ازروسها درپسیخـان برای مطالعهٔ اوضاع ووسایل جنگ وانقلاب اقامت دارند.

درهمان باغ ، یك نفر ارمنی‌را دیدم‌که بـادونفر ملاح روسی زیر درختها گردش می‌کرد. این ارمنی‌که آرامیان نام داشت،چندی قبل‌ازتفلیس‌به‌ایران‌آمده بود وتقریباً مشغول هیچ‌کاری نبود.احسان‌الله خـان گفت: « رفیق لئـون آرامیان سابقهٔ دوستی بـاماخان نامبرده دارد.»

درباغ دونفر دیگررا دیدم‌که لباس نظامیان هندی برتن‌داشتند.

احسان‌الله خان گفت : « اینها ازصف لشکریان هندی انگلستان فرار کرده وبرای نبرد باانگلیسیها نادماً آمده‌اند ومی‌گویند به‌زودی‌عدهٔ زیادی ازهندیها ازقشون انگلیس فرارکرده وباما متحد خواهند شد و همچنین ادعامی کنند که درهندوستان کلیهٔمردم منتظر انقلابیون‌ایرانی بوده وهمین که به‌سرحدات هندوستان نزدیك شدیم‌باما متحدخواهند شد.»

احسان‌الله خان مرا تاساحل رودخانه همراهی کرد ودرموقعی که سوارکشتی می‌شدم گفت: « بزودی انقلاب ملل خاور برضد سرمایه‌داران‌باخترزمینی‌شروع‌خواهدشد وامیدوارم باکمك‌وهمراهی رفقای‌روسی،بزودی ایران،عراق، هندوستان،برمه، چین وملل دیگر خاوررا از تسلط سرمایه‌داران‌انگلیسی و آمریکائی و ژاپنی آزاد کنیم.»

درموقع مراجعت داخل درشکه از خود پرسیدم: «آیامیرزا کوچك‌خان ،میرزا احمدخان، ومن ودیگران را گول می‌زند؟ آیا اطرافیانش اورا فریب‌می‌دهند؟»

شرح وقایع آتیه جواب این سؤالهارا خواهد داد.

میرزاکوچك‌خان پس ازاتمام اولین دور مذاکرات خود با سران‌واحدهای سرخ وبازگشت، مکتوبی توسط نمایندهٔ اتحاداسلام مقیم رشت ، شیخ محمدحسن ، به‌کنسول انگلیس فرستاد که ضمن اظهارارادت ودوستی‌پیشنهادکرده بود درصورتی که لشکریان‌انگلیس میل ونیروی‌کافی برای دفاع‌ازگیلان ندارند زودتر ازگیلان بروند که ازخونریزی وخرابی جلوگیری شود(۱۰).

کنسول انگلیس توسط همان شخص جوابی نوشته وگفته بود

که برطبق قراری که ازطرف سران لشکریان روس وانگلیس داده شده، واحدهای انگلیس از گیلان خارج خواهند شد واظهار امیدواری کرده بود میرزا کوچك خان در آینده خواهد توانست ازخونریزی وخرابی جلوگیری نماید(۱۱).

شیخ محمد حسن این مکتوب کنسول را پس ازده روز به میرزا کوچك خان رسانید ، درصورتی که هرروز از رشت به پسیخان می‌رفت وباوی ملاقات می کرد. تاکنون معلوم نشده چرا نمایندهٔ میرزا چنین رفتاری کرده است.

میرزا دراولین ملاقات خود باسران واحدهای روس بطور اصولی موافقت وهمکاری آنهارا جلب کرد وخود نیز وعدهٔ همکاری به آنها داد(۱۲). ولی تاروز بیست وسوم مه (مطابق دوم جوزا وسوم شعبان) ازطرف دولت مسکو دستور مثبتی به راسکولنیکف امیرالبحر و ارژونیکیدزه نمایندهٔ سیاسی سپاه یازدهم ارتش سرخ نرسیده بود .در دستوری که ازطرف کاراخان در تاریخ بیست وسوم ماه مه به دو نفر رؤسای روسی داده شده بود چنین می‌خوانیم:

> ملل کوچك خان به تشکیل دولت شوروی در ایران وکمیتهٔ حزب اشتراکی وبخصوص میل مشارالیه به تمرکز کلیهٔ امور کشور وقوای دولتی دردست خودرا باید بااحتیاط زیاد مورد مطالعه قرار داد، زیرا ازاحساسات ایرانیان مقیم انزلی، رشت وولایتهای همجوار با آذربایجان (قفقاز) نمی‌شود نتیجه گرفت که کلیهٔ ایرانیها دارای همین احساسات می‌باشند .

عجالتاً مقصد اصلی قیام درایران فقط متحد کردن کارگران و دهقانان وحتی سرمایه‌داران و دموکراتها و اشتراکیون باهم و اعلان جنگ به انگلیسیها و استحکام اساسی‌دموکراسی درایران باید باشد (۱۳).

کاراخان ،معاون کمیسر خارجهٔ دولت شوروی، درضمن دستور داده بود که اگر تشکیلات جدیدی که میرزا کوچک‌خان می‌خواهد بدهد، ظاهراً شبیه به‌تشکیلات دولتی و اداری روسیهٔ شوروی‌می‌باشد اساساً باید فرقی باتشکیلات روسی داشته باشد تامردم تصورنکنند که میرزا کوچک‌خـان ودولت جدیدش نمایندهٔ دولت شوروی روسیه هستند .

ازدستوربالا معلوم میشود که :

۱ـ خود میرزا کوچک‌خان خواهان تشکیل دولتی مانندِدولت شوروی‌روسیه و حزب اشتراکی (کمونیست) مانندحزب کمونیست روسیه بوده‌است .

۲ ـ کمیساریای امورخارجهٔ مسکو برضد تشکیل چنین دولتی و چنین حزب جدیدی درایران بودند وبرخلاف‌نظرمیرزادر کمیساریای یاد برده عقیده داشتند که هراقدامی که انقلابیون ایران می‌کنند باید برای دموکراسی، یعنی برای تشکیل دولت آزادیخواه مشروطه یا جمهوری باشد.

۳ ـ کمیساریای‌امورخارجهٔ مسکو میل داشت هراقدامی‌که درایران می‌شود مطابق افکار کلیهٔ ایرانیان ، باشد نه صرفاً مطابق

تمایلات ساکنین انزلی، رشت و یا ولایتهای دیگر هم مرز با آذربایجان قفقاز واین اقدامات باهمکاری کلیهٔ طبقات واحزاب بعمل آید.

ازاین دستور کاراخان همچنین معلوم می‌شود که تاروز بیست وسوم ماه مه ۱۹۲۰، کمیساریای خارجهٔ شوروی تصمیم نگرفته بود که آیا ریاست انقلاب ایران را به میرزا کوچك‌خان واگذار نماید یا به شخصی دیگری.

روز بیست وچهارم مه (سوم جوزا و چهارم شوال) یعنی یك روز بعد ازرسیدن دستور کاراخان به‌نمایندگان شوروی و دومین مذاکرهٔ میرزا کوچك‌خان بااشخاص نامبرده، برای ملاقات بامیرزا به‌پسیخان رفتم. ضمن صحبت از مشارالیه پرسیدم: «درحالیکه احمدخان حاکم گیلان وعده‌ای ازساکنین شهر رشت، وبنده چندین باراز جناب عالی خواهش کردیم قوهٔ مسلح خودرا وارد شهر نمائید، چرا تاحال به‌این خواهش‌های مردم ترتیب اثر نداده‌اید؟» اودرجواب گفت: «اولاً عجالتاً شهر در امنیت بوده و لزومی ندارد در امر آن دخالت کنم. ثانیاً می‌خواهم به‌خوبی درك کنم که آیا روسهاوانگلیسیها نسبت به رشت چه رفتاری خواهند کرد. انگلیسیهامی گویندمی‌خواهندازرشت و گیلان بروند. روسهاهم می‌گویند که میل ندارند به رشت بیایند. بعلاوه حتی اگرانگلیسیها ازرشت بروند تا نفهمم روسهاچه‌خیال دارند، قشون خود را وارد رشت نخواهم کرد.»

پرسیدم: «شما دوبار باروسها مذاکره کرده‌اید. چطورشدتاحال به خیالات ونقشه‌هایشان پی نبرده‌اید؟» درجواب گفتند: کارکردن با بلشویکهاسخت‌تر ازکارکردن باانگلیسیهاست. بلشویکها همان‌روسهای نیکلائی هستند که در ایام امپراطوری با ما به خشونت رفتار

می کردند. انقلاب سه‌ساله نتوانسته روح وعقایدشان‌را اساساً عوض کند. انقلاب شش سالهٔ جنگل نیزقادر نبوده روح واخلاق مجاهدین مارا تغییر دهد. درایام امپراطوری روس اگربرما فشار می‌آوردند، ما داد وفریادکرده وازافکارعامهٔ دموکراتها وآزادیخواهان دنیاکمك می‌خواستیم. ولی اگرازطرف‌دولت انقلابی‌روسیه برما فشار بیاورند، ما ازهیچ‌کس نمی‌توانیم کمك بخواهیم. زیرا روسهای انقلابی خواهند گفت که کلیهٔ اقداماتشان‌برای پیشرفت انقلاب بین‌المللی و آزادی ملل کوچك‌انجام می‌شود. با انگلیسیها می‌شودحرف زد واگر آنها حرفهای حسابی‌ما راپذیرند، خواهیم گفت که انگلیسیهاظالم و دشمنان کشور ما هستند ومی‌خواهند ما را خفه‌کنند. بعلاوه آنها با اوضاع کشورمان آشناهستند و زودترحرف ما را خواهند فهمید و خاطر جمع باشید که‌انگلیسیها با صد هزار نفر قشون نمی‌توانند ما را محو کنند و تشکیلات مارا بهم بزنند، زیرا به افکار عامهٔ ملت و کارگران کشور خود و دنیا احترام می‌گذارند. ولی روسهای‌انقلابی با صد نفر می‌توانند برای انهدام ما تمام جنگلهارا آتش بزنند وکسی حق نخواهد داشت اعتراضی کند یا چیزی برعلیه آنها بگوید، زیرا آنها مارا آلت و مزدور سرمایه‌داران خارجه خواهند نامید وامحای تشکیلاتمان رابرای‌نفع وفتح انقلاب لازم خواهنددانست.»

ازاین اظهارات میرزاکوچك‌خان فهمیدم که تاآن‌روزبین‌سران واحدهای‌روس وهیئت اتحاد اسلام توافق‌نظرکامل حاصل نشده‌است وبعداً وقتی با مضمون تلگراف فوق‌الذکر کاراخان آشناشدم‌بخوبی برایم واضح‌شد که چرا میرزا چنین اظهاراتی در بارهٔ انگلیسیها و روسهای انقلابی کرده‌بود.

از کوچك‌خان پرسیدم: «در آخرین ملاقات‌ما، گفتید که روسها روی‌خوش به شما نشان‌دادند.» وی گفت: «بله، بله، آنها روی خوشی به‌من نشان دادند و من حاضر به‌همکاری با آنان گردیدم.»

سؤال کردم: اگر آنها روی‌خوش به‌شما نشان‌ندهند چه‌خواهید کرد؟» میرزا جواب‌داد: «دوباره‌در جنگلها پنهان می‌شوم و سعی‌می کنم بی‌طرف بمانم‌واگر به‌ما حمله‌کردند ازخود دفاع می کنیم، ولی‌هرگز ما به آنها حمله نخواهیم کرد.»

این مصاحبه‌را مفصلاً دراینجا درج کردم تاقارئین‌محترم‌بدانند که‌میرزا کوچك اوضاع آتیه راپیش‌بینی کرده و نقشهٔ خودرا قبلاً تهیه دیده بود.

روز بیست‌وششم ماه‌مه،(پنجم‌جوزا وهفتم‌رمضان) تروتسکی، کمیسر جنگ‌شوروی، دستورات ذیل را به‌راسکولنیکف دریاسالار فلوت‌سرخ ولگا وبحرخزر داد:

۱ـ عدم‌دخالت در امور ایران‌به‌نام روسیه.

۲ـ اخراج واحدهای‌مسلح‌روسی‌ازایران و کشتیهای جنگی سرخ از آبهای ایران.

۳ـ کمك به میرزا کوچك به وسیلهٔ دادن کارشناس وپول وداوطلب وغیره.

۴ـ تحویل‌اراضی تحت اشغال واحدهای سرخ به میرزا کوچك

۵ـ در موقع لزوم باید کشتیهای جنگی در اختیار میرزا کوچك گذارده شود، ولی‌نه‌باپرچم

روسیه، بلکه تحت پرچم آذربایجان شوروی .
۶ـ به‌میرزا کوچك باید به نـام‌آذربایجان شوروی همراهی کرد.
۷ـازدادن تشکیلات شوروی که آرزوی میرزا کوچك است نباید جلو گیری کرد.
۸ـ با اقدامات خودتان باید به انگلیسیها بفهمانید که‌میل نداریم در کشورهای خاوربرضد ایشان اقدام نمائیم(۱۴).

پس از دریافت دستور فوق ، راسکولنیکف و ارژونیکیدزه باردیگر با میرزا کوچك خان ملاقات کرده و تصمیم گرفته شد چند روزدیگر،یعنی پس ازرفتن آخرین سرباز انگلیسی از رشت، میرزا وارد رشت شده و ادارهٔ امور را در دست بگیرد.

قبل از این گفته بودیم کـه اهـالی رشت نیز می‌خواستند کوچك‌خان‌واردرشت بشود و ادارهٔ اموررا بر عهده بگیرد. همچنین گفته بودیم که‌نمایندهٔ دولت مرکزی ، یعنی حاکم گیلان، هرروز به پسیخان می‌رفت ودربارهٔ امنیت گیلان ورشت باوی‌مذاکره می‌نمود واز او خواهش می‌کرد به رشت آمده و شخصاً امور را اداره کند. مأمورین‌عالی‌مقام دیگردولت نیز به خدمت میرزاکوچك‌خان‌رسیدند واز مشارالیه‌کمك می‌خواستند. هرروز هزار نفر از اهالی‌به پسیخان می‌رفتند.این دهکده،امامزاده‌ای برای اهالی‌رشت شده‌بود.

کنسول انگلستان‌نیزقبل ازحرکت‌خود ازرشت، میرزاکوچك را در پسیخان ملاقات کرده ودر ضمن اظهار کرده بود :«ما عجالتاً

ازگیلان می‌رویم. این ولایت را به‌شما می‌سپاریم و امیدواریم که به خوبی‌امور اینجا را اداره کنید ونگذارید میدان رزمهای‌خونین‌شود.» میرزا درجواب ازهمراهیهائی که‌کنسول نامبرده به هیئت اتحاداسلام کرده بود اظهار تشکر نمود وقول داده بود که تا آخرین‌سرباز و فرد انگلیسی ازگیلان خارج نشود هیچ اقدامی برضدآنها نخواهدکرد.

کنسول انگلیس فقط ده‌دقیقه در پسیخـان ماند . وی به شهر بازگشت وروز دوم ازرشت حرکت کرد. قبل از مشارالیه، کارمندان بانك‌شاهی‌وکنسولگری‌واتباع انگلستان ازشهر رفته‌بودند.

باید گفته شود اززوزی‌که قرارشد انگلیسیها ازگیلان بروند، ریاست بانك‌شاهی‌طی‌اعلانی از مشتریان‌خوددرخواست‌کرد وجوهی را که در بانك‌دارند پس‌بگیرند و اسکناسهائی را که در دست‌دارند به‌بانك‌داده وقران نقره بگیرند .ولی در مدت پانزده‌روزی‌که بانك‌در رشت باز بود هیچ یك از تجار یا کسبه برای گرفتن پول خود یا عوض کردن اسکناس به‌پول نقره به بانك مراجعه نکردند و بانك کلیهٔ موجودی خود را از رشت برد.

دورنمای بندر انزلی

گئورگی چیچرین

درمنزل رئیس بلدیه (شهردار) بندر انزلی‌درازکشیده‌ها از راست به چپ: خالو مراد بزرگ، خالو قنبر

نشسته‌ها از راست به چپ : گالوك، کاژانوف، میرزا کوچك‌خان، آبوکف، پلایف

ایستاده‌هااز راست به‌چپ:کربلائی‌حسین،سیف‌الله‌زاده، سعدالله درویش،اسماعیل جنگلی، میرصالح مظفرزاده، محرم بابایف

احسان‌الله خان دوستدار

فصل سوم

ورود میرزا کوچک‌خان جنگلی به رشت

قبل‌از حرکت کنسول انگلستان از رشت، کنسول وکارمندان کنسولگری روسیهٔ امپراطوری‌درهای کنسولخانه را مهروموم کردند وکلیدها را به یکی از کارمندان سپردند واز رشت رفتند. کنسولهای افتخاری فرانسه وترکیه‌واتباع‌دول بیگانه ،قبل ازکنسول روسیه شهر راترك کرده و رهسپارتهران شده‌بودند.بنابراین دررشت از نمایندگان واتباع دول خارجه حتی‌یك‌نفرنمانده بود.

میرزا احمدخان،-حاکم گیلان پس ازرفتن‌واحدهای انگلیس و اتباع وکنسولهای خارجی‌ازرشت،مالکین وتجار و مأمورین‌عالی‌مقام دولت را دور خود جمع کرد و آنها پس از چندیـن روز مذاکراه تصمیم گرفتند نمایندگانی را ازطرف ساکنین رشت رسماً به پسیخان نزدمیرزا کوچك‌خان‌فرستاده واز اوبه‌نام ساکنین گیلان‌درخواست کنند به‌رشت آمده وادارهٔ امورروولایت را بدست گیرد (۱).

ملاقات میرزا بانمایندگان شهر رشت ،حضار را متأثرساخت. وی‌باعده‌ای ازحاضرین دست‌داد وچند نفر از آنها را بوسید. برخی ازحضارگریه می کردند ولی معلوم نبود برای چه گریه می کنند؟

نمایندگان رشت به این امید که میرزا کوچک‌خان «خطر» اشتراکیون را از شهردور خواهد کرد، نزد او آمدند و می‌خواستند او را به‌شهر ببرند، ولی خود میرزا «خطر» اشتراکیون را بعهده گرفته و می‌خواست وارد رشت شود. رشتیها تا روز ورود میرزا کوچک به رشت نمی‌دانستند که نمایندگان اشتراکیون روسیه وهیئت اتحاد اسلام از باختر و نمایندگان وواحدهای مسلح اشتراکیون روسیه از شمال وارد رشت می‌شوند.

میرزا موقع مذاکره با نمایندگان شهر رشت، گفت: « من فقط برای حفظ وتأمین شغل، سرمایه، عصمت ومذهب تمام ایرانیان زندگی می‌کنم وجمعیت جنگل را فقط وفقط برای رسیدن به این هدفها تشکیل داده‌ایم. ما برای خدمت به‌وطن وملت حاضر هستیم».

او پس از اظهار کلمات فوق گفت بنابه‌دعوت نمایندگان مردم رشت، به‌رشت می‌آید وقول دادرهبری مبارزه باانگلستان رابعهده بگیرد. بعد از ظهر روز جمعه چهاردهم جوزا (مطابق شانزدهم رمضان ۱۳۳۸ وچهارم ژوئن ۱۹۲۰) که‌قرار بود میرزا کوچک وارد شهر رشت شود، افراد نظمیه تحت ریاست ماژور رکن‌الدین‌خان مختار و افراد ژاندارمری تحت ریاست سرهنگ فتحعلی‌خان، مجهزشده وآسایش و امنیت را در شهر و اطراف آن حفظ می‌کردند. دوباره نمایندگانی ازطرف اهالی شهر برای پیشواز تا پسیخان رفتند و عدهٔ زیادی از اهالی نیز تا پسیخان وتنگ وآتشگاه وتقریباً تمام اهالی شهر در جادهٔ پسیخان ـ رشت جمع شدند و منتظر ورود میرزا بودند. پولداران با درشکه تاپسیخان رفته وبه‌رئیس هیئت اتحاد اسلام وعدهٔ کمک مادی ومعنوی را می‌دادند. کوچک‌خان آشنایان خود وحتی مأمورین دولت شاهنشاهی

را می‌بوسید. مردم دست می‌زدند و هورا می‌کشیدند. میرزا گاهی نطقهای مختصر سر جاده ایراد می‌کرد و مکرر وعده‌می‌داد که ناموس و شخصیت و ثروت و دین ایرانیان را حفظ خواهد کرد.

میرزا از پسیخان تا رشت (هفت کیلومتر) پیاده آمد. چندنفر ازهمکارانش با اوهمراه بودند و آنها نیز پیاده آمدند. چون اهالی جاده‌را گرفته بودند، آنها مجبور بودند که خیلی آهسته‌راه بروند. نمایندگان شهرومالکین وتجاری که برای پیشواز بادرشکه رفته‌بودند، بادرشکه‌هم ازپشت او آهسته می‌آمدند. چند نفر از نمایندگان قشون سرخ روسیه نیز بادرشکه به‌دنبال میرزا وارد شهر شدند. هوا خیلی لطیف بود.

بخشی از اهالی‌شهردرسبزه‌میدان جمع‌شده‌بودند ومنتظرورود میرزا بودند. دروسط باغ، درمحل موزیك، احسان‌اله‌خان وکاژانوف وگائوك وچندنفردیگر از سرکردگان‌جنگل و روسهامنتظر ورود وی بودند. جمعیت باغ با فریادهای‌زنده‌باد وهورا، میرزا را نزداحسان‌اله خان و رفقایشان راهنمائی نمودند.

ازطرف نمایندگان اشتراکیون روسیه، پرچم سرخی که‌روی آن «زنده‌باد روسیهٔ شوروی»، «زنده باد ایران‌آزاد» نقش کرده بودند، به میرزا کوچك تقدیم‌شد و پرچم سرخی نیز که از طرف نمایندگان فرماندهی فلوت ولگا و بحر خزر داده شده بود در روی میز متموج بود.

میرزا کوچك‌موزری‌را که اشتراکیون روسیه به او داده بودند در کمر ونشان افتخاری را که از دولت سویتی گرفته بود بر سینهٔ خود داشت.

درسبزه‌میدان‌میتینگ مفصلی ترتیب داده شده بود . کاژانوف، احسان‌اله‌خان، میرزاکوچك‌خان ودیگران نطقهای آتشین وجانسوزی ایراد کردنـد. کاژانوف از طـرف دولت شوروی اظهار رضایت و خوشحالـی کرد و تبریکات خـود را بـه ملت آزاد ایـران تقدیم نمودو گفت:

لوای سرخ انقلاب جهانی در فضای ایران نیز موج زده وکلیه طبقات زحمتکش‌ملل‌خاوررا به‌زیرسایهٔ خوددعوت می کند.قشون‌سرخ دهاقین وکارگران وسربازان انقلابی روسیه که ارتشهای ژنرالهای سفید، دنیکین و کولچاك ویودنیچ را نابود وقشونهای بیگانه را از روسیه بیرون کرده است، حاضربه همراهی با انقلابیون ایران وملل دیگر خاور زمین استو فداکاری لازم را خواهد کرد تا انگلیسیها را از ایـران ، بین‌النهرین و هندوستان بیرون‌کنند. طبقات زحمتکش‌ملل‌آسیا بایدبه‌گرد رئیس انقلاب‌شرق،رفیق میرزاکوچك جمع‌شده وانگلیسیها،شاه، سرمایه‌داران ومالکین وجابرین را نابود ساختهو آزادی و استقلال‌خود را تأمین نمایند. ازطرف وبه نام دولت شوروی روسیه قول می‌دهیـم کـه تا سرمایـه‌داران و جـابریـن داخلی و خـارجی محو نگردند از ایران نرویم .زنده باد رفیق لنین ناجـی

ملل خاورزمین، زنده‌باد رفیق تروتسکی رئیس کل
تشون سرخ کارگران و دهاقین و سربازان
انقلابی، زنده باد رفیق میرزا کوچك رئیس
انقلاب‌شرق.

عده زیادی از حضار که با زبان روسی آشنا بودند از نطق کاژانوف راضی نشدند، زیرا آنها هیچ‌منتظر نبودندکه در سبزه‌میدان رشت، در حضور نمایندگان دولت‌شاهنشاهی ایران، راجع به‌انقلاب برضد شاه و سرمایه‌داران ایران صحبت شود. برعکس آنها عقیده داشتندکه نطقهائی‌برضدانگلیسیهاایرادخواهدشد وزندگانی‌معمولی‌در شهر ادامه خواهدیافت.

نطق‌کاژانوف راگائوك نام آلمانی از روسی به فارسی ترجمه کرد. ولی عقاید سوسیالیستی‌کاژانوف در ترجمهٔ گائوك تبدیل‌به‌عقاید اتحاد اسلامی گردید. مثلاً کاژانوف کلیهٔ زحمتکشان‌کشورهای خاور زمین را دعوت‌به‌مبارزه باجهانگیران و سرمایه داران داخلی وخارجی کرده بود، ولی گائوك با ترجمه خود، مسلمین‌دنیارا دعوت به مبارزه با انگلستان و سرمایه داران اروپائی می‌نمود.

بعدها نیز گائوك که‌مترجم رسمی شده‌بود، مضمون‌سوسیالیستی نطقهای نمایندگان شوروی را در ترجمه‌های‌خود تبدیل به عقایداتحاد اسلامی می‌نمود. نمی‌دانم این آلمانی با حالت‌روحی ایرانیها بخوبی آشنا بود و نمی‌خواست آنها را به وسیلهٔنطقهای سوسیالیستی روسها منزجرنماید یا اینکه سیاست شخصی خود را داشت ومی‌خواست از موقعیت خود استفاده نماید.

گائوك یك آلمانی تبعهٔ روس‌بود ومدتی درژنرال کنسولگری روسیهٔ امپراطوری در تهران مقام منشیگری راداشت. ولـی چون در ایام جنگ از مقام خود سوءاستفاده کرده دست به‌کارهای غیرمشروع (در دادن جواز واردات) زده‌بود، او رادستگیر کرده و روانهٔ بادکوبه نموده‌بودندتادرداد گاه‌محاکمه‌شود.در اثرانقلاب‌فوریهٔ ۱۹۱۷ مشارالیه به اتفاق زندانیان دیگر از زندان آزاد شد و به ایران‌مراجعت نمود و مدتی به‌تبلیغات‌برضد انگلیسیها و به نفع عثمانیها وآلمانیهامشغول‌بود. ولی‌ازطرف‌نظامیان انگلیسی توقیف و به هندوستان‌فرستاده شد وچون روسی بود، بدین جهت انگلیسیها او رابه ادسافرستادند وبه مقامـات شوروی تحویل دادند. در روسیه گائوك خود را به حزب اشتراکی نزدیك نمود و توانست دوباره وسایل‌آمدن خود به ایـران را فـراهم سازد. او بعنوان مترجم با فلوت سرخ ولگا وبحر خزر و به همراهی کاژانوف و همکارانش وارد انزلی شد وباآنان به‌رشت‌آمد(۲).

وقتی که چندین بار مشاهده کـردم که گائـوك مضمون نطقهای روسها را غلط ترجمه می‌کند، روزی از میرزاکـوچك پرسیدم: «آیا می‌دانید گائوك نطقهای‌روسها را صحیح ترجمه نمی‌کند؟» . میرزا در جواب گفت: «شاید گائوك مترجم‌بدی باشد ولی‌عجالتاً وجود او لازم است و باید در این سمت بماند، زیرا هم رفقای مـن و روسها به او اطمینان کامل داریم. او یگانه شخصی است که می‌تواند اتحاد جنگل با روسها را نگه دارد.» یکی ازپیشوایان روسی، گمان‌می‌کنم گوسف، رئیس چکا، دربارهٔ گائوك گفته بود: «میدانم که‌گائـوك دزد بوده و نطقهای رفقا را غلط تـرجمه می‌کند، ولـی عجالتاً وجـود او بـرای پیشرفت‌کار در ایران لازم‌است. همین که‌دیدم وجود او زیان‌آوراست

وی‌را به روسیه عودت می‌دهم».

در هرحال، نطق‌کاژانوف که بوسیلهٔ گائوك ترجمه شد در بین زنده‌بادها وهوراها وفریادهای شادی تمام شد.

پس ازکاژانوف، احسان‌الله خان دوستدارکه یکی از افسران ژاندارمری بود ودرقیام ژاندارمها شرکت داشت و با روسهای امپراطوری و انگلیسیها جنگیده بود و تا سواحل رودخانهٔ دیاله (بین‌النهرین) به همراهی لشکریان‌عثمانی رفته بود و پس از مراجعت از بین‌النهرین به گیلان آمده و با میرزا کوچك متحد شده بود(۳)، نطق مفصلی ایراد نمود و در ضمن گفت:

> ایران قدیم بزرگ بود و اولاد بزرگ او مانند داریوش، اردشیر، شاهپور، نادر و امثالشان هندوستان، آسیای صغیر، مصر ، یونان، قفقار ، ترکستان و بالکان را تحت تسلط خود داشتند.
>
> ایران مرکز تمدن‌آسیا و ایرانیان ثروتمندترین اشخاص دنیا بودند. ولی بر اثر سوء سیاست خانوادهٔ سلطنتی قجرها و در اثر فشار انگلستان و روسیه‌امپراطوری، از عظمت وتمدن و ثروت محروم گردید و عن‌قریب از آخرین قسمتهای اراضی خود هم محروم خواهدگردید. زیرا وثوق‌الدولهٔ وطنفروش و مزدورخارجه،قبالهٔ فروش اراضی ایران را به انگلیسیها امضا کرده و شاه بی‌شرف این معاملهٔ شرم‌آور را تصدیق

کرده است. ولی ما قبالهٔ نامبرده را پـاره و کلیه دشمنان داخلی و خارجی را نابـود ولشکریـان بریتانیای کبیر را از ایران خارج و ملت ایران‌را خوشبخت و نیرومند خواهیم کرد.

رفیق محترم‌ما،میرزا کوچك‌جنگلی،ریاست انقلاب راعهده‌دار شده و کلیه زحمتکشان راتحت لوای سرخ ایران جمع کرده و ماراتا هندوستان راهنمائـی خـواهد کـرد و بـرادران روسی و آذربایجانی ما برای کمك و همراهی به انقلاب ایران و کشورهای خاور زمین به ایران آمده و با انقلابیون ایران متحد شده‌اند و تا روز فتح با ما خواهندبود.

احسان‌الله خان ضمن‌نطق‌خوداز مزدك ومیرزا رضا وانقلابیون مشروطه و قیام کنندگـان ژاندارمری هم اسم برد و نطـق خود را با جملات «زنده بادارتش زحمتکشان روسیه و زنده‌باد میرزا کوچك» تمام کرد.

هرقدر ترجمه نطق کاژانوف مردم را راضی کرده بود، همانقدر نیز نطق‌احسان‌الله‌خان آنان‌رانا راضی‌ساخت ومردم‌اورا مزدکی وبهائی نامیدند .

میرزا کوچك خان نتوانست مفصلاً نطق کند. خسته بود و در منزل مدیرالملك، راسکولنیکف، ارژونیکیدزه و عدهٔ زیادی از مردم شهر منتظر او بودند. میرزا از احساسات دوستی مردم رشت تشکر

کرد و قول داد ایران راازتسلط انگلیسیها و دولت شاه خلاص کرده و سطوت و عظمت‌ملت کهنسال ایران را تأمین کند و تکرار کرد که از شخصیت ، ثروت ، عصمت و دین ایرانیـان دفاع خواهد کرد. وی همچنین از دوستان روسی تشکر کـرد و فریاد زد: «زنده باد لنین و تروتسکی» حضار نیز فریـاد کردند: «زنده باد میرزا کوچك، زنده‌باد جنگل» .

پس از میرزا کوچك، دو سه نفر دیگر هم سخنانی گفتند.یکی از آنها لباس نظامی هندی بر تن و موهای دراز و ریش بلندی مانند جنگلیها داشت . اوبه زبان فارسی ولی با لهجهٔ هندی اظهار کرد:

> من یك نفرازانقلابیون هند هستم وریاست انقلاب هند را عهـده‌دار خواهم شد و از طرف انقلابیون هند قول می‌دهم که هر گـونه مساعدت به انقلابیون ایـران نمایم و امیدوارم که بزودی برادران ایـرانی ما به همراهی برادران روسی به هندوستان رسیده و وطن عزیز مرا نیـز از دست انگلیسیها خلاصی بخشند و با همکاری انقلابیون هند، ملل دیگر آسیا را باهم متحد کرده و برضد سرمایه‌داران انگلستان و ژاپن و فرانسه بشورانند زنده باد لنین و تروتسکی ناجیان ملل خاورزمین، زنده باد میرزا کوچك رئیس‌انقلاب ملل شرق.

گرچه‌عده‌ای ازحضار می‌دانستند که این شخص لاهیجانی‌است

و هرگز هندوستان را نـدیده است ، ولی چون اکثریت مردم او را نمی‌شناختند بدین جهت اظهارات وی اثرخوبی برآنها بخشید(۴).

میرزا کوچك خان قبل از ختم میتینگ از سبزه میدان رفت و به منزل مدیرالملك آمد(۵).

من قبل از میرزا کوچك به منزل مدیرالملك رفتم . در تالار بزرگ طبقهٔ دوم‌منزل مذکور،نمایندگان کلیه طبقات رشت واطراف جمع شده بودند. درمیان این جمعیت چنـد نفر از مأمورین‌عالیرتبهٔ دولت شاهنشاهی‌را نیز مشاهده‌کردم. امجدالسلطنه پسربزرگ مدیر-الملك مرحوم از واردین پذیرائی می کرد. مدیرالملك یکی‌ازمالکین بزرگ گیلان و فرزندانش صاحب ملك و ثروت هستند.

وارد تالار شدم ، ولی به اطاق همجوار راهنمائی‌ام کردند . در در این اطاق ، ارژونیکیدزه و راسکولنیکف و میرصالح مظفرزاده و دوسه نفر دیگر منتظر آمدن میرزا کوچك بودنـد. اطاق نیم تاریك بود، زیرا پرده‌های پنجره ها از دخول نـور زیاد به اطاق جلوگیری می‌کرد.ارژونیکیدزه کنار دیوار در تاریکی نشسته بود، ولی راسکو-لنیکف تقریباً در وسط اطاق(اطـاق تنگ بود) جاگرفته بود و هردو لباسهای سویل برتن داشتند.

ارژونیکیدزه را در ایام انقلاب مشروطه در انزلی‌ملاقات‌کرده بودم . کمیتهٔ حزب سوسیالیست دموکرات هنچاکیان در بادکوبه او را به کمیته حزب در انزلی معرفی‌کرده بود(من درآن ایـام، یعنی در ایام انقلاب مشروطه، نمایندهٔ مختارکمیتهٔ مرکزی این حزب درایران بودم).

ولی راسکولنیکف را ندیده بودم. مظفرزاده ما را به یکدیگر معرفی‌کرد .

ارژونیکیدزه حرف نمی‌زد. راسکولنیکف پرسید «در بارهٔ این اقدام میرزا کوچك چه عقیده‌ای دارید؟» گفتم:«عجالتاً تاعملیات آتیه نزدیك میرزا را نبینم نمی‌توانم اظهار عقیده بکنم ، ولی گمان می‌کنم انقلاب سوسیالیستی در این مملکت طرفدار پیدا نکند وشما پس از امضای قراردادی با انگلیسیها،از ایران بروید». راسکولنیکف اظهار داشت: «شما در اشتباه هستید . کارگران و کشاورزان ایران طرفدار انقلاب سوسیالیستی‌هستند و خواهید دید که بزودی انقلابیون ایران تحت ریاست میرزا کوچك، تهران‌را اشغال‌کرده و تمام ایران را به تسلط خود درخواهند آورد. ماهمکاری‌کنیم یا نکنیم، انقلابیون ایران وظیفهٔ خود را انجام خواهند داد.».

صحبت ماطول‌نکشید . از صداهای«زنده‌باد» فهمیدیم که میرزا کوچك وارد حیاط خانه شده است. همه برای استقبال او تا سرپله‌ها رفتیم. میرزا پس از بوسیدن ما، وارد اطاق تنگ شد و چندین‌دقیقه با مهمانان بیگانهٔ خود صحبت‌کرد و با اجازهٔ حضار از این اطاق خارج شد وبرای ملاقات نمایندگان‌اهالی و مأمورین‌دولت‌شاهنشاهی به تالار بزرگ رفت .

چند نفر ازحضار ورود میرزا را تبریك گفته واظهار امیدواری کردندکه امنیت و راحتی در ولایات ادامه داشته باشد.میرزادرجواب آنها یك‌بار دیگر قول دادکه ازشخصیت ، ناموس، ثروت و دین‌مردم تاآخرین قطرهٔ خون خوددفاع خواهدکرد و چون یکی‌ازحضار گفت که بانك شاهی در اثررفتن ازرشت، صدمهٔ بزرگی به‌اقتصاد وتجارت گیلان زده بدین جهت میرزاگفت: «من‌از کنسول انگلیس خواهش

کردم به بانك اجازه داده شود دررشت بماند و به‌معاملات خود ادامه دهد و قول هم دادم که بانك را تحت حمایت شخص خود نگهدارم، ولی خیلی افسوس می‌خورم که این پیشنهادم پذیرفته نشد.»

میرزا در تـالار نتوانست بماند زیرا به او اطلاع دادند کـه مهمانهای روس قبل از حرکتشان به انزلی می‌خواهند او را ملاقات کنند. من اجازهٔ مرخص‌شدن خواستم ولی میرزا دستم را گرفت و با خودش به اطاق نیم تاریك و تنگ راهنمائی کرد و گفت : «در ترجمه کمك خواهید کرد.»

حس کردم که مهمانان روس درحضور من نمی‌خواهندصحبت کنند. ولی‌میرزا گفت که من از دوستان او هستم و به عنوان مترجم در حضور وی می‌باشم.

راسکولنیکف رو به من کرد و گفت : «از رفیق میرزا کوچك بپرسید کی خیال دارد کمیتهٔ انقلابی ـ نظامی را تشکیل دهد.» میرزا کوچك درجواب گفت و من ترجمه کردم:«عجالتاً تصمیمی‌نگرفته‌ام و پس از مذاکره با رفقا روز را معین خواهیم کرد.»

راسکولنیکف رو به من کرد و گفت : «از رفیق میرزا کوچك بپرسید چـرا تا حال تصمیمی‌در بارهٔ تشکیل کمیتـه انقلابی ـ نظامی نگرفته‌اند.» میرزا پاسخ داد: «به‌کارهای مهمتری مشغول بودیم.»

راسکولنیکف با ارژونیکیدزه صحبت مختصری کرد و بعد به من گفت: «به رفیق میرزا کوچك‌بگوئید که رفیق ارژونیکیـدزه باید امروز از ایـران برود و میل دارد تا قبل از حرکت خود از ایران، کمیته تشکیل‌شده باشد.» میرزا بعدازسکوت مختصری گفت: «امشب کمیته را تشکیل خواهیم داد.»

راسکولنیکف و ارژونیکیدزه خدا حـافظی کردند. آنها قول مراجعت‌داده، به‌انزلی‌رفتند. من هم‌از حضور میرزا مرخص‌شدم(۶).

شب همان‌روزدرحضورارژونیکیدزه،راسکولنیکف،کاژانوف، گائوك، میرزاکوچك، میرصـالح مظفرزاده و احسان‌الله خان، کمیتهٔ انقلابی ایران بـا عضویت اشخاص ذیل تشکیـل شد: میرزا کوچك رئیس کمیته، احسان‌الله‌دوستدار فرمانده‌ارتش‌سرخ‌انقلابی،کاژانوف، حسن ایلیانی ، میر صـالح مظفرزاده و گائـوك . گائوك رئیس امور کمیته بود.

کمیته چنین نامیده شد: کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران.

سرگو ارژونیکیدزه

اعضای شورای انقلاب، از چپ به راست: ۱ـ میرصالح مظفرزاده، ۲ـ گانوك(هوشنگ)، ۳ـ کاژانوف (فرماندهٔ قوای ارتش سرخ)، ۴ـ کارگاراتلی(شاپور)، ۵ـ میرزا کوچك‌خان، ۶ـ حسن ایلیانی، ۷ـ کامران آقازاده

فصل چهارم

چند روز بلاتکلیفی

فلوت سرخ ولگا وبحر خزر روزهجدهم ماه مه ۱۹۲۰(مطابق بیست وهشتم ثور ۱۲۹۹و بیست ونهم شعبان۱۳۳۸) انزلی رابمباران کرد. میرزا کوچك جنگلی‌روزچهاردهم‌جوزا ۱۲۹۹ وارد رشت شد.

درمدت‌این۱۸ روز، یعنی ازروز بمباران انزلی تا ورودمیرزا به رشت، در نتیجهٔ چندین ملاقات میرزا کوچك با روسها، نخستین‌نقشه رفته رفته‌ازبین‌رفت و میرزا کوچك همکاری بیشتری‌از روسهاخواست وروسها نیز شروع به دخالت در امور انزلی نمودند، زیرااین شهر و اطرافش تحت اشغال آنها بود و تأمین آسایش و امنیت این‌مناطق بر عهدهٔ آنان بود.

مثلا رئیس دژبانی روسها در انزلی، بندر واطراف آنرانظامی اعلان کرد و حکـم تسلیم و تحویل اسلحه به ادارهٔ دژبانی را صادر نمود(۱).شعبهٔ ادارهٔ تأمینات لشکری(آسوبی اتدل) در انزلی دایرشد وعده‌ای از مردم شهر، بخصوص سرمایه‌داران و طرفداران‌انگلیسیهادر زندانهای آسوبی اتدل بازداشت‌گـردیدند. این دو اقدام برای تأمین آسایش و امنیت شهر و اطرافش انجام شد.

چند روز پس ازورود روسها به انزلـی ، چند نفر ازکارمندان

حزب اشتراکی ایران(عدالت) وارد انـزلی شدند ومدرسهٔ ارامنه را مرکز حزب خود قرار داده ، شـروع بـه تبلیغات اشتراکی نمودند. «اتفاق جوانان اشتراکی» نیز تشکیل شد وروز به‌روز عدهٔ این گروه زیادتر می‌شد وبه آنها مشق نظامی هم یاد می‌دادند(۲).

عده‌ای ازتجار وبخصوص تجـارترك زبان وملیون تـرك که از بادکوبه مهاجرت کرده بودند، به‌بهانهٔ حفظ جان ومال خود ولی‌برای مخالفت باجوانان اشتراکی ، دسته‌ای ازجوانـان مساواتی (ملیون آذربایجان‌قفقاز) تشکیل داده وعده‌ای ازجوانان مقیم ومتولدانزلی‌نیز درآن دسته شرکت داشتند وافراد این گروه مانند «اتفـاق جوانـان اشتراکی» مسلح گردیده‌بودند(۳).

گرچه درانزلی ، افراد آسوبی اتدل (تـأمینـات لشکری) و مأموران شهربـانی ایران و مجاهدین میرزاکوچك‌خان مأمور حفظ آسایش وامنیت بودند ووظیفه داشتند ازاغتشاشات جلوگیری نمایند، ولی وجود دودستهٔ مسلح جوانان مخالف یکدیگر درشهر، اسبـاب وحشت ساکنین بی‌طرف وآرام‌را فراهم می‌آورد . بخصوص ارامنه ازمسلح شدن جوانان مسـاواتی وحشت داشته و چند نفررا به‌رشت فرستاده بودند که باهمکاری هم مسلکان رشتی خود ازمـیرزاکوچك تقاضای خلع سلاح جوانان‌را بخواهند.

روسها دراولین روزهـای ورود خود به انزلی ، قران خرج می‌کردند و کلیهٔ‌خریدهای‌خودرا با قران انجام دادند. ولی پس‌ازچند روزتوقف‌درآن‌شهر، شروع به‌خرج کردن‌اسکناسهای‌دولت آذربایجان قفقاز نموده وخریدهای‌خود را با اسکناسهای مذکوری کردند وچون قیمت اسکناسهای مذکور روز به روز تنزل‌می‌یافت، بدین‌جهت کسبهٔ

بازار پولهای آذربایجان را به‌سختی مأخوذ می‌داشتند وگاهی اظهار نارضایتی می‌نمودند.

روسها انبارهای مؤسسهٔ کشتیرانی وحمل ونقل قفقاز ومرکوری وانبارهـای مؤسسات دیگر کشتیرانی‌را تخلیه و تمامی موجودی‌های آنها رابه‌بادکوبه‌حمل‌نموده بودند(کلیه مؤسسات کشتیرانی جزءاموال اتباع روس بودند). آنها درجواب اعتراض نمایندگان میرزاکوچك خان گفته بودند که انبارهای تجارتخانه‌های روسی‌را خالی می‌کنند وکالاهای‌اتباع‌روس‌را به‌بادکوبه‌حمل می‌نمایند وایرانیها حق‌مداخله‌در این عمل‌را ندارند .

چون کشتیرانی بین بادکوبه و انزلی مجدداً شروع شده بود، گاهی‌ازایرانیان مقیم بادکوبه‌خبرهائی می‌رسید.معلوم شدکه کالاهای تجارایرانی‌را ازانبارهای گمرکات ومؤسسات کشتیرانی وغیره‌ازطرف دولت گرفته وبه‌حاجی‌ترخان حمل کرده بودند.

ساعدالوز اره (محمد ساعد) ژنرال‌کنسول ایران دربادکوبه، اعتراض کرده بود ودرجواب به‌ایشان‌گفته شده بود که مطابق قوانین مملکتی کلیهٔ کالاها مال دولت بوده وهیچ‌کس‌از اتباع‌شوروی وبیگانه حق داشتن ثروت شخصی‌را ندارند .

موقع مذاکرات‌هیئت اعزامی دولت‌شوروی ایران‌بانمایندگان دولت شوروی روسیه ، همین جواب دربارهٔ‌کالاهای تجـار ایران در بادکوبه داده شد.

درانزلی امورشهربانی را ایرانیها اداره می‌کردند ، ولی آنها تحت اطاعت هیئت اتحاد اسلام بودند.

نمایندگان دولت شاهنشاهی ، بلا تکلیف منتظر حکم تهران

بودند. ازمأمورین عالی مرتبهٔ دولت ، فقط مدیر کل گمرك شمـال که یك نفر بلژیکی بود فرار کرد و میرزا کوچك توسط مأمورین گمرك، امور گمرکات‌را اداره می کرد. (مـوجودی صندوق گمرك انزلی را میرزا کوچك‌خـان برداشته ودرعوض آن قبض رسید به میرزا احمد خان ، حکمران گیلان داده بود.)

اوضاع انزلی ،مالکین وتجارو کسبهٔرشت‌را ناراضی کرده‌بود ولی چون میرزا کوچك‌خان چندین بـاروعده داده بود که ازثروت و عصمت ودین وشخصیت ایرانیـان دفاع خواهد کرد ، دررشت کلیهٔ محافظه‌کاران عقیده داشتند که میرزا باهمکاری هم مسلکان واعضـای هیئت اتحاد اسلام ، امور گیلان‌را اداره‌خواهند کرد.

ولی تشکیل کمیتهٔ انقلاب سرخ ایـران که چند نفر ازافرادش بیگانه بودند وورود ملاحان سرخ به‌رشت ، سبب تولید اضطراب‌در بین آنها گردید ودرمدت‌تمام‌روز، آنها دورمیرزا کوچك ودوستانش جمع‌شده‌وسعی می کردند که ازاقدامات‌اشتراکی کمیتهٔ‌جدیدالتأسیس جلوگیری بنمایند.

مأمورین دولت شاهنشاهی دررشت نیز مانند همقطـاران خود درانزلی‌بلاتکلیف‌مانده وازمنزلشان خارج نمی‌شدند. فقط رکن‌الدین مختاررئیس شهربانی(۴) وفتحعلیخان رئیس ژاندارمری (۵) وکاپیتان بولاتسل‌رئیس آتریاد قزاق هرروزمرتباً به‌انجام وظایف خود مشغول بودند .

کمیتهٔ انقلاب سرخ ادارات دولتـی‌را فوراً تحویل نگرفت و کارهای خودرا درخانه‌های مصادره شده انجام می‌داد.

رکن‌الدین‌مختار بامیرزا کوچك هم‌عقیده نبود ووظیفه خودرا

مستقلاً انجام می‌داد ، ولی رئیس ژاندارمری بامیرزا کوچک‌هم عقیده گشت وازپیش‌آمدها ناراضی نشد.

راجع به‌کاپیتان بولاتسل‌می گفتند که‌وی همراه دکتربلینکی به انزلی رفته وبارؤسای‌فلوت‌سرخ‌ملاقات نموده وتصمیم گرفته که‌همراه قزاقهای خود باواحدهای سرخ متحد شود .

آیا میرزا کوچك ازملاقات رئیس‌آتریاد قزاق ایران بارؤسای فلوت سرخ مطلع بود؟ آیاخود میرزا عقیده‌داشت که‌کاپیتان بولاتسل و افسران قزاق روسی صمیمانه باوی همکاری خواهندکرد؟ آیا پالکونیك (سرهنگ) استاروسلسکی از این اقدام‌کاپیتان‌بولاتسل‌مطلع بود یابه‌مشارالیه اجازهٔ ملاقات بانمایندگان روسهای سرخ‌را داده‌بود؟ اینها مسائل مهمی هستندکه نتوانستم تاحال تماماً آشکارسازم.

میرزااحمدخان ، حکمران گیلان هرروزبامیرزا کوچك‌ملاقات ودربارهٔ اموربااو مذاکره می‌کرد . گرچه مخابرهٔ تلگرافی بین‌تهران وگیلان قطع نشده بود ، ولی تهران تکلیف مأمورین خودرا معین نکرده بود . میرزا کوچك هم تصمیم نگرفته بود که ازخدمات‌ایشان استفاده خواهدکرد یانه.

مردم چند روزدررشت ناراحت بودند ، زیرا نمی‌دانستند کمیتهٔ جدیدالتأسیس انقلاب سرخ کارهای خودرا ازکجا شروع وبه‌کجا خواهد رسانید.

فصل پنجم

اعلان جمهوریت شوروی ایران

روزورود میرزا کوچك‌خان، تمام اهالی شهر مشغول پذیرائی واستماع نطقهای مختلف بودند . شب همان‌روز، امجدالسلطنه عدهٔ زیـادی از محتـرمین شهر و مأمورین دولت مرکزی و سران هیئت اتحاد اسلام‌را به‌افطاردعوت نموده بود ومنزل او که مقر حکـومت انقلابی گردیده بود پر ازجمعیت بود. مجاهدین میرزا کوچك نیز در شب مذکوردرخانه‌های اعیان برای صرف افطار دعوت داشتند.

روزدوم،میرزا وهمکاران ایرانی وی مشغول دید وبازدیدبودند ولی خود وی‌به‌مذاکرات باهمکارانِ روس خود ادامه‌می‌داد. مردم از کلیهٔ قسمتهای شهر برای دیدن رئیس‌انقلاب جمع می‌شدند وباتبادل افکاروقتشان‌رامی گذراندند. فقط‌جوانان ، بخصوص جوانان‌روشنفکر مانند کارکنان انجمن ادبی فرهنگ(۱) وطرفداران دیگر انقلاب ، اجتماعات‌نموده ومشغول تبلیغات وترویج عقاید انقلابی بودند.دکانها وبازار تقریبـاً بسته ومردم بیکار بودند ، ولی امنیت وآرامش درشهر ادامه داشت و هیچ سوء تفاهمی یا جر و بحثی بین مردم پیش‌نیامد .

ملاحان سرخ روس درکنسولگری روس، واقع دربیرون شهر کنار جادهٔ‌عراق منزل کرده‌بودند وداخل شهرنمی‌شدند وگاهی‌عده‌ای

ازمردان برای تماشا ازشهر بیرون رفته‌ودرمقابل کنسولگری‌روس‌جمع می‌شدند، ولی ملاحان باآنها تماس نداشتند.

گرچه راه‌تهران بازبود ومردم می‌توانستند بدون جوازازشهر به‌تهران یابه‌اطراف شهربروند، ولی هیچ یك ازاهالی درآن دو روز ازرشت‌حرکت نکرد، زیرا مردم درانتظاربودند.

روز سوم رود میرزا کوچك، یعنی شانزدهم جوزا ۱۲۹۹ رؤسای انقلاب بهمراه عدهٔ کثیری از جمعیت شهر، دسته‌های مجاهدین‌ودستهٔ موزیك گردان‌ملاحان روس برسر مقبره ومحل‌اعدام شهید دکتر حشمت رفتند. دکتر حشمت نمایندهٔ هیئت اتحاد اسلام درلاهیجان و رئیس مجاهدین جنگل در آن سامان بود و یکی از سالمترین‌وفداکارترین انقلابیون جنگل بشمار.می‌رفت.

در سال ۱۲۹۷، دولت وثوق‌الدوله برای خلع‌سلاح‌جنگلیها، قزاقهارا! به‌گیلان فرستاد .عده‌ای از مجاهدین وسرانشان تسلیم‌نیروی دولت شاهنشاهی شده‌بودند. دکتر حشمت نیز خواست با مجاهدین خود تسلیم نیروی‌دولت مرکزی‌شود. وی ازستادقزاقها مبلغی‌دریافت نمود تا بقیهٔ‌حقوق مجاهدین‌را بپردازد وبعد تسلیم شوند، ولی‌عده‌ای ازمجاهدین‌و سردسته‌های آنها نخواستند تسلیم شوندواز طرف‌دیگر میرزاکوچك از فومن‌فرارکرده وبه‌لاهیجان رسیده بود.دکترحشمت که‌شنیده‌بود میرزا کوچك با همراهان خود در فومن تسلیم‌شده‌است، وقتی فهمیدوی از تسلیم‌شدن‌صرف‌نظرکرده وبه‌جنگ با قزاقها ادامه می‌دهدوبا مجاهدین خود ازلاهیجان فرار کرده وبه تنکابن‌رفته‌است، پس‌ازچندبرخورد با قزاقها، شکست خورد و تسلیم شد.مجاهدین‌وی نیز تسلیم‌شدند.دادسرای نظامی، دکتر را محکوم‌به‌اعدام‌نمود وحکم

اعدام فوراً اجرا شد. مجاهدین مدتی در زندان بازداشت شده و بعد مرخص گردیدند.

سردار معظم«تیمورتاش»در آن ایام حکمران رشت بودوموقع بازجوئی ازدکترحشمت اعمال‌نفوذ نموده بود. دکترشجاعانه‌زیردار رفت وریسمان‌را بادست خود به گردنش انداخت. کلیهٔ‌حضار،حتی مأمورین نظامی ازدلاوری‌وی تاحال هم تعریف‌می‌نمایند.

امروز که طی این سطور از مرگ دکتر حشمت یادمی‌کنم، نمی‌توانم‌همکاریهای‌وی‌در مورد فراریان ترك و ارمنی از بادکوبه‌را ذکر نکنم. دکترحشمت تقریبا ۳۰۰۰ نفر ارمنی‌را از مرگ‌نجات‌داد، زیرا هیچ‌فرقی بین اتباع ایران وترك وارمنیهای فراری از روسیه یا ترکیه قایل نمی‌شد (اگر مسئله گرفتن پول از ستاد قزاقها پیش‌نیامده بود شایددکتر اعدام نمی‌شدومانندرفقا وهم‌مسلکان‌دیگر خودمدتی‌در زندان مانده وآزاد می‌شد.)

پس‌اززیارت مقبره ومحل اعدام دکتر حشمت، میرزا کوچك خان بادوستانش‌دربالکن‌عمارت کارگذاری جمع شدند. میدان کارگذاری ازجمعیت پر بود ومجاهدین و حتی قزاقها و ژاندارمها نیز حضورداشتند. افراد نظمیه‌برای‌حفظ امنیت‌ونظم تحت‌نظرر کن‌الدین مختار درمیدان‌حاضر بودند. کاپیتان بولاتسل رئیس آتریاد قزاقهای ساخلوی‌رشت وچندنفرازافسران‌روسی وایرانی‌قزاقخانه‌وکلنل‌فتحعلی رئیس‌ژاندارمری وچندنفراز همکارانش درمیدان وبالکن کارگزاری حضور داشتند.

میرزاکوچك‌پس‌ازایراد نطق‌مختصری به‌نام «جمعیت‌انقلاب‌سرخ **ایران**» اصول سلطنت را درایران ملغی و تأسیس جمهوریت شوروی

ایران‌را رسماً اعلان کرد(۲) و دوباره وعده دادکه‌حکومت جمهوری شوروی‌ایران جان و مال عموم‌اهالی را حفظ‌خواهد کرد و کلیه‌قروض دولت شاهنشاهی ایران را لغو و باطل نموده و با کلیه اقوام به تساوی رفتار خواهد کرد.

موسیقی مترنم بود و فریادهای زنده باد وصداهای‌شادی‌فضای میدان را پر کرده وچند دقیقه ممکن نشد کـه اعلامیهٔ رسمی جمعیت انقلاب سرخ خوانده شود. پس از اینکه‌صدای‌موسیقی و شادی‌قطع گردید، منشی جمعیت نامبرده، اعلامیه ذیل را قرائت نمود:

هوالحق

فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل

هیچ قومی از اقوام‌بشربه آسایش وسعادت نائل نمی‌گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی‌شود، مگر به حقوق‌خود واقف گشته و کاملاً ادارك کند که خدای متعال همهٔ‌آنها راآزاد آفریده، بنده وذلیل‌همدیگر نیستند و طوق بندگی یکدیگر را نبایدبه گردن بیندازند.همچنین به ابناء جنس خود حق ندارند حاکم مطلق و فعال‌مایرید باشند. تمام انبیا و اولیا، مقننین وبزرگان،جمیع فلاسفه وحکما، همهٔ سوسیالیستهای سابقه و حالیهٔ دنیا، کلیهٔ غمخواران جنس‌بشر، هرکدام به نوبهٔ خود در این عالم‌ظهورنمودندکه همهٔ افراد انسان را از مزایای این حق مشروع طبیعی‌شان آگـاه کنند.

با این کیفیت، یك دسته از اصناف مخلوق که به صورت انسان و به سیرت از هر درنده‌ای بی‌رحم‌تر و قسی‌القلب تراند، به نام پادشاه،وزیر، حاکم، رئیس و امثال آنها جهت شهوتـرانـی و و آزار انسانی، به هرطریق‌غیرمشروع‌بی‌رحمانه‌ای به ابناء جنس خود مسلط شده، به‌جان ومال و ناموس و همهٔ هستی و ماحصل زندگی و جمیع فواید حیاتی آنها دخالت کرده، راحت خودرا در زحمت مردم، بقای خود را در فنای مردم، لذت‌و کامرانی خود را در رنج و ناتوانی مردم دانسته، بلکه بالاتر خلقت خود را فوق خلقت سایرین تصور کرده و می‌کنند، نه به کتب آسمانی وقعی نـه بـه قـوانین و نصایح انسانی وقـری، نه به درماندگان مسکین و رنجبران بیچاره ترحمی. صفحات‌تاریخ،فجایع طبیعت‌عملیات آنهارابه ما نشان داده و شواهد حسی‌کافی است‌که چه کرده و چه می‌کنند. بیچاره مردم، همان مردمی‌که از اصول خلقت و ازحقایق‌ودایع طبیعت‌بی‌خبرند. مانند گوسفند خود راتسلیم این ستمکاران نموده، دم کاردهای برندهٔ این سلاخان بی‌رحم دست وپا زده، مطیع صرف بلکه خود را بنده و بردهٔ‌آنها دانسته، درعالم ذهن‌و تصورخود خطور نداده‌که روزی ممکن است سلاسل عبودیت این عزیزان

بی‌جهت‌ازهم‌گسیخته واز زیر باراسارت وبندگی این خدایان مصنوعی بتوان شانه خالی نمود.

گاهی از میان ایـن طبقهٔ مظلوم رنجکش، یك‌نفریا اشخاص معدود معینی برای آگاهی سایر مظلومین، برای تحصیل حقوق مشروعه آدمیت، برای‌قلع‌وقمع‌ریشهٔ‌جورواعتساف‌طبقات ستمگر، با تحمل هر نوع مذلت و مشقت و بـا هرگونه فداکاری قیام‌کرده که‌شاید اصول‌مساوات‌وعدالت را مجری، رسوم ظلم و تعدی را محوو مظلومین را ازقید رقیت وبیچارگی نجات دهند.

ایران که یکی ازقطعات دنیا واهالی ایران که یك قوم از اقوام‌ساکن دنیا هستند،قرنها است در دست استبداد سلاطین جور، امراء خـودسر، خوانین‌جاه‌طلب،رؤسای‌شهوتران، اربابان‌بی‌رحم و فتوت، صورت‌خرابهٔ مهیبی‌را به خودگـرفته که هر عابر و هر ناظر و هر متفکری ازمنظرهٔ‌اسفناك آن و ساکنین آن‌گرفتاربهت وحیرت می‌شود.

در قـرون اخیره، سیاست جهانگیرانـهٔ همسایگان همسایه آزار ما(دولت متجاوز انگلیس و حکومتهای جابرهٔ‌تزارهای‌سابق روسیه) ضمیمهٔ مظالم حکمداران شهوت پرست ایران شده، برای اسارت این قوم مظلوم در صحنهٔ‌این‌خرابهٔ اسف‌آور با تمام قوه عرض اندام‌کرده و بهترین وسیلهٔ

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

اسارت این کشور را همدستی و تقویت سلاطین و امراء و بزرگان این سرزمین دانسته و با جمیع قواء خود تسلط آنها را به سایرین تحکیم وتأکید می کردند.

این قصابان مسلخ ایران، استفاده از مقاصد همسایگان طماع کرده، آن چه را که درقدرت و توانائی خود داشتند دربارهٔ زیر دستان اعمال نموده، ذره‌ای از مظالم خودداری نکرده ،حال ایران و ایرانی به این منوال باقی بود تاسنه ۱۳۲۴، عده‌ای از متفکریـن و اشخاص حساس مطلـع ودلسوز حقیقی این قوم رنج دیده که از حقوق ملیت و از خصوصیات خلقت خود و همه مطلع بودند، بنای مطالبهٔ حقوق ملی را گذاشته، آزادی و حریت را که حق مشروع همه بود خواستگار شدند. بتدریج انقلاب شروع شده محمدعلیشاه، شاه سابق مخلوع ومجلس ملی تشکیل و احمد شاه فـرزنـد او به سلطنت مشروطه منصوب گردید.

بدبختانه به علت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، به هر طریقی بود همان امراء و خوانین ستمگر زمام ریاست مشروطیت را در دست گرفته، انقلاب را به منفعت خود سوق دادند.

بالجمله این انقلاب و نهضت و فداکاری ملت بیچاره بجای منفعت، مضرت تولید نمود، سابق به

اسم سلطنت میشده، این دفعه به‌نام سلطنت مشروطه همان سلطه و اقتدار جور و ظلم را اعاده دادند.

مردم که برای احساس هوای آزادی تاحدی از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار شدند، بنای ستیزه ومقاومت گذاشتند که قطع ایادی جابرانهٔ مرتجعین حقیقی و مستبدین به لباس مشروطه را نمایند. آنها بازهم به اتکای قوای همسایگان، بنای معارضه گذاشته، فجایع خونین ۱۳۳۰را در قطعات شمالی ایران ظاهر نموده، دوباره ایرانیان رابا حمایت امراء تزاری و کمکهای باطنی انگلیس به شکنجه، ظلم و تعدی گرفتار کردند.

چیزی نگذشت که عمر این مدت تطاول سپری وجنگ بین‌المللی شروع شد و موقع استفادهٔ مظلومین این سرزمین رسید. قسمت بزرگی از احرار و عناصر فداکار در حدود غرب و جنوب ایران، عده‌ای از فدائیان گیلان درجنگل دارالمرز برضدخائنین ایرانی وهمسایگان متجاورقیام کردند.

پادشاه ایران که همهٔ آرزوهای ایرانی بیچاره را زیر پا گذاشته بود، عوض همراهی با ملت و سعی دراستخلاص آنها، همراه امراء ومرتجعین مملکتی با قوای انگلیس ونیکلا متفق‌شده، فداکارن غرب وجنوب را محو نموده، عطف توجه به‌حدود گیلان نمودند. در این اثنا به همت غیورانهٔ

جوانمردان روسیه، حکومت ظالمانهٔ نیکلا و همدستان او را منهدم کرده، جمهوری سویت را تأسیس نمودند. از سمت شمال روایح آزادی و همراهی وزیدن گرفته ، از این حدود اطمینان کامل حاصل شده، تا حدی به مساعدت آنها مستظهر گشتند.

ولی از طرف دیگر، دچار پنجهٔ قاهرانهٔ انگلیسیها شده و انگلیسیها نیز باقواء خود وقواعد دولت مرتجع ایران بساط دولت و آزادی را برچیده و پنجه‌های قاهرانهٔ خود را به جسد این کشور بطوری فرو برده که مظالم قرون سابقه در برابر این خاطره‌های سهمگین جدید محو شد. مجلس ملی را منحل، حکومتهای نظامی در ایالات و ولایات تأسیس، قرارداد مشتوم را با دولت ایران در غیاب مجلس شورای ملی (که هیچ قراردادی بدون تصویب مجلس شورای ملی رسمیت ندارد) برای بلع ایران منعقد کردند.

بعضی از جراید معلوم الهویه را مزدور خود نموده و آنها را برای مغلطه و اشتباه اذهان خارجیان وادار نموده که ملت ایران را از این قرارداد راضی جلوه دهند و در تحت تأثیرات حکومتهای نظامی و تهدید اردوهای مسلح انگلیسی وعده‌ای از ناخلفان ایرانی شروع به انتخابات نمودند. همان مفت‌خوران قدیم و همسان ستمگران مردم آزار را به وکالت منتخب نموده که در موقع افتتاح مجلس،

بدون تأمل قبالهٔ مالکیت ایران را تسلیم او کنند.

شاه غافل را به مهمانی برده، تلگرافخانه‌ها و پستخانه‌ها را سانسور گذاشته، در غالب نقاط ایران اردوهای منظم نگاهداشته، طرفداران حریت و تنقید کنندگان قرارداد مشئوم یعنی فرزندان دلسوز و حساس این آب و خاك را اعدام و حبس و تبعید کرده و همهٔ موجبات اسارت را مجدداً تهیه نمودند.

قوای احرار جنگل گیلان را که پنج سال و نیم است با تحمل هرگونه مشقتهای طاقت فرسا، در مقابل قوای ظالمهٔ انگلیس و ایران و مرتجعین مظلوم آزار و اربابان القاب و مناصب دروغی قیام کرده که روزی موفق به نجات طبقات زحمتکش شوند. و این قوهٔ ملی را که در زوایای جنگل گیلان آخرین مایهٔ امید احرار سایر ولایاتی که مقهور قوای خصم گشته بودند، مانع کلی مقاصد خود دانسته و یگانه عامل مؤثر در جلوگیری از اجرای خیالات خود فهمیدند. در مقام محو این قوه نیز برآمدند. آثار فضایح تاریخی آنها در گیلان قرنها زدوده نخواهدشد و از سمتی دولت انگلیس با آن اسلحهٔ خود (تزویر)، روسیهٔ آزاد را با فرزندان ناخلف خود (طرفداران نیکلا) به طوری مشغول نمود که به هیچ یك از مظلومین جوار خود نتوانستند معاونتی کند. چندی نیز این روزگار مشاهده شد.

ولی خدای قادر که‌هیچگاه بندگان خودرا از نظر رأفت دور نداشته وراضی نخواهد شدکه ودایع خویش را تا ابد اسیر چنگال‌ستمکاران نماید، دست‌قهرمانان‌عدالتخواه‌روسیه‌را ازآستین انتقام‌بیرون آورد وآنها عقیدهٔ سوسیالیسم و رفع ظلم دشمنان بشری را توسعه و بسط دادند.

بازهم وقت و موقع استفادهٔ ظلم دیده‌های ایرانی و قوای ملی جنگل که ذخیرهٔ همه احرار ایران است دست داده که حالیه این قوهٔ ملی به استظهار ومعاونت‌عموم نوع‌پروران‌دنیا با استعانت اصول حقهٔ سوسیالیستی برای نجات ایرانی و اقوام دیگر از ظلم هر ظالم متجاوز ، داخل در مراحل انقلاب سرخ شده وخود را به اسم جمعیت انقلاب سرخ ایران موسوم کردند ، که به نیروی فداکاری و از خودگذشتگی ، هر قوه‌ای را که برای اسارت جنس انسانی تهیه وتشکیل شده درهم شکسته ، اصول عدل وبرادری را نه تنها درایران، بلکه در میانهٔ تمام طوایف مختلفه ، بدون ملاحظه نژاد،محکم نماید ومطابق این‌بیانیه،عموم رنجبران و زحمتکشان و فلاح و کارگر و جمیع اصناف تعب کشیده را متوجه می‌کندکه جمعیت انقلاب سرخ ایران آمال خود را در تحت مواد ذیل که به تعقیب آن با تمام قوا عامل خواهد بود اعلان می‌کند:

۱ـ جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوریت شوروی را رسماً اعلان می کند.

۲ـ تشکیل حکومت موقتی جمهوری و حفاظت جان ومال عموم اهالی را بشارت می‌دهد.

۳ـ هرنوع قرارداد و معاهده‌ای را که دولت ایران قدیماً و جدیداً با هردولتی منعقد کرده است لغو و باطل می‌داند.

۴ـ حکومت جمهوری همهٔ اقوام بشری را بلاتفاوت با این آمال شریك دانسته و دربارهٔ آنها به تساوی رفتار کرده وحفظ شعائر اسلامی را نیز از فرائض می‌داند .

رشت ـ به تاریخ ۱۸ رمضان المبارك ۱۳۳۸

موقع قرائت این ابلاغیه و به خصوص پس از قرائت آن ، قزاقان چندین دفعه شعار «زنده باد احمد شاه» را تکرار کردند. گرچه آنها مسلح نبودند، ولی مجاهدین با آنها طرف مشاجره نگردیدند و حتی از بین آنها نیز چند نفر با قزاقها همصدا شده و فریاد زدند «زنده باد احمد شاه» . شعار «زنده باد احمد شاه» تأثیرعمیقی برحضار نمود و گرچه جوانان فریاد می کردند «زنده باد جنگل» ، «زنده باد کوچك خان» ولی اکثریت جمعیت مثل اینکه خود را گم کرده و نمی‌دانستند چه شعاری بدهند .

قزاقها با صف‌ازمیدان‌کار گزاری خارج شدند وتحت فرماندهی

چند نفر وکیل باشی به قزاقخانه مراجعت نمودند . درکوچهٔ کلیسای ارامنه ، عده زیادی از ارامنه مقابل در کلیسا و بالکن منزل گالوستیان جمع شده بودند . قزاقها حین عبور از میان آنها ، چندین‌بار شعار دادند «زنده باد احمد شاه» و با خواندن سرود شاهی راه خود را پیمودند . درموقع مراجعت قزاقان ، هیچ یك از افسران باآنها همراه نبودند .

عصر روز هجدهم و شب نوزدهم رمضان ، مضمون ابلاغیه جمعیت انقلاب سرخ وفریادهای «زنده باد احمد شاه» موضوع بحث و تبادل افکار مردم بود .

عدهٔ زیادی از مالکین و تجار و کسبه راضی بودند از اینکه جمعیت کلیهٔ قراردادها و معاهداتی را که دولت ایران قدیماً و جدیداً با دولتهای بیگانه منعقد کرده بود لغو و باطل می کند و وعدهٔ حفظ جان و مال عموم اهالی و بخصوص شعائر اسلامی می‌دهد ، ولی از اعلان جمهوریت شوروی وجنگ با انگلیسیها وخلع سلطنت قاجاریه راضی نبودند. آنها اظهار عقیده می کردند انگلیسیها که تمام دنیارا تحت نفوذ خود درآورده وکلیهٔ دولتهای بزرگ را مغلوب کرده‌اند درجنگ با جنگلیها و روسها نیز فاتح خواهند شد و نفوذ شاهان قاجار در ایران بیشتر خواهد شد و گیلان دوباره میدان جنگ می گردد و ویران می‌شود و دولت مرکزی تهران که قبل از این ، با گیلانیان خوش رفتاری کرده است ، پس از فتح در این جنگ جدید،انتقام جنگلیها را از اهالی گیلان خواهد کشید .

اعلان‌دولت جمهوریت شوروی ونام بردن‌ازعقاید سوسیالیستی و وعدهٔ آزادی ملت ایران و اقوام دیگر ازظلم انگلیس سبب وحشت

طبقات پولدار گردید. فقط فریاد «زنده باد احمد شاه» قزاقان، آنهارا از آتیهٔ نزدیك امیدوار می‌ساخت .

عملجات و صنعتکاران از خود رأی نداشتند و هرچه از طرف پولداران گفته می‌شد قبول می کردند . حتی عده‌ای از روشنفکران از موضوع ابلاغیهٔ جمعیت انقلاب سرخ ناراضی بودند . زیرا آنها طرفدار جنگ و مبارزه با انگلیسیها و وثوق‌الدوله بودند، ولی بقای سلطنت قاجارها را نیز می‌خواستند.

مجاهدین جنگل که مدت شش سال با میرزاکوچك خان همراه بودند و تحت فرماندهی او با قزاقهای ایران و سربازان انگلیسی و قزاقان روسی جنگیده و تمام این فداکاریها را به نام احمد شاه قاجار و مشروطهٔ ایران کرده بودند، بخوبی نفهمیدندکه چرا من بعد بر ضد احمد شاه قاجار هم خواهند جنگید . و در نتیجهٔ این نافهمی بود که عده‌ای از آنها با قزاقها هم‌صدا شده و شعار «زنده باد احمد شاه» می‌دادند .

درشب هجدهم رمضان ، یعنی چند ساعت پس ازاعلان دولت شوروی و طرفداری ازعقاید سوسیالیستی‌وامیدواری به‌کمك دلاوران روسی برای‌آزادی ایران واقوام دیگراز ظلم انگلیسیها،رئیس‌جمعیت انقلاب سرخ ایران، میرزاکوچك خان جنگلی افطار را درخانهٔ یکی از اشراف بزرگ شهر صرف‌کرد . درموقع افطار . همکاران نزدیك وی وچند نفر از مأمورین عالی مقام دولت وعدهٔ زیادی از اعیان و اشراف و تجار درجهٔ اول حضور داشتند . ولی صحبت از موضوع ابلاغیه میان نیامد . فقط میرزا بار دیگر قول داد از جان و مال و دین وعصمت مردم بدون فرق بین قوم و مذهب دفاع کند. سر سفرهٔافطار،

چند نفر از روحانیون درجه اول شهر هم حضور داشتند و فرایض اسلامی خود را بجا آوردند .

میرزا شخص مسلمان ومتدین و متعصبی بود و در کلیهٔ اقدامات خود کمك الهی را می‌طلبید ، وی کلیهٔ فرایض یك نفر مسلمان متدین را انجام می‌داد (۳) و عقیده داشت که فقط به کمك خدا تا حال از کلیهٔ خطرات جان‌سالم بدربرده ومن بعد هم فقط به‌کمك‌خدا خواهد توانست به هدف اجتماعی و سیاسی و ملی خود برسد.

میرزاکوچك خان واطرافیان نزدیکش طرفدارمالکیت شخصی بودند وعقیده داشتندکه مالك باید با زارع خوشرفتاری نماید و اورا از سهم خود از حاصل اراضی محروم نکند. ولی عقیده نداشتندکه اراضی را باید از مالکین گرفته و بین زارعین تقسیم کنند . و هم‌چنین عقیده نداشتندکه‌کالاهای تجار را گرفته و در انبارهای ملی جمع کنند و یا به‌مردم بفروشند وپول آن را برای احتیاجات دولت خرج کنند. کوچك خان سوسیالیست نبود ولی طرفدار همراهی و کمك به مردم و طبقات عاجز و ستمدیده بود .

مردم شهر چون میرزا وعقایدش را به خوبی می‌شناختند ، بدین‌جهت‌دور او جمع‌شده وحاضربه‌همکاری‌باو وهمراهانش بودند. گرچه مضمون ابلاغیهٔ مورخ هجدهم رمضان سبب وحشت شهریها، بخصوص‌پولداران‌شده‌بود ،ولی‌اینهاعقیده داشتندکه‌خودمیرزاکوچك از مضمون ابلاغیه راضی نبوده وتحت نفوذ کاژانوف وگائوك مجبور شده است ابلاغیه را با این مضمون منتشر سازد.

اطرافیان میرزاکوچك نیز گاهی بین دوستان‌ونزدیکان می گفتند که میرزا برخلاف تمایلات خود ، شرایط روسها را قبول‌کرده است

و امیدوار است لنین را راضی کند که در ایران عقاید سوسیالیستی را منتشر نسازند.

تاانتشار ابلاغیهٔ مورخهٔ هجدهم رمضان، میرزا کوچک محبوب بود. پس ازانتشار آن، او را مظلوم دانسته و بیش از پیش او را محتاج به همکاری و دوستی می‌دانستند.

در انشای ابلاغیهٔ مورخهٔ هجدهم رمضان، کاژانوف و گائوك نفوذ به خرج دادند، ولی نفوذ گائوك بیشتر ومؤثرتر ازکاژانوف بود. کاژانوف فارسی نمی‌دانست و گائوك در موقع ترجمه، معنی اظهارات طرفین را مطابق میل خود تغییر می‌داد. درست است که کاژانوف عقیده داشت که عقاید سوسیالیستی را باید آهسته و متدرجاً تبلیغ کرد و بیشتر باید از انقلاب ملی و آزادی ایران از نفوذ انگلیسیها صحبت کرد، ولی در هر حال راضی نمی‌شد که جمعیت انقلاب سرخ، با «به نام خدا» به‌اهالی مراجعه‌نماید. درترجمهٔ روسی ابلاغیه، کلمهٔ «هوالحق» و کلمات «حفظ شعائر اسلامی» موجود نیست. مسلم است که گائوك کلمات فوق را در ترجمه روسی ننوشته است.

میرزا کوچک‌خان درشب نوزدهم رمضان، پس ازافطار مذاکرات خود را با اعضای کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران ادامه داد و هیئت حکومت جمهوری شوروی ایران را تشکیل و مدیران دوایر دولتی را انتخاب کرد و اعلان ذیل را در روز نوزدهم رمضان ۱۳۳۸ (هفدهم جوزا ۱۲۹۹) منتشر ساخت:

به‌عموم اهالی، محترماً اعلان می‌شود

کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران پس از تشکیل

حکومت سویت جمهوری ابلاغ رسمی آن به تمام اهالی، اشخاص ذیل را موقتاً برای دوایر مملکتی به کمیسری تعیین نموده ومعرفی می کند که عموماً در امورات مربوطه، به آنها مراجعه کرده و اگر از هردایره خلاف صحت وقانون مشاهده کنند بدون ملاحظه ابلاغ نمایند:

کمیسر داخله	میرشمس الدین
کمیسر خارجه	سید جعفر
کمیسر مالیه	میرزا محمد علی پیربازاری
کمیسر قضایی	محمود آقا
کمیسر پست و تلگراف وتلفن	حاجی محمدجعفر
کمیسر معارف واوقات	نصراله
کمیسر فوایدعامه	میرزا محمد علی خمامی
کمیسر تجارت	میرزا ابولقاسم فخرائی
سر کمیسر و کمیسر جنگ	میرزا کوچك

مورخهٔ ۱۹ شهر صیام، مطابق ۱۸ جوزا ۱۳۳۸

کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران

کمیسرهای ملی دولت انقلابی غیر از حاجی محمد جعفر کنگاوری، همه گیلانی بودند.

محمود آقا(۴) و آقانصراله، پسر نکی از روحانیون متنفذ رشت ومالکین بزرگ گیلان بودند ومحمود آقاعمامهٔ سفید بر سرداشت ولی

آقانصرالله بدون‌عمامه بود. این دو برادر از اعضای هیئت اتحاداسلام (جنگل) بودند و مدتی نیز بـا میرزا وبـه خصوص بـادکتر حشمت همکاری می کـردند. پس از اصلاح‌اوضاع گیلان و استقرار صلح و وآرامش درآن سامان، محمودآقا بـه همراه چند نفر ازجـوانـان، روزنامهٔ طلوع را در رشت منتشر ساخت و از طرف اهالی‌لاهیجان دو دوره به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد وبعد بـه وکالـت دعاوی مشغول شد. آقا نصرالـه پس از شکست انقلاب‌گیلان. مدتی ریاست قسمت‌حسابداری شهرداری رشت و بعدکفالت‌امور شهرداری را عهده‌دار بود.

آقا سیدجعفر ازکارمندان وزارت خارجه بود وپس ازشکست انقلاب دوباره در وزارت خارجه خدمت‌کرد وبالاخره منتظر خدمت گردید.

میرزا ابوالقاسم‌فخرائی(۵) در بندر انزلی بنگاه‌دلالی وحمل و نقل داشت و از اولیـن روز تشکیل حزب سوسیـالیست دموکـرات ایران عضویت آنرا پذیرفت، ولی بعد از حزب نامبرده خارج شد و از دموکراتها طرفداری کـرد و بـالاخره عضویت اتحـاد اسلام را پـذیرفت. پس از شکست انقلاب، مشارالیه بـه امـور شخصی خود مشغول شد.

میرزا محمدعلی‌خمامی جوانی‌بود باتحصیلات متوسطه که‌پس از فراغت از تحصیلات داخل هیئت‌اتحاداسلام شد. وی دارای‌املاك جزئی بود و پس از شکست انقلاب.مدتی‌مدیریت دبیرستان ایرانیان در یکی از شهرهای قفقاز راعهده‌دار شد ومدتی هم ازادارد‌کنندگان مجلهٔ گیلان بود. سپس داخل خدمت بانك ملی گردید و حالیه در

شعبهٔ مرکزی این بانك در تهران کار می کند.

میرشمس‌الدین وقاری از مالکین و دموکراتهای سابق بود و از روز اول تأسیس جنگل، عضویت اتحاد اسلام را پذیرفت و تا آخرین روزهای جنگل با میرزا کوچك‌خان همراه‌بود وپس ازشکست انقلاب به کارهای شخصی خود مشغول شد.

میرزا محمدعلی پیربازاری مدتی کارمند یك تجارتخانه بود و بعد اجاره‌دار بندر پیربازار (هفت کیلومتری رشت) شد. وی‌ازروزهای اول به‌عضویت تشکیلات جنگل درآمده بود وتاآخر انقلاب همراه میرزا بود. اوپس‌ازشکست انقلاب ، مدتی بکارهای خود مشغول‌بود و به‌بعد به‌ریاست مریضخانهٔملی رشت انتخاب شد.

حاجی محمد جعفر کنگاوری(۶) ازدموکراتها ومجاهدین قدیم بود و به‌تازگی‌نزد میرزاکوچك‌خان به‌جنگل رسیده بود وبااوهمکاری می کرد. همکاری وی باهیئت جنگل طولانی نبود وپس ازشکست انقلاب به‌روسیه رفت .

غیر از کنگاوری وسید جعفر ، کمیسرهای ملی‌را به خوبی می‌شناختم وخاطرجمع بودم که همکاری ایشان بارئیس انقلاب‌دائمی خواهد بود . واگردراثرپیش آمدهای غیرمنتظر، ازمیرزا دوری هم کنند ، این دوری‌موقتی خواهد بود . وهمچنین می‌دانستم که هیچ‌یك ازآنها سوسیالیست یااشتراکی نبوده وطرفدار مشروطه واصلاحات اجتماعی واقتصادی هستند.

محمدعلی خمامی جوانترین کمیسر ملی بود . گمان می کنم بیشتر از۲۵ سال نداشت . مسن‌ترین کمیسر، سیدجعفربود که بیشتر از ۵۰ سال سن داشت. دوبرادر، محمودآقا و آقا نصرالله، نیز خیلی

جوان‌بودند . شاید ۳۰ تا۳۲ سال داشتند.

کمیته انقلاب‌سرخ ایران،اشخاص ذیل‌رابه ریاست ومستشاری دوایرمربوط به‌شورای جمهوری انتخاب کرد:

اسم اداره	اسم‌مدیران	اسم مستشاران
ادارهٔ سیاسی	رضا	ترونین (فریدون)
محکمهٔ نظامی	شیخ‌عبدالله	کرت
تنظیمات	میرزا علی حبیبی	–
تأمینات	میرزاعلی	کوك اوف
ارتباطات	میرزا علی‌اکبر	مصطفی
حفظ‌الصحه	دکترمنصور	دکترکریم
ارکان حرب	کلنل فتحعلی	اسفندیار
بودجه	سلطان حسن و سلطان عبدالحسین.	باقر
تعلیمات سواره‌نظام	سلطان ابوالحسن	موسی
« پیاده نظام	سلطان عبدالحسین	جمشید
« توپخانه	محمد	–
« مهندسی	–	یدالله

کلیهٔ مدیران دوایرفوق ایرانی بودند. ولی اکثریت مستشاران را ازبیگانگان انتخاب کرده بودند وبرای اینکه مردم ندانندکه‌دولت انقلابی ایران ازروز اول شروع‌کار خود بیگانگان‌را برای ادارهٔ امور دوایر خود استخدام کرده است ، بیگانگان اسامی خودرا مبدل به اسامی اسلامی نموده بودند.

کاژانوف و گائوك نیز پس از انتخاب خود به‌عضویت شورای

جمهوری انقلابی ایران ، اسامی خودرا به اردشیر و هوشنگ تغییر دادند. درحالیکه کاژانوف همیشه اسم مبدل خود یعنی اردشیر را استعمال می کرد ، گائوك هردو اسم را به کار می برد و گاهی خودرا گائوك، گاهی هوشنگ و گاهی نیز گائوك ـ هوشنگ معرفی می کرد.

چند نفر ازمستشاران بیگانهٔ دوایر دولت انقلابی ایران، مانند ترونین ، مستشار ادارهٔ سیاسی ، ازهردو اسم خود (ترونین وفریدون) استفاده می کرد. ولی دیگران مانند دکتر کاوالوف، مستشار ادارهٔ حفظ الصحه ، فقط اسم اسلامی خود و بعضیها هم مانند کوك اوف، مستشار ادارهٔ تأمینات، فقط اسم بیگانهٔ خودرا بکار می بردند. ژنرال کارگارانلی ، فرماندهٔ کل ارتش سرخ ایران که پس از کاژانوف به این مقام رسیده بود، خود را شاهپور می نامید. ولی چون قبل از انقلاب، در ایام جنگ بین المللی گذشته، یکی از رؤسای ارتش امپراطوری روسیه بود ودر ایران زندگی می کرده بدین جهت بالاجبار در حضور آشنایان قدیم خود، اسم اصلی اش را به کار می برد.

ازنمایندگان دولت شوروی روسیه ویاقشون سرخ، آنهائی که درخدمت دولت جمهوری انقلابی ایران نبودند ولی درایران کار می کردند، احتیاج به تغییر اسمشان نداشتند زیرا رسماً خودرا نمایندگان دولت شوروی، ارتش سرخ و یا حزب کمونیست روسیه معرفی می کردند ومثل اینکه هیچ دخالتی درامور دولت جمهوریت انقلابی ایران نداشتند. مدیوانی، آبوکف، بوللە، اسرافیلوف، تاماشوسکی، کیگالو ، موروز ، گوسف ، اوسیپوف ، بریگادزه ، آلفاریوف و امثالشان اشخاصی بودند که هرگز از اسامی اسلامی استفاده نکردند.

روز نوزدهم رمضان ، ازطرف نمایندگان دولت شوروی روسیه

بنابروعده‌ایکه ازطرف چیچرین کمیسر امورخارجه به‌ملت ایران داده شده بود، کلیهٔ مؤسسات ذیل متعلق به روسیهٔ امپراطوری و یا به‌اتباع روس‌را به‌نمـایندگان دولت جمهوری انقلابی ایران تحویل دادند : شعبات بانك استقراضی روس وایران در انزلی ورشت؛ راهدارخانه‌های (راستاو)رشت‌وعراق (پاخیتونوف) وخمام وپیربازارونمایندگی پهلوی؛ شرکت راه شوسهٔ انزلی- تهران وقزوین ـ همدان وخـانهٔ شخصی نمایندهٔ شرکت نامبرده؛ خانه‌ها وانبارهـای شرکت حمل و نقل قفقـاز ومرکوری در رشت؛ انبارهای نفت برادران رمضانوف و نوبل وغیره.

درمدت چندساعت، مأمورین دولت انقلابی ایران، کارمندان این ادارات‌را بدون اینکه‌به‌آنها وقت پیداکردن منزلی‌را بدهندبیرون کردند . بعلاوه ،موجودی‌صندوقها وانبارهای این مؤسسات را بدون بازرسی‌وبدون تنظیم صورت مجلس، ازدست مأمورین روس گرفتند ونیزدفاتر روسی‌را تاآخر تفتیش نکردند.

درهمان روزی که نمـایندگـان دولت انقلابی شوروی ایران مؤسسـات روسیهٔ امپراطوری واتباع وی‌را تحویل می گرفتند دیگر نمایندگان‌دولت مذکورنیز ادارات دولت شاهنشاهی ایران‌را تحویل گرفته وبه‌مأمورین‌دولت پیشنهاد می کردند که دردولت انقلابی‌مشغول کار گردند.

احمدخان (والی گیلان)، پیشکار مالیهٔ گیلان، رئیس نظمیه، رئیس عدلیه ورؤسای دیگرادارات دولتی ، غیراز فتحعلی خان رئیس ژاندارمری، پیشنهاد دولت انقلابی‌را رد کردند وازمحلهای خدمت خود خارج وخانه‌نشین شدند. ولی اکثر مأمورین‌جزء پیشنهاد دولت

جدیدرا پذیرفتند ودرخدمت آنها ماندند.

ازمأمورین عالی مقام دولت شاهنشاهی در انزلی فقط نایب ـ الحکومه وکارگزار امور خارجه پیشنهاد دولت‌انقلابی‌را قبول نکرده وبه‌رشت‌آمدند .کارگزارامورخارجهٔ گیلان نیزپیشنهاد دولت جدیدرا قبول نکرد.

دولت انقلابی دارای وزارت (کمیساریا) و ادارات متعدد بود ونیاز به‌خانه‌های متعدد پیدا کردوچندین خانهٔ شخصی‌را برای رفع احتیاجات خود مصادره نمود. مثلا بنای بانك شاهنشاهی ایران، برای وزارت بازرگانی (کمیساریای تجارت) و خانهٔ ابتهاج‌السلطنه (پدرغلامحسن وغلامحسین ابتهاج) برای ادارهٔ سیاسی وخانهٔسپهدار اعظم، برای‌ادارهٔ دژبانی وخانه‌های‌دیگر برای‌ادارات ووزارتخانه‌های متعدد مصادره شدند. بعلاوه چون‌پس ازتأسیس وتشکیل کمیساریاها وادارات عدهٔ زیادی ازروسها مجبور به زندگانی در رشت شدند، خانه‌های دیگر برای اقامت آنان مصادره شدند.

کمیتهٔ انقلابی دربنای بانك استقراضی ایران مستقرگشت و خود میرزاکوچك وچند نفر ازهمراهان نزدیکش درخانهٔ مدیرالملك منزل گرفتند.

چند نفرازمأمورین دولت شاهی خواستند ازرشت حرکت کنند ولی‌اولاً دستور از مرکز نداشتند وثانیاً وسایل حمل ونقل و مسافرت کمیاب بود . فقط چند نفر ازمأمورین تلگراف هند واروپا واعضای بانك شاهی باکمال سختی وسایل حمل ونقل پیدا کرده و حرکت کردند .

دولت انقلابی که‌کلیهٔ ادارات دولتی‌را تحویل گرفته ورؤسای

آنهارا اخراج کرده‌بود، به قزاقخانه دست‌نزد وافسران روسی وایرانی قزاقخانه درشهرماندند وبه‌تعلیم وتربیت قزاقان ادامه می‌دادند، قزاقها گاهی برای تمرینات صحرائی ازشهر بیرون می‌رفتند ودرموقع‌رفتن وآمدنشان سرودهای ملی می‌خواندند. گرچه ادارهٔ پادگان قزاقها در شهر وریاست دژبانی وکماندانی برعهدهٔ افسران‌قزاق بود، ولی‌چون واحدهـای مسلح دولت شوروی روسیه هم درشهر اقامت داشتند، دولت‌انقلابی ادارهٔ‌جدید دژبانی وکماندانی‌را هم ایجاد کرد وامنیت شهررا به‌آنْ اداره واگذار نمود.

روز بیست ویکم‌رمضان ۱۳۳۸ (نوزدهم جوزا ۱۲۹۹)اعلان ذیل ازطرف فرماندهٔ دژبانی وکماندان انقلابی منتشرشد:

اعلان

دراین موقع که ازطرف شـورای انقلابی هیئت‌شورای جمهوری‌ایران ، ریاست گارنیزون وکماندانی‌شهر رشت به‌اینجانب محول وواگذار شده است ، برای‌تأمین‌شهر وآسایش خاطراهالی مواد ذیل‌را مجری می‌دارد:

۱ـ ازتاریخ‌نشراین‌اعلان، کلیهٔ مراجعات قشون سرخ شورای‌جمهوری درشهر رشت باید مستقیماً به‌ادارهٔ کمـاندانی شهری واقع درمنزل سپهدار اعظم رجوع شود.

۲ـ کلیهٔ‌قشون‌وکلیهٔ کسانی که‌به‌هراسم‌ورسم اسلحه حمل می‌نمایند باید بعد ازنشر این اعلان درظرف‌سه‌روزازتاریخ‌اعلان،هرروزه‌ازساعت‌دو

قبل از ظهر خودرا به مرکز کمـاندانی معرفی نمایند .

۳ ـ رؤسـای کلیهٔ ادارات کشوری بـاید درظرف ۴۸ ساعت صورت جامعی از کلیهٔ اعضاء واجزاء ادارات تحت مسئولیت خود تهیه‌نموده و به‌دفتر فوق‌الذکرارسال دارند.

۴ـ کلیهٔ کسانی که‌ازخط انزلی‌یاخط عراق خیال مسافرت‌دارند بایدقبلاخود را معرفی نموده واجازهٔ رسمی حاصل نمایند .

۵ ـ اهالی‌محترم وقشون سرخ‌باید مراعات عادات مملکتی وشعائر دینیه را نموده، مرتکب منهیات‌نشوند.درصورت‌مخالفت‌به‌سختی‌مجازات خواهند شد .

۶ـ اهالی محترم باید روش‌مسالمت‌کارانهٔ شورای‌جمهوری‌رابا حسن‌سلوك مبادله کرده و درتشییدارکان‌تشکیلات جدید صمیمیت خـودرا به‌منصهٔ‌ظهوررسانند.

رئیس گارنیزون وکماندان شهر ـ سعدالله درویش

۲۱ رمضان ۱۳۳۸

آرم جمهوری گیلان

میرزاکوچک‌خان و دکتر حشمت

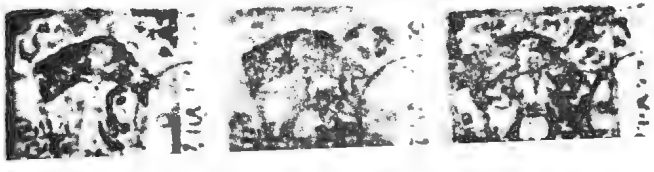

چند نمونه از تمبرهای انقلاب گیلان

فصل ششم

خلع سلاح قزاقان ایران

گفته بودیم که کاپیتان بولاتسل رئیس آتریاد قزاقان ساخلوی رشت و گیلان،قبل از ورود انقلابیون به‌رشت، به‌همراهی وراهنمائی دکتربلینکی به‌انزلی‌رفت و باسران‌فلوت‌سرخ ولگا وبحرخزر ملاقات ومذاکره کرد.

به‌قول‌مورزاکوف‌رئیس کمیسیون تاریخ‌نویسی کمیتهٔ مرکزی حزب‌اشتراکی(کمونیست) ایران، درنتیجه‌مذاکرات‌اشخاص‌نامبرده، قرار براین شده بود که افسران قزاق ایرانی داخل درخدمت قشون سرخ شده وتحت احکام فرماندهان‌سرخ درجنگ باانگلیسیهاشرکت جویند. ولی برای اینکه دیپلماتهای شوروی بهانه به دست انگلیسیها ندهند، درابتدا قشون سرخ قزاقهای ایران‌را خلع سلاح نموده و افسران‌را دستگیر می کنند و افسران وعدهٔ خدمت درقشون سرخ‌را داده، اززندان خلاص می‌شوند وداخل قشون سرخ شده، برضد انگلیسیها می‌جنگند. (درآن ایام نمایندگان دولت شوروی روسیه درلندن بانمایندگان دولت بریتانیای کبیردربارهٔ انعقاد قرارداد بازرگانی مذاکره می کردند.)

ما صحت‌اظهارات مورزاکوف رئیس کمیسیون تاریخ‌نویسی

کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی (کمونیست) ایران را تصدیق نمی کنیم، زیرا از موضوع ونتیجهٔ مذاکرات کاپیتان بولاتسل باسران فلوت سرخ اطلاع صحیحی پیدا نکردیم . ولی باید تصدیق کنیم که اروز ورود واحدهای فلوت سرخ روسیه به انزلی، کاپیتان بولاتسل چندین بار در انزلی وبعد دررشت بانمایندگان دولت انقلابی روس ودولت انقلابی ایران وگاهی به تنهائی وزمانی به همراهی افسران خود درمورد تسلیم قزاقها ملاقات ومذاکره نموده بود .

مذاکرات رئیس آتریاد قزاقهای ایران وهمکارانش بانمایندگان دولتهای شوروی ایران وروسیه طول کشید ، زیرا قزاقها میل به تسلیم وخدمت درقشون سرخ را نداشتند وچند نفر از افسران ایرانی ووکیل-باشیها، قزاقهارا تحریك ونصیحت می کردند که تسلیم نشوند. وکیل-باشیها وافسران جزء در آن ایام تاریخی تمام روز باقزاقان بوده وباایشان صحبت می کردند.

آخرین ملاقات افسران قزاق بامیرزا کوچك خان و همکارانش روزدوشنبه بیست وچهارم جوزا ۱۲۹۹ به وقوع پیوست وبیش از شش ساعت طول کشید. درآخرجلسه ازطرف انقلابیون به قزاقها پیشنهادشد که تاساعت دو قبل ازظهر فردا تسلیم شوند، وگرنه آنهارا جبراً وادار به تسلیم خواهند کرد. افسران، ساعت دوبعد ازنصف شب ازپیشوایان انقلاب دورشدند وهریك ازآنها به منازل خور رفتند. آنها تصمیم داشتند ساعت هشت فردا دوریکدیگر جمع شده وجواب دولت انقلابی راحاضر کنند.

صبح زود روز سه شنبه بیست وپنجم جوزا خانم بنده ازخواب بیدارشد وچون ازکوچه صداهائی به گوشش رسیده بود نزدیك پنجره

می‌رود و ملاحان سرخ روس را مشاهده می‌کند که در جوی جلوی منزل را جمع شده، مثل اینکه در خندق نشسته‌اند. وی فوراً تمام اهل خانه را بیدار می‌کند. در حینی که از رختخواب بلند می‌شدیم، از طرف سربازان سرخ شروع به شلیک گردید و دقیقه‌ای طول نکشید که خانهٔ ما از طرف قزاقان گلوله باران شد. (منزل ما روبروی قزاقخانه بود و یك میدان ۳۰۰ متری این دو بنا را از یکدیگر جدا می‌کرد.) ساعت چهار صبح بود. دولت انقلابی که تا ساعت ده صبح به افسران وقت داده بود، منتظر جوابشان نشده، حکم حمله به قزاقخانه را داده بود.

زد و خورد بیش از دو ساعت طول کشید. قزاقها با دلاوری و شجاعت می‌جنگیدند. در قزاقخانه هیچ یك از افسران حاضر نبودند و افسران جزء رزم را اداره می‌کردند. پیشوایان انقلابیون که تصور کرده بودند که اولین صدای تفنگها قزاقان را وادار به تسلیم خواهد کرد، در مقابل استقامت دلیرانهٔ آنها مأیوس شده و از روسهای مقیم انزلی کمك خواستند. یك دسته از ملاحان با توپخانه وارد رشت شده و در جنگ شرکت کرده و آتش توپخانه، قزاقها را که از توپخانه محروم بودند وادار به تسلیم نمود(۱).

ما که در تمام مدت پیکار در انبار منزلمان منتظر نتیجه آن بودیم همین که رزم به اتمام رسید بالا رفتیم. چه دیدیم؟ شیشه‌های پنجره‌های اتاقهایمان خرد شده بود، تمام خوردنیها از اشکافها برده شده و صندوقها شکسته و پولهای نقد و جواهرات و قسمتی از لباسها غارت شده بود. در اتاق ناهار، یك ملاح روس را دیدم که لیمو ترشی می‌خورد. گفتم: « رفیق انقلاب می‌کنید یا غارت می‌کنید!» در جواب اظهار کرد: «ایرانیها منزلتان را چاپیدند. من این لیمو را دیدم که روی تخت افتاده بود، آن را برداشتم.»

وقتی از بالکن به‌بیرون نگاه کردم دیدم یکی ازمجاهدین ایرانی یك‌صندوق کوچك‌راازمنزل همسایهٔ ما بیرون آورده ومی‌خواهدببرد. یکی از ملاحـان روس فریاد کرد: «رفقا انقلاب‌را بـادزدی شروع می‌کنید؟» وچون مجاهددورشد، ملاح روس اورا کشت وروبه‌رفقای خود کرده و گفت: «ما برای غارت به‌ایران نیامده‌ایم.»

دراین زدوخورد بیش از ۱۰۰ قزاق و ۵۰ مجاهد کشته شدند.

خانه‌ای که ما درآن منزل داشتیم دارای چندین آپارتمان بود که یکی دراجارهٔ ما ویکی دراجارهٔ دکتری ویکی هم دراجارهٔ کاپیتان بولاتسل‌بود. قزاقهاهدف گلولهٔ خودرا منزل‌ما قرار داده بودند وقزاقها تیری به‌طرف‌منزل کاپیتان‌بولاتسل‌نینداخته بودند، ولی انقلابیون‌برای دستگیری او درآپارتمانش‌را شکسته وبالا رفته بودند. کاپیتان بـاچند افسرکه شب برای‌مذاکره درمنزل اومانده‌بودند ،درآپارتمان دکتررا شکسته ومی‌خواهند درآنجامخفی بشوند ولی انقلابیون آنهاراتعقیب می‌کنند. آنها ازمنزل دکترخارج شده ، درآپارتمان مارا شکسته و وارد می‌شوند. وقتی انقلابیون وارد آنجا می‌شوند افسران پاگنهای خودراکنده ودرزیربالشهای ما قایم می‌کنند ومی‌خواهند ازپله‌هـا به طرف‌حیاط فرارکنند، ولی درسرپله‌ها گرفتار می‌شوند. زن‌بولاتسل بالباس خواب طفل‌سه سالهٔ خودرا بغل می‌گیرد وبه‌طرف حیاط‌فرار می‌نماید ودرانبارمامخفی‌می‌شود .منزل بولاتسل ومارا غارت کرده، ولی به‌منزل دکتر دست نزده بودند. عیال بولاتسل‌را نیم‌ساعت پس ازتسلیم قزاقهادستگیر کردند وبردند.

درآن‌روز، ۱۷ خانه‌راغارت‌کردند وبیش‌از ۴۰ خانواده اموال خودرا ازدست دادند. درشب همان روز، میرزاکوچك‌خان‌که شنیده

بود منزلم‌را چاپیده‌اند وخانوادهٔ من بی‌پول است، مبلغ پنجاه تومان برای اینجانب فرستاد وقول داد که هرچه ازمنزلم برده‌اند پیداکرده وبه‌من مسترد نماید.

پس ازخلع سلاح قزاقان ودستگیری افسران آنها ، ازطرف دولت انقلابی شوروی به ایشان وعده‌هائی داده وپیشنهاد شدکه‌داخل ارتش سرخ گردیده و ضد انگلیسیهاو دولت شاهنشاهی ایران مبارزه نمایند. اکثریت قزاقان این پیشنهاد را با فریاد «زنده‌باد احمدشاه» رد کردند و عدهٔ خیلی کمی وعدهٔ مبارزه با انگلستان ودولت شاهنشاهی را داده و مرخص شدند. از افسران نیز دو یا سه نفر پیشنهاد دولت انقلابی را پذیرفتند، ولی اکثریت آنها اسارت ماندن را به دخول در ارتش سرخ ترجیح دادند.

مذاکرات راجع به چگونگی رفتاربا قزاقان وافسرانشان طول کشید. میرزاکوچك‌خان و همکاران روسی و ایرانی او عقیده داشتند که باید آنها راروانهٔ تهران‌نمایند.ولی نمایندگان واحزاب اشتراکی آذربایجان وایران ، برعکس عقیده داشتند که باید آنها را در اسارت نگه داشته وافسران روس را به روسیه فرستاد (۲).

میرزا زحمت فوق العاده‌ای کشید تاتوانست اشتراکیون را حاضربه‌پذیرفتن پیشنهادخود نماید.مالکین،تجار و روحانیون بزرگ که با کوچك‌خان سابقهٔ دوستی داشتند، برای‌آزادی وفرستان قزاقان و افسرانشان به تهران مساعدت و وساطت نمودند . حتی عده‌ای از افسران دستجات مجاهدین مخالف فرستادن آنها به روسیه بودند.

روز خلع سلاح قزاقان، کلیهٔ مدیران ادارات دولت شاهنشاهی ومیرزا احمدخان والی دستگیر شدند(۳) و به ایشان نیز پیشنهاد شد

که با دولت انقلابی همکاری نمایند، ولی چون آنها این پیشنهاد را رد کردند بین نمایندگان دولت انقلابی و احزاب اشتراکی دربارهٔ طرز رفتار با ایشان مذاکراتی شروع شد که مدتی به طول انجامید.

نمایندگان اشتراکی عقیده داشتند که اشخاص فوق را باید به بادکوبه‌فرستاد و تاپایان جنگهای انقلابی‌در آنجا نگه‌داشت. ولی‌میرزا کوچك وهمکارانش‌عقیده‌داشتند آنها را باید به تهران‌فرستاد. مالکین و تجار و روحانیون برای آزادی این‌افراد آشکاراهمکاری می‌کردند.

گفته بودیم که در مدت ادامهٔ رزم بین دستجات سرخ وقزاقان، از ملاحان سرخ روس مقیم انزلی کمك خواسته شد. این ملاحان که برای کمك به رفقای خود از انزلی آمده بودند؛ پس از شکست و تسلم قزاقها مراجعت نکردند و در رشت ماندند.

پس از خلع سلاح قزاقان، عده‌ای از روسهای سرخ مقیم انزلی به رشت آمدند و در این شهرماندگار شدند. درهمان روزخلع سلاح قزاقان،شعبهٔ مخصوص ارتشیان(آسوبی‌اتدل)نیزدررشت‌برقرار گردید. و چون تعداد روسهای وارد شده‌از انزلی کم نبود، لهذادولت شوروی ایران دست به مصادرهٔ‌منزلهای جدیدزد.

درهمان‌روزخلع‌سلاح‌قزاقان، مادام‌گالوستیان‌یکی‌ازدوستان خانوادهٔ ما چون شنیده بود که‌منزل ما و چند نفر از دوستان را غارت و خراب کرده‌اند، در خانهٔ خود منزلی مرکب از چهار اطاق و دو شیشه بند در اختیار من و دکتر وارطان اوحانسیان و چند نفر دیگر گذاشت و ۲۱ نفر مجبور شدیم در آن زندگانی کنیم. ولی تازه به آن منزل کوچ کرده بودیم که یك نفر با لباس ملاحان نظامی به همراه یك نفر از آشنایان داخل حیاط‌شده، به‌طرف منزل تازهٔ

ما آمدند.

من نزدیك رفته وپرسیدم: «چه‌می‌خواهی؟» درجواب گفته شد: «این آقا دکتر نظامی‌است و می‌خواهد این منزل رابرای‌خود مصادره و در آن زندگی کند.» من‌به زبان روسی‌به دکتر گفتم: «امروز موقع جنگ‌قزاقان ودستجات‌سرخ،منزل من وچندنفردیگرراغارت وخراب کردند و ۲۱نفردراین‌منزل‌جمع‌شده‌ایم وممکن‌نیست‌این منزل‌را تخلیه کرده وبه‌شما بدهیم.» دکتر درجواب‌گفت:«شمارابیرون‌می‌کنم،ولی چون امروز به این‌منزل آمده‌اید، شب را دراینجا بگذرانید، ولی‌فردا تا ساعت هشت صبح باید تخلیه کرده باشید» و رفت.

من فوراً خدمت میرزاکوچك خان‌رسیدم و از ایشان همراهی خواستم و مشارالیه دو نفر از مجاهدین خوش اخلاق و پاکدامن را که اهل خلخال بودند مأمور کرده وحکم نمودکه به هیچ‌کس،بدون اجازهٔ کتبی شخص خود، اجازهٔ ورود به حیاط ما را ندهند.

فرداصبح‌دکتر آمدولی‌چون‌مجاهدین‌به‌اواجازهٔ ورودبه حیاطرا ندادندشروع‌به داد وفریادنمود.من‌نزدیك‌شدم و گفتم: «رفیق‌می‌بخشید که‌به‌وسیلهٔاین‌دونفرمسلح ازورودتان به‌این‌منزل جلو گیری‌نمودم،ولی چارهٔدیگری‌نداشتم. ۲۱ نفر نمی‌توانستیم در مدت‌شب‌چندتامنزل‌تهیه کنیم، ولی به‌شما قول می‌دهم که هر گونه همکاری با شما بنمایم.»

دکتر که با بودن مجاهدین فهمید از کمك دولت انقلابی برخورداریم و ممکن است کمکهائی به ایشان نمائیم، در جواب اظهاراتم گفت: «از اینکه بدین وسیله باشماآشناشدم راضی‌هستم.» اگر چه ظاهرش خیلی شبیه روسها بود، ولی معلوم شد دکتر، ارمنی واهل حاجی‌تر خان می‌باشد. با هم‌دوست شدیم، درایام سخت

از من مساعدت غیرمنتظره دید. این دکتر، آقابابوف نام داشت.

گرچه در گیلان، دولت شوروی ایران اعلام گردید و وزارتخانه‌ها تأسیس شد و ادارات دولتی تحت اختیار مأمورین دولت انقلابی در آمد، ولی تا روزی که قزاقان در مرکز شهر منزل داشته و مسلح بودند و روزها مرتباً از قزاقخانه خارج شده و برای تعلیمات صحرائی ازشهر بیرون می‌رفتند و در خیابانهای شهر گاهی شعار «زنده باد احمد شاه» سر می‌دادند، مـردم تغییرات مهمی در رژیم و طرز اداره وزندگی آن مشاهده نکردند، ولی پس از خلع سلاح قزاقان تغییرات مهمی واقع گردید.

اولاً مأمورین جدید ادارات دولت انقلابی، آرشیوهای ادارات را در بازار به فروش می‌رسانیدند. آرشیوهای کنسولگری روس و کتابهای کتابخانهٔ آن و کتابخانهٔ کنسولگری فرانسه‌هم در بازارفروخته می‌شد و کسبه آنها را منی ۱۶ الی ۲۰ شاهی خریده و به جای کاغذ کار استعمال می‌کردند (من رشت مساوی با دومن تهران). ثانیاً تعداد روسها در شهر بیشتر شده و چندین باب خانهٔ بزرگ مصادر گردید.

حزب اشتراکی ایران، مرکز خود را از انزلی به رشت منتقل کرد و شروع به‌تبلیغات اشتراکی نمود. شعبهٔ مخصوص ارتش سرخ (آسوبی اتدل) به‌عملیات خود توسعه داد. درمتینگهـای سبزه‌میدان، نمایندگان حـزب اشتراکی ایران هـم نطق مـی‌کردند. سازمانهای جوانان اشتراکی شروع به‌کارنمودند. می‌شود گفت که انقلاب اصلی، پس‌ازخلع سلاح قزاقان در رشت شروع شد.

فصل هفتم

پس از خلع سلاح قزاقان ایران

میرزا کوچك خان رئیس دولت شوروی ایـران و همکارانش عقیده داشتند که «پروپاگاند از طرف فرقهٔ اشتراکی در ایران عجالتاً ممکن نیست ، زیـرا پروپاگاندیستها شرایط زندگانی ملت ایـران را نمی‌شناسند و ملت ایران را وادار خواهند کرد که بـه طرف دشمنان انقلابیون بروند.» وی موقع مذاکرات با نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی روسیه و فرماندهٔ نیروی سرخ بحریهٔ اشغال کنندهٔ انزلی و اطراف، چندین بار عقیدهٔ خود را بیان کرده و ازایشان قول گرفته بود که درایران پروپاگاند عقاید اشتراکی بعمل نیاید وبرای اینکه کاژانوف بتواند عضویت کمیتهٔ انقلابی ایران‌را قبول کند، تروتسکی به اواجازه داده بود که تبعیت ایران را بپذیرد و اسم خود را تبدیل به یك اسم ایرانی نموده و برای آزادی ایران با میرزا کوچك در انقلاب همراه و مستشار نظامی آن کمیته بشود.

ولی پیشوایان حزب اشتراکی ایران (عـدالت) کـه با رئیس فلوت سرخ ونمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی روسیه وارد بندر انزلی گردیده و شروع به تبلیغات عقاید اشتراکی کمونیستی نمودند و پس از رفتن آن دو شخص ، مرکزشان را در رشت قرار داده و به

تبلیغات و تشکیلاتشان توسعه داده و در مدت کمی بیش از ۳۰۰ نفر از جوانان را به دور خود جمع کردند.

میرزا چندین بار جلوگیری از تبلیغات و عملیات ایشان را از مقامات روسی مقیم انزلی خواست، ولی درخواستهایش بدون اثر ماند و برعکس سبب شد که بین اشتراکیون و جنگلیها اختلاف و نفاق تولید گردد. آبوکف که یکی از نجبای قفقاز شمالی و از دوستان صمیمی ارژو نیکیدزه بود، ریاست و زنش که بولله نام داشت و زنی قشنگ و مجرب و زبردست بود، منشیگری کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) را برعهده داشت (۱). آنها در عملیات خود مستقل بودند و از هیچ مقام روسی مقیم ایران اطاعت نمی کردند و از دولت شوروی ایران می‌خواستند که بزودی دست به تصرف املاك و ثروت مالکین و سرمایه‌داران بزنند.

هر روز عصرها، در متینگهای سبزه میدان، نمایندهٔ حزب اشتراکی ایران (عدالت)، جوادزادهٔ خلخالی که با زبان فارسی آشنا نبود، به ترکی نطق می کرد. ولی همین که نطق خود را با کلمهٔ ترکی «یولداشلار» (رفقا) شروع می کرد، مردم که با کمال دقت نطق فارسی زبانان را استماع می کردند متفرق می‌شدند، ولی جواد زاده در حضور چند نفر باقی‌مانده به نطق خود ادامه می‌داد.

در هرحال، حزب اشتراکی روز به‌روز و بیش از پیش در بین جوانان و نظامیان نفوذ پیدا می کرد (قسمت بزرگی از دستجات دولت شوروی ایران از اکراد مرکب و تشکیل شده بودند) و از طرفی نفاق و اختلاف بین مجاهدین نیز ایجاد شده بود (جوانان اشتراکی، دستهٔ مسلح خود مرکب از رفقایشان را داشتند).

در آن ایام ، یعنی چندروز پس ازخلع سلاح قزاقان، چندهزار نفر نظامی ترك از بادکوبه وارد رشت شدند. آنها از افـراد ارتش سرخ آذربایجان بوده و«قزل عسگر» نامیده می‌شدند. بین آنهاترکهای عثمانی نیز بودند و فرمانده‌شان، جمیل نام، سرهنگ ترك عثمانی و رئیس ستادشان نصرت نام، سرگرد ترك، بودند و ریاست هردستهٔ آنها را افسران ترك برعهده داشتند. این افسران ترك عثمانی پس از تسلیم ارتش تـرك به متفقین ، در بادکوبه مـانده و داخل ارتش ملی آذربایجان شده بودند .

ورود این دستجات‌ترك سبب افزایش‌ناراحتی‌اهالی‌وبخصوص دولت شوروی ایـران گردید ، زیر آنها بدون اجازهٔ **دولت** شوروی ایران وارد شده وگرچه برای تقویت قوائی که درجبهه‌ها بودندآمده بودند، ولی در شهر شهرت داشت که آنها فقط برای تقویت حزب اشتراکی برضد دولت شوروی ایران به‌ایران آمده‌اند.

فی‌الحقیقه تعداد اکراد و اتراك در ارتش سرخ ایران دقیقه به دقیقه زیادترمی‌شد ، ولی تعدادگیلانیها و مردم فارسی زبان دیگر نسبتاً خیلی آهسته افزایش می‌یافت و این حالت ، مردم رشت‌را مضطرب می‌ساخت .

روزی‌مرحوم حسین‌خان کسمائی که یکی‌از شهیرترین‌پیشوایان انقلاب مشروطه بود (۲)، عده‌ای ازدوستانش را درمنزل خود جمع کرد. من هم یکی از دعوت شدگان بودم . پس از صرف چـائی، مشارالیه نطق مفصلی دربـاره اوضاع سیاسی و اقتصادی و تجارتـی گیلان و ضعف دولت میرزا کوچك و عملیات و تبلیغات اشتراکیون نموده و پیشنهادکرد که برای تقویت دولت میرزا کوچك وجلوگیری

از ازدیاد نفوذ اشتراکیون ، شعبهٔ حـزب دموکرات ایران را تشکیل داده و واردکارزار سیاسی بشویم.

چندنفر ازحضار (هیچیك ازکارکنان جنگل درآن جلسه حضور نداشت) با حسین‌خان هم‌عقیده بودند وتشکیل چنین کمیته‌ای‌را واجب ومفید می‌دانستند وخاطرجمع بودندکه دولت میرزاکوچك همراهی لازم‌را با ماهاخواهدکرد . بنده اظهار مخالفت کرده و گفتم: «تشکیل حـزب دمـوکرات در رشت و گیلان نه فقط بی‌فایده، بلکه بـرای مؤسسین ودولت میرزاکوچك‌خان خطرناك است،زیرا مطابق اصولی که در روسیهٔ شوروی معمول شده، درکشورهای شوروی هیچ‌حزبی غیر از حزب اشتراکی حـق وجود ندارد و ضد انقلابـی محسوب می‌شود و ثانیاً اتحاد اسلام درتمام مدت تسلط خود درگیلان،مخالف تشکیل احزاب سیاسی غیر ازخودش بوده وتقریباً اصول معمول شده در روسیه را درگیلان هم معمول‌کرده است. بنابراین هراقدامی‌برای تشکیل یك حزب جدید سبب تولید نفاق در بین احـزاب شده و به زیان دولت میرزاکوچك وساکنین گیلان تمام خواهد شد .» چند نفر از حضار با من هم عقیده‌گشته و از جلسه خارج شدیم . حسین خان چندین جلسهٔ دیگر نیز در منزل خود تشکیل داد، ولی موفق به‌تشکیل کمیتهٔ حزب دموکرات نگردید.

در ایام‌انقلاب‌مشروطه،حسین‌خان‌ازپیشوایان حزب‌اجتماعیون-عامیون بود ومدتی‌نیزبا حزب دموکرات (۳) همراهـی می‌کرد ولـی عضویت‌هیئت اتحاد اسلام‌جنگل رانداشت وچند سال‌خانه‌نشین بود.

اختلاف نظری که بین میرزاکوچك وهمکارانش از یك طرف و نمایندگان روسهای اشتراکی از طرف دیگراز روز اول مذاکرات

آنان شروع شده بود روز به روز بیشتر و سخت‌تر گردید و بالاخره سبب اختلافات بین کوچك‌خان و چندنفر ازدوستان وهمکارانش گردید.

عمده‌ترین سبب اختلافات، آرزوی اشتراکیون به تبلیغ عقاید اشتراکی و حاضر کردن افکار عامه برای اجرای مرام بلشویکی در ایران وضدیت میرزا کوچك بااین مرام بود. فی‌الحقیقه دورمیرزا کوچك مالکین، تجار و کسبه جمع شده(۴) وهمه گونه کمك مالی به‌سازمانهای او می کردند، با این امید که او از اجرای مرام بلشویکی در گیلان جلو گیری خواهد کرد. اشتراکیون روس وایرانی بر عکس عقیده داشتند که فقط و فقط از کارگران و دهقانان امید کمك باید داشت. کوچك خان عقاید بین‌المللی نداشت و منافع هر ایرانی را بدون فرق طبقه و مذهب مقدس می‌دانست، ولی اشتراکیون عقاید جهانی داشتند و حاضر به‌فدا کردن منافع طبقات پولدارایران برای پیشرفت انقلاب بین‌المللی اشتراکی بودند.

در ایام‌تسلط دولت مساوات‌درآذربایجان، تجارت وداد‌وستددر آن کشور آزاد بود و تجار ایران در بازار بادکوبه رل مهمی بازی می کردند. بعلاوه آنها به واردات و صادرات کالا مشغول‌بوده ودرشهر انبارهای پر از کالا داشتند. تجار ایران‌درانبارهای گمرکات بادکوبه نیز کالاهای زیادی‌داشتند. پس از اشغال بادکوبه از طرف ارتش‌سرخ و استقرار حکومت‌اشتراکی، دولت‌جدید بادکوبه‌که ازطرف حزب اشتراکی تحت ریاست نریمانوف تشکیل شده بود، کلیهٔ کالاهای تجار ایران مانند کلیهٔ کالاهای تجار آذربایجانی و روسی وبیگانگان را مصادره نمود وتجار ایرانی از ثروت محروم گردیدند و بعضی‌از آنان به وطن خود عودت [illegible] بادکوبه ماندند. در گیلان،

تجار نامبرده از دولت کوچك خان تقاضا کـردنـد کـه از دولـت آذربایجان شوروی استرداد کالاهای تجار ایرانی یاقیمتشان را بخواهد. دولت میرزا کوچك توسط دو نفر از تجار ایرانی مقیم بـادکوبـه داخل مذاکره با دولت آذربایجان شد که آن دولـت نیز وعـده داد کالاهای تجار ایرانی را به صاحبان خود ردخواهد کرد.

تجار ایرانی به میرزا کوچك قول داده بودند که قسمت بزرگی از کالاهـای خود را در اختیار دولت انقلابی برای ادامهٔ جنگ بر ضد انگلیسیها ودولت شاهنشاهی ایران بگذارند، ولی چون کالاهایشان مسترد نگردید، آنهـا نیز به دولت انقلابی کمکی را که وعده داده بودند، نکردند.

دولت انقلابی ایران، یعنی دولت میرزا کوچك خان تحت فشار تجار، چندین بار بامقامات شوروی مقیم انزلی ورشت وبادولت شوروی آذربایجان مذاکره نمود و چون تمام مذاکرات بی ثمر ماند، بدین جهت دولت انقلابی در نامه‌ای که به شخص لنین رئیس کمیسرهای ملـی روسیهٔ شوروی نوشت از کالاهای تجار بادکوبه یادآوری کرد.

در مکتوب فوق، خود میرزا کوچك خان عیناً چنین نوشته:

> دولـت آذربایجـان برضـد اعتـراضـات جمهوریت ایران و بدون حقـی تمـام اجنـاس و مال التجاره اتباع ایران را تصرف کرد، درصورتی که دولت آذربـایجان قول داده بود کـه اگر از اجناس ومال التجارهٔ فوق بجـای دیگری مصرف شده باشد، در عوض آنها مال التجاره و اجنـاس دیگر بدهند. ولی امروز ، او (دولت آذربایجان)

به‌ما پیشنهاد می‌کند قرارداد جدید را امضاء بکنیم که به وسیلهٔ قرارداد مذکور تمام حقوق ملت ایران را محو کند، در صورتی که ملت ایران یگانه اساس تسلط سریتها در ایران می‌باشند .

سبب سوم تولید اختلافات، جلوگیری از حرکت اتباع ایران از بادکوبه و چهارمین علت، تحویل ندادن کلیهٔ مؤسسات دولت امپراطوری روسیه واتباع آنها به‌دولت شوروی ایران بود.

براوین، بعد نریمانوف و چیچرین و سپس راسکولنیکف وعدهٔ تحویل کلیه مؤسسات روسیه امپراطوری و اتباع آنها را به ملت آزاد ایران داده بودند و پس از تشکیل دولت شوروی ایران ، یك قسمت از آنها، مانند شعبات بانك استقراضی روس وایران واقع دربندر انزلی و رشت و راهدار خانه‌ها (راستاو) و غیره از طرف روسها به نمایندگان دولت شوروی ایران تحویل داده شد. ولی پرت انزلی و مؤسسات کشتیرانی و کشتیها و امثالشان را پس ندادند. میرزا کوچك برای استرداد آنها چندین بار نزد نمایندگان قشون سرخ اقدام کرد و بالاخره مأیوس گردید و مستقیماً به لنین رئیس کمیسرهای ملی شوروی روسیه مراجعه نمود .

مذاکرات و یادآوری دائمی از وعده‌های داده‌شده و بخصوص مخالفت میرزا کوچك با انجام تبلیغات اشتراکی، اختلاف موجود را کم کم به‌دشمنی رسانید و سبب سوءظن طرفین نسبت به‌یکدیگر گردید.

مطابق قرارداد منعقد فیمابین، میرزا کوچك‌خان عهده‌دار شده بود که وجوه و ارزاق لازم برای افراد و دستجات ارتشهای سرخ روس و ایران (۵) از طرف دولت شوروی ایران تهیه گردد ولی در

اثر ازدیاد افراد قشون سرخ، وجوه لازم برای تهیهٔارزاق و غیره به سختی تهیه می‌شد. این قضیه‌هم یکی از سببهای مهم اختلاف گردیده بود. برای رفع احتیاجات پولی، دولت شوروی ایران مقرر کرد که از اهالی مبلغی‌پول جمع شود.

فرماندهی کل قوای مسلح دولت شوروی واشتراکی ایران را رسماً احسان‌اله خان دوستدار بر عهده داشت. ولی رئیس حقیقی کلیهٔ نظامیان روس و ایران کازانوف بود. دستجات ایران زیر نظر احسان‌اله‌خان عمل می‌کردند و خود وی نیز تحت اختیار وفرماندهی کازانوف قوای نظامی ایران را اداره می‌کرد.

پس از خلع سلاح قزاقان ایران، بنابر حکم کازانوف، دسته‌ای مرکب از چند نفر ملاح روسی و عده‌ای از مجاهدین ایران تحت فرماندهی سعداله درویش‌رئیس گارنیزون و کماندان شهر رشت برای اشغال مازندران از گیلان حرکت کردند. قرار بود یکی ازکشتیهای جنگی تحت لوای جمهوریت شوروی اشتراکی آذربایجان با آنها همکاری نماید.

طرفداران میرزا کوچك، کازانوف را مطمئن ساخته بودند که دهقانان وشهرنشینان وحتی‌مالکین مازندران منتظر ورود دسته‌های انقلابی‌هستند که به‌همراه آنها به‌تهران‌حمله‌نمایند. ولی‌اهالی مازندران، غیراز چند نفر از مالکین‌بزرگ وکارگران بیکار، نه فقط‌با انقلابیون گیلان وروسی همکاری نکردند، بلکه از ژاندارمها طرفداری کرده و مانع پیشرفت وحرکت انقلابیون‌به طرف تهران‌شدند. در اثرهمکاری اهالی‌مازندران، ژاندارمهاتوانستند انقلابیون را وادار به‌عقب‌نشینی و مراجعت به گیلان‌نمایند.

نمایندگان کمیتهٔمرکزی حزب اشتراکیون ایران، آبوکف و بوللە، تقصیراین‌شکست را به‌گردن میرزاکوچك وهمکارانش‌انداختند ولی کاژانوف از میرزاکوچك طرفداری‌کرد.

درآن‌ایام، اتفاق‌مهم دیگری هم در شهر رشت روی‌داد وسبب یأس رؤسای دولت انقلابی گردید: ملاحان روسی، انقلابی‌ترین سربازان ارتش سرخ ایران بودند. آنها از حاجی‌ترخان برای کمك به انقلاب اشتراکی ایران آمده و دررزمها دلاوری به‌خرج‌داده‌بودند. اختلاف‌نظری که بین میرزاکوچك‌خان و طرفدارانش از یك طرف وحزب‌عدالت ازطرف‌دیگرایجادشده‌بود،این‌ملاحان شجاع‌را ازنتیجه انقلاب ایران ناامید ساخت و ازطرف دیگر به‌آنها گفته شده بود که سربازان ایرانی ارتش سرخ، بیش از سربازان روسی همان ارتش حقوق می‌گیرند و به علاوه حقوق ایرانیها مرتب تأدیه می‌شود، درصورتی که حقوق آنها منظماً پرداخت نمی‌شود. همچنین به‌آنها گفته شده بودکه‌دولت انقلابی شوروی ایران‌بین سربازان روسی و ایرانی فرق قایل شده و نظر خوبی نسبت به روسها ندارد.

در اوائل ماه‌ژوئیه، عده‌ای از آنهاياغی‌شده و خواستند به‌روسیه مراجعت نمایند، ولی آبوکف، کاژانف و تاماشوسکی توانستند آنها را راضی‌کرده وبه جبههٔ منجیل بفرستند. ولی دفعهٔدوم، عدهٔ نافرمانان بیش از دفعهٔ اول بود و کسی نتوانست از رفتن آنها به بادکوبه جلوگیری نماید.

قرار بود روز هشتم ژوئیه، تقریباً ۳۵۰نفر از ملاحان باتوپخانه و مسلسل‌به‌جبههٔ منجیل حرکت‌کنند، ولی آنهابرخلاف حکم‌فرماندهٔ خود قصد کردند به‌طرف انزلی بروند. افسران و کمیسرهاخواستند

از حرکت آنها جلوگیری نمایند، ولی ملاحان اخطار کردند که هر کس بخواهد از رفتنشان به انزلی جلوگیری نماید او را خـواهند کشت وباصف مرتب به طرف انزلی حرکت کردند.

از رشت به وسیلهٔ تلفنگرام به انزلی دستور داده شد کـه کلیهٔ کشتیهای باربری از بندر خارج شده وفقط یك کشتی جنگی در بندر بماند وهمچنین حکم شد که اشتراکیون مقیم انزلی را برای جلوگیری از حرکت یاغیان مجهز نمایند. ۱۰۰ نفر از اشتراکیون مسلح داوطلبانه رفتند. همچنین دستور داده شد که سربازان (عسگرهای سرخ آذربایجانی) را برضد یاغیان اعزام نکنند وفقط دستهٔ اشترکیون را برای جلوگیری از حرکت یاغیان بفرستند.

آبوکف، نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب عدالت و تاماشوسکی عضو شورای انقلابی نظامی، از راه مرداب به انزلی رفتند.

میرزا کوچك خان از این پیش آمد ناگـوار ناراحت شد و به وسیلهٔ تلفنگرام به آبوکف و تاماشوسکی پیشنهاد کرد با سربازان سرخ ایرانی همکاری جنگی کنند و خودش نیز شخصاً به انـزلی رفته و با ملاحان یاغی مذاکره نماید. میرزا در این تلفنگرام اظهار کرده بود که رفتن ملاحان صدمهٔ بزرگی به انقلاب ایران خواهد زد و شاید سبب شکست انقلابیون شود.

آبوکف و تاماشوسکی دخالت میرزا کوچك را در این کار واجب ندانستند و خواستند به همراه رفقای خود در انزلی قضیه را حل وفصل نمایند. ولی کلیهٔ اقدامات آنها برای راضی کردن ملاحان بی‌اثر ماند و ملاحان در مقابل چشمهای رؤسای کلیهٔ دوایر انقلابی، سوار کشتی شده و به طرف بادکوبه حرکت کردند. ملاحان یاغی در موقع خداحافظی

با نمایندگان دوایر دولتی گفته بودند: «ما برای کمك بـه انقلابیون کارگر و دهقان‌به‌ایران آمدیم نه برای یاری رساندن به‌انقلاب‌ملی.»

عزیمت ملاحان از ایران سبب انهدام انقلاب ایـران نگردید، ولی بر سربازان و ملاحان سرخ اثر عمیقی نمود. مدتی کمیسرهـای انقلابی نظامی برای امحای تأثیرفوق، اقدامات‌فوق‌العاده‌ای نمودند.

* * *

برای اشغال منجیل از سه‌طرف عده فرستاده بودند: دستهٔ ۴۰۰ نفری از راه لاهیجان و دستهٔ دیگری از راه جنگل و بیشتر از ۱۴۰۰ نفرهم ازجادهٔ شوسه جلورفته و در مقابل انگلیسیها، در این طرف پل آهنی‌منجیل جاگرفته‌بودند. وعوه‌دیگری‌هم از کوهستانهابرای گرفتن عقب انگلیسیها به‌طرف لوشان رفته بودند.

در رشت، نمایندگان دولت انقلابی منتظراشغال منجیل بوده و امیدوار بودندکه موفقیتها درجبههٔ جنگ‌سبب نابودی‌مخالفت موجود بین دولت انقلابی میرزاکوچك و کمیتهٔ مرکزی اشتراکیون ایـران خواهد شد.

دولت شوروی آذربایجان نیز که بنابه‌حکم تروتسکی کمیسر جنگ دولت شوروی روسیه موظف به همراهی باانقلابیون گیلان‌بود، تعداد سربازان عسگرهای سرخ آذربایجان را چندین برابر کرد.

میرزا حسین‌خان کسمائی (نشسته) همراه سه تن‌دیگر از
مشروطه خواهان

فصل هشتم

اعانه مالیات یا غرامات

درآمدهای دولت انقلابی از منابعی بود که دولت شاهنشاهی داشت، ولی مأمورین دولت شاهنشاهی در جمع‌آوری مالیات تجربه داشتند و مأمورین دولت انقلابی فاقد تجربه بودند. بعلاوه، مخارج دولت مرکزی برای ادارهٔ امور گیلان چند برابر کمتر از مخارج دولت انقلابی بود.

دولت انقلابی دارای ارتشی بود که برای جنگ با ارتش شاهنشاهی و نظامیان انگلستان تشکیل و مجهز شده و روز به روز بر تعداد آن اضافه می‌شد. غیر از مجاهدین ایرانی و دستجات روس و آذربایجانی قفقاز، خوانین جزء و عمده هم که دارای دستجات مسلح خود بودند، برای نگهداری نیروهای خود از دولت انقلابی تقاضای پول می‌کردند.

بودجهٔ دولت انقلابی درماه اول کسر داشت و درآمدهای منابع سابق کفایت نمی‌کرد ولازم بود منابع جدیدی برای جمع‌آوری مالیات پیدانمایند. پس از مذاکرات و مطالعات زیاد قرار شد که به نام اعانه، مبلغی از اهالی گیلان، جمع نمایند وامور دولت و جنگ را تا روز تصرف قزوین با مبلغ مذکور اداره نمایند. کمیسیونهائی به ریاست

کمیسر مالیه (دارائی) تشکیل شد و شروع به‌کار نمود .

این کمیسیونها اهالی شهرها و توابع را به چندین طبقه تقسیم کرد و از هر طبقه نمایندگانی خواست و مأمور جمع‌آوری اعانه از افراد طبقهٔ خود نمود و ایـن نمایندگان مبالغی را که هر شخص باید به رسم اعانه بـه دولت بپردازد معین کردند . کمیسیونها از تجار ، کسبه بازار و کلیمی‌ها تشکیل شده بود .

بین کمیسیونهای نامبرده اختلاف پیدا نشد، ولـی اکثر مردم تصور می‌کردند که اعضای کمیسیونها از خویشان و دوستان خـود طرفداری نموده و از آنها کمتر و از دیگران زیادتر از نیروی مالی خود اعانه می‌خواهند . کمیسر مالیه (دارائی) تمام روز مشغول به‌حل اختلافات بین مردم و کمیسیونها بود و مردم به شخص میرزا کوچك مراجعه کرده و از وی تخفیف می‌خواستند .

کمیسیونهای جمع‌آوری اعانه، قوهٔ مسلح هم دراختیارداشت که در مواقع لزوم از مـردم جبراً اعانه می‌گرفت و گاهی اشخاص بی‌پول دچار مشکلات شده و زندانی می‌شدند و گاهی نیز پولداران بـا پـرداخت مبلغ نـاچیزی رضایت اعضای کمیسیونها را تحصیل می‌کردند .

درهرحال، دولت میرزا کوچك نتوانست حتی پنجاه‌هزارتومان به نام اعانه از مردم جمع کند و از حیث پول ، افراد قشون درمضیقه بودند ونارضایتی بین کمیتهٔ مرکزی حزب عدالت وهیئت جنگل‌بیشتر می‌شد .

کمیته مرکزی فـوق‌الذکر عقیده داشت کـه وجوه اعـانه را نمی‌شود با ملایمت گرفت و لازم است اعانه دهندگان را وادار کرد

مبالغ معین را بدون‌گفتگو بپردازند و بخصوص نباید حرف کسی را استماع کرد و تخفیف قائل شد ، زیـرا انقلاب از کلیه طبقات ملت فداکاری می‌خواهد.

میرزاکوچك خان وهمکارانش برعکس عقیده داشتند که مردم را نباید از انقلاب ناراضی کرد و باید آنها را با ملایمت و دوستانه برای پرداخت اعانه حاضر کرد وفقط‌مواقعی که‌لازم است‌نیروی‌مسلح را در جمع‌آوری اعانه دخالت داد کـه ثابت شود اشخاص پولدار نمی‌خواهند اعانه بدهند . اینها عقیده داشتندکه ممکن است‌کارمندان کمیسیونها غرض رانی نموده و مبالغی برای اشخاص بی‌چیز معین کنند که قادر به پرداخت‌آن‌نباشند.

برای اینکه قارئین محترم از رفتار میرزا کوچك با مشمولین پرداخت اعانه به خوبی مسبوق باشند از قضیه ذیل یاد می‌نمایم :

دکتر وارطان اوحانسیان کـه هنگام خلع سلاح قزاقان ایران به‌کلی از هستی خـود محروم شـده و در گوشه‌ای از منـزل زیست می‌کرد و دارای حتی یك دینار عایدی نبود ، بر طبق قرار کمیسیون جمع‌آوری اعانه ازارامنه، مشمول پرداخت ۷۰۰ تومان اعانه گردید. چند مرتبه مبلغ فوق‌را ازمشارالیه خواستند ولی اونتوانست بپردازد، چون نه تنها تمام هستی‌اش را به یغما بـرده بودند ، بلکه مریض در خانه افتاده بود.

کمیسیون برای اخذ وجه ، دونفر ازسربازان را زیرنظر یك‌نفر وکیل‌باشی‌مأمورجلب‌مشارالیه کرده‌بود. دکتر ۴۰ درجه‌تب‌داشت ولی وکیل‌باشی وادارش‌می کرد که‌همراه باسربازان‌در کمیسیون‌حاضرشود. من داخل شدم و از وکیل‌باشی‌خواهش کردم که‌بگذارد مریض بیچاره

بخوابد و پس ازشفا یافتن بـه خدمت می‌رسد و ضمانت هم نمودم. ولی وکیل‌باشی‌راضی‌نشد وگفت: «تا این‌شخص‌راباخود نبرم‌ازاینجا تکان نخواهم خورد.» فوراً نزد میرزا کوچك خان رفته و از قضیه مطلعش ساختم. او هم بی‌درنگ با مداد روی‌کاغذ کوچکی حکمی نوشت و از کمیسیون خواست که مریض را تا روز شفا یافتن اذیت نکنند.

مانند سابق، درایام جمع‌آوری اعانه نیز مالکین وتجار وکسبه دور میرزا را گرفته بودند و مشارالیه از مراجعین به خوبی پذیرائی می‌نمود. وی مثل گذشته در این هنگام جمع‌آوری اعانه در مساجد برای خواندن نماز حاضر می‌شد. درآنجا نیز دورمشارالیه اشخاص متعدد از هر طبقه جمع می‌شدند و او با آنها مذاکره می‌کرد. مسلم است در مساجد، روحانیون بیش از دیگران وقت مذاکره با میرزا را داشتند. آنها مدت زیـادی با او بودند و گاهی تـا در منزل او را همراهی می‌کردند.

یکی‌از رؤسای حزب اشتراکی روس در ضمن صحبت اظهار کرد: «میرزا کوچك، نـه فقط برای خواندن نماز و دعا در مساجد حاضر می‌شود، بلکه برای مذاکرات با انقلابیون و نقشهٔ حمله برضد انقلابیون وارتشهای شاهنشاهی و انگلیس را درمساجد تهیه می‌کند.» شاید مذاکرات میرزاکوچك با روحانیون در مساجد باعث شده بود که روسها به او مظنون شده و یکی از آنها قبل از رفتن میرزاکوچك چنین اظهاراتی نماید. پس از رفتن میرزاکوچك به جنگل، پیشوایان اشتراکیون، اغلب چنین حرفهائی را تکرار می‌کردند.

همچنین همین شخص اظهار داشته بودکه میرزا در مساجد در

حضور روحانیون و مـالکین و تجار گریه نمود و اظهار نارضایتی از ورود روسها کرده و گفته‌است: «زود مبلـغ اعانه‌را جمع کرده وبدهید، شاید بتوانیم آنها را از ایران خارج کنیم.» این اظهارات نیز پس از رفتن کوچك خان چندین‌بار تکرار شد.

گفته بودم که پس ازغارت منزل من در روزخلـع سلاح قزاقان ایـران ، خانواده‌ام با چند نفر غارت شدهٔ دیگر در خانهٔ گالوستیان پناهگاهی پیدا کرده و زندگی می کردیم . این خانه در وسط شهر ، نزدیك بازار و روبروی کلیسای ارامنه قـرار داشت و دارای چندین آپارتمان بود و درآن ایام، دوازده خانواده در آن زندگی می کردند.

این خانه حیاط بزرگی پر از درخت و گل داشت وتوی حیاط چندین نیمکت نیز مـوجود بود . من اکثر اوقـاتم را در این حیاط می گذرانیدم،زیرا اتاق کوچك بود و نمیتوانستم از دوستان و آشنایان در آنجا پذیرائی کنم.

منزل‌وحیاط این خانه درایام انقلاب رل‌کلوپ‌را بازی می کرد. هرروز ، از ساعت هفت صبح تا دوازده شب ، مردم طرفدارسلطنت، دمکرات ، انقلابی، کمونیست، روحانی، مالك،تاجر، کاسب،کارگر، مجاهد، سرباز، افسر، مسلمان، ارمنی، یهودی، گرجی وروسی برای ملاقات و صحبت با من فردفرد یابصورت دسته‌های کوچك می آمدند، یك فنجان چای یا قهوهٔ تلخ می‌خوردند ومی‌رفتند.

قبلاً گفته بودم که در بازار تقریباً دادوستدی نمـی‌شد و تجار یاکسبه، تمام روز بیکار نشسته و بـا هم صحبت می کردند. دوستان و آشنایان من نیز گاهی جمع‌شدن توی حیاط پرگل و درخت رابه‌جمع شدن در دکان یا بنگاه تجارتی ترجیح داده‌وبرای ملاقات‌من‌می آمدند،

با این امید که خبر صحیح و تازه‌ای را از من یاازجمع شدگان بشنوند.

روحانیون، مالکین و کسبه می‌خواستند بدانند که دولت شاهنشاهی چه خیالاتی دربارهٔ گیلان دارد. یاانگلیسیها خیال مراجعت به گیلان را دارند یا می‌خواهنداز ایران خارج شوند. کارگران، مجاهدین وافسران می‌خواستند بدانند که آیا روسها حقیقتاً قصد دارند تا هندوستان پیش بروند، یا می‌خواهند در گیلان بمانند و انگلیسیها را وادار بـه انعقاد قراردادی با دولت مسکو نمایند. درآن‌ایام، نمایندگان دولت شوروی درلندن بودند وبا نمایندگان دولت انگلستان دربـارهٔ انعقاد قـرارداد تجارتی مذاکره می کردند.

کمونیستها می‌خواستند بدانند که آیا تمام اهالی ایران با هم - میهنان گیلانی خود هم عقیده‌اند یـا مخالف می‌باشند و بخصـوص شیخ محمد خیابانی، پیشوای انقلابیون تبریـز، چه عقیده‌ای دربارهٔ انقلابات گیلان دارد؟ آنها همچنین می‌خواستند بدانند که‌آیا راههای ایران مرتب و منظم هست یانه.

چون دست کم روزی ۲۰نفر نزد مـن آمـده و از اخباری کـه داشتند مطلعم می‌ساختند وبعلاوه‌روزنامه‌های مسکو، بادکوبه وتهران را می‌خواندم (ورود روزنامه‌های تهران به گیلان ممنوع بـود و اکثر مردم روسی نمی‌دانستند) و بـا رؤسای انقلابی آشنائی داشتم، مردم تصور می کردند که اطلاعاتی بیش از دیگران دارم و می‌خواستند از اطلاعات من استفاده کنند.

گاهی مفتشین آسوبی‌اتدل (تأمینات سیاسی ارتش سرخ) نیز در حیاط گالوستیان پید می‌شدند ولـی از صحبتهای مـا جلـوگیری نمی کردند، اولا برای‌اینکه کسانی که‌جمع می‌شدندبرای انجام‌اقدامات

سیاسی نبوده و ثانیاً روسها وظیفه نداشتند در امور ایـرانیان دخالت کنند، چون دخالت درکارهای ایرانیان برعهدهٔ مأمورین دولت انقلابی اشتراکی ایران بود وثالثاًهم روسها وهم پیشوایان انقلاب ایران‌عقیده داشتندکه کلیهٔ اهالی گیلان برضد دولت شاهنشاهی وبخصوص بـر ضد انگلیسیها بوده وطرفدار دولت میرزاکوچك‌خان می‌باشند.

فرماندهٔ قزل اردوی آذربایجان ورئیس ستادش‌سرهنگ‌جمیل ـ بیك و سرگرد نصرت بیك نیز از اشخاصی بودندکه تقریباً هـر روز در منزل من بودند وچندین‌ساعت با دوستان من و بخصوص باخودم صحبت می کردند.

روز خلع سلاح قزاقان ایران،یك انباربزرگ پرازنوشابه‌های ساخت بیگانه را غارت کرده بودند و مدتی کنیاك خوب‌کارخانهٔ‌فرپن (فرانسه)به قیمت ارزان در بازار بفروش می‌رفت. من هم چند بطر،به قیمت هرشیشه هشت قران خریده بودم و گاهی بـا افسران قزل‌اردو کنیاك می‌خوردیم. آنها نیز شبهای کنیاك خوری را فـراموش نکرده بودند و در شب حریق بزرگ بازار، همراه با سربازان‌قزل‌اردوبرای بردن اثاثیه و کتب کتابخانهٔ من، به خانواده‌ام کمك کردند.

سرهنگ جمیل و سرگرد نصرت از طرفداران مصطفی‌کمال پاشا بودند. مصطفی کمال‌درآن‌ایام‌با دولت‌عثمانی‌اسلامبول و متفقین درجنگ و با دولت شوروی متحد بودند. آنها عضوحزب خلق و با عقاید سوسیالیستی مخالف بـود وهنگـام اقامت‌خود در رشت سعی می کردند از اتباع ترکیه، بدون توجه به نژاد و مذهب، شعبهٔ حـزب خلق را تشکیل دهند و برای کمك به‌مصطفی کمال پاشا آماده‌نمایند. این دو افسر در موقع گفتگو بـامن و یا دوستـان نزدیکم ازاستقرار

رژیم بلشویکی در آذربایجان اظهار نارضایتی می کردند و شدیداً تمایل داشتند به ترکیه بروند، زیرا هردو ناسیونالیستهای درجهٔ اولی بودند ودرکلیهٔ جبهه‌ها با متفقین جنگیده و حاضر به‌ادامهٔ‌جنگ با آنان بودند،(گرچه مصطفی کمال پاشا باروسهای انقلابی دوست بود، ولی این دو افسر ارتش سرخ آذربایجان، روسها را نیز دشمن ترکیه می‌دانستند.)*

گاهی سرهنگ نامبرده از قتل‌عام ارمنیها اظهارتأسف می‌نمود وعقیده‌داشت باید ترکیهٔ‌جدید وجمهوریت ارمنستان(امنستان درآن‌ایام دارای‌دولت‌داشناکسوتیون بود) وجمهوریهای گرجستان و آذربایجان باهم دوستی پیدا کرده و همراه‌یکدیگر،استقلال خود را از تجاوزات روسها حفظ نمایند.

درآن هنگام دولت انقلابی ایران تصمیم گرفت خانه‌یك ارمنی از اتباع ترکیه را برای اقامت افسران ترك عثمانی که فرماندهی قزل‌اردوراداشتندمصادره کند.صاحبخانهٔ‌نامبرده به‌تهران فرار کرده بود، ولی چهار زن و دوطفل متعلق به‌آن خانواده در این خانه‌منزل‌داشتند. اینجانب، همراه با یکی از خانمهای فوق‌الذکر، باسرهنگ جمیل ملاقات کردیم که از آن خانه دست بکشد. این اولین ملاقات من با مشارالیه بود.وی در جواب گفت:«خانه‌رابرای‌افسرانم‌می‌خواهم‌وباید تا فردا ظهر خالی تحویل من داده شود.» ولی‌وقتی که گفتم اهل‌خانه از ترکیه‌می‌باشند،اظهار کرد:ارمنی،ترك،کردو یونانی از اتباع‌عثمانی واز برادران‌ما هستند و من اسباب‌زحمت آنهارا هرگزفراهم نخواهم

*- این دو نفردر اولین‌برخوردبانیروی‌انگلیس وقزاقان‌ایران زد وخوردرا ادامه نداده و سرهنگ‌جمیل در جبهه تسلیم شده و سرگرد نصرت به رشت فرار کرده پس از تصرف رشت از طرف قزاقان ایران به‌آنها تسلیم شد.

کرد.» و روبه‌خانم کرد و افزود: «خانم، به راحتی در منزلتان‌زندگی کنید. من خانهٔ شما را نمی‌خواهم. تا روزی کـه در رشت مـی‌باشم سعی خواهم کرد کسی معترض‌شمانگردد.»

در ایام جمع‌آوری مالیات جنگ یا اعانـه، تجاروملاکین و کاسبهائی که در منزلم جمع می‌شدند می‌گفتند که بـاید مبلغی راکـه میرزا کوچك‌خان برای ادارهٔ انقلاب می‌خواهد بـزودی جمع‌آوری کرده وبه‌آنها داد که قشون زودتر از گیلان به‌طرف تهران‌حرکت‌کند و راههای جنوب ایران باز شود و باب تجارت نیز افتتاح گردد.

مقاله روزنامه جنگل درباره استعفای وثوق‌الدوله و تشکیل هیئت‌دولت جدید در تحت ریاست مشیرالدوله

احمدشاه و سیاستمداران تهران عقیده داشتند که درگیلان، از طرف میرزا کوچك‌خان و دوستانش قیام‌مشروطه خواهانه شروع‌شده و استعفای وثوق‌الدوله و تشکیل یك‌کابینهٔ مشروطه‌طلب تحت‌ریاست مشیرالدوله که‌اطمینان واحترام کلیهٔ آزادیخواهان ایران را داشته‌باشد برای دفع غائلهٔ گیلان‌کافی خواهدبود وبااین عقیده بود که مشیرالدوله پس از قبولی سمت ریاست الوزرائی، نمایندگـان خود را به‌گیلان برای مذاکره و صلح نزد میرزا فرستاد(۱).

رهبر جنگل نمایندگان دولت‌را درفومنات ملاقات‌کرد. روسها در این ملاقات حضورنداشتند. یکی از شرایط عمده‌ای که‌نمایندگـان دولت شاهنشاهی به میزا کوچك‌خان‌پیشنهادکردند جدا شدن از روسها بود. گرچه میرزامیل داشت شرایط‌دولت مرکزی را با تغییرات‌جزئی قبول کند،ولی‌نمی‌توانست‌این‌شرایطرا اجرا کند، زیرااختیارات‌ادارهٔ امور انقلاب گیلان را از دست داده بود ونفاقی بین جنگلیان شروع

شده و عده‌ای به رهبری احسان‌الله‌خان دوستدار، فرماندهٔ کل ارتش سرخ ایران، طرفدار ادامهٔ انقلاب بلشویکی بودند و نمی خواستند از روسها جدا شوند. بعلاوه، نفوذ روسها و حزب عدالت بیش از نفوذ میرزا کوچك وهمکاران نزدیکش بود.

قبل از ادامهٔ سخن خود، می‌خواهم دراین باب قسمتی از مقالهٔ روزنامهٔ جنگل، ناشر افکار کمیته انقلاب سرخ و ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران را دراین ستون درج کنم.(مقالهٔ فوق‌الذکر، روز یکشنبه بیست‌وچهارم شوال‌المکرم ۱۳۳۸ در این روزنامه چاپ شده بود.) این مقاله نیز رل بزرگی در تقویت اختلاف بین میرزا کوچك‌خان ومخالفینش بازی کرد.

سقوط کابینه طهران

اولین نتیجهٔ غرش انقلاب: حکومت دیکتاتور طهران کفهٔ سنگین سیاست خود را خالی گذاشت‌و کابینهٔ دوسالهٔ وی سقوط کرد.

همان‌کابینه که درمدت‌دوسال‌زمامداری‌خود، کشتی امید یك ملت بدبخت و ضعیف و ناتوان را در محیطهای‌امواج هلاکت،متوقف ساخت.

طریقه‌های بهت‌آور حیرت خیز و سرگردانیهای پرپیچ طولانی از هرسمت وسو آن را تهدید می‌نمود و بالاخره جز به گرداب‌غرقاب فرورفتن وبه اعدام واضمحلال‌دائمی مواجه‌شدن، راه استخلاص و کرانهٔ نجاتی پیدا نبود.

نور رستگاری در پیش پای ما و بـه جبین کشتی نبود.

همان کابینه‌ای که‌در طی‌مراحل‌دوسالهٔ خود، یك مملکتی کـه مشروطیت را درنتیجهٔ آن همه خونریزی و فداکاریهای نـاگفتنی و جانفشانیهای طاقت فرسای فرزندان خلف و اولاد صالح ایـن آب وخاك تحصیل کرده بود، به حکومت مطلقهٔ استبدادی‌ارتجاع‌داد واستقلال‌مملکت وحق‌حیات یك‌ملت‌رافدای‌منافع‌شخصی و سیاست‌جهانگیران اجانب نمود.

چه بیدادها که نکرد!!

تشکیـلات پلیس جنوب را تحکیم کـرد، پلیس غرب را تصدیـق نمود؛ هـزاران نفوس و دهات و خانـواده را به‌دهـانهٔ تـوپ دشمن سپرد، معدوم کـرد و منهدم ساخت؛ عناصر صالحـه را تبعید نمود؛ احساسات علاقه‌مندان این مملکت را خفه کرد؛ احرار را حبس کرد، تهدید نمود و زبانهای آزاد از حقگوئی خاموش ماند.

خائنین را تقویت کـرد؛ دزدان داخلـی را چیره کـرد؛ یغماگـران اداری را به‌نقـاط مهمهٔ مملکت گسیل داشت؛ دشمنان خارجـی را به‌هر قسم تسلط در داخل تشجیـع و بـرای اسارت این ملت پریشان دعوت نمود...

پلیس شمال را در لباس قوای اعزامی گیلان مرکب از سربازهـای انگلیسی و هنـدی و چند دسته‌قزاق برای انهدام‌احرار جنگل مأمورساخت.

چه فجایع و مظالم که در این حدود وارد ننمودند؛ چه‌خونهائی‌را که‌نریختند؛ چه‌ناموسها که برباد نرفت؛ چه خرابیها که نشد.

روابط و شیرازهٔ مملکت را ازهم گسیخت؛ ایالات مهمـه را برطبق اصـول فئودالیزم تجزیه نمود و هرقطعه را به‌یکی از متنفذین مرتجع داد: آذربایجان را به‌عین‌الدوله، خراسان را نانخانهٔ قوام‌السلطنه نمود، فارس را به فرمانفرما بخشید.

احرار و حسایس فـارس را به تلگرافات اغفال نمـود؛ قوای ملـی آنجـا را از جنبش انداخت؛ عناصر وطنخواه را در سیاه چال حبس و شکنجه نهاد؛ برخی را متفرق و آواره ساخت؛ شیراز و توابـع را تا آبادی بوشهر و اقصی‌بنادر خلیج و بـالاخره یك ایالت معظم‌سرحـدی را تسلیم انگلیسها نمود.

روزنامهٔ جنگل دربارهٔ وثوق‌الدوله اظهارات فوق را نموده و اظهارات ذیل را راجع به‌کابینهٔ مشیرالدوله می‌نماید:

سیاست کابینهٔ وجیه، روی هر اساس ونقشه باشد، باید افکارعامه را جداًرعایت کند، زیرادرهر

حال افکار و مساعدت عامه موجد این کابینه بوده یا خواهد بود.

افکار عامه، امروزه در طریق جمهوریت و الغاء اصول سلطنت سیر می‌نماید.

این افکار را ایرانیها در مدت چندین سال متمادی، پس از امتحانات عدیده که نتیجهٔ آن یأس و تنفر از اصول سلطنت بوده است تحصیل کرده‌اند.

افکار وخیالاتی که در خلال سالهای دراز در مغز متفکرین و علاقه‌مندان یك مملکت ظهور و نمو کرده، به‌سهولت و بلکه با هیچ قوهٔ قهریه نمی‌توان آن را از دماغ ایشان خارج‌نمود.

هرکابینه که رعایت افکار عامه را اصول سیاست خود قرار ندهد از مدت زمامداری خود نتیجه نخواهد گرفت، جز سرعت در تنزل مقام و کوتاهی مدت‌عمر خود.

دراین صورت مملکت دچار بحران سخت متوالی شده، چندی کابینه‌های موقتی دو روزه و دو هفته عرض‌اندام نموده، یك مملکت بدبخت سراسر انقلاب را به‌بی‌تکلیفی طولانی مداومت و اضرار وقت خواهد داد.

بلی، ما از این عقیده، یعنی تبدیل سلطنت

به‌جمهوریت شوروی منصرف و منفك نخواهیم شد وتا آخرین نقطهٔ امکان و مقدور و تا آخرین قطرهٔ خون نفرات خود، برای انتشار و اجـرای این عقیده مقاومت و مجاهدت خواهیم کرد.

با تمام حیثیات خود هرچه داریم دیوانه‌وار برسر این سودا خواهیم گـذاشت، یا بـه‌مقصود برسیم و یا در راه کوشش جان دهیم. این فکر و عقیده از ما سلب نخواهد شد و باز هـم تکرار می کنیم، کابینهٔ وجیه و جدید مشیرالدوله باید از افکار عامه تقویت بخواهد تا استفاده کند. دیگر بس است، ایـران بیش از این طاقت تحمل بار سنگین سلطنت را ندارد.

این سرمقالهٔ روزنامهٔ جنگل ، ناشر افکارکمیتهٔ انقـلاب سرخ و ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران، هنگام مذاکرات میرزاـ کوچك‌خان بـا نمایندگان دولت مشیرالدولـه منتشر شد و روسها و عدالتچی‌ها و احسان‌الله خان را از ایشان وهمکارانشان مظنون ساخت و باعث جنگهای داخلی گیلان شد.

فصل نهم

آخرین ملاقاتم با میرزاکوچك‌خان

روزی بنا به دعوتی که ازطـرف ترونین، رئیس اداره سیاسی ارتش سرخ، شده بود برای ملاقاتش رفتم. پرچم سرخی که دربالای عمارت ادارهٔ سیاسی نصب شده بود، در زیر نور آفتاب سفید شده بود. پس ازعرض سلام بـه‌ترونین گفتم: «گـراژدانین (هـم‌شهری، سیتواین) ترونین، پرچم سرخ شما سفید شده.» وی درجواب گفت: «انقلاب سرخ‌ما نیز بزودی سفید خواهد شد.»

معنی این کلمات را نفهمیدم، زیرا درآن ایام دومسئله مهم،حل خود را از پیشوایان انقلاب روسیه می‌خواست:

۱ ـ دربارهٔ تشکیلات اتحادیه‌های کارگران روسیه، مشاجره و مجادلـه‌ای بین لنین و طـرفدارانش از یك‌طـرف، و تروتسکـی و هواخواهانش از طرف دیگـر شروع شده بود. تروتسکـی، لنین را متهم می‌کرد از انقلاب حقیقی دست کشیده و به‌طرف سرمایه‌داری جزء می‌رود. (درآن ایام، یکی از روزنامه‌های هفتگی چاپ مسکـو، کاریکاتوری را منتشر ساخته و درشکه‌ای را نشان می‌داد کـه لنین در آن نشسته، به‌طرف باغ نیکلا می‌رود.)

۲ـ در رشت، مبارزه بین میرزاکوچك‌خان وطرفـدارانش از

یك طرف، و حزب عدالت از طـرف دیگر به‌عالی درجـه رسیده و عده‌ای از زمامداران انقلاب عقیده داشتند که میرزا با این امید کـه از لنین همراهی خواهـد دید، زیر بـار دستورات ومقـررات کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی و مأمورین عالـی مقام روسی مقیم رشت و انزلی نمی‌رود.

لنین، رئیس انقلاب روسیه و رئیس شورای کمیسرهـای ملی شوروی و تروتسکـی بهترین ناطـق و مبلغ انقلاب و کمیسر جنگ دولت شوروی بودند و هریك از آنها نفوذ بی‌نظیری در بین‌انقلابیون داشتند. نفوذ لنین درمقامات سیاسی و اجتماعی و نفوذ تروتسکی در مقامات نظامی و جنگی زیاد بود. شاید ترونین طرفدار تروتسکی بود که بطور کنایه می گفت: «انقلاب سرخ ما نیزبزودی سفیدخواهدشد.»

ترونین بنده را به‌اطـاق‌کار خـود راهنمائی کـرد (در بالکن عمارت، یکدیگر را ملاقات کردیم) ومنشی وهمکاران خود را ازاطاق خارج ساخت و وقتی تنها ماندیم گفت: «چند چیز از شما می‌پرسم؛ خـواهش می کنم حقیقت را بگوئید.» در جواب گفتم: «اگـر قول می‌دهید که صدمه‌ای به‌شخص من نخواهد رسید، حقیقت را خواهم گفت.»

«قوَل شرف یك نفر کمونیست را می‌دهم.»

«چون من کمونیست نیستم، می‌خواهم که قول شرف یك‌نفر فرد عادی را بدهید.»

«قول یك‌نفر شخص عادی را می‌دهم.»

ترونین می‌خواست بفهمد کـه عملیات ایشان و رفقایشان چـه اثری در گیلان ودرایران نموده و می‌نماید وآیا ایران بـرای شروع

انقلاب حاضر می‌باشد وبخصوص شیخ محمد خیابانی حاضر به‌اتحاد با انقلابیون گیلان است یا نه؟

در جواب گفتم کـه نه‌فقط در ایران، بلکـه دریك قسمت آن (گیلان) اهالی از انقلاب مأیوس شده و عقیده دارند که اگر روسها برای بیرون کـردن انگلیسیها از ایـران و رفتن به‌عراق و هندوستان به‌گیلان آمده‌اند، چرا در رشت مانده و در خانه‌های مردم زندگـی می‌کنند ودشمن را وادار به‌انداختن بمب برسر اهالی رشت می‌نمایند واگر روسها آمده‌اند کـه در ایـن کشور انقلاب سوسیالیستی نمایند چرا با میرزاکـوچك کـه سوسیالیست نبوده متحد شده‌اند. ثانیـاً، انقلابیون روس‌نباید هیچ‌یك از ترك زبانهارابه‌راهنمائی خود درایران قبول کنند،زیرااهالی‌فارس‌زبان‌هر گززیربار ترك زبانها نخواهند رفت. ثالثاً، صحیح است که عدهٔ کمی‌از جوانان‌منتظراند که انقلابیون‌گیلان فاتح گردیده و جلو بروند، ولی اکثریت اهالی ایـران پیشروی شما را نمی‌خواهند وحتی شیخ محمد خیابانی نارضایتی خود را به‌میرزا کوچك اظهار کرده ونوشته است: «چه فرقی دربین‌شما ووثوق‌الدوله است؟ وثوق‌الدوله می‌خواهد ایران را با مساعدت لشکریان انگلیس اداره‌کند؛ شمـا می‌خواهید ایران را با مساعـدت لشکریـان روس اشغال کرده و اداره کنید.»

ترونین گفت. «پس چه باید بکنیم؟» در جواب گفتم: «یا باید رسماً به‌انگلیسیها اعلان جنگ داده ولشکریان سرخ را از راه شوسه به‌کرمانشاه بفرستید و یا باید از ایران خارج شوید. ولـی اگـر میل دارید که با توقف درگیلان و با تبلیغات انقلابی، انگلیسیها را وادار به‌شناختن دولت شوروی روسیه نمائید، این‌امری است مربوط به‌دولت مسکو وما ایرانیها دراین امر دخالت نمی‌کنیم و من عقیده دارم کـه

لشکریان شوروی با این وضعیت خود، به‌قزوین هم نخواهند رسید و انقلاب گیلان در گهوارهٔ خود خفه خواهد شد.»

ترونین اظهار تشکر کرد و من به‌منزل بازگشتم. آن شب را راحت نخوابیدم، می‌ترسیدم که‌حقگوئی من بلائی به‌سرم بیاورد، ولی الحمدالله خوب گذشت.

بعد فهمیدم که در بین رهبران روسی در گیلان، چند نفر مانند ترونین عقیده داشتند که ماندن روسها در گیلان هیچ خدمتی به‌انقلاب کشورهای خاور وبخصوص ایران نخواهد کرد.

دو روز پس از ملاقاتم با ترونین، رئیس ادارهٔ سیاسی ارتش سرخ، اتفاقاً با بلومکین، درمنزل دکتر بلینکی ملاقات کردم.

این شخص، یعنی بلومکین، درایام سلطنت نیکلای دوم‌سالهای متوالی عضویت حزب سوسیالیست ـ انقلابیون (کرنسکی) روسیه را داشت و چندبار زندانی و تبعید شده بود. ولی در انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷،به‌همراه‌چند نفر ازهمکاران‌خود، مانند پروشیان واسپیریدونوا و دیگران از حزب نامبرده جدا شد و حزب سوسیالیست انقلابیون چپ روسیه را تشکیل داد و در کلیهٔ شوراهای انقلابی و کارگری با حزب سوسیالیست دموکراتهای‌بلشویك(لنین) همکاری‌می‌کرد.

انعقاد قرارداد صلح برست

قرارداد لیتوسك که خود لنین آن را قرارداد شوم نامیده و به‌قول مرحوم کاراخان، یکی‌ازنمایندگان دولت شوروی درکنفرانس صلح نامبرده، بدون قرائت‌از طرف نمایندگان شوروی امضاء گردید

و باعث ایجاد مخالفت بین حزب سوسیالیست انقلابیون دست چپ وعدهٔ زیادی از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك، با عقد این قراردادمخالف بودند. درکمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك، لنین با اکثریت خیلی کوچکی قرارداد را قبولانید.

پس از انعقاد قرارداد برست‌لیتوسك، بارون‌فن‌میرباخ، یکی از اشراف‌ترین اعضاء وزارت‌خارجهٔ امپراطوری‌آلمان، به سفارت کبرای آلمان انتخاب شد وبا عدهٔ زیادی واردکشور شوروی گردید و هرروز تقاضای جدید و سختی از دولت شوروی می‌نمود و چون دولت شوروی مشغول جنگهای داخلی بود و حفظ صلح را باآلمان واجب می‌دانست، تقاضای فن‌میرباخ را رد نمی‌کرد.

فن‌میرباخ زود به‌زود با لنین و تروتسکی ملاقات‌می‌کرد. (تروتسکی طرفدار انعقاد صلح با آلمان بود و اولین مذاکرات را خودش در برست‌لیتوسك شروع کرده بود، ولی با شرایط سنگین آن مخالف بود.)

کمیتهٔ مرکزی انقلابیون دست چپ برای جلوگیری از سخت‌گیریهائی که فن‌میرباخ در مسکو بکار می‌برد، حکم اعدام وی را صادر کرد و بلومکین (۱) حکم را اجرا کرد و در عمارت سفارت کبرای آلمان، فن‌میرباخ را به‌قتل رسانید.

دولت فاتح آلمان از دولت شوروی تقاضای مجازات تروریستهای سفیرکبیر خودرا کرد و دولت شوروی نیز که مخالف قتل آن سفیر کبیر بود، حزب سوسیالیست انقلابیون دست چپ را هم که یگانه حزب غیر بلشویکی در روسیه بود منحل وعده‌ای از اعضاء کمیتهٔ مرکزی و کمیته‌های دیگر را دستگیر نمود و به‌مجازات

رسانیده عده‌ای هم فراری شدند؛ مثلا پروشیان به‌فنلاند فرار کرد و بلومکین، قاتل میرباخ به‌اوکراین گریخت.

بلومکین در اوکراین وارد دستجات مسلح دهقانانی کـه بـا لشکرهای اشغال‌کنندهٔ مارشال فن‌ماکنزن آلمانی می‌جنگیدنـد شد و بزودی ریـاست یك جبهه را عهده‌دار گردیـد و بـا دولت شوروی روابطی پیدا کرد و داخل حزب بلشویك شد و شروع به اطاعت از اوامر دولت شوروی نمود وپس از رفتن آلمانیها و پتلوریها وولیکینها از اوکراین، عضویت ادارهٔ تأمینات سیاسی را قبول‌کرد.

در نتیجهٔ قتل فن‌میربـاخ، بلومکین دارای شهرت بین‌المللـی گردید و بعلت شرکت درجنگهای اوکراین و عملیات ادارهٔ تأمینات سیاسی، در تمام روسیه مشهور شد.

حضور وی در منزل دکتر بلینکـی در رشت متعجبم نمـود. مسلم بودکه او برای تفریح به‌رشت نیامده‌بود، بلکه برای انجام‌وظیفهٔ مهمی زحمت این مسافرت را قبول کرده بود.

در حالی‌که کلیهٔ نمایندگان شوروی درایران لباسهای خوبی نداشتند، بلومکین مانندارژونیکیدزه و راسکولنیکف لباسهای‌شیك برتن داشت.

دکتر بلینکی، ما رابه‌یکدیگر معرفی کرد و گفت: «رفیق‌یقیکیان ما را بخوبی می‌شناسد و از گفتن حقیقت ترس ندارد.»

بلومکین‌تقریباً آن‌سؤالهائی راکه ترونین کرده‌بود پرسیدومن هم‌همان‌جوابها رادادم. سؤالهائی راکه‌تروئین نکرده بود و بلومکین پرسیداینها بود: «جدا شدن احسان‌الله‌خان وچندنفر دیگر ازهمکاران میرزاکوچك از او، چه اثری‌برافکار عامه خواهد کرد؟»

در جواب گفتم: «گمان نمی‌کنم اثری‌برافکار عامه داشته‌باشد،

زیرا اگر گیلانیها امیدهائی از وی داشتند و بعضیها تا امروز هم امیدوارند، تمام مردم می‌دانند که میرزاکوچك نفوذ کمی برامور گیلان و انقلاب دارد و خاطر جمع‌هستند نفوذ او روز به روز کمتر می‌شود، ولی‌اورا دوست می‌دارند ونمی‌خواهندتلف و یا نابودشود.»

احسان‌الله خان دوستدار، فرماندهٔ ارتش سرخ ایران، گاهی ازشهر بیرون می‌رفت، ولی اکثر اوقات خود را درشهر می گذرانید. سردار محیی که از خیال ریاست انقلاب ایران دست نکشیده بود، از حضور احسان‌الله خان دررشت استفاده می کرد وبه‌مذاکرات طولانی با مشارالیه مشغول‌می‌شد و دو یا سه‌بار به همراه وی از جبههٔ منجیل دیدن کرده بود.

در دو هفتهٔ اخیر، من احسان‌الله خان را ندیده بودم. چندنفراز اشتراکیون و اکراد و افراد طایفهٔ سردار محیی دوراو راگرفته و نمی‌گذاشتند که او وقت ملاقات با دیگران را هم داشته باشد. لئون آرامیان نام ارمنی هم که از بادکوبه آمده بود، هرروز برای‌ملاقات اومی‌رفت و چندین ساعت با او صحبت می کرد.

درابتدا، من اهمیت به‌این‌ملاقاتها نمی‌دادم، ولی پس ازملاقاتم با بلشومکین مسبوق گردیدم که ملاقاتهای آقایان با احسان‌الله خان مقصد معینی دارد. شورانیدن احسان‌الله‌خان برضدمیرزاکوچك خان. روسها گاهی می گفتند: «کوچك‌خان، کرنسکی و احسان‌الله، لنین ایران است.» من از این مقایسه تعجب می کردم، چون هم کرنسکی و لنین را خوب می‌شناختم و هم کوچك‌خان و احسان‌الله خان‌را.وبین این دونفرایرانی با آن دونفر روس فرق بزرگی بود.

درهمین ایام در شهر شهرت یافت که میرزاکوچك‌خان‌قسمت

بزرگی‌ازاسلحه‌ای‌راکه روسها به دولت شوروی‌ایران‌داده‌اند،به‌جنگل حمل می‌نماید و بهترین‌دستجات جنگجوی جنگل نیزازرشت به‌طرف فومنات رفته‌اند. روسها می‌گفتند که حتی وجوهی که برای تأسیس بانك‌ملی ایران از طرف روسها به‌دولت شوروی ایران داده‌اند، از طرف میرزاکوچك به‌جنگل فرستاده شده است.

اعانه‌ای که از تجار و کسبهٔ رشت وانزلی ولاهیجان جمع شده بود، برای تأدیهٔ مخارج ارتشیان سرخ کافی نبوده وبعلاوه، اغنامی که برای خوراك افراد قشون قربانی می کردند از بدترین ولاغرترین حیوانات‌بوده وگاهی قیمت‌آنها را به‌دهقانان نمی‌پرداختند ونارضایتی ازاوضاع دربین اهالی از یك‌طرف ودربین روسها ازطرف دیگر، رفته‌رفته توسعه پیدا می کرد.

افسران عثمانی که تقریباً هرشب درمنزل ما بودند، ازیك‌طرف شکایت از روسها و از طرف دیگر شکایت از دولت میرزاکوچك می کردند. به‌عقیده آنها جلورفتن ارتشیان سرخ به‌طرف قزوین غلط است، ولی روسها می‌خواستند که قشون اقلاً تا قزوین برود و قزل عسگرهای آذربایجان را وادار می‌نمودند که از خطرناکترین راهها عبورنمایند و دولت میرزاکوچك نیزبه قزل اردوی‌آذربایجان‌مظنون بود ومخارج آن را مرتب نمی‌پرداخت. جمیل‌بیك ورئیس ستادش نمی‌خواستند در هیچ جنگی شرکت کنند و چون روز حرکتشان به‌طرف جبهه نزدیك می‌شد، عصبانی‌تر می‌شدند.

تمام شایعات، مذاکرات و گفتگوهای نامبرده دربالا، وادارم کرد که با میرزاکوچك ملاقات کرده و حقیقت اوضاع را بفهمم. بخصوص اگر ممکن باشد برای جلوگیری از زد وخوردها دررشت اقدام نمائیم.

دراواسط ماه سرطان ، برای ملاقات میرزا کوچك رفتم. روز جمعه بود ودرحیاط بیرونی منزل امجدالسلطنه فقط دونفر ازمجاهدین جنگل را دیدم و اطاقهای بـالاخانه خالـی بودند. پرسیدم: «میرزا کجاست؟» درجواب، دربی را دریك گوشهٔ حیاط نشان‌داده وگفتند: «اندرون است.»

می‌خواستم برگردم که یکی از دوستان ازآن درب بیرون‌آمد وسلام‌کرد وپرسید: «برای ملاقات میرزا آمدید؟» پس ازشنیدن‌جواب آری، شخص نامبرده به‌اندرون رفت وپس ازچند دقیقه مراجعت‌نمود ومن را راهنمائی به‌نزد میرزا کوچك نمود.

کوچك‌خان دراطاق تنها و روی فرش نشسته بـود. پرسیدم: «مدتی است به‌خدمت شما نرسیده بودم. از تعطیل روز جمعه‌استفاده کرده و خـواستم چند دقیقه وقت شما را ضایع نمایم.» در جـواب گفتند: «ازآمدن شما راضی هستم. من هم مـی‌خواستم شما را دیده وچند دقیقه با شما صحبت نمایم. اگر شما نمی‌آمدید، امروز یا فردا شما را می‌خواستم.»

چائی آوردند. میرزا کوچك خواست که کسی را پذیرائـی نکنند وپس از رفتن مستخدم گفت:

«درایام بدی زندگی می کنیم، کارها پیش نمی‌روند، به‌هرکاری دست می‌زنیم موفق نمی‌شویم.»

من از اوضاع جبهه پرسیدم. در جـواب گفتند: «با این وضع نمی‌شود پیش رفت. ازیك طـرف روسها و اشتراکیون ایرانی و از طرف دیگر احسان با چند نفر از رفقای خود مانع ازکارمان هستند و نمی گذارند مطابق تمایلات اهالی گیلان وانقلابیون تهران و تبریزکار

بکنیم. رشت نسبتاً خوب است. درانزلی، نمایندگان دولت شوروی ایران بکلی عاجزند. درجبهه نیزدستورات مخالف بایکدیگرمی‌رسند. دولت شوروی مسکو با ما رفتار خوش می کند، ولی دولت بادکوبه اسباب زحمت ماست. مثل اینکه مسئلهٔ ترك وفارس یا ایران وتوران حل خودرا از نریمانوف وشرکاء می‌خواهد. من نریمانوف را از دوستان‌می‌دانستم، ولی درظرف این‌دوسه ماه، ازطرف اوفقط‌مخالفت دیدم. بادکوبه‌ایها می‌خواهندکه ما مطیع اوامرشان باشیم. چندهزار نفر سرباز هم به‌ایران فرستاده‌اند تا در موقع لزوم از اقدامات ما جلو گیری نمایند.»

راجع به‌مقدار اعانهٔ جمع شده پرسیدم. درجواب گفتند: «درروزهای اول، مردم با رضایت ومطابق قدرت اقتصادی خودتقدیم می کردند، به‌این امید که با این پول خواهیم توانست از گیلان‌خارج شده وبه‌طرف تهران برویم. ولی‌حضور وتحریکات اشتراکیون‌ایران، مردم را منزجر ومأیوس ساخته ودراین اواخر کسی نمی‌خواهددیناری بپردازد. حضور افراد قزل اردو نیز سبب یأس گردیده.»

پس از سکوت، میرزاکوچك گفتند: «گاهی که روسها را ملاقات می کنید و روزنامه‌های مسکورا می‌خوانید، به‌عقیدهٔ شمانقشه آنها درباره گیلان چیست؟ آیا می‌خواهند تا آخر با ما همراه‌باشند؟» جواب‌دادم: «گمان می کنم که تا مدتی همراهی با انقلابیون گیلان بنمایند، ولی این همراهی چقدر مؤثر خواهد شد، نمی‌دانم. همچنین نمی‌دانم چقدر طول خواهدکشید.»

میرزاکوچك گفت: «من گمان می کنم طول نکشد.»درجواب گفتم: «ممکن است.»

پس‌ازدقیقه‌ای سکوت،مشارالیه پرسید:«در روزنامه‌های‌مسکویا بادکوبه درباره مذاکرات تجارتی لندن چه می‌نویسند؟» جواب‌دادم: «مأیوس نیستند وامیدوارند که قرارداد تجارتی روس وانگلیس‌بزودی به‌امضاء برسدوتصور می کنم که یکی ازشرایط قرارداد نامبرده، رفتن ارتشیان سرخ از ایران می‌باشد.»

میرزاکوچك گفت: «گفتم که آنها درایران نخواهند ماند. حال معلوم می‌شودکه پس ازامضای قرارداد تجارتی، آنها فوری از ایران خواهند رفت.»

میرزاکوچك دوباره مدتی‌حرف نزد. بعدپرسید: «نمی‌خواهید تهران بروید؟» جواب دادم: «نخیر.» پس از سکوت، دوباره گفت: «از راه جنگل شما را روانهٔ تهران می کنم.» درجواب گفتم: «من در گیلان خواهم ماند، شاید دراین ایام‌سخت خدمتی به‌اهالی این‌ولایت بنمایم.

میرزا پس ازچند دقیقه سکوت گفت: «ما وثوق‌الدوله را تنقید می کردیم که به‌همراهی انگلیسها می‌خواهد کشورمان را اداره کند، ولی من که بدون همراهی روسها وبه‌تنهائی نمی‌توانم گیلان را اداره کنم، مجبور خواهم شد یا مطیع کلیهٔ اوامر روسها باشم یا از رشت بروم. من که تا حال بااجانب مبارزه می کردم، نمی‌توانم مطیع‌اوامر اجانب باشم.»

به‌میرزا گفتم: «معلوم می‌شود می‌خواهید ازرشت بروید؟» جواب داد: «ممکن است. بدین جهت هم ازشما پرسیدم که آیا نمی‌خواهید از رشت بروید؟»

فصل دهم

کودتا

درروزجمعه نهم ژوئیه ۱۹۲۰(مطابق بیست ودوم شوال ۱۳۳۸ و هجدهم سرطان ۱۲۹۹) میرزا کوچك خان ، رئیس کمیتهٔ انقلابی و دولت شوروی ایران، بدون مشورت باهمکاران روس خود،ازرشت رفت و در فومنات مشغول عملیات گـردید (۱). کارمندان دیگر کمیتهٔ انقلاب و کمیسرها در مقام خود ماندنـد و امور را اداره می کردند. ولی اختلاف در بین همکاران‌ایرانی میرزاکوچك خان ادامه داشت. احسان‌الله‌خان دوستدار رسماً طرفداری ازاشتراکیون می کرد و کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی ایران(عدالت) وکارمندان کمیتهٔ‌انقلابی‌ارتش سرخ روس نیز از او پشتیبانی می کردند و عده‌ای از اشخاصی که از اوضاع مطلع بودند از رشت خارج شدند و به طرف فومنات رفتندو در دهات دور دست منزل کردند.

از جبههٔ منجیل خبر می‌رسید که ارتشیان انگلیس محاصره‌شده وبزودی‌افراد قشون سرخ به‌قزوین خواهند رسید. مبلغین‌درمیتینگهای معمولی عصرها، وعدهٔ اشغال قزوین و تهران را می‌دادند، ولی رسماً این اخبار تأیید و این وعده‌ها عملی نمی‌شد.

در اوایل مـاه اسد، آناستاس میکویان و بود ومدیوانی را در

سبزه میدان ملاقات کردم و پرسیدم که‌برای چندمدت به‌رشت آمده‌اند، در جواب من، مدیوانی گفت که خودش دررشت ماندنی است، ولی میکـویان به زودی به بادکوبه و از آنجا به مسکو مراجعت خواهد کرد (۲).

اسم میکویان را درروزنامه‌ها زیاد چاپ کرده‌اند وخوانندگان محترم می‌دانند که او کمیسر تجـارت خارجی و یکی از نزدیکتـرین همکاران استالین می‌باشد و رل مهمی درروسیه بازی می کند. در آن ایام انقلاب گیلان، میکویان کارمند دفتر ایران ، تشکیلات کمونیستی بود وبرای بازرسی‌به گیلان آمده‌بود.

گمان‌می کنم اکثر خوانندگان‌ارجمند، بودو مدیوانی(۳)را از یادنبرده‌اند، زیرا این‌شخص قبل ازانقلاب چند سال در انزلی ورشت نمایندهٔ تجارتخانهٔ خوشتاریا بود و درایام انقلاب گیلان، بیش ازشش ماه امور سیاسی ارتش سرخ و دولت انقلابی ایران را اداره‌می کرد. پس‌از انعقاد قرارداد دوستی‌ایران و شوروی، مدیوانی نمایندهٔتجارتی شوروی در ایران بود و بابازرگانان تهران وشهرستانها روابطی‌داشت و بخصوص بازرگانان‌گیلان از مشارالیه راضی و ممنون بودند . در ایام انقلاب‌گیلان، وی برای ادارهٔ امور گیلان آمده بود.

ژنرال‌کارگاراتلی که یکی از همکاران ژنرال باراتف در جنگ با ترکیه بود و مدتی در ایران اقامت داشت ، به همراهی مدیوانی از بادکوبه به رشت آمد و عهده دار فرماندهی قشون سرخ گردید واسم گرجی خود کارگاراتلی را با یك اسم ایرانی (شاهپور) عوض‌نمود. مدیوانی به او مساعدت می کـرد . قبل از ورود ژنرال کارگاراتلی ، کاژانوف از ایران رفته‌بود.

میکویان و مدیوانی چند دفعه ورود میرزا کوچك را به رشت خواستند، ولی به قول مـدیوانی،میرزا کوچك درخواست آنها را را نپذیرفته و به تدارکات جنگ با قشون سرخ مشغول بود و به قول همان مدیوانی، میکویان و خودش شروع به مذاکره با احسان‌الله خان برای تشکیل یك کمیتهٔ انقلابی و یك دولت اشتراکی جدید نمودند. دراین مذاکرات رضا خواجوی رئیس‌ادارهٔ سیاسی قشون سرخ‌ایران و سید جعفـر وزیر(کمیسر) امور خارجه و خالو قربان معاون رئیس قشون سرخ ایران وحتی سردار محیی شرکت داشتند.

درروز بیست و نهم ژوئیه (مطابق دوازدهم‌ذیقعده و هفتم اسد) کمیسرهای ملی‌دولت‌انقلابی وکارمندان کمیتهٔ انقلابی که ازطرفداران میرزا کوچك بودند از رشت خارج شده و به فومن رفتند. دررشت، سید جعفر کمیسر خارجه وکنگاوری وزیر فرهنگ و احسان‌الله‌خان و خالوقربان و رضا خواجوی مانـده و امور را اداره می‌کـردند و رؤسای ادارات و حتی رؤسای چندین دستهٔ‌نظامی اطاعت‌به اوامرآنها نکـرده و در ادارات و در دستجات نظامی‌خودسری حکمفرما بود.

در روز سی و یکـم ژوئیه (مطابق چهاردهـم دیقعده نهم اسد) به همراهی سربازان سرخ روس وسربازان سرخ ایران، کودتا بعمل آمد ودولت جدیدی در تحت ریاست احسان‌الله‌خان دوستدارتاسیس گردید.

هیئت دولت جدید مرکب‌بود از اشخاص‌ذیل:

احسان‌الله خان	رئیس دولت وکمیسر خارجه
خالو قربان	کمیسر جنگ

سید جعفر	کمیسر پست و تلگراف
جوادزاده	کمیسر کشور
آقازاده	کمیسر دادگستری
آقایف	کمیسرفواید عامه
کنگاوری	کمیسرفرهنگ

چهارنفر ازکمیسرهای نامبرده از همکاران دائمی‌میرزاکوچك، یك نفر از وزیران میرزا کوچك و سه نفـر (جوادزاده ،آقا زاده و آقایف) از اشتراکیون بودند.

کودتا را بلومکین بنا بر حکم میکویان و مدیوانی اداره‌کرد. درگزارشی‌که از طرف روسها چاپ‌شده گفته می‌شود:

> ما با همراهی قسمت چپ کمیتهٔ مرکزی انقلابی ایران و کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی ایـران در کـودتا شـرکت جستیم و در سی و یکم ژوئیه کودتا واقع گردید و رشت و انـزلی بدون صدای تیر در دست مـا افتاد . از طرف ما دو نفر زخمی شدند، ولی در عوض کلیهٔ مدیران ادارات و حزب کـوچك خان دستگیر و دولت جدید انقلابی تشکیل، و امنیت درگیلان برپاشد.
>
> برنامه دولت جدید:
>
> ۱ـ تشکیلات ارتش سرخ ایـران مطـابق تیپ ارتش سرخ روسیه و حمله برتهران .
>
> ۲ـ لغو اختیارات مالکین و امحـای اصول ملوك‌الطوایفی.

۳ـ رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و دهات .

گرچه دولت جدید انقلابی قرار بوده که اراضی مالکین را در بین دهقانان تقسیم کند، ولی برای مدتی نخواست این قرار را منتشر کند.

در گزارش نامبرده همچنین گفته شده: «کارگران وسرمایه‌داران جزء، دهقانان و افراد ارتش، با شادمانی کامل کودتا را قبول کردند و یك نفر سرباز هم از جبهه خارج نشد و بر عکس در اثر کودتا، قسمتهای جبهه تقویت یافت.»

دوروز پس از کودتا، در شهر اعلام نمودند که انگلیسیها منجیل را تخلیه کرده و به طرف قزوین عقب نشستند.

به مناسبت کودتا و اشغال منجیل در شهر چراغانی کردند و در سبزه میدان و کلوپها نطقهای مفصل ایراد گردید.

گرچه در ابلاغیهٔ روسها گفته شده بود که سربازان سرخ ایرانی درجاهای خود مانده و کودتا آنها را مأیوس نساخته، بلکه به آنها قوت قلب بخشیده، ولی در حقیقت عده ای از آنها به جنگل، نزد میرزا کوچك فرار نمودند. بدین جهت هم سربازان سرخ روس و ایرانی در تحت فرماندهی افسران روس آنها را تعقیب کرده و خواستند خلع سلاح نمایند و رزمها در بیرون شهر رشت و در دهات دور رشت تا فومنات واقع شد.

بر طبق ابلاغیهٔ فرماندهی لشکریان سرخ ، حمله آنها در اول ماه اوت شروع شد و در چند روز اول رزم، قوای میرزا کوچك عقب رفت و ۵۱ نفر اسیر و ده دستگاه توپ و مسلسلهای زیاد و گلوله و

لوازمات دیگر به دست لشکریان سرخ افتاد. به قول همان ابلاغیه، میرزا کوچك خان دارای ۲۰۰ الی ۳۰۰ سرباز بود.

بر طبق ابلاغیهٔ دیگری، چند دسته ازلشکریان سرخ ودسته‌هائی که داوطلبانه در دهات تشکیل و مسلح شده بودند، پشت صفوف انگلیسیها شروع به زد وخورد کرده وپل لوشان راخراب کردند. انگلیسیها نیز پل منجیل را خراب کرده بودند.

در روزسوم اوت در شهرشهرت یافت که دولت شاهنشاهی نیروی تقویتی بسرای ژاندارمری مقیم مازندران فرستاده و انگلیسیها عده‌ای را به زنجان فرستادند تا عقب نیروهای سرخ را تهدید کنند و ازطرف دولت آذربایجان بادکوبه نیزهزارنفر به رشت فرستاده‌شد و درگیلان، کمونیستها جوانان را مسلح کردند.

درعصرهمان روز، طرفداران میرزا کوچك که در شهرمانده بودند، ابلاغیهٔ ذیل میرزاکوچك خان را درشهررشت منتشرساختند:

خطاب به برادران مجاهد

شش سال است که هریك از آن برادران غیور متعاقب یکدیگر زحمت اقامت جنگل و مجاهدت در راه ترقی ایران وایرانی را اختیار کرده، با من درطریق سعادت وطن هم قدم شدید. دراین مدت صدماتی راکه خودتان بهترمی‌دانید تحمل کردیم. باقشون امپراطوری روس، باقوای استبدادی دولت ایران، بااردوی انگلیس، با منافقین داخلی جنگ نمودیم. انواع مرارتها، گرسنگیها، برهنگیها،

دربدریها دیده‌ایم به‌این‌امید که روزی موفق بشویم ایران را ازوجودخائنین تصفیه کرده قشون بیگانه را خارج نمائیم،پایه‌های عدالت را محکم کنیم.

به همان حال امـرار حیات می کردیم، تا چندی قبل قشون سویت روسیه انزلی را بمباران کرده، تصرف‌نمودند. قشون انگلیس بـه رشت عقب نشست. نمایندگان بلشویك مرا بـه انزلی خواستند، رفتیم با آنها ملاقات و مذاکره کردیم. قرارشد باما در دوچیزمساعدت کنند، یکی آنکه به ما اسلحه بدهند وقیمت بگیرند. آنها اسلحه دادن را قبول کردند ولی قیمت نخواستند. دیگر آنکه نفرات هرقدر لازم داشتیم وتعیین کردیم، روانـه کنند؛ خود نیزنفرات نیاورند وبه امورات داخلی مملکت ما مداخله نکنند. همه را قبول کردند. ما هم بعدازاین قرارداد، آنها را با احترام پذیرفتیم.

پس‌از ورود ایشان به‌رشت چندنفراشخاص مجهول به‌اسم ایرانی به عنوان فرقهٔ عدالت بدواً درانزلی وبعد در رشت آمدند کـه زمام امورات مملکتی را در دست بگیرند. از اینکه مردمـانی بودند ازعادات هرایرانی بی‌اطلاع ودارای مذاق افراطی و دخالتشان موجب ضرر بود. با براهین صحیحه ایشان را متقاعد کردم. چند روزی گذشت همین عده به اسم کومونیست با تحریك آبوکف

که یك نفرنمایندهٔ ریاست طلب است، بنای فساد وخودسری گذاشته، شروع بهمداخلهدرامورات و ادارات کردند. هرروزتحکمات نموده، تقاضاهای غیرمشروع کرده، اشکالتراشیهای مختلف نموده، قشون و نفرات بی اجازه و اطلاع حکومت جمهوری وارد کرده ودونفراز رفقای نااهل ما را که تماماً بخوبی از کارآنها مسبوقند، به طمع ریاست، باخودهمراه کردند وحواس واوقات ما و حکومت جمهوری را صرف مفسده وفتنهانگیزی خودشان کردند. هرقدرنصیحت نمودیم، موقعیت رابه ایشان نشان دادیم، مخاطرات نفاق را گفتیم، تنبیه نشدند. در وقتی که نفرات مجاهدین و ژاندارمهای ملی به ریاست معینالرعایا وکلنل فتحعلیخان، به اتفاق قشون بلشویك، در منجیل ورودبار باانگلیسیهامشغول جنگ بودندویكقسمت ازمجاهدین درطالش، مقابل مقتدرالسلطنه توقف داشتند و عدهای در دیلمان مشغول به عملیات بودند، کومونیستها، به دستور آبوکف، عدهای را به اسم فرستادن به فرونت، بی اطلاع ماها به رشت وأردکردند.

به همدستی آن دو رفیق منافق، در رشت و انزلی ریخته، شلیك کردند؛ دوائررا تصرف کردند؛ خواستند مرا ورؤسای دوائرجمهوری را

دستگیر کنند. من که مسبوق قضایا بودم، دیدم در رشت بمانم، باید جنگ کنم. جنگ هم دشمن را قوت داده، باعث خانه خرابی است. ناچار آمدم فومن، رؤسای دوایر جمهوری ومجاهدین هم شهر را تخلیه کـرده، آمدند. آن وقت کومونیستهای خودسر بـا عدهٔ مکفی، در پسیخان به مجاهدین هجوم نموده شلیك کـردند، چند نفر را کشتند. مجاهدین ناچار به مدافعه حاضرشدند. من ملتفت شده، باتلفون به‌آنها فرمان عقب‌نشینی دادم. آنها نیز به سمت فومن آمدند. مخالفین بـه این مقدار قناعت نکرده، به تعاقب ماها ومجاهدین به فومن، لولمان وصومعه سرا آمده، مـا هم برای اینکه به آنها نزدیك نباشیم کـه شاید سبب مصادمه شود، آمدیم در کوهپایه‌های جنگل منزوی شدیم. آنها پس از دخالت در دوایررشت و انزلی، به غارت خانه‌ها و اموال مردم مشغول شدند. بـا چوب و شکنجه وحبس ازمـردم شروع بـه‌گرفتن پـول نمودند. ادارهٔ ارزاق که بـه‌آنها آذوقه می‌داد، با سایردوائرچاپیده، معین‌الرعایا، حاج شیخ محمد، کلنل فتحعلی خـان و جمعی دیگـراز کارکنان و مجاهدین را گرفته، درجاهای کثیف حبس کردند. اجزای ادارهٔ ارزاق رابه اسم اسیردرشهر گردش دادند. بیاننامه‌ها و نطقها در مجامع ایراد کرده به

من هتاکی وفحاشی نموده، خیانت و سازش بـا شاه وانگلیسیها را به من نسبت دادند، درحالی که جاسوسان انگلیس درمیان آنهـا مشغول کارنـد و حـرکت آنهـا ، دشمن را قـوت می‌دهد. بعد خـودشان رؤسای دوایر معین کردند. جمعی از خودشان رابا آن دونفررفیق‌منافق ما ضمیمه کرده وآن دونفررا مغلوب اکثریت خود نموده، آلت قراردادند که به اسم آنها، دوست آنها، شاید شماها ومردم راساکت کرده، ومقاصد خودشان را انجام دهند. اهالی را به وحشت انداختند، طوری کـه بازار و دکاکین تعطیل شده. هـرشب به خانه‌های مردم بیچاره می‌ریزند،اموالشان راغارت می کنند. آنها چنین قتل وغارتهائی در بادکوبه‌هم‌نمودند. مخصوصاً علاوه‌بر بیست‌میلیون تومان مال‌ایرانی راکه بردند، مکرر قـول شرف دادند رد کنند، نکردند. در گیلان وسایرجاهای ایران می‌خواهند همان طور معامله کنند. این،مختصری از وضعیات این مدت بود که برای اطلاع شما نوشتم.

اینك به تشریح آنها به اختصار می‌پردازم : ایـن کومونیستها کـی هستند و چـه می گویند؟ محرکشان کیست؟ اما کومونیستهای حالیهٔ رشت یك عده قورچیها و آدمکشهای قفقازند که بعضی از آنها خود را ایرانی نژاد می‌خوانند. از تمام

عادات واخلاق و شعائرانسانیت بی‌اطلاع و دور بلکه ضد هستند. درمجامع، بی ملاحظه ازقوانین مزدك تعریف می‌کنند. در قفقازیه شغلشان پـول گرفتن ومزدور شدن برای آدمکشی بوده. اخیراً برای اینکه آسانترو بیشترمردم را بکشند وغارت کنند، مسلك کومونیستی رابه‌خودشان بستند.معنی کومونیستی اشتراکـی را از آنهائیکه می‌دانند بپرسید. ما از شرفش اغماض می‌کنیم، زیرا در تصدیق یاتکذیب آن برای حفظ بی‌غرضی خودمان لزوماً ساکتیم. همین قـدر می‌گوئیم اجرای یك همچه عقیدهٔ مفرط شدید، فعلاً محال است. امـا محرك آنها کی است. آبوکف و دو نفراز هم. خیالان اوکه می‌خواهند با این دسایس، با دست این چند نفر ایرانیهای صوری ودونفررفیق منافق ما، زمام امورات ایران را بـه عنوان انقلاب در دست گرفته و به اتفاق ایـن عـده کومونیستهای دروغی فعلی، به خودسری وغارت وجلب منافع شخصی مشغول شوند. هرقدر نمایندگان سویت روسیه از حـرکات آنها جلوگیری نمودند، مفید واقع نشد، بلکه به دسایس خودش یکی دونفراز آنها را متهم نمود. آنهـا برای کشف قضایا بـه مسکو رفته‌اند.

حالاکه اینها معرفی‌شدند، وضعیات مملکت

را با وجود این حوادث می‌نویسیم. حال گیلان و اختلافات داخلی اورا به دست این حضرات که می‌بینید. اماخارج از گیلان، انگلیسها با ما دشمن و به محوما کمر بسته‌اند. دولت ایران و مستبدین ازهرطرف مشغول مهاجمه به ما هستند. آقا میرزا علی‌اکبرمجتهداردبیلی وسایرعلمای‌اردبیلی برای حرکات افراطی کومونیستها اعلان جهاد با آذربایجان وشاهسونها داده و آنها تاحدود ماسوله آمدند که به ماها بتازند. وضع طالش را که خودتان مستحضرید.

بااین‌همه بلیات‌وهجوم دشمنان، کومونیستها هم در رشت،شروع به‌این‌عملیات خصمانه‌نمودند که فعلا ماها ازطرفی درفشار کومونیستها هستیم. در این صورت آنها دشمنان را تقویت می‌کنند. آنها به ما خیانت می‌کنند و اگرفردا، وقتی که دشمن به خانهٔ ماوارد شد، این عده منافق باموال غارت شده ازگیلان فرار می‌کنند. اهل وعیال و زندگانی شما باید به‌دست دشمن بیفتد و آن دونفر رفیق جاهل، نتیجه‌ای که می‌برند فقط روسیاهی است. اما درمقابل همهٔ اینها، من و رفقایم گفته و می‌گوئیم که باید استقلال ایران محفوظ باشد. باید ملت ایران‌آزاد باشد، باید رشتهٔ امورانقلاب و زمام حکومت ایران دردست ایرانی باشد. باید

ادارهٔ امورایران درعهدهٔ ایرانی باشد.

چنانچه لنین و تروتسکی و براوین و نمایندگان صحیح‌العمل سویت روسیه همین عقیده را داشته و دارند. کومونیستها حق دخالت ندارند. عقاید ومسالك آزاد است، ولـی به طوری که مخالف انتظامات اجتماعی باشد. چرا با انگلیسها طرفیم؟ برای اینکه آمدند درایران و دخالت درامورات کردند. هرچه گفتیم نرفتند. بادولت ایران طرفیم، برای اینکه ظلم می‌کند وبه جان ومال مردم تعدی وتجاوز می‌کند.

وقتی که کومونیستها درامورداخلی مادخالت کردند، قتل وغارت وتعدی نمودند. آنها هم مثل انگلیسها و دولت ایـران ومستبدین ضررخواهند کرد، بلکه چون اینها به‌اسم‌دولتی آمدند ضررشان مؤثرترخواهد بود. برفرض‌اینکه این عده ایرانی باشند، یا بی‌اطلاع ازاوضاع وطن، با این‌اخلاق وعادات افراطی، بـا این مسلك وعقیدهٔ حاضره، درمقابل کرورهای ایرانی نمی‌توانند حاکم مایرید باشند.

دراین صورت تکلیف شماها چیست. بیدار باشید، فریب نخورید ودرتحت لوای کلمهٔ اتحاد واتفاق، همه چیزخودتان را ازخودسری و افراط این آقایان حفظ کنید. هرکه مداخله درامورداخلی

شما کرد، اورا دشمن بدانید. هر کـه بی‌طمع و صمیمانه بـا شما مساعدت کـرد، آنها را دوست فرض کنید. آنهائی که تخم نفاق کاشتند، ازجامعه ملیت خوداخراج کنید. واین نکته رابه خاطرهای خود بسپارید کـه هیچ وقت سویت روسیه و نمایندگان درستکار آنها بـه حرکات وهـرزگیهای آبوکف واین‌چندنفرراضی نخواهند شد. دولت روسیه اگرمطلع بشود،بلاشبهه جلوگیری خواهد کرد. اگر بعدازاطلاع قادر به جلوگیری نشدند، آن وقت تکلیف مـا این است کـه کومونیستها، انگلیسها و دولت مستبد ایران را در یـك ردیف حساب کنیم. به‌نام‌حفظ وطن که خدا یار ومددکار ما خواهد بود.

زنده باد جمهوری ایران، مرده باد انگلیس وخائنین، پست باد منافقین

(امضای) کوچك جنگلی

درلولمان هم یك نسخه از ابلاغیـهٔ ذیل به مجاهدین و سربازان سرخ ، به دست سربازان سرخ افتاد کـه از زبان روسی به فارسی ترجمه‌می‌نمایم :

رفقاو برادران من. دربین شما، پروو کاتورها جا گرفته و می‌خواهند ما را با یکدیگر دشمن بنمایند. بدانید که آنها فقط برای منافع شخصی

خودکار می‌کنند و خود را کمونیست می‌نامند. برای اینکه بدانید که آنها چه کاره هستند ، از وطن خواهان حقیقی بپرسید. بروید به منازل آنها و ببینید که آنها چقدرخوب ودرآسایش زندگی می‌نمایند، در صورتی که شما را به تحمل رنج و زحمت مجبور می‌سازند . آنها به شما می‌گویند که من دشمن شما می‌باشم . این دروغ محض است؛ باورنکنید، من دوست شماهستم و دشمن مشترك ما، انگلیسیها می‌باشند . به تبلیغات پرووکاتورهاارزش ندهید. من باشماهاخوشرفتاری نمودم، ولی خودتان وپیشوایانتان با من بد رفتار کردید.

پس ازسوء تفاهمی که در بین ماها پیش آمد کرد،من ۳۰نفرازهمکارانتان راکه‌از طارم‌می‌آمدند ملاقات نمودم. از ایشان بپرسید و بدانید که من چقدر خوشرفتاری با ایشان نمودم. من از آنها پذیرائی دوستانه کردم و به ایشان خرج سفردادم و روانهٔ رشت نمودم . ولی رفقای شما ، یعنی آنهائی که شما را گول می‌زنند ، مجاهدین و افسران مرا که با شما متحداً بر علیه دشمن مشترك می‌جنگیدند دستگیر و زندانی نمودند. کدام اشخاص مرتکب چنین عملی می‌شوند ؟ رفیق لنین، شما را به کمك من فرستاد... آیا این

قسم کمك می کنید؟

من عین حقیقت را به شما گفتم. من شما را برادران و دوستـان خود دانسته و با شما جنگ نداشته و نخواهم‌داشت. کمیسرهای شما، شمارا مجبور کردند که بدون هیچ جهتی و بدون سبب حمله بر مجاهدینم بنمائید. مجاهدین نیز از خود دفاع کردند. وقتی که شنیدم آنهـا با شما در زد و خورد هستند فوری حکم عقب نشینی را به آنها دادم ، زیرا من دوست شما بوده و می‌خواهم‌این دوستی محفوظ باشد. من در جنگـل می‌باشم و خواهم ماند، تا اینکه‌هیئت اعزامی خودکه برای پاره‌ای مذاکرات وحل قضیه با دولت شوروی به مسکو فرستاده‌ام، مراجعت کند.

(امضاء) میرزا کوچك خان

پس از رفتـن میرزا کوچك و همکارانش از شهر ، روزنامهٔ جنگل ارگان رسمی دولت جمهوری شوروی ایران تعطیل شد و روزنامهٔ انقلاب سرخ ارگان ادارهٔ سیاسی ارتش سرخ ایران مدتی منتشرنشد. ولی شمارهٔ معمولی روزنامهٔ کامونیست در تاریخ چهار-شنبه هیجدهم ذیقعده ۱۳۳۸(مطابق چهارم‌اوت ۱۹۲۰) یعنی چهارروز پس ازکودتا منتشر شد وتحت عنوان«انقلاب سرخ» مقاله‌ای دربارهٔ اوضاع منتشر ساخت .

روزنامهٔ کامونیست ناشر افکار کمیتهٔ مرکزی‌فرقهٔ کامونیست (بلشویك) ایران بود و به مدیریت م. ج . جوادزادهٔ خلخالی وتحت

بازرسی بانو بوالله‌منشی کل حزب کامونیست(بلشویك) ایران و شوهر او آبوکف نمایندهٔ حزب کامونیست روسیه در ایران منتشر می‌شد.

جواد زاده ، مدیر روزنامهٔ کامونیست ، درهیئت دولتی کـه به ریاست احسان‌الله خان دوستدار ، یك روز قبل از کودتا تشکیل شده بود، سمت وزیر(کمیسر) داخله را داشت.

اینك مقالهٔ روزنامهٔ کامونیست بدون یك نقطه یـا کلمه‌ای تغییر آورده می‌شود:

انقلابی کـه در عرصهٔ ظهور، به صورت اکثریت عرض اندام نمود، بلاشك جهان را فرا گرفته، جهانیان‌را به‌آرزوی خود خواهد رسانید.

جهان را بنگر! ببین دریای انقلاب کـه از عرق جبین فعله و بخار دل رنجبـر بوجود آمده چگونه تلاطم‌کرده وکاپیتالیزم دنیا را دارد به چه نحو هجوم می‌برد.

موجهای آن یکی‌بر دیگری برتر،لطمه‌های آن از یکدیگر مهیب‌تر ، یك طوفان پر شدت و مدهشی را تشکیـل می‌دهد که خس و خـاشاك نزدیك به ساحل را در اعماق خود غـرق کرده، موجودیت‌ساحل نشینان عشرت پرست رابه‌لرزه می‌آورد، هر مـانعی راکه به هوای سرکردن آن ساخته‌گردد ازبن برمی‌اندازد.

بلی‌انقلاب به جوش می‌آید، انقلاب طغیان می‌کند،اگرچنانچه به عایقی برخورد اوج کرده،

هر گونه مانع و حایل را بدون اعتنا به هستی او زیر موجهای با مهابت خود وارون می‌نماید.

این گونه انقلاب، موانع به هردرجه مشکل را پشت وپا زده، به سرحد ایران فرا رسید و بر یکی از ایرانیان که تا دیروز از ترس انگلیس و عاملیـن او(کابینهٔ وثوق‌الدوله) در زوایای تاریك جنگل متواری و دقایق یکث رنگی رامی‌گذراند، فرصت آنرا داد کـه در سایهٔ جریان انقلاب ، از غاصب ایران و دشمن خود انتقام بگیـرد. زهی کوته‌بینی و بدبختی که بی هیچ مطالعه به تاریخ دو سالهٔ خود ، مظالمی را کـه از انگلیسیها دیده بکلی فراموش و تلخیهای وارد از وثوق‌الدوله را بالتمام‌منسی داشته باز هم به جنگل رفت . آیا می‌دانید که این شخص کیست؟

او میرزا کوچك خان است که سالها به هر مقصد باشد نامی به آزادی طلبی داشته و این دو ماه اخیر نزدیك بود که در حیات جدید عالم نیز اسم و رسمی را بدارد. لکن «از کوزه همان‌برون تراود که در اوست!»

وچقدر علاقه‌دار سعادت او بود که بریکی از نمرات سال دهم روزنـامهٔ رعد امرار نظـری می کرد (۴).

روزنامهٔ‌رعد که‌اور گان‌کابینهٔ وثوق‌الدوله یا

خودیکی از نشریات سفارت انگلیس است، میرزا کوچك را تا قدرت قلیمه‌اش ، تقبیح کرد، دزدی و یغماگری او را به اعماق عالم اعلام می کرد و ذیحق هم بود ، زیرا که منافی مقاصد انگلیس حرکت می‌نمود. حالا هم‌شاید این فرار کرد نشر تقدیر و تحسین نماید ، چرا که موافق پلتیك انگلیس است .

چه‌غفلت عمیقی‌است که بدون مداقه‌به‌تقبیح دیروزی وتقریر امروز اقدام کورکورانه بشود!!!

این طور حرکات بی‌جا اگر به امیدمنفعت و رتبه می‌شدباز آن‌قدرشایان مذمت نمی‌بود، ولی کمال‌تأسف‌از این‌است که‌این‌رویه‌وقتی‌اتخاذشد که اساس سرمایه‌داری‌عالم درتزلزل وآرزوی عیاشی واستراحت درسلك آرزوهای هباوهدر مسلوك است.

این‌تقصیر قلم است که سر کشی کرده ، دارد کسی‌را از کرده‌های خود آگاه می‌دارد، والا ما هرگز افکار خودمان‌را بردائرهٔ اشخاص محدود نکرده ، تمام‌جهان‌را به‌سوی مقصد خود دعوت می کنیم وباصدای رسا می گوئیم: «رنجبران مسالك اتحاد کنید» واعتقاد داریم که دراین طوفان به‌مأمول خودمان نائل می آئیم.

بنابراین مسئول ومجبوریم که مقتضیات انقلاب‌را به‌جا آریم و تاامروز هم اوامر آن‌را

اطاعت کردیم . هرچیزی که برسرراه پیشرفت آن واقع می‌شود،دفع آن اولین وظیفه انقلابیون است.

این است که اشخاص لایقی هم که موجب بطوء انقلاب بودند ازسرکار اخراج و امورات به‌ایادی وظیفه شناس تفویض شد.

بنا به حسیات حق شناسی و آزادیخواهانهٔ متصدیـان امورکه سرکار آمده‌اند، امیدواریم که هرچه زودتر وظایفی‌را که انقلاب سرخ به‌عهدهٔ ایشان‌محول می کند موافق تاکتیك فرقهٔ کمونیست انجام داده، بیرق آزادی‌را درتمام نقاط ایران‌نصب وبه‌استخلاص شرق‌ازامپریالیزم جدیت فوق‌العاده نمایند .

پاینده بادانقلاب ما ـ زنده‌باد قشون سرخ ما

از چپ به راست: میکویان، مولوتف، استالین

خالو قربان

سردار محیی و رضا خواجوی در زمان انقلاب گیلان

جواد زادهٔ خلخالی (جعفر پیشه‌وری)، کامران آقا زاده

شماره ۵ | سال اول | صفحه ۱

۲۸ ایول ۱۹۲۰

جای اداره

رشت ـ خانه آوادیس

شعبهٔ نشریات فرقه

کامونیست

عجالتاً هفته دو مرتبه طبع ونشر میشود

مدیر : م. ج. جواد زاده خلخالی

رنجبران تمام ممالك ! اتفاق کنید

کامونیست

۱۳۳۸

بتاریخ پنجشنبه ۱۲ ذیقعده ۱۳۳۸

مقالات واعلاناتی که موافق مسلك باشد قبول و در درج واصلاح آنها اداره آزاد است

مکاتیب باید باسم مدیر بوده باشد

قیمت اعلانات

صفحه آخری سطری ۱۰ شاهی

تك نمره ۴ شاهی

این روزنامه ناشرافکار کمیته مرکزی فرقهٔ کامونیست (بالشویك) ایران است

روزنامهٔ کامونیست، ارگان حزب کمونیست ایران

فصل یازدهم

پس از کودتا

یکی ازاولین اقدامات دولت انقلابی جدید ، جمع آوری اعانه بود .

کمیسیون اعانه بنابرحکم کمیتهٔ انقلابی شروع به‌سختگیری نمود و کوشش می کرد که مردم‌را وادار به پرداخت سهم خودشان نماید وازطرف رضا آقازاده ،کمیسرمالیهٔ جدید ، باکمال سختگیری مالیات عقب افتاده‌را ازمردم مأخوذ می‌داشت.

این سختگیریها دونتیجه داشت :

۱ ـ عدهٔ زیادی ازمشمولین ادای اعانه و ازمالیات دهندگان دستگیروزندانی شدند .

۲ ـ نارضایتی‌هائی که دربین مردم‌روزبه‌روز تقویت می‌یافت، مخالفین‌انقلاب‌راجسورتر می‌ساخت ومباحث روز وخبرهای تازه و وحشتناکی‌را منتشر می‌ساختند.

مثلاً شایع بود که زندانیهارا کتك می‌زنند ودرزنجیر می کنند ورنجهای مختلف به‌آنها وارد می‌آورند وحتی می گفتند که‌درنزدیکی میدان، کارگران درحیاط مسجدی ، مردم‌را وادارکردند که قبرهای خودراکنده وتوی‌قبربروند وآنهارازنده زنده دفن کردند. ولی‌عده‌ای

از آنهاپس از قول‌پرداخت مبلغ‌خواسته‌شده، از مرگ‌نجات یافتند.

صندوق دولت انقلابی خالی بود، ولی مخارجشان رفته رفته زیادترمی‌شد.

قراری که‌بین‌میرزاکوچك‌خان‌ونمایندگان‌روسها دربارهٔ‌مخارج ارتش داده شده‌بود، به‌قوهٔ خود باقی مانده و دولت انقلابی موظف به‌تأدیه مخارج ارتشهای روس بود. بدین جهت هم نسبت به‌مشمولین اعانه ومالیات سختگیری بعمل می‌آمد .

گفته بودیم که دولت‌انقلابی (کمیتهٔ انقلابی جمهوری شوروی ایران) تصمیم گرفته‌بود که اراضی مالکین‌را ملی کرده ودربین زارعین تقسیم نماید، ولی اجرای این قراررا عجالتاً بی‌موقع دانسته وقرار دادند که‌دربارهٔ تقسیم اراضی دربین زارعین اعلام‌یاصحبتی پیش‌نیاید. ولی کمیتهٔ نامبرده برای تحصیل پول مجبور شد که دریکی ازجلسات خود قرار بدهد که املاك امین‌الدوله وسپهدار ووثوق‌الدوله ملی گردد ودرمیان زارعین توزیع شود وازبهرهٔ آنها ،فقط یك سال، نصف آن به‌عنوان اعانه ازدهاتیها مأخوذ بشود. ولی برخلاف تمام سختگیریها، وجه لازم برای رفع احتیاجات دولت جمع نمی‌شد(۱).

روزچهارم کودتا، دکتربلینکی‌را درکوچه ملاقات کردم وبنابه خواهش او باهم به‌منزل اورفتیم. بلومکین‌را درآنجا دیدم که بـایك نفرروسی‌صحبت می‌کند. پس ازمعرفی شخص نامبرده گفت: «رفیق مورزاکوف‌رئیس شعبهٔ تاریخ نویسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت) است ووظیفه دارد تاریخ انقلاب مشروطهٔ ایران را بنویسد وبخصوص باتاریخ واصول وعملیات حزب دموکرات ایران قبلاً آشنا شده ومی‌خواهدرلی‌راکه حزب نامبرده درانقلاب مشروطه

بازی کرده است، مشخص نماید.» درجواب گفتم: «مسرورم که باچنین شخصی آشنا می‌شوم.» بلومکین ادامه داد: «رفیق مورزاکوف از افسران هواپیمائی اردوهای امپراطوری ومدتی‌هم معلم ریاضیات دریکی ازمدارس متوسطه بوده وقدری ضد انقلابی تشریف دارد، ولی آدم‌خوبی است وگمان نمی‌کنم به‌تحریکات‌ضد انقلابی مشغول‌باشد.»

مورزاکوف گفت: «من عقیده دارم که هراقدامی برضد دولت شوروی اثری نخواهد بخشید. بنابراین یك روشنفکر باید باانقلاب همراهی نماید.»

من تکرار کردم که‌از آشنائی بارئیس شعبهٔ تاریخ نویسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت) راضی هستم.

بلومکین‌اضافه کرد: «ازشماخواهش‌می‌کنم که به‌رفیق‌مورزاکوف همراهی وهمکاری بنمائید تازودتر به‌نوشتن تاریخ انقلاب ایران نائل گردد.» درجواب گفتم: «مطالب بخصوصی برای مطالعه و تحریر تاریخ انقلاب ایران‌دردست ندارم، ولی ازیادداشتهای خود می‌توانم استفاده کرده، کمك جزئی به‌ایشان بنمایم.»

دکتربلینکی گفت: «من شنیده‌ام که شما تاریخ انقلاب‌ایران‌را به‌زبان ارمنی نوشته وحاضردارید. آیا ممکن است اجازه بدهید رفیق مورزاکوف‌ازتاریخ شما استفاده نماید؟» درجواب گفتم: «بنده تاریخ انقلاب ایران‌را نوشته و در روزنامهٔ بریتاساردهایاستان چاپ آمریکا درج کرده‌ام وفقط یك نسخه ازآن جمع‌آوری کرده بودم. چند روزقبل، یك‌افسر ارمنی ارتش سرخ ازمن خواهش کرد که‌برای مطالعه، آن‌راچند روز به‌ایشان بدهم، ولی ایشان کارتی به‌من نوشت واطلاع داد که بنابرحکم رسیده ازمسکو، به‌روسیه می‌رود وتاریخ‌را

باخود می‌برد وقول داد که‌ازمسکو بفرستد.»

درضمن فراموش نکرده وبگویم که تاریخ انقلاب ایران که‌اثر قلم من بود در ۲۵ شمارهٔ روزنامهٔ نامبردهٔ چاپ آمریکا درج‌شده بود، مختصر بود. من سه‌برابر آن‌را نوشته وبرای چاپ‌به‌اسلامبول فرستادم. ولی در آن ایام، جنگ بین‌المللی گذشته‌شروع شد وتاریخ ازبین‌رفت وتاحال خبری از آن ندارم.

مورزاکوف گفت: «شما که تاریخ انقلاب‌را بامطالعهٔ عمیق نوشته بودید، بنابراین تصورمی کنم خواهید توانست همراهی‌مؤثری به‌من بنمائید؛ متشکر خواهم شد.» قول همراهی دادم.

صحبت ازاوضاع پیش آمد. بلومکین گفت: «ما بدون ریختن یك قطره‌خون، کرنسکی‌شمارا به‌جنگل‌فرارادیم، درصورتی که‌تصور می کردیم که ازطرف اومقاومت سختی خواهد شد. چندمرتبه‌به‌فومن رفتیم. جنگجویان‌او قابل‌مبارزه نبوده‌وعقب می‌رفتند، ولی‌مانخواستیم اورا درجنگلها تعقیب نمائیم. جنگ درجنگلهای شما خطرناك است. بعلاه ما کاری‌با میرزاکوچك نداشتیم. ما باانگلستان‌جنگ می کنیم.»

پرسیدم: «دستجات‌شما تاکجا رسیدند؟» بلومکین جواب داد: «تالولمان و به‌نزدیکی گوراب زرمخ.»

پرسیدم: «در جبههٔ انگلستان دستجات شما تا کجا رسیدند؟» بلومکین جواب داد: «۱۵ کیلومترداریم به‌قزوین. انگلستان قزوین‌را تخلیه‌می کند وبه‌طرف‌همدان عقب می‌رود. انگلیسیها،هم مانند جنگ‌جویان میرزاکوچك‌خان ترسوهستند وهم‌اینکه وقتی‌سرنیزه‌های مارا مشاهده می کنند راه فراررا پیش می گیرند.»

پس ازصرف چائی، ازمنزل دکترخارج شدم. مورزاکوف

بامن آمد. مجبورشدم اورا به‌منزل خود ببرم و با اهل خانوادهٔ خود آشنا نمایم.

گرچه او گفته بود که قیام برضد دولت بلشویك بی‌اثر خواهد مانـد و همـکاری بـا بلشویکها می‌کرد، ولی دارای روحیهٔ یك افسر امپراطوری بود. در بادکوبه اورا به‌خوبی می‌شناختند وعقیده داشتند که اوهرگز خیانت نخواهد کرد.

اوشلوار سربازی برتن‌داشت. سربرهنه بود. وجوراب نداشت. درمنزل‌ما، اهل‌خانه دورمیزنشسته وچائی می‌خوردند. سماور ورشوئی پاکیزه‌ای روی میز بود. سفره سفید تمیزی میز را پوشانیده وسرمیز، نان سفید، پنیر، کره وشرینی‌بود.

مورزاکوف گفت: «شما دربهشت زندگی می‌کنید. درروسیه، مردم اینهاراازیادبرده‌اند. درروسیه، مردم‌ازیکدیگرپذیرائی‌نمی‌کنند.» خـانم من گفت: «ما دربهشت زندگی نمی‌کنیم، ولی نان دراین شهر فراوان است، بدین جهت هم ازمردم پذیرائی می‌کنیم.»

روزدوم مورزاکوف منزل‌ما آمد ودرحیاط ما شروع به‌نوشتن نمود. هرروزبعدازظهرها، مورزاکوف‌برای نوشتن تاریخ خود به‌منزل ما می‌آمد.

روزی دیدم یکی ازکفشهایش پاره و انگشتهـایش ازسـوراخ کفش بیرون‌آمده بود. پرسیدم که‌چرا یك جفت ازراحتیها نمی‌خرید. هشت‌قران بیشتر نیست. در جواب گفت: «چهل تومان درمـاه حقوق دارم. زن وبچه‌ام دربادکوبه هستند ومن مجبور هستم از رشت برای آنها برنج یاروغن ویاصـابون وچیزهای دیگربفرستم وبیش ازبیست تومان درماه خرج می‌کنم. روزی پنج قران‌هم چائی بانان ونهاروشام

می‌خورم. برای لباس و کفش پول ندارم.»

گاهی از روزهای گذشته صحبت می کرد . در جبههٔ آلمان بود و انقلاب سربازان را دیده و با کمال زحمت از جبهه به‌بادکوبه رسیده‌بود.

می گفت: «به‌مقامات نظامی شوروی نگفتم که افسر هوا پیما هستم، چون به‌من اجازهٔ ورود به‌ایران را نمی‌دادند. بلومکین از روسیهٔ سفید بامن آشنا برد. از او خواهش کردم که به‌مقامات نظامی اطلاع ندهد که من افسر هوا پیما هستم. من ذوق نویسندگی دارم و بخصوص تاریخ نویسی را دوست می‌دارم و می‌خواهم بانوشتن تاریخ ایران، دارای شهرت شوم.»

مورزاکوف رئیس کمیسیون تاریخ نویسی حزب عدالت برای تحریر تاریخ انقلاب ایران، همه‌روزه به‌منزل ما می‌آمد و بامن مشورت می کرد و از اسنادی که در اختیار داشتم استفاده می‌نمود .

روزی او گفت: «رفقا، دکتر بلینکی و بلومکین به‌شما پیشنهاد خواهند کرد که برای شرکت در کنگره ملل شرق به‌بادکوبه بروید.» گفتم: «من اشتراکی (کمونیست) نیستم. بنابراین رفتن من به‌بادکوبه سودی برای کمونیستها نخواهد داشت. باید کمونیستها را فرستاد. در موقع ملاقاتتان با آقایان نامبرده به‌ایشان عرض کنید که دیگران را برای شرکت در کنگره انتخاب نمایند.»

فی‌الحقیقة کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) بیش از صد نفر صیاد، ماهیگیر، دلال، حمال، دهقان، کارگر و لومپن پرولتر را حاضر کرده بود که برای شرکت در کنگرهٔ ملل شرق به‌بادکوبه بفرستد و چند نفر از مبلغین حزب اشتراکی و کارمندان سازمان جوانان کمونیست نیز از رشت و انزلی برای شرکت در کنگرهٔ نامبرده به‌بادکوبه رفته‌بودند.

بنـابراین نفهمیدم که چرا بلومکین و دکتر بلینکی می‌خواهند من هم در کنگره نامبرده شرکت کنم، درصورتی که می‌دانستند که نه فقط اشتراکی نیستم، بلکه در امور انقلاب نیز تاحال شرکتی نداشته‌ام.

درحینی که کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) مشغول به‌تدارکات برای شرکت در کنگرهٔ ملل شرق بود، کمیتهٔ مرکزی انقلابی ایران (دولت انقلابی) هرروز دستجات جدید به‌جبههٔ جنگ می‌فرستاد ومبلغیـن هرروز درسبزه‌میدان و درحیاط عمارت آوادیس (مقر کمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی ایران) دربارهٔ پیشرفت ارتشیان سرخ به‌طرف قزوین وتهران وهمدان صحبت می‌کردند و درروزنامه‌های بادکوبه و رشت می‌خواندیم که: «انگلیسیها مشغول تخلیه وفرارند وازقزوین‌هم به‌طرف غرب ایران تخلیه‌می‌نمایند» ویا «تنفرات عمومی نسبت به‌انگلستان محیل ودولت مستبده شاه درجریان است ومردم تهران انتظار ورود قوای قشون سرخ را دارنـد و در ضمن برای اظهار تنفر، شب‌نامه و بیان نامهٔ مخفیانه منتشر می‌نمایند وکابینه ازترس ورود قشون سرخ امسال به شمیران حرکت نکرده است.»

سرهنگ جمیل وسرگردنصرت که تاآن‌روزهـا به جبهه نرفته بودند، درموقع یکی از ملاقاتشان بامن، اخبار راجع به‌پیشرفت دستجات سرخ را تکذیب نکردند، ولی آن پیشرفت‌را برای قشون سرخ خطرناك دانسته ومنتظر بودند که بلشویکهای روس بزودی رشت‌را ازقشـون و ادارات خود تخلیه بنمایند.

نه فقط افسران قزل‌اردوی آذربایجان‌قفقاز، بلکه دربین افسران ایرانی نیز اشخاصی بودند که باافسران ترك‌عثمانی نـامبرده، هم‌عقیده بودند وازطرف دیگر اخباری که ازتهران وازجبهه می‌رسید اظهارات

افسران‌را مثل اینکه تأیید می‌کرد.

مردم‌شهر که‌دراثر بیکاری‌به‌اوضاع بدبین شده‌بودندومی‌خواستند که قشون سرخ شکست خورده وازگیلان دور شوند، اخبار راجع به عدم موفقیتهای دستجات‌انقلابی‌درجبهه‌را بارضایت استقبال می‌کردند ومشمولین مالیات واعانه به این‌امید که درزدوخوردهاباقشون‌انگلیس، قشون سرخ شکست خواهد خورد، از پرداخت مالیات و اعانه خودداری می‌کردند و درعوض، مأمورین دولت با سختگیری بیشتری پرداخت وجوه‌را می‌خواستند وبهانه به‌دست مردم می‌دادند که روزبه‌روزبیشترازدولت بدگوئی کنندوشهرت می‌دادند که مأمورین دولت، مردم‌رابه‌دارمی‌آویزند ویازنده زنده دفن می‌نمایند واز طرف دیگراشخاصی‌نامعلوم‌بهم‌ناحزب کمونیست‌ازمردم‌پول‌می‌خواستند(۲).

دولت برای‌تکذیب‌شایعات نامبرده، اعلان ذیل را منتشرساخت:

> دشمنان حریت و آزادی عمومی، شایعات مجعوله برای اشتباه کاری اذهان عمومی منتشر ساخته‌اند که در رشت بعضی از مردم را بدار آویخته‌اند، درصورتی که حقیقت را نمی‌توان با این اکاذیب مستورنمود.

حزب اشتراکی ایران نیز اعلان ذیل‌را منتشرساخت:

> به‌قرار معلوم،اینروزهاازطرف‌پاره‌ای‌عناصر خائن، با امضای جعلی فرقهٔ کمونیست، به بعضی اشخاص اوراق‌تهدیدآمیزداده می‌شود، این گونه حرکات خائنانه که محض‌اتهام‌اسم فرقه، ازجانب دشمنان ما مجری‌می‌گردد،اثرات مذمومی دارد.

ماتوجه مقامات مربوطه‌را به‌قطع نمـودن
این قبیل دسته‌های خیانتکار که بانفرت و وحشت
مردم،اسم پاك فرقه‌را لکه‌دارمی‌سـازد، جداً جلب
می‌نمـائیم‌وعدم تکرار این گونه خیـانتکاریهارا
خواهانیم.درصورت تکرار،اشخاصی که این قبیل
اوراق تهدید برایشان می‌رسد، لازم است مراجعه
به‌دوایرمربوطه نمـایندکه مرتکبین گرفتـار شوند
وبه‌جزاهای موقع انقلاب برسند.

اعلانهای نامبرده بجـای اینکـه جلوگیری از انتشارشایعـات بنماید، سبب ایجاد شایعات جدید گـردید. وبجای اینکه به ارسال نامه‌های تهدیدآمیزخاتمه دهد، نویسندگان نامه‌های مزبور را جریتر ساخته وآنهائی‌که قبل از انتشاراعلانهای فوق‌الذکر، فقط به تجار و مالکین ثروتمند نامهٔ تهدیدآمیز نوشته، پول برای حزب اشتراکی می‌خواستند، شروع به نوشتن برای کسبه هم نمودند و به نام حزب اشتراکی، کسبه را هـم سرمایه‌دار، بورژوا، ضد انقلابی، جاسوس انگلیس نامیده، از ایشان پول می‌خواستند ومأخود می‌داشتند وسبب نارضایتی مردم بازار را فراهم می‌آوردند و بخصوص دراثر بیکاری، مردم ازاوضاع ناراضی بودند.

درهمین ایام حریقی در وسط شهررشت واقع گردید و بهترین وغنی‌ترین قسمت شهرطعمهٔ آتش گردید.

رشتیها حریقهای زیاد دیده و بازار رشت هرچند سال یك دفعه طعمهٔ آتش گردیده ولی برودی دوباره بوجود می‌آمد. ولی حریقی که درشب جمعه بیستم ذیقعده (مطابـق پانزدهم اسد وششم اوت) در

وسط شهرواقع شد، سابقه نداشت وتأثیرفوق‌العاده برحالت اقتصادی ومالی وتجارتی نمود ومردم را متوحش ساخت. بعلاوه ایـن حریق، سبب انتشارشایعات جدید ومختلف گردید.

چون حریق ازحجره‌ای که درسرای شیشه واقع ودارای روغن ماشین بود، شروع شد،بزودی توسعه یافت وکلیهٔ حجره‌های سرای نامبرده ومجاور را گرفت.

بنابه حکم‌دولت، عده‌ای ازسربازان دستجات سرخ آذربایجانی ومجاهدین ایرانی وسربازان روس محوطهٔ حریق را دوره‌کرده وبـه کسی اجازهٔ نزدیك شدن به محوطهٔ نامبرده را نمی‌دادند وبازرگانان وکسبه قادر به بازکردن حجره یـا دکاکین خود برای حمل‌کالاهای خود نبودند واز دور تماشا می‌کردند وآه ونـالهٔ آنها بلند شده بود. معلوم نیست به حکم‌کدام مقامات بـه مردم اجازه نمی‌دادندکه برای خاموش‌کردن آتش اقدام لازم نمایند.

رسماً گفته می‌شدکه سربازان برای جلوگیری ازغارت اموال مردم فرستاده شده‌اند. ولی چون آنها بـا شهر آشنا نبوده وصاحبین حجره و دکاکین را نمی‌شناختند، بدین جهت هـم به‌کسی اجـازه نمی‌دادندکه به محوطهٔ حریق نزدیك شده واقدامی برای حمل‌کالاها یا خاموش‌کردن آتش بنمایند. مردم داد وفریاد می‌کردند، ولی نتیجه نمی‌بخشید.

برای اینکه خوانندگان ارجمندم بخوبی ازسخت‌گیریهائی کـه درشب حریق نسبت به مردم به عمل می‌آمد مطلع باشند، حکایت ذیل را نقل می‌نمایم:

شعله‌های بزرگ آتش به منزل من نزدیك می‌شد ونه فقط‌کلیه

دارائی من وخانوادهٔ من درخطربود، بلکه حیات عدهٔ کثیری که در آن خانه منزل داشتند درخطر بود.

مـن طفلهای دو وهشت سالهٔ خـودرا ازمنزل بیرون آوردم و لباسهای آنهـا را در جامـه‌دان کوچك و کهنه‌ای بـه کلفتها سپردم و می‌خواستم در یکی ازخانه‌های دورازآتش، نزد دوستان ببرم و برای بردن خانم واقلاً یك یاچند اشیاء لازم هم، مراجعت بنمایم. درسرراه، یك سرباز آذربایجانی از رفتن ما جلوگیری کرد و خواست ما را به شهربانی ببرد. می گفت : « شما دزدید، این جامه‌دان را دزدیده‌اید. » جواب دادم: «پس ایـن دوطفل چه هستند؟» سرباز گفت: «من بـا اطفال کار ندارم؛ بـا شخص شما هـم کاری ندارم، ولـی جامه‌دان را می‌خواهم به اداره شهربانی ببرم.»

التماس، استدعا، خواهش کردیم؛ البسهٔ اطفال را نشان دادیم ؛ دکانداران محل به‌کمك من آمدند؛ ولی تمام این اقدامات اثرنبخشید وسربازمسلح جامه‌دان را می‌خواست. برای اینکه اطفال را زودتر به یك محل امن برسانم و برگردم به خانه، راضی شدم که جامه‌دان رابه سرباز بدهم. پرسیدم: «اسمت چیست؟» درجواب گفت: «به تو چه؟»

درهمین هنگام یکی ازسربازان سرگرد نصرت رسید وازدست سرباز نامبرده، جامه‌دان را گرفت وما رابه منزل دوستمان رسانید وبه همراهی من وکلفتم، به منزل ما مراجعت کـرد. سرگرد نصرت چند نفراز سربازان خود را مأمورکرده بودکه به ما کمك نمایند تـا اثاثیهٔ خانه را به‌حدامکان‌ازمنزل بیرون وبه یك جای امن ببریم.

من گاهی بـرای دیدن آتش بیرون می‌آمدم. آتش بـه نزدیك بنای کلیسای ارامنه رسیده بـود. کشیش ارامنه دستور زدن زنگهای

کلیسا را داده بود. در سابق موقع آتش سوزی، زنگهای کلیسا را می‌زدند که مردم آگاه شوند که در وسط شهر حریق شروع شده. کشیش بنا به این عادت قدیم، دستور زدن زنگها را داده بود.

درحیاط کلیسا با کشیش حرف می‌زدم که بلومکین همراه یك نفر وارد حیاط شد وازمستخدم کلیسا پرسید: «که به تو دستور زدن زنگها را داد؟» من نزدیك آنها شدم و گفتم: «کشیش پس ازمشورت بامن وچند نفردیگر، حکم کرد که زنگهای کلیسا زده شود.» بلومکین گفت: «چرا؟» جواب دادم: «برای اینکه ارامنه جمع شوند و کلیسای خودرا ازطعمهٔ حریق‌نجات دهند.» او گفت: «بازارمی‌سوزد، کلیسا ومسجد هم بسوزند. ما جای آنها، مدارس و دارالتعلیم درست می‌کنیم.» پاسخ دادم: «رفیق تا قادر به ساختن بناهای جدید شویم، بهترنیست که این بناها راسالم نگه‌داریم؟» بلومکین به‌سئوالم جواب نداد و گفت: «دراثرشنیدن صدای زنگها، مردم شهرمتوحش خواهند شد.» در جواب گفتم: «مردمی که ازآتش‌سوزی وسط شهرمتوحش نمی‌باشند، ازشنیدن صدای زنگها نیزمتوحش نخواهندشد.» بلومکین خندید و گفت: «رفیق ما کارخودرا بکنیم و بگذاریم کشیشها وملاها هم وظیفهٔ خودرا انجام دهند.»

آنها رفتند وارامنه جمع شدند. موقعی که منزل کشیش که توی محوطهٔ کلیسا بود آتش گرفت، کلیهٔ بناهای موجود درحیاط و بنای کلیسا، غیرازخانه‌ای که دراجارهٔ دکتربلینکی بود، طعمهٔ آتش گردید.

روزنامهٔ کامونیست نوشت که درآن روز ۸ باب کاروانسرا و ۱ باب کلیسا و ۳۸۰ باب حجره طعمهٔ آتش شد، ولی ننوشته بود که چند باب مسجد وچندباب خانه وچند باب دکان نیزسوخت. حقیقت

اینست که بازار شهر رشت بـا خانه‌ها ومساجد و دکاکین و کاروانسرا خاکسترشد.

در بالا گفتیم که این حریق سبب ایجاد شایعات مخالف یکدیگر شد. به قول مخالفین انقلاب، بلشویکها بازار را آتش زدند و برای اینکه کلیهٔ موجودی انبارها ومغازه‌ها و دکانها وحجره‌ها را بـه روسیه حمل نمایند، محوطهٔ حریق را محاصره کردند که هیچ کس نبیند که چه می‌برند ومـردم تصور کنند دارائی‌شان تماماً طعمهٔ آتش گردیده است. عده‌ای ازمخالفین میرزا کوچك خان شهرت می‌دادند که میرزا کوچك با تحریك انگلیسیها حکم آتش‌زدن بازار را داده است، ولی اکثرمردم به شایعاتی که ازطرف مخالفین انقلاب منتشرمی‌شد، ارزش واهمیت می‌دادند.

دولت انقلابی بـرای تکذیب شایعات نامبرده اقدامی نکرد و ابلاغیه‌ای درباره شروع وادامه وسبب حریق‌منتشرنساخت. بدین‌جهت هم، مردم شایعاتی راکه ازطرف مخالفین دولت منتشرمی‌شد، نزدیك به حقیقت می‌دانستند.

روزنامهٔ کامونیست ارگان رسمی حـزب کامونیست ایـران (عدالت) ، درشمارهٔ هفت خود (بیست وهشتم ذیقعدهٔ ۱۳۳۸، مطابق اوت ۱۹۲۰) مقالهٔ مفصلی راجع به حریق منتشرساخت که درضمن آن می‌گفت:

> انقلاب تجدیدشد، موانع رفع گردید، قوای جنگل (میرزا کوچك خان) متلاشی شد، منجیل تحت تصرف آمد، قشون سرخ جوان پس از دو ماه سکوت با قدمهای سریع پیش رفتن گرفت.

ازیك طرف پیشرفت قشون، ازطرف دیگر ترقیات اداری، حال دشمن انقلاب را به نحوی منقلب ساخت که مغلوب شدن خودش رابه درجهٔ قطع یقین نمود. دید که سنگر وثوق‌الدوله منهدم شد، قـوای ضد انقلابی سخت شکست خورد، فهمید که ازایران به‌درمی‌رود.

یك چنین افعی، که هوای تناول مغز ایران را برسرداشت، از دست آحاد کاوه زخمهای بس کاری خورده، از آرزوی خودمحروم وازهر گونه اقدامات‌محروم گشت. دیگراز اظهار کین‌خودداری نتوانست، بـه اقتضای سبعیت جهان سوزش، یك قسمت عمدهٔ رشت را از روی کینه سوزاند.

بیستم ذیقعده، سه ساعت از شب رفته، جاسوسهای انگلیسی درسرای شیشه، بـه یکی از حجره‌هائی کـه روغـن ماشین داشته است آتش انداخته وشعلهٔ آتش‌سوزی‌رابه‌فوریت بلند کردند. هرگز تصور نشود کـه این حـادثه بطور ناگهانی بوده ، بلکه به مـوجب تحقیقات معلوم گشته که زمینهٔ آن مخصوصاً از چند روز قبل ، از طـرف کارکنان انگلیس مهیا بوده است .

دشمنان انقلاب ..... با دست خـائن باعث شدند که قسمت مهم بازار را بـا خانهٔ خدا طعمهٔ آتش نمودند و شایعات می‌داده‌اند کـه بازار را

بالشویکها آتش زده و سوزانیده‌اند ...

بالجمله همین که کاروانسرا مشتعل ودودش آسمان را فرا گرفت ، فی‌الحین ، قوای نظامی و مجاهدین تماماً مسلح برای معاونت صاحبان مال شتافتند که اموال ایشان را ازدست گرگهای دومان طلب باز گرفته ، به‌خاموش کردن اشتعال کوشش می کردند ...

لیکن همان پرووکاتورها از موقع استفاده کرده ، خودشان را صاحب مال جلوه داده ، می گفتند : «مادامی که مالهای ما را از دست ما خواهند گرفت،دیگر چه‌جای خلاص کردن است. بگذارید یك دفعه بسوزد .» البته چنین حرفی در همچو موقعی به‌مراتب بیشتر می‌سوزاند تا روغن ماشین .

بیش از ۲۰ سال از روزحریق گذشت که دریکی‌از روزنامه‌های جبههٔ آزادی که مدیرش در ایام انقلاب در رشت بود و خود را کمونیست می‌نامید، درمقاله‌ای اظهار کرد (۳) که شیخ‌احمدسیگاری، رئیس شرکت سیگاری تهران، برای اینکه پول مردم‌را بخورد، حجرهٔ خود را درشب بیستم ذیقعده ۱۳۳۸ آتش زد و به‌طلبکاران خود اظهار کرد که کلیهٔ هستی‌اش طعمه آتش شده است!

شیخ‌احمد سیگاری که حجره‌اش نزدیك حجره‌ای بود که آتش از آن شروع شده بود ، اظهار می کرد که همسایهٔ وی برای نپرداختن

قروض خود ، حجره خود را آتش می‌زند تا از پرداخت قرضهایش آزاد شود .

در هرحال، آتش سوزی شب بیستم ذیقعده ثروت مـردم را نابود ساخت و مردم خاطر جمع بودند که بلشویکها بازار را آتش زده‌اند و برای خاموش کردن آتش اقدامی بعمل نیاوردند، تا وقتی که بازارطعمهٔ آتش گردید وزبانه‌های شعله‌های حریق به‌خانه‌های‌مسکونی رسید وصاحبان خانه‌ها وساکنین و چند نظامی اقدام به‌خاموش کردن حریق نمودند .

منزل ما روبروی کلیسا بود ، ولی نجات یافت چون صاحبخانه و چند نفر از ساکنین وچند ملاح روسی از آتش جلوگیری کردند.

فصل دوازدهم

مراجعه به لنین

میرزا کوچك خـان جنگلی از نمایندگان دولت شوروی مقیم رشت و انزلی مأیوس شد و به‌جنگل رفت ، ولی امیدواربود که دولت مرکزی روسیهٔ شوروی ازاقدامات نمایندگان خود جلوگیری خواهد کرد و بـه این امید ، هیئت اعزامی‌ای مرکب از میرصالح مظفرزاده منشی کمینهٔمرکزی و گائوك (هوشنگ) عضو کمیته مرکزی انقلاب ایران به روسیه بـرای مذاکره با نمایندگان یا سران دولت شوروی فرستاد وتصمیم‌داشت که قبل از ورود هیئت اعزامی نامبرده از روسیه اقدامی نکند .

هیئت اعزامی دولت شوروی میرزاکوچك، حامل مکتوب ذیل میرزا به رئیس هیئت کمیسرهای ملی شوروی بود:

ریاست محترم کمیسرهای ملـی جمهوریت
شوروی سوسیالیستی متحدهٔ روسیه ـ لنین

هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین
روسیه دشمنان خودرا شکست‌داده، مظفرانه داخل

قلب لهستان می‌شوندوقوای سرمایه‌داران انگلستان ازجلو دستجات متحدهٔ ایران و روس عقب‌نشینی اختیار می‌کنند ، خیلی متأسف هستم که ازکارها کناره‌گرفته ومجبورم چیزهائی را متذکر شوم که سزاوار نیست ، ولی نمی‌توانم خودداری کنم ، زیرا که این چیزها در ایران واقع گردیده‌اند.

قبل از ورود قشون سرخ روسیهٔ سویتی در انزلی، من با همکارانم درجنگلهای گیلان مخفیانه بر ضد مظالـم و فشار و تسلط انگلیسها و دولت سرمایه‌داری‌ایران می‌جنگیدیم ویگانه قوهٔ صحیح ولایق ما بودیم که توانستیم با جرأت فوق‌العاده ، به اسم آزادی، لوای سرخ انقلاب را بلندکرده، به تمام دنیاآرزوی آزاد شدن از رنجهای سرمایه‌ـ داران خود را اعلام‌کنیم . لهذا بدون هیچ شك و تردیدی من به وسیلهٔ ریاست‌کشتیهای دریای خزر و نماینده کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی فـرقه اشتراکی روسیه، رفیق ارژونیکیدزه ، اطمینان‌کامل خودرا ازقشون سرخ روسیه اظهارکرده و خواهش‌کردم که آن قشون سرخ درایران مانده، کمك به‌قشون سرخ‌جوان ایران‌که عجالتاً حاضر به‌جنگ‌نیست بنمایند.

بعدازاین استدعا که قوای سویتی درایران بمانند ، من مجبور شدم کـه با شما اتحاد کرده،

ملت ایران و ملل دیگر آسیا را برای یك جنگ آزادی بخش دعوت و حاضر نمایم . ولی شکی نیست که ملت ایران از انجام و عملی شدن مواد یادداشت رفیق چیچرین در ژوئیه۱۹۱۸ که دوباره از طـرف نمایندهٔ روسیهٔ سویتی در طهران رفیق براوین و رئیس کشتیهای جنگی بحر خزر رفیق راسکولنیکف در روز ورود خود به‌انزلی تکرار شده بود ، مرا وادار کردند که از انعقاد یك اتحاد جدید با سویتیها خودداری نمایم.

پروپاگانت ازطرف فرقهٔ اشتراکی درایران عجالتاً ممکن‌نیست، زیراکه‌پروپاگاندیستهاشرایط زندگانی ملت ایـران را نمی‌شناسند . در موقع خود، من به‌نمایندگان روسیه اظهار کردم که ملت ایران حاضرنیست که پروگرام بالشویکها را قبول کند ، زیراکه این‌کار عملی نبوده وملت را وادار خواهد کرد که بـه طرف دشمنان مـا بروند. نمایندگان فوق با من هم‌عقیده گردیده و طرفدار من شدند ، زیرا فهمیدند با این راه ممکن است که ما را به مقصد خود درمشرق برساند. همچنین فقط به توسط این است که تسلط انگلستان را از مشرق دور ونفـوذشان را از مملکت مـا محو خواهدکرد.

من با رفقای خود داخل شهر رشت شده و

دولت سویتی را تشکیل داده وبیرق سرخ انقلاب را بلند کردیم. تا هنگامی که رفیق راسکولنیکف دربحر خزر ودر سواحل ایران بود ما در کارها موافقت داشتیم، ولی همین که ایشان عازم مسکو گردید عقیده نمایندگان روسیه که درابتدا برای کارهای مشرق داشتند، بکلی تغییر کرد واین تغییر نتیجه‌های ذیل را بخشید:

۱ـ دولت آذربایجان برضد تمام اعتراضات جمهوریت ایران وبدون حقی تمام اجناس و مال‌التجارهٔ اتباع ایران را تصرف کرد، درصورتی که آذربایجان قول داده بود که مال التجارهٔ اجناس فوق را برای رفع حوائج قشون سرخ و ملت ایران به‌ایران برگردانند. حتی قول داده بودند که اگر از اجناس و مال‌التجارهٔ فوق مصرف به محلی دیگر شده باشد، درعوض ایشان مال‌التجاره‌ها و اجناس دیگر بدهند. ولی امروز او (دولت آذربایجان) به‌ما پیشنهاد می کند قرارداد جدیدی را امضا بکنیم که به‌وسیلهٔ قرارداد مذکور تمام حقوق ملت ایران را محو کند، درصورتی که ملت ایران یگانه اساس تسلط سویتیها درایران می‌باشند.

۲ـ دولت آذربایجان قدغن کرده است که اتباع ایران آزادانه عودت به‌ایران نمایند.

۳ـ بر طبق مواد یادداشت رسمی رفیق

براوین که ازطرف رفیق راسکولنیکف هم‌تکرار شد، تمام امتیازات روسیه در ایران به‌ملت برمی‌گشت، ولی همین کـه دولت جمهـوری ایران خواست ازاین امر استفاده نماید دولت آذربایجان شروع به‌ضدیت نمود.

۴ـ هرچند ما بانمایندگان روسیه تصمیم و قـراردادیم که مسلك اشتراکی را دربین اهالی پـروپاگانت نکنند، ولـی رفیـق کـه گاهـی خودرانمایندهٔ روسیه وگاهی نمایندهٔفرقهٔ عدالت معرفی‌می‌کرد، باچندنفراز اشتراکیون‌ایرانی که از روسیه وارد شده بودند وعادت واخلاق ملت را نمی‌فهمیدند، متینگها داده واعلامیه انتشار داده و دخالت درکارهـای داخلی دولت سویتی ایـران نموده، اعتباردولت را ساقط وزیر پای اورا خالی کردند. قوای نظامی‌انگلیسیها را تقویت کردند. اوحتی مرا با رفقـای خـودم را آلت وهمـراه سرمایه‌داران‌نامیده‌وروز به‌روزکارهای‌انقلاب را خراب‌کـرده، حالت ما را در نظـر ملت خیلی اسف‌انگیز نشان می‌دهد. ازتمام نقاط‌ایران‌طبقات ملت برضد پروپاگانت اشتراکی اعتراض‌نمودند واظهار مـی‌دارند کـه هیچ همراهـی به‌انقلاب نخواهندکرد. مخصوصاً مردم رشت که چند ماه قبل حاضر بودند که‌خودرا برای‌رسانیدن‌به‌انقلاب

به‌آتش و آب بیندازنـد، امروز در تحت نفـوذ اقدامات اشخاص‌فوق عقب گرد کرده‌وحتی‌حاضر هستند که دست به‌طرف ضدانقلابیون دراز کنند.

۵- من می‌دانم کـه در تمـام ممالك آزاد، پروگرامهـای هر فرقـهٔ سیاسـی آزادانـه انتشار می‌یابند، ولی پروگرامی که درایران پـروپاگانت می‌شود برضد تمایلات جمعیت بوده، فقط عاقبت ازجلو رفتن انقلاب جلوگیری کـرده، فکر ضد انقلاب را تقویت خواهد کرد.

۶- رئیس قشون سرخ پیاده شده در انزلی، رفیق کاژانـوف بـرطبق دستور تلگرافـی رفیق تروتسکی درتحت اختیار دولت ایران واقـع شده وبرطبق همان دستور اوتبعیت ایران را قبول کرد، برای اینکه بتواند عضویت کمیتهٔ انقلابی ایران‌را دارا باشد. احضار رفیق عضو شعبه سیاسـی‌شرق ازایران خواسته شده و او حرکت به‌روسیه کرد، هر چند دولت انقلابـی ایران برضد حرکت وی اعتراضاتی کـرده بود. دخالتهای نـامشروع در کارهای داخلی جمهوری ونبودن شرایط معین در بین طرفین سبب شده‌اند که انقلابیون ایرانـی از خـود سلب مسئولیت کنند و نمی‌توانند بـا این اوضاع کار کنند. ما قـدم اول را بـرای رسیدن به‌آزادی برداشتیم ولی خطردیگری به‌ما می‌رسد

یعنی اگرما از دخالت خارجه درکارهای داخلی و خارجی جلوگیری ننمانیم این دلیل می‌شود که ما به‌مقصد خودتان یعنی آزادی نخواهیم رسید زیرا بجای دخالتهای یك دولت خارجه که‌وجود داشت دولت دیگری درکارها دخالت کرده ما در تحت نفوذ خواهیم افتاد. ماحق نداریم افتخارات انقلابی خودمان را که درجنگهای چند ساله تحصیل کردیم محو کرده و به‌حقوق ملت خیانتکار باشیم. اگرچه این تمایلات اشخاص هستند که‌با ناموس انقلابی من بازی می‌کنند.

برای همین، به‌جهات‌فوق‌الذکر، من رشت را ترك کرده و به‌پناهگاه سابق خود درجنگل رفته و درآنجا منتظر جواب موافق سؤالهای ذیل خواهم شد:

۱ـ عملی کردن قولهای نمایندگان روسیهٔ سویتی که به‌ملت آزاد ایران داده شده است. همچنین منع دخالتهای آذربایجان سویتی در کارهای ایران برطبق‌موادیادداشت رفیق‌چیچرین.

۲ـ شناختن حدود و اختیارات جمهوریت ایران.

۳ـ اگرروسیهٔ سویتی‌عملیات فرقهٔ اشتراکی را در ایران واجب می‌دانند، پس لازم است که بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالك مشرق،

پروگرام جدیدی معین کرد.

۴ـ دفاع ازحیات و ثـروت اتباع ایران در حدود آذربایجان سویتی.

۵ـ خواستن رفیق آبوکف ازایران ودوباره مأمورکردن رفیق کاژانوف درایران واعزام او که به‌عنوان متخصص نظامی دراختیار ایـران سویتی باشد، زیرا که ایشان همراهی زیاد برای ترقـی انقلاب درگیلان کرده است.

بالاخره دقت شما را روی یك مسئله دیگر دعوت کرده ومی‌گویم که ملت ایران ازمأمورین دولت شاه تعدیات زیـاد دیـده و از ایشان بیـزار بوده وممکن است که بـزودی تسلط شاه رادراین مملکت محوونابود نمائیم، ولی غیر ممکن است که احساسات ملی ایشانرا خفه کنیم.

تاریخ ایران به‌ما نشان می‌دهد کـه چندین مرتبه نفـوذ دول خارجـه در وطن ما تسلط پیـدا کرده،خواستند که احساسات ملی و آزادی‌پرستی را درملت ما خفه نمایند، لیکن مساعی آنها عقیم مانده‌وبه‌مقصدنرسیده‌اند.الان که‌ملت لذت‌آزادی رابرده است،غیرممکن است که‌احساسات وی را بتوانند خفـه نمایند، بـر عکس ملت با قـوهٔ زیاد به‌طرف آزادی خود سیرخواهد کرد.

به‌وسیلهٔ این ورقه، من به‌رؤسای ملت آزاد

روسیه رو کرده و به‌اسم آزادی ملل و مخصوصاً ملت ایران انتظار دارم از ظلم و تعدیات دولت تزاری که الی امروز در تحت عنوان امتیازات در مملکت ما ادامه دارد خلاص کرده، دستورات و اظهارات دولت سویتی را عملی بکنید و تمام قرارداد-های سابقه را که با دولت تزاری منعقد شده بود، لغو نموده و اعلام بفرمائید.

من و رفقای من اعتماد کامل داریم که ملت آزاد روسیه آزادی خویش را حفظ خواهد کرد و به‌تمام مللی که آزادی خودشان را می‌خواهند برای رسانیدن آنها به آزادی و نگهداری آنها همراهی لازمه را خواهد کرد.

لازمست که با قوای متحده بر ضد دشمنان عمومی مشترك بجنگیم و همچنین اشخاصی را که با تاکتیك خودشان جلو گیری از آزادی ایران می-نمایند، از کارهای انقلابی دور کنیم.

قبل از رسیدن جواب موافق و حل مسائل فوق، من به‌رشت مراجعت نخواهم کرد. برای تأمین ارتباط واجب ولازمه، من در مسکو هیئتی مرکب از رفقا میرصالح مظفرزاده و هوشنگ را خدمت شما فرستادم.

(امضا) میرزا کوچك

هیئت اعزامی دولت انقلابی میرزا کوچك تقریباً یك ماه در

مسکو ماند و مذاکراتی دربارهٔ خواستهای فوق میرزا کوچك‌خان با نمایندگان دولت شوروی روسیه مانند چیچرین کمیسر امور خارجه، کاراخان معاون کمیسر امورخارجه، پاولویچ با نفوذترین کارمند کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم وایلیاوا کارمند کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه ودیگران نمودند وبرنجی که ازطرف دولت انقلابی میرزا ـ کوچك به‌کارگران مسکو فرستاده شده بود با تشریفات قابل توجهی به‌شورای مسکو تقدیم کردند ودر چندین کارخانه درحضورنمایندگان شورای مسکو، با کارگران ملاقات کردند و گائوك (هوشنگ) نطقی هم ایراد کرد.

دربارهٔ ملاقاتها ومذاکراتی که میرصالح مظفرزاده وهوشنگ با نمایندگان دولت شوروی روسیه کردند چیزی دراینجا عرض نخواهم کرد، زیرا که گائوك مفصلاً دریادداشتهای خود دربارهٔ آنها نوشته است ویادداشتهای نامبرده را در شماره‌های فروردین و اردیبهشت سال جاری روزنامه درج کرده‌ایم.* (یادداشتهای گائوك به‌زبان روسی نوشته شده وترجمهٔ فارسی آن ازطرف اینجانب شده است.)

هیئت اعزامی دولت انقلابی میرزا کوچك‌خان چون اطمینان فوق‌العاده از فدورفدورویچ راسکولنیکف فرماندهٔ فلوت بالتیك و فرماندهٔ سابق فلوت سرخ بحرخزر و ولگا داشتند ، به‌این جهت هم خواستند که مشارالیه درمذاکرات خودشان با نمایندگان دولت شوروی شرکت کند، بدین جهت هم تلگراف ذیل را به‌مشارالیه مخابره نمودند:

* این یادداشتها را درپیوستها بخوانید. ـ ب . د .

شورای کمسیرهای ملی
جمهوریت شوروی ایران

هیئت اعزامیه

۱۳ اوت ۱۹۲۰، شماره ۲۵

به‌ف.ف. راسکولنیکف رئیس فلوت سرخ در کرنشتاد

رفیق خیلی محترم

لطفاً سواد گزارش مورخه ۹ اوت ۱۹۲۰، شمارهٔ ۲۴، تقدیم‌شده به کمیسر ملی امور خارجه و بین‌الملل سوم را با سواد یك توضیح راجع به تلگراف رفیق میکویان تقدیم می‌نمائیم. پس‌از قرائت آنها مسبوق خواید گردید که‌چه‌مجادلات ووقایع ناگواری درایران، بعد ازحرکت شمار گیلان اتفاق افتاد.

بعداز اظهار تشکر از اظهار توجهی که که نسبت به‌ما فرمودید واز دعوتی* که از ما کردید، عرض می کنیم مانمی‌توانیم عجالتاً از دعوت محبوبتان استفاده کرده و برای زیارتتان خدمت برسیم، زیرا که کارهای خیلی مهم دولتی

*راسکولنیکف، مظفرزاده و هوشنگ را به کرنشتاد دعوت‌کرده‌بود. این‌دعوت‌نامه را درهمین فصل می‌خوانید. ب.د.

واشتغالات مربوط به‌کارهای فوق، حرکت ما را ازمسکوغیرممکن می‌سازد.ما سعی خواهیم کرد که پس از فراغت و انجـام امور به دیدن شما موفق‌شویم.

ما به‌نام‌ملت آزاد ایران، به‌فلوت مشهور بالتیك که حافظ جمهوریت متحدهٔ سوسیالیستی شوروی روسیه بـوده و از دژ انقلاب کارگران دنیا دفاع می‌نماید سلام می‌فرستیم و امیدواریم که‌درجنگهای انقلابی سوسیالیستی،فلوت شجاع بالتیك به موفقیتهای‌بزرگتر وعمده‌تری نایل گردد، نه اینکه فلـوت بالتیك در جنگهای انقلابی سوسیالیستی بین‌المللی اولین قدم را برداشته ودر اولین ردیف می‌باشد.

رفیق میرزا کوچك قبل ازحرکت ماازایران،به‌وسیلهٔ تلگرافی به نام رفیق لنین خواست از حالت خطرناك انقلاب ایران و خاور زمین ایشان‌را مطلع سازد وعملیات شاهزادگان سابق مانند رفیق آبوکف وغیره را که به نام کارگران روسیه به اقدامات جنون آمیز پرداخته و سبب تولید مخاطرات می‌گردند معرفی نماید. متأسفانه دولت شوروی آذربایجان برای اینکه به‌کودتای غیر مناسبی اقدام کند تلگراف میرزا کوچك را که به‌لنین مخابره نموده بود،توقیف نمود.

این آقایانی که کارهای زشت‌شان را در گزارش‌ما ملاحظه خواهید کرد، بدون اینکه‌بدانند چه جنایت سنگین و اصلاح نشدنی را مرتکب می‌شوند، کودتائی در گیلان کردندودر نتیجه‌این کودتا می‌خواهند کودتائی‌درعقایدانقلابیون‌مشرق زمین هم‌بعمل بیاورند.

تا امروز که توده‌های‌ملل مشرق‌درجنگ بزرگ کارگران روسیه با دزدان و جهانگیران بی‌طرف مانده‌اند، دراثرنفوذ رفیق میرزا کوچك بوده است، ولی‌بعد ازاقدامات قبیح این آوانتوریه‌هابرضد رئیس‌صحیح‌العمل و با افتخار انقلاب‌ایران ومشرق،رؤسای‌طوایف کوهستانی‌و خوانینی که‌دارای‌سواره‌های مسلح‌می‌باشند،مسلماً برای دفاع از یکی از بهترین اشخاص سیاسی خودشان برضد دشمنان ایران‌قیام خواهندکرد.ما دیگرصحبت ازدیپلماسی‌موذی‌انگلیسها نمی‌کنیم که‌تمامی مساعی خود را برای بد نامی کارگران روسیه در انظار یك صدمیلیون جمعیت مسلمان بکارمی‌گیرند تا لطمه‌ای سنگین به‌آزادی‌کارگران دنیابزنند.

در شخص‌شما، یك‌انقلابی باافتخار و ایده‌آلیستی‌رامشاهده می‌کنیم که‌اولین سنگ‌بنای زیبای فردایعنی آزادی ملل‌خاور را گذاشت و

ازطرف رفیق میرزا کوچك،مهمان دوستی‌شایانی مشاهده نمود و از روز اول ورود خود در ایران باعث شادمانی تمام انقلابیون دنیا گردید. شما موظف‌هستیدکه‌ازشرف‌وافتخار پیشوای انقلاب خاورزمین‌دفاع کرده و ازتجاوزات بیشرمانه‌ای که به‌شرف انقلابی‌وی،ازطرف یك‌عده نالایق رسیده است جلو گیری کنید، زیرا که‌درنتیجهٔعدم جلو - گیری ایشان،انقلاب خاور زمین شکست خواهد خورد.

بدین سبب است که‌وارد مرکز انقلاب کارگران‌شده‌ایم.چون‌شمارایك‌متحدصحیح‌العمل باانقلابیون ایران‌شناخته وعلاقمندی‌شمارافهمیده وخدمت شایان شما برای پیشرفت انقلاب ایران بهترین شاهد است،ما خواهش کردیم که‌درمدت مذاکرات ماراجع به کارها ومسائل انقلابی خاور زمین بادولت سویتی شرکت نمائید.

دولت شوروی بـرای بـازرسی ،رفیق ایلیاوا را به‌گیلان‌روانه نموده وبه‌ایشان اختیارات تـام داده است وما امیدواریم که‌مشارالیه وقایع‌و موضوعات‌جاریه‌را به خوبی تحقیق خواهدکرد. هرچند اشخاص‌نامبرده در فوق، در گیلان‌کودتا کردند وگیلان را تحت‌تسلط خود در آوردند و امروز از موفقیت موقتی خود راضی و خرسند

می‌باشند، ولی ما مکرر عرض کردیم و یك بار دیگر عرض می‌کنیم که یگانه شخصی که می‌تواند زمام امور انقلاب شرق را دردست بگیرد شخص رفیق میرزا کوچك است.

رفیق کاژانوف بارفیق ایلیاوا، نماینده کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به ایران رفتند. رفیق کاژانوف نمی‌دانند که در ایران به‌چه‌شکل با خودش رفتار خواهند کرد واز ما خواهش کرد که‌راجع به ایشان به شما مرقوم‌بداریم.

اعضای هیئت اعزامیهٔ فوق‌العاده ایران مظفرزاده‌هوشنگ

مظفرزاده وهوشنگ (گائوك) از اولین‌ملاقات خودبانمایندگان دولت شوروی درك کردند که اصلاح آنها آسان نخواهد بود. اولاً برای اینکه مذاکرات دربارهٔ تبلیغات اصول کمونیستی جریان داشت ونمایندگان دولت‌شوروی‌روسیه‌نمی‌توانستنداز آن‌اصول‌چشم‌بپوشند. ثانیاً برای اینکه نمایندهٔ شعبهٔ ایران دربین‌الملل سوم وکمیتهٔ مرکزی حزب اشتراکی ایران برضد میرزا کوچك‌خان وهمکارانش گزارش داده وآنها را طرفدار سرمایه‌داران ایران قلمداد کرده بود(۱). بدین خاطرهم آنها، یعنی میرصالح مظفرزاده و هوشنگ، مساعدت فدور راسکولنیکف را خواستند، به‌این امید که فرماندهٔ فلوت‌بالتیك‌خواهد توانست از کاژانوف ومیرزاکوچك وهمکارانشان دفاع کند. حتی کاژانوف هم که‌به‌همراهی‌ایلیاوا نماینده کمیته‌مرکزی حزب کمونیست

روسیه به‌ایران می‌رفت، به‌همراهی راسکولنیکف امیدوار بود . ولی راسکولنیکف به‌امور فلوت‌بالتیك مشغول بود ونمی‌توانست به‌مسکو آمده ودر مذاکرات نمایندگان دولت میرزا کوچك‌خان با نمایندگان دولت شوروی روسیه شرکت کند.

به‌علاوه راسکولنیکف اجازه وحق‌شرکت درمذاکرات‌طرفین را هم نداشت. درگیلان، مشارالیه ریاست قشونی را در عهدهٔ خود داشت‌که انزلی را اشغال‌کرده وبنا براین حق و اجازه داشت هرقسم مذاکرات‌را برای ادارهٔ امور آن سامان بنماید. ولی درگیلان هم او بدون اجازهٔ تروتسکی وچیچرین اقدام نمی‌کرد.

راسکولنیکف درجواب تلگراف فوق‌الذکر هیئت اعزامی دولت انقلابی میرزا کوچك‌خان تلگراف ذیل رابه‌آنهامخابره‌نمود: *

مظفرزاده، مسکو، بووارسکایا، ۶۴

ورود انقلابیون شرافتمند ایرانی را به خاك مسکو شوروی تبریك می‌گویم.تهدید کشتیهای جنگی انگلستان، بنده را مجبور می‌سازدکه سر پست خودمانده ونتوانم برای ملاقات شمابه‌مسکو بیایم. به‌نام فلوت بالتیك، هیئت اعزامی‌فوق‌العادهٔ ایران را دعوت به کرنشتاد می‌نمایم‌که کشتیهای

* تقدم‌وتأخر دعوتنامه و جواب هیئت میرزا رعایت‌نشده است.ابتدا می‌بایست‌دعوتنامهٔ‌راسکولنیکف‌وسپس جواب‌هیئت میرزا می‌آمد.(ب. د.)

جنگی فلوت بـالتیك را در پیش‌قراولی انقلاب ملاحظه نمایند.

(امضا) رئیس فلوت، راسکولنیکف

مذاکرات نمایندگان دولت میرزاکوچك بـا نمایندگان دولت شوروی به‌طول انجامید ونمایندگان دولت میرزاکوچك مجبورشدند که مستقیماً به چیچرین کمیسرامورخارجهٔ دولت شوروی روسیه‌مراجعه نمایند. آنها نامهٔ زیررا به ایشان تقدیم نمودند:

شورای جمهوری ایـران، هیئت اعـزامیه فوق‌العاده

۲۵ اوت ۱۹۲۰، نمره ۳۵

یادداشت به‌رفیق چیچرین، کمیسرامور خارجه، از طرف هیئت اعزامیهٔ فوق العادهٔ شورای کمیسرهای ملی جمهوریت سویتی ایران

به‌وسیلهٔ این مکتوب خواهش می‌کنم اصل مسائلی راکه رفیق میرزاکوچك‌خان به رفیق لنین پیشنهادکـرده است حـل بنمائید که او می‌تواند شرکت خودرا درشورای کمیسرهای ملی ایـران ادامه دهد.

امتیازات: تمام ثروت طبیعی ایران کـه به وسیلهٔ امتیازات در مدت تسلط تزاری بـه عمال

دولت تزاری و به سرمایه‌داران روسیه واگذارشده بود، مثلاً امتیازات جنگل خوشتاریا و راه شوسه و پرت انزلی و بانك استقراضی ایران وغیره به ملت ایران مسترد شوند.

رفیق آبوکف و رفیق کاژانوف: رفیق آبوکف ازایران فوری به‌وسیلهٔ تلگراف خواسته شده وبه‌جای ایشان، رفیق کاژانوف بزودی به‌ایران مراجعت داده بشود که به عنوان متخصص نظامی درایران کار بکند.

مال‌التجاره‌های تجار ایرانی در آذربایجان: لازم است برای حل این قضیه کمیسیونی از نمایندگان جمهوریت سویتی سوسیالیستی متحدهٔ روسیه وجمهوریت سویتی آذربایجان وجمهوریت سویتی ایران تشکیل بشود.

مظفرزاده، هوشنك (گانوك)

فصل سیزدهم

مکاتبه با مدیوانی

میرزا کوچك خان منتظر نتیجهٔ مذاکرات مظفرزاده و هوشنگ بارؤسای دولت شوروی روسیه نگردید وخواست در گیلان مذاکراتی با نمایندگان دولت شوروی روسیه کند، به‌امید آنکه اتفاق نظری در بین طرفین حاصل شود وبرای شروع ارتباط مستقیم بانمایندهٔ عالیمقام قشون سرخ شوروی و نمایندهٔ حزب کمونیست روسیه، مکتوب ذیل را بـه مدیوانی رئیس کمیتهٔ انقلابی نظامـی قشون سرخ مقیم گیلان مرقوم داشت:

۱۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸

رفیق محترم مدیوانی

چون مایل نیستم که رفقای خودرادرمجامع عالم بدنام ببینم، ازاین جهت لازم دانستم تشریح پاره‌ای ازاقدامات حیرت‌آورتان را تقاضاکرده و ضمناًشما ورفقا رامتذکر کنم که این گونه اقدامات درمقابل مدعیان ما وشما انعکاس پیدا خواهدکرد.

پانزده سال است که هریك ازما درانقلابات ایران زحمت کشیدیم. بـا هجوم قـوای نیکلا و قشون انگلیس وقـوای دولت ایـران مقاومتها و مصادمه‌ها کردیم، مصائب را تحمل نمودیم که تحصیل حریت نمائیم. تمام استظهارمااین بود که احرار دنیابه ما مساعدت کنند. به‌این جهت ورود شما را درایران، عاطفهٔ غیبی دانستیم. با آغوش باز شما را پذیرفتیم، نجات خـود را از چنگال انگلیسیها ومستبدین‌ایران به مساعدت شما تصور کردیم. افسوس که تصورات مانتیجهٔ‌بعکس داده، هنوزاطراف گیلان را قشون شاه‌پرست واشخاص مستبدمحاصره واحاطه دارند. هنوزقشون انگلیس ازحدود گیلان خارج نشده . هنوز قضایای عمدهٔ حیاتی‌ما وشماحل‌نگشته. با این‌حال شما در رشت وانزلی به اختلاف بلکه به‌منازعه شروع نمودید. هیچ انتظار آن‌را ازدشمن‌نداشتیم، چه‌رسد شماها که دوست هستید.

دوائرجمهوری را اشغال کردید ؛ احرار را توقیف کردید، به سمت ما خصمانه حمله‌کردید و شلیك نمودید. هیچ معلـوم نیست کـه مقصد شما چیست و با کی طرف هستید. آیا ایران را فقط این عده فرض نمودید؟ آیا دشمن ما وشما را از ایران بیرون کردید؟ آیا ایران را ازمستبدین تصفیه

نمودید؟ ما ممکن نیست به سمت شما تیر خالی کنیم یا با شما عملیات خصمانه نمائیم. ازجوانان کم تجربه ما هم که حس کدورت در آنها شدت کرده جلو گیری می کنیم. اگراین اقدامات شما دوام پیداکند ناچاریم به هروسیله باشد به تمام احرارو سوسیالیستهای دنیاحالی کنیم که وعده‌های شما برخلاف صحت واقوال شماعاری ازصداقت است. به اسم سوسیالیست حرکاتی را دربارهٔ ما مرتکب شدید که سزاوار قشون مستبدهٔ نیکلا و قشون سرمایه‌داری انگلیس است. با یك فرقهٔ آزادی‌طلب نوع پرست یایك جمعیت انقلابی که مشقتهای پی در پی چندین ساله دیده و هنوزهم محصور دشمنان آزادی است، این نوع معامله می کنند؟ آیا غیرازاین یك مسئله ساده که گفتم فعلا عملیات،شمادریك گوشهٔ ایران به‌جای منفعت مضرت می‌بخشد ومقصود راعقب می‌اندازد وباید صبر کرد وبه تدریج عقیده را رسوخ داد، عنوان دیگری کردیم؟ دوائررشت وانزلی راتخلیه کردیم وبه شما واگذاشتیم و گفتیم ما گوشه‌گیری اختیار می کنیم، شما اداره نمائید. آیا اظهار دیگری نمودیم؟ برای این یك حقیقت مختصر بی‌پیرایه مقتضی بود که عملیات خصمانه کنید؟ رویه قشون نیکلا را درانظارتجدید کنید؟ اهالی زحمتکش را

به وحشت بیندازید؟ نمی‌توانیم هیچ دلیلی برای این اقدامات شما تصور کنیم ، مگر اینکه بگوئیم جاسوسهای انگلیس بـه لباس شماها درمیان شما داخل شده، اینگونه وقایع را ایجاد نمودند. در عالم بـرادری شما را نصیحت می کنیم که ایـن اقدامات بی‌رویه، شما را درمیان دوست و دشمن لکه‌دار وبدنام کرده ودرایران محل تنفرمی‌شوید.

گرچه بعضی کوته‌نظران یـا اشخاص مفسد ممکن است همچه جلوه دهند که ما برای حرکات غیرمنتظرهٔ شما با فشارهائی که وارد می کنید بـه انگلیسها یـا دولت ایـران کـه دشمنان ما وشما هستند تکیه کرده، با آنها داخل مذاکره برضد شما خواهیم شد، هرگز چنین چیزی نخواهد شد. به شما صریحاً می گوئیم، هـرقدراز شمـا برخلاف انتظارفشار دیده شود وبه ما خصمانه هجوم کنید، حتی اگرازشدت تضییقات ما را مجبور بـه دفاع هم کنید، با همهٔ این تفصیل محال است به‌دشمنان شما ومـا توجه‌کنیم یـا از آنها کمك بخواهیم. تیرهای شمارا ازمهربانیهای دشمن‌بهترخریداریم، ولی درعالم برادری ازشماها تقاضا می کنیم مارا بگذارید درگوشهٔ جنگل‌راحت بمانیم‌ومجبورمان نکنید با شماها که برادرماهستید درحال‌کدورت باشیم وبه تمام دنیا حرکات بی‌رویه شما را ابلاغ

نمائیم. درخـاتمه از شما توقع داریم بـا اهالی مهربانی کرده و آنهـا را مطمئن نمائید، زیرا اول کاراست.

کدورت وزحمت، اقدامات شما را درسایر نقاط ایران بی‌نتیجه خواهد گذاشت.

امضای کوچك جنگلی
محل مهر کوچك

سواد مرقومهٔ میرزا کوچك‌خان، بیست و پنجم ذیقعدهٔ ۱۳۳۸

۲۵ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸

آقای مدیوانی

رقیمهٔ تاریخ هفدهم شما واصـل شد (۱) .
مقصود عمدهٔ من از جواب مفصل نوشتن اینست که رفقای‌شما کاملاً بدانند بـا انتشارابلاغیه‌های فحش وتهمت ونطقها وافترا وهتاکی درمجامع و با اظهارات دروغ ومغلطه نباید دلخوش شوند که می‌توان حق‌را پایمال کرده‌وبه‌آرزوهای‌خودسری خودشان که روح سوسیالیستی‌ازاینگونه‌آرزوهای افراطی رنجیده است برسند وبااینگونه اقدامات گمان کنند می‌توانند رشتهٔ انقلاب مقدسی را که پانزده سال است ما درایران باحفظ همهٔ مراتب و ملاحظهٔ جهات صحت آن زحمت کشیدیم دردست

بگیرند و آن وقت بـه اسم همین انقلاب، بازار خودسری وقتل وغـارت را رواج داده بـه لباس سوسیالیستی،ریاست کیف مایشاء کنند. بدون آنکه مکتوب را به دقت بخوانند، درجواب من الفاظ قالب زده نوشته شده است کـه واقعاً حیرت آور است.

از شما می‌پرسم کـه رفقای شما با همین دعویهای بی‌پایه وجعل تهمتها می‌توانند ایران را برای خود میدان خودسری قرار دهند؟ من بازهم برای آگاه کردن شماها مجدداً به‌شرح مطالبی که هرخوانندهٔ منصف بـاوجدان بدون تأمل تصدیق می‌کند می‌پردازم. حکم و حـاکم تمام بیانات با افکارعامه، خاصه احساسات ایرانیان و بـالاخص عقل ودرایت زمامداران سویت روسیه است که‌از عملیات رفقای شما بی‌اطلاعند که سیاست آنها را چگونه عقیم گذاشته‌اند.

نمایندگان سویت روسیه بـه ایـران ورود کردند، به این عنوان که بـه ماها کمك کنند تـا انگلیسیهائی را که دشمنان ما وآنها هستند بیرون کنیم ودست خائنین ومستبدین ایـران را کوتاه نمائیم واین‌مساعدت راچنانکه مسبوقید، برحسب قرارداد، منحصر به دوچیز نمودند: یکی آنکه از سویت روسیه بـه ما اسلحه داده شود ودرعوض

قیمت بگیرند. دادن اسلحه را قبول کردند لیکن قیمت گرفتن را قبول نکردند. دوم، فرستادن نفرات به قدری که ما تعیین کنیم و بخواهیم. پس از ورود به انزلی و انجام این قرارداد، دو روزی نگذشت که زمزمه‌های دیگری شروع شد. بعضی به اسم جمعیت عدالت آمدند و با عدم سابقه و اطلاعاتشان از حالت روحیهٔ ایران خواستند رشتهٔ انقلاب ایران را دردست بگیرند. معایب این امر را گفتم. با تصدیق همه، از اقدامات پرخطر آنان جلوگیری شد. دو سه روزی گذشت، همان عده به‌نام جوانان کمونیست بادستور و حمایت آبوکف که اکثر این اختلافات از وجود او ناشی شده، در رشت و انزلی مشغول اقدامات شدند، درصورتی که بادلائل عقلی و حسی ثابت کرده بودیم که امروزه در ایران هیچگونه مرام مفرطی دارای اثر نخواهد بود. و سهل است ضررها تولید می‌کند و سیاست سویت روسیه را محو می‌کنند. به دشمن قوت می‌دهد و مردم را می‌شوراند، چنانکه ایرانیها را شورانده است و ما ها و تمام احرار را به زحمت می‌اندازد.

باید صبر کرد و به‌تدریج آمال حقه را رسوخ داد. با این حال، حرص و خودسری و ریاست‌طلبی آقای آبوکف، بعضی‌ها را محرک شد که همهٔ این نصایح و حقایق را فراموش کنند. در اول کار به

تمام ادارات دخالت کردند و بـه هر دائره بنـای حکومت را گذاشته، به شورای انقلاب فرمان غیر قانونی دادند. به‌اموال مردم تعرض کردند. قدمهای تند انقلاب را با این حرکات خود سست کردند. بـه همهٔ مواعظ ونصایح مـا پشت پـا زدند. در حالتی که درمنجیل وطارم ودیلمان قشون فرستادیم ودرهمه جا مشغول جنگ بودیم، آنها در رشت وانزلی به‌تهیه مفسده مشغول و بی‌اطلاع حکومت، عده‌ای راکه حالا اسم اوراکمك به میدان جنگ گذاشته‌اند واردکردند وبا همان عده به‌ما تاختند. من دیدم در رشت بمانم باید با آنها جنگ کنم. طمع ریاست وغـارت نمی گذارد آنها حقیقت را درك کنند، ولی‌معایب جنگ داخلی را می‌دانستم ازاین جهت بالضروره ازشهرخارج شدم. حکومت نیز بنابه همین‌نظریه شهررا تخلیه کرد. رفقای شما بـه این اندازه قانـع نشده، متعاقب مـا آمده، در پسیخان به عده‌ای ازمجاهدین بی خبراز همه جـا حمله کـردند. چنانچه‌درانزلی همین حرکت را کرده، چند نفر را کشته وجمعی را اسیر کردند. عده‌ای راکه درمنجیل‌مشغول جنگ بودند و بـا رشادت به‌عقب اردوی دشمن فشار سخت آورده بودند، آنها را مجبور بـه تسلیم کردند، متفـرق نمودند، گرفته وتوقیف کردند.

جمعی را کـه بـرای ارزاق بلشویکها کار می کردند به عنوان اسیر در شهر گـردش دادند. ادارهٔ ارزاق را غارت نمودند وعملیات خودشان را وسعت داده، بـه فومن وصومعه سرا آمدند که اعضاء حکومت ومرا دستگیر کنند و با دستگیری این جمعیت بتوانند صداهای اعتـراض و ایـراد کنندگان را خفه نمایند. بعد ازاین اقدامات، در ابلاغیه خـود، پسیخان، صومعه‌سرا و انـزلی را فرونت اسم گذاشتند . از شما می‌پرسم پسیخان، صومعه‌سرا، انزلی فرونت بود؟

بعد ازاین، هرقدمی که بردارند همین طور ابلاغیه‌های پـراز رجزهای دروغ منتشرخـواهند کرد. من که می‌دانستم هدف ومقصودشان ازتهیه این‌اقدامات برای این بود که مابین ما جنگ شده و به این دست‌آویز، حرکات خودشان را صورت صحت بدهند، به همین ملاحظه جا خالی کرده و عقب‌نشینی کردم که جنگ نشود، وسیلهٔ تهمت به دست آنها نداده وآرزوهای جاهلانه آنها ازاین راه انجام نشود. این قشونی کـه واردکردند، از شما سؤال می کنم، برای فرونت منجیل و دیلمان بود یـا برای تعقیب ماها در پسیخان و فـومن و دستگیری مـاها در رشت. مجاهدین در پسیخان وقتی که بی‌خبر بودند محصورآتش شلیك شدند

وچند نفری از آنها کشته شدند. آن وقت بـرای حفظ جان به مدافعه مشغول شده، مـن در فومن مطلع شده آنها را فرمان عقب نشینی دادم. آیـا تقصیر این کار با کی است؟ آیا این خونها بر گردن آنها نیست و می‌توان از زیر بار این مسئولیت بزرگ شانه خالی کرد ؟

نوشته‌اید اسلحه و پول را من برداشتم. اما پول هرچه هست مردم ایران داده‌اند. هر ساعتی که حساب خواستند، حاضرم. اگر حساب صحیح داده نشد آن وقت حق ایراد دارند، آن هم آنها باید ایراد کنند، نه رفقای شما. ۲۵۰۰۰ منات که ۵۶۰۰ تومان پول ایـران است و ۲۷۰۰ تـومان جواهر که جمعاً ۸۳۰۰ تومان می‌شود ، دادند. ما هم برای بانك تخصیص دادیم کـه هنوزهم باقی است وتصرفاتی دراونشده.

درعوض،از روزاول ورود تاامروز، مخارج تمام قـواء اعـزامیهٔ شما را عهده کـرده، بیست میلیون مال ایرانیها را در بادکوبه بردید. قـول شرف دادید ردکنید، محبت آن مـال، نگذاشت شما آن را بدهید، درصورتی کـه صاحبان آنهـا برای پیشرفت انقلاب چقدر ممکن بـود درآتیه کمك نمایند.

اما اسلحهٔ سویت روسیه، برحسب قرارداد،

مقداری است که به‌ما تسلیم کردند. هروقت محل صرف اسلحه را ازمن خواستید، توضیح می‌دهم که چه شد واین پرسشها عجالتاً ازوظایف رفقای مغرض شما نیست. زیرا حکومت جمهوری بـه رسمیت باقی است وبرای افساد چندنفرخودخواه خودسرازمقام خود ساقط نشده و به‌آنها حق داده نمی‌شودکه زمام امورحکومت را دردست گرفته و یك مملکت را غارت نمایند و با این ایرادات پرازافسانه خود را مشغول کنند. در سرموقع اگر جماعت توضیح خواست،داده می‌شود.

درمکتوب خود از دونفررفقای ما دلسوزی کردید، ولی تمام رفقای دیگرما را خودپرست و ضد انقلاب نوشتید. زهی بی‌انصافی! من‌آن دو نفررا نمی‌گویم کـه چه هستند، چه وقت و برای چه به جنگل آمدند. افکارعامه هویت هر کسی را واضح خواهدکرد، ولـی این همراهان و رفقای دیگرمن کسانی هستندکه تمام ایران شاهد عملیات صحیحه چندین ساله آنها هستند.

نوشتید رفقـا ومجاهدین ادارات را تصرف کردند. معلوم شد کـه برعلیه ما بودند. جواباً می‌نویسم همان عده‌ای راکه آبوکف ورفقای او بی اطلاع حکومت به اسم فرستادن فرونت وارد کردند، همانها به‌اتفاق چند نفرمغرض ادارات را

تصرف کردند، ولی اسم مجاهدین رابدنام می کنند. آیا ایـن حرکت دلیـل خیانت آنـها نمی‌شود. احساسات تمام گیلانیها را نمی‌بینید تا چه پایه بر ضد مداخلات آنها هستند. اقدامات وغارت را کنار بگذارید تا ببینید مردم از اعمال آنها تا چه پایه تنفردارند.

ازجمله مقاصد رفقای شما این است که بـه ماها تضییقات شدید وارد کنند تا ما مجبورشده به سمت دشمن‌برویم. آن وقت هجوم مغرضانهٔ خود را صحیح جلوه دهند. ما هم بنا به عقیدهٔ صادقانهٔ خود، خیالات وجدان سوزی آنها راکه دربارهٔ ما دارندعقیم گذاشته، همهٔ مصائب وزحمت راتحمل می کنیم. در گوشهٔ جنگل بسرمی‌بریم ولی محال است به دشمن توجه کنیم. مابا رفقای شما جنگ ننموده تا دست آویزی به آنها بدهیم. اینقدرصبر می‌نمائیم‌تاخیانت سرازحجاب‌بیرون‌آورده، آنها را مفتضح کند و بـرای ماها درآن وقت، کشف حقیقت بهترین لذتهای دنیا خواهد بود.

به ما ضدانقلاب گفتید وآن کدام باوجدان منصف‌است که بداند ونگوید که پانزده سال است که من و رفقای من با اسناد افتخارات تاریخی تا امروزمراحلی رادرانقلاب طی کردیم که ذکرخیر برای اغلب زهره‌شکاف است. به‌درستی وراستی،

بی‌هیچ آلایشی، قدمهای مقدس انقلاب را برداشتیم.

انگلیسها و دونت نیکلائی به من سلطنت، حکومت، امتیازات و ریاست دادند. همه را پشت پا زدم، فقط بـه توجه عامه، احساسات عـامه و مقبولیت عامه که همینها آخرالامر فساد و دروغهای شمارا باید واضح کنند. ما بادلایلی که درهر محکمه ازمحاکم قانونی و وجدانی دنیا بپذیرند، باشهامت بـه افکارعامه ثابت می کنیم که نه‌تنها ایران، بلکه روح انقلاب سوسیالیستی بـه وجود ماها افتخار می کند و ازرفقای شما بیزارند. به نطق فلان حق سوز یا به قلم فلان حقیقت کش یـا به دسیسه و اشتباه کاری امثال آبو کف دلگرم نشوید که بتوانند ما راخراب کنند. اگرراست می گویند که مردمان باغرضی نیستند، گوش بدهند به بیانات ما و آنها، تا بفهمند ما چه هستیم و آنها چه هستند.

این اولین دفعه نیست که به ما حسد بزدند. این اولین مرحله نیست که حقوق ما را زیر پـا گذاشتند. این اولین دفعه نیست که بـه ما خیانت کردند ومارا ازسرانقلاب بازداشتند. چندین نفر، چندین دفعه. این کار راباما کردند. بالاخره مغلوب حق شدند، چنانکه رفقای شما هـم مغلوب حـق می‌شوند. پس ازمغلوبیت تنبیه خواهند شد.

شهررا اشغال کردید، حکومت را مجبور به

انزوا کردید، پستخانه و تلگرافخانه را در دست گرفته، راهها را تحت نظارت درآوردید. ما را محصورنگهداشته، برای آنکه حرفهای صحیح ما به گوش کسی نرسد ورفقای شما مقصود بی‌اساس خودرا انجام دهند.

همین‌عملیات بود که وثوق‌الدوله وانگلیسها ویك چندی‌هم‌دولت نیکلائی باما کردند. بالاخره همه نابودشدند. مطمئن‌باشید حرفهای صحیح ما، ولو بعدازمردن هم باشد، به‌تمام دنیا خواهدرسید ومردم مظالم شمارا خواهند فهمید. درآن هنگام، همان افکارعامه‌که تـا امروزنیکلا را برانداخت، دنیکین و کلچـاك را محو کـرد، وثوق‌الدولـه و یارانش را ساقط کرد، انگلیسها را بیرون نمود، فرانسه را بعد ازفتح دچار یأس و پریشانی کـرد، همان افکار، شما را که حق‌کشی می‌کنید به‌کیفر ناسپاسی و بدعملی خواهد رساند.

رفقای شما گمان می‌کنند که قوهٔ قاهره مقابل این همه مشکلات خواهد ماند. نه، چنین نیست. احساسات عامه همه این مشکلات را رفع کرده. رفقـای شما اگرآدم‌کشی وغـارت را « مسلك » می‌دانند و «کمونیستی» یا «حمایت رنجبری» را اینگونه عملیات می‌دانند، پس صد سال است که شاهسونها مشغول این عملیاتند، ازاین قراراولین

کمونیست آنها خواهند بود.

گمان کردند که اول انقلاب است ومردم به حرفهای قالب زدهٔ آنها که همی مسلسل می‌بافند : « فقرا » ، « کاسب » ، « رنجبر» ، «کمونیست » ، «جوانان ایرانی» یا به گفتن « تواریش » خالی ، مردم فریب خواهند خورد.

دوسال است عملیات افراطیون را عارف و عامی فهمیده، طشت از بام افتاده، درانبان هرچه بود سرازیرشد. اگرراه روسیه را بازکنند ومردم آزاد باشند، معلوم خواهد شدکه افراطیون یعنی امثال آبوکف، برخلاف میل بزرگان وزمامداران شما چه منظرهٔ قبیحی در روسیه ایجادکرده‌اند. به نام حمایت رنجبر، رنجبران را غارت کردند. جمعی را ازگرسنگی کشته، تمام مردم را دچار زحمت کردند.مملکت پهناور روسیه را با افعال جاهلانهٔ افراطی خود ویران نمودند.

هر روز در ایران هم همان عملیات را می‌خواهند مرتکب شوند، غافل ازاینکه سویت روسیه و رؤسای انقلاب آنها وتمام عقلاومردمان صحیح دنیا ازاین حرکات متنفرو بالاخره آنهارا مورد ملامت تاریخی می‌دانند.

رفقای شما، دوسه نفرجاهل رابا چند نفراز خودشان ضمیمه‌کرده، اسم آنرا کمیتهٔ انقلاب

گذاشتند و آن بدبختها را درضمن اکثریت، مغلوب ارادهٔ خود کرده و آلت نمودند تاخودسری‌شان را مستحکم نمایند.

ولی بدانند من‌ورفقای من محال است آلت دست آنها بشویم. من بی‌شرف می‌دانم آن کسی را که حقوق حاکمیت واستقلال ملت خودرا بـا دست خـود فدای شغل ومقام بیهوده کرده، یك ملتی را اسیر چهارنفرخـودخواه افراطی کـه در افراط خودغیرازریاست چیزدیگری نمی‌خواهند قراردهند. من استقلال ایـران را می‌خواهم. من بقای اعتبارایـران را طالبم. من راحت ایرانی و همه ابناء بشررا بی‌تفاوت دین ومذهب شایقم.

من بیانات لنین، تروتسکی و براوین وتمام زمامداران عاقل شما راکه می‌گویند هرملتی باید مقدرات خـود را عهده‌دارشود، عملی کـرده و می‌خواهم مجری کنم. هر کسی که مداخله‌درامور داخلی مـا کند، ما اورا مثـل انگلیس ونیکلا و درباریان مرتجع ایران می‌دانیم. من آلت دست اقوی‌ترازشما نشدم، چه برسد به شماها.

ماها به شرافت زیست کرده‌ایم و ذی‌شرافت انقلاب را طی‌نموده‌ایم وبه‌همین‌عقیده می‌میریم.

گمان کردید کـه من مایلم باشما کار کنم که می‌نویسید بـارفقای خود مشورت نموده، شما را

می‌پذیریم. شماها یقین بدانید ممکن نیست‌بتوانم باشما کار کنم، زیرا عقاید شماوعملیات شمااز زهر قاتل مهلکتر است.

با این وجدان کشی که کردید وبه مـا نسبت خیانت وسازش با انگلیسها و دولت مستبدهٔ ایران را دادید، محال است بـه شماها اطمینان واعتماد حاصل شود.

ما می‌مانیم ومنتظرجریان حوادث می‌شویم تا حق وحقیقت آشکارشود.

کوچك جنگلی

فصل چهاردهم

کالاهای بازرگانان ایرانی در بادکوبه

درایام انقلاب، لشکریان روسیه از کلیهٔ جبهه‌های جنگ، خود سرانه عقب می‌نشستند و لشکریان دشمن، بدون اینکه ازطرف آنها مقاومت ببینند، وارد روسیه شده وجلومی‌رفتند.

درجبهه قفقاز نیز لشکریان روس خود سرانه عقب می‌رفتند و لشکریان ترك اراضی اشغال شده ازطرف آنها را دوباره اشغال وحتی یك قسمت بزرگ ارمنستان روسیه و گرجستان و آذربایجان روسیه را اشغال کردند وبالاخره شهر بادکوبه را تصرف نمودند.

جنگهای داخلی ازیك طرف وجنگ با لشکرعثمانی ازطرف دیگر، باعث قتل وغارت وخرابی در ولایتهای ارمنستان وآذربایجان شد و بخصوص پس ازشکست وتسلیم لشکریان عثمانی وعقب نشینی آنها ازقفقاز، فقروکمیابی کالا به منتهای درجه رسیده بود.

تشکیل وتأسیس جمهوریهای گرجستان وارمنستان وآذربایجان وداغستان وامنیت وآزادی حمل ونقل دربین جمهوریهای نامبرده و کشورهای بیگانه، راههای تجارت راکه درمدت دوسال انقلاب بکلی بسته شده بود دوباره بازکرد.

بازرگانان ایرانی که درمدت دوسال انقلاب، انبارهای خود را

پر از کالا کرده بودند، فوری کالاهای انبارهای خودرا به بادکوبه حمل نمودند که از آنجا بـه طرف اروپا یا بـه طرف گرجستان و ارمنستان روانه نمایند.

درایام تسلط مساواتچیها (ملیون آذربایجان) ، انبارهای گمرکات آذربایجان وانبارهای بازرگانان ایـرانی مقیم بادکوبه پـر از اجناس و کالاهای مختلف مانند برنج، خشکبار، بادام، قالی، فرش وغیره وغیره بود که چندین صد ملیون تومان ارزش داشت.

وقتی که لشکریان سرخ، شهر بادکوبه را اشغال کردند ودولت مسـاواتچیها ازبین رفت ودولت شوروی آذربـایجان به وجود آمد، این دولت جدید کلیهٔ موجودی انبارهای گمرکات وکالاهای بازرگانان وکارخانجات رامصادره نمود وبه قسمتهای دیگر کشورشوروی فرستاد ویا درتحت اختیارشورای اقتصاد دولت آذربایجان گذاشت.

بازرگانان ایرانی مقیم بادکوبه، مستقیماً ویا بهوسیله نمایندگان خود، بامقامات صلاحیتدار آذربایجان و بادکوبه داخل مذاکره شدند واسترداد ویا قیمت کالاهای خودرا خواستند.

شورای اقتصاد ملـی آذربایجان بنا بـه دستور دولت مرکزی شوروی، در روز بیست وهفتم آوریل ۱۹۲۰ قراردادی بـا نمایندگان بازرگانان ایرانی با شرایط ذیل منعقد نمود:

۱ـ ازتمام مال‌التجاره‌هایی کـه ازایران بـه بادکوبه قبل‌از کودتای آوریل‌ازطرف تجارایرانی فرستاده شده بود، ازقبیل برنج، خشکبار، بادام و اشیاء دیگرخوراکی وهمچنین‌تنباکووماال زراعی وکنف و پوست وغیـره را تجارایران تماماً بـه

شورای اقتصاد واگذار می‌نمایند.

۲ـ مال‌التجاره‌های دیگر مثل قالی و پنبه و پشم و پوست بره که ازایران به بادکوبه واردشده ومال‌التجارهٔ ایرانی‌است، توقیف نشده وصاحبانش آزادانه می‌توانندکالاهـای مشارالیه را از حـدود جمهوریت سویتی آذربایجان صادر کرده وحـق فرستادن به اروپای غربی را نیزدارا می‌باشند.

جمهوریت‌سویتی آذربایجان همه نوع کمك به صاحبان مال‌التجاره خواهد کرد که آنها بتوانند مال‌التجارهٔ خود را ازراه بیلوـباطوم و یا از راه یالاماـنورسیسك به یکی‌از بنادربحرسیاه برسانند.

۳ـ ازمال‌التجارهٔ ایرانیها که درایام کودتای آوریل‌در بادکوبه‌ازگرجستان برای‌حمل به‌ایران واردشده وموجود است، کلیهٔ صابون وفلزات و تدارکات فلزی وشیشهٔ پنجره و ۷۵درصددواجات و ۵۰ درصد اجنـاس دیگر مانند چـای وقند و کبریت وکاغذ وشیشهٔ‌چراغ وکیسه‌را تجارایرانی به‌شورای اقتصـادملـی می‌دهنـد ونخ وریسمـان زربافت و دیگرهـرچه دارند مـال ایشان بوده و شورای اقتصاد ملی ازآنها هیچ حقوقی نخواهد خواست.

۴ـ محاسبات مال التجاره‌های ایرانی که به جمهوریت سویتی آذربایجان واگذار می‌شود، با

اشخاص جداگانه بعمل نمی‌آید، بلکه بانمایندگان تمام تجار بعمل خواهد آمد. زیرا محاسبه با هر تاجرغیرممکن بوده وانتخاب ایشان خیلی سخت خواهد بود. بعد هـرتاجری می‌تواند حسابهای خودرا با نمایندگان تجارتصفیه نماید.

۵ـ قیمت هـرنوع مال‌التجاره باید برطبق قیمتی که دربازار بادکوبه ازاول الی بیست ودوم آوریل ۱۹۲۰ داشته معین شود ودرعـوض قیمت مال‌التجارهٔ اتباع ایران، هرقدرممکن است نفت ومحصولات نفتی وآهن وچوب وسمنت واشیاء چوبی داده خواهد شد.

باقیماندهٔ مبالغی کـه متعلق بـه تجارایرانی است ۱۰ درصدیون (اسکناس) آذربایجان و ۹۰ درصد با پولهای خارجی مثل قران روسیه و پوند انگلیسی وغیره تأدیه خواهد شد. قیمت پولها بر طبق قیمتهائی که از اول الی بیست وهشتم آوریل ۱۹۲۰ در بادکوبه داشته محسوب می‌شود.

جمهوریت سوسیالیستی سویتی آذربایجان می‌تواند ۱۰ درصد ازقیمت مال‌التجاره‌های فوق رابا پول نیکلائی تأدیه نماید، به شرطی که قیمت منات‌نیکولائی رابرطبق قیمت آن در ماه آوریل محسوب نماید.

۶ـ تجار ایرانی که‌نمایندهٔ ایشان‌این قرارداد

را با شورای اقتصادملی امضاء می کند، موظفند که ۵۰۰٫۰۰۰ پوط برنج چنپا را درمدت دوماه‌در انزلی به‌شورای اقتصاد ملی تحویل دهند وهر پوطی ۵۰۰ منات (فرانکو باکو) از شورای‌اقتصاد ملی دریافت نمایند.

برنج فوق، درانزلی یا به‌وسیلهٔ مال‌التجاره‌های دیگرویا به‌توسط پولهای خارجی تأدیه خواهد گردید. قیمت پولهای خارجی را باید بر طبق قیمتی که در بیست ودوم آوریل ۱۹۲۰ داشته است، محسوب نمایند. هرگاه قیمت برنج ترقی ویا قیمت منات تنزل کرد، تجار حق ندارندا‌ضافه از پانصد منات مقرر شده دریافت نمایند.

۷ـ ترتیب محاسبات مذکوره در مادهٔ ۵ فقط برای مال‌التجاره های ترانزیتی متعلقه‌به‌تجار ایران‌می‌باشدو به‌اشخاصی‌مال‌التجاره داده می‌شود که بتوانند با مدرك صحیح ثابت نمایند که مال‌التجاره‌متعلق‌به‌آنهاست‌وبایستی درنوطارویس تصدیق بشود که این‌مال‌التجاره‌ها تا بیست‌وهشتم آوریل به‌دارندهٔ سند تعلق دارد. اگر درمدارك ذکرشده، به‌آن‌کسی‌که مال‌التجاره‌ها را فرستاده وباید به‌حامل بارنامه برسد، کسان دیگری نیزدر آن ادعا ننمودند، معلوم می‌شود مال‌التجاره مال خودشان است.

۸ـ برای اصلاح و ترتیب راجع به مال‌ـ التجاره‌های دیگر غیرترانزیتی که مال تجارایرانی است، باید کمیسیون مخصوصی تشکیل گردد. از وظایف دیگر کمیسیون، ترتیب راجع به تجارت آزاد بین آذربایجان وایران خواهد بود که تجار ایرانی بتوانند آزادانه مال‌التجاره ازوطن خود به بادکوبه آورده و در اینجا بفروشند.

۹ـ شورای اقتصاد ملی درمدت دوهفته بعد از تبادل مال‌التجـاره با تجار ایـرانی ، بایستی محاسبات را تماماً تفریق نماید.

۱۰ ـ چون در مدت کمی، آن دو مسئلـهٔ مال‌التجاره‌های اتباع ایران حل خواهد شد ، لذا قالیهائی که‌اتباع ایران بعدازبیست وهشتم آوریل از گمرك درآورده ونزد خوددارند، بـایستی ثبت و پلـمب شده در نـزد ایشـان الی روز تصویب این قرارداد بماند.

وقتی که از طرف کمیتهٔ‌انقلابی، این‌قرارداد تصویب شد، کمیسیونی از طرفین تشکیل شده، قیمت مال‌التجاره، مقدار آن و تعلق‌آن به اتباع ایران‌رامعین‌خواهد کردومتدرجاًازطرف کمیسیون فوق‌الذکر و همچنین از طـرف کمیتهٔ انقلابی آذربایجان تصویب شده و عمل خواهد گردید.

شورای اقتصاد ملی جمهوریت آذربایجـان قفقاز رونوشت قراردادی راکه بانمایندگان بازرگانان ایرانی در بادکوبه منعقد گردیده بود به کمیتهٔ انقلابی جمهوریت آذربایجان تقدیم کرد ودرضمن اطلاع دادکه نمایندهٔ میرزا کوچك خان واردبادکوبه شده و تقاضاکرده است که تمام کالاهای اتباع ایران به اسم دولت انقلابی شوروی ایران به ایران فرستاده شود، نه به نام اشخاص مخصوص ویا افراد بازرگـان ایـرانی.

از طرف دیگر، بازرگانان ایرانی ویا نمایندگانشان از شورای اقتصاد ملی نامبرده در بالا تقاضاکردندکه کالاهائی که متعلق به ایشان بوده وبه‌ایران فرستاده خواهد شد، باید به‌نام وبه عهدهٔ خودبازرگانان صاحب کالا فرستاده شود وبه نمایندگان خود آنها تحویل داده شود. بازرگانان.در ضمن اظهارکردند درصورتی که‌کالاهای ایشان به نام و به عهدهٔ خودشان یا نمایندگانشان فرستاده نشود، ازتحویل ۵۰۰،۰۰۰ پوط برنج چنپاکه عهده دارتحویل آن شده‌اند خودداری خواهندکرد. شورای‌اقتصاد ملی نامبرده اظهار عقیده کرد که حمل کالاهای بازرگانان ایرانی‌به اسم خودشان ویا به اسم دولت میرزاکوچك خان عمل شود فرقی‌نخواهد داشت، زیرادربندرانزلی‌ورشت حکومت میرزاکوچك خان مستقربوده وبازرگانان ایرانی‌با وی سروکار خواهند داشت.

کمیتهٔ انقلابی آذربایجان به شورای اقتصاد ملی اجازه دادکه دربارهٔقسمتی‌ازکالاهائی که بازرگانان‌ایرانی‌به دولت‌شوروی‌آذربایجان واگذارنموده‌اند، با خود بازرگانان ویانمایندگانشان اصلاحاتی بعمل آورند، ولی‌کالاهائی‌که به ایران حمل خواهد شد، به نام‌دولت‌انقلابی شوروی میرزاکوچك خان فرستاده شود.

میرزا کوچك خان در مراسلات خود به لنین رئیس شورای کمیسرهای ملی و به مدیوانی و دیگران از کالا های نامبرده اسم برد و استرداد آنها را خواست و در ضمن اظهار کرد که بازرگانان ایرانی قسمتی از کالاهای نـامبرده را در اختیـار دولت انقلابی میرزا کوچك خـان گذاشته‌اند تا به انقلاب کمك کرده باشند.

بازرگانان زیر بار این از خود گذشتگی رفته بودند فقط برای اینکه شاید بتوانند به توسط میرزا کوچك قسمتی از کالاهای خود را دریافت بدارند و میرزا کوچك واسطه شده بود که اولا قسمتی از کالاهای نامبرده را به ایران حمل کنند و ثانیاً دولت انقلابی ایران که عهده‌دار تأدیه مخارج ارتش سرخ و دولت شوروی ایران است بتواند از عهدهٔ پرداخت مخارج نامبرده برآید.

دولت شوروی آذربایجان پس از کشمکش زیاد. وجوه کالاهائی را که بازرگانان ایرانی به آن دولت واگذار کرده بودند نپرداخت و کالاهای دیگری را که قرار بود به ایران فرستاده شود نفرستاد. شورای اقتصاد ملی آذربایجان جواب صحیح به تقاضا کنندگان نمی‌داد. اگر تقاضا کنندگان بازرگانان بودند به آنها جواب داده می‌شد که به دولت کوچك خان داده خواهد شد و به نمایندگان دولت میرزا کوچك خان هم گفته می‌شد که بازرگانان، کالاهـای خودشان را خود می‌خواهند بگیرند.

مسئلهٔ کالاهای نامبرده یکی از مهمترین مسائلی بود که حل نشد و باعث کدورت دولت شوروی آذربایجان با دولت شوروی ایران گردید و نریمان نریمانوف رئیس کمیتهٔ انقلاب آذربایجان که از بهترین

دوستان انقلابیون جنگل بود، از میرزا کوچك خان مأیوس گردید.

مسئله کالاهای نامبرده، در ایام ریاست احسان‌الله خان دوستدار حل گـردید. دولت انقلابی ایران، تحت ریاست مشارالیه، مالکیت شخصی را لغو کرد و بازرگانان دیگر اسم کالاها را به زبان نیاوردند.

فصل پانزدهم

پس از قطع مذاکرات و روابط بین میرزا کوچك ونمایندگان دولت شوروی روسیه

مانند مذاکرات نمایندگان دولت انقلابی‌شوروی میرزاکوچك خان با نمایندگان دولت مرکزی شوروی مسکو، مکاتبهٔ میرزاکوچك خان با مدیوانی نمایندهٔ دولت مرکزی شوروی ورئیس کمیتهٔ نظامی انقلابی دستجات سرخ‌روسیه در گیلان نیزمثمرثمر نگردید.

مدیوانی درمکتوب جوابیهٔ خود به میرزاکوچك نیزصحبت‌از لزوم تبلیغات عقاید و اصول اشتراکی وآزادی این تبلیغات ازطرف حزب عدالت‌ایران را نموده بود و میرزاکوچك خان و همکاران او رامتهم‌به محافظه‌کاری وجلوگیری از انقلاب وحتی‌تصرف جواهراتی که دولت شوروی روسیه برای تأسیس بانك دولتی شوروی ایران به میرزاکوچك داده بود ساخت.

مدتی‌که بین میرزاکوچك خان و دولت شوروی روسیه و نمایندگان دولت نامبرده در گیلان قطع رابطه شد، تبلیغات عقاید کمونیستی در رشت وانزلی توسعه یافت. ولی‌دولت انقلابی شوروی احسان‌الله خان دوستدار دچار دو مشکل بزرگ گردید و برای رفع آنها بیخود زحمت می‌کشید. یکی از مشکلات نامبرده تهیه پول و دیگری تجهیز مجاهدین جدید بود .

گفته بودیم که دولت احسان‌الله خان‌بیش‌ازدولت‌میرزا کوچك خان برای جمع‌آوری اعانهٔ معین شده بر تجار و کسبه ومالکین فشار می‌آورد، ولی موفق به جمع‌آوری مبلغ مزبورنمی گردید وحتی‌اگر مبلغ معین شده نیز تماماً جمع می‌شد، برای تأدیه مخارج کافی نبود.

مالکین در اثر انقلاب، از عایدی معمولی خود محروم‌گردیده بودند و در بین آنها اشخاصی بودندکه در منزل برنج خوراکی نیز نداشتند، زیرا راهها امن‌نبود ودهقانان می‌ترسیدند برای اربابان خود بار بیاورند. یك بار من‌تعجب کردم از اینکه یك‌نفراز مالکین، ازمن برای خانهٔ خود برنج خوراکی خواست.

بازرگانان، قیمت کالاهای موجود خود در بادکوبه را مأخوذ نداشته بودند وازطرف دیگرچون شعبهٔبانك شاهنشاهی (انگلیس)نیز از رشت رفته بود، آنها (یعنی بازرگانان) قادر به استفـاده از پول و اعتبار خودکه در بانك داشتند نبودند. کسبه نیز در اثرتعطیل بـازار و دادو ستد، در پرداخت اعانه و مالیات عاجز بودند.

اما تجهیـز مجاهدین، از جبهه اخبار بدی به رشت می‌رسید. ترکهای آذربایجانی که اکثریت افراد ارتش سرخ‌راتشکیل می‌دادند، از میدان رزم فرار می‌کردند و یا جلو نمی‌رفتند . مجاهدین با تجربه و جنگجوی ایرانی به همراه میرزاکوچك خان به‌جنگل رفته بودند. بنـابراین، کلیهٔ سنگینی مبارزه بردوش دستجات سرخ روسیه بار شده بود. از جبهـه کمك می‌خواستند. چندین بار سردار محیی را روانه جبهه‌کرده بودند ووی هردفعه درمراجعت خود اصرار می‌کردکه قوهٔ تازه نفس به جبهه فرستاده شود. دولت انقلابی عاجزمانده بود، زیرا جوانان گیلانی مسلح‌نمی‌شدند فقط اکراد، از طایفه وهمسایگان خالو

قربان ازکرمانشاه برای داخل شدن درقشون سرخ ایران می آمدند(۱) و نفوذ خالو قربان رادر کمیتهٔ انقلابی ودر هیئت دولت شوروی ایران زیادتر می کردند.

دولت انقلابی، چند روز را روز قشون سرخ معین کـرد و در آن روز میتینگها برقرار کـرده و از یك طرف جوانـان را دعوت به مسلح شدن نموده وازطرف دیگر ازمردم جوراب وپیراهن وسیگارت برای افراد قشون سرخ می خواستند. ولی نه پول جمع می شد و نه افراد برای قشون. دولت احسان الله خان وجهه‌ای راکه دولت میرزا کوچك خان داشت، نداشت. اولاً برای اینکه در هیئت دولتش چهار نفر کمونیست ترك زبان مقام وزارت داشتند وفارسی نمی‌دانستند و ثانیاً برای اینکه حزب کمونیست ایران(عدالت) در اموردولت انقلابی دخالت داشت ووزیران غیر کمونیست هیئت دولت تحت نفوذحزب عدالت ووزیران کمونیست بودند.

بعلاوه در گیلان فقط یك روزنامه **کامونیست** که خود را ناشر افکار کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ کمـونیست (بلشویك) ایران می‌نامید منتشر می‌شد و گاهی مردم را به نام حزب (نه به نام دولت) تهدید می کرد واز روزنامهٔ نامبرده نتیجه گرفته می‌شد که دولت انقلابی ایران فقط اسم است و دولت حقیقی، فرقهٔ کمونیست ایران است که کمیتهٔ مرکزی آن از چندنفر ترك زبان مانند جوادزاده وچندنفر بیگانه مانند آبوکف وبانو بوللهزن آبوکف تشکیل شده بود وبه‌طوری که قبل از این هم گفتم اهالی رشت و انزلی ازنطقهائی که به زبان ترکی انجام می‌شد خوششان نمی آمد.

گفتم که درایام تسلط میرزا کوچك خان، اهالی درمساجد جمع

می‌شدند ونمازمی‌خواندند وخود میرزا کوچك وهمکارانش نیز برای دعا خواندن وملاقات بامردم به‌مسجدمی‌رفتند. درایام تسلط احسان‌الله خان، مردم‌از جمع‌شدن‌در مساجدخودداری‌می کردند وخوداحسان‌الله خان و وزیرانش نیز به‌مسجد نمی‌رفتند و باجمعیت‌ملاقات‌نمی کردند.

نرفتن احسان‌الله خان و همکارانش به مساجد و تعریف آنها از قاتل ناصرالدین‌شاه واز اصول مزدك وتبلیغات کمونیستها (بلشویکها) راجع‌به اصول وعقاید بلشویکی، سوءاثر بخشید. عده زیادی‌ازمردم عقیده داشتندکه رئیس دولت انقلابی و وزیران و همکارانش بهائی و مزدکی و یا بی‌دین می‌باشند.

مردم(غیربلشویکها) درمنازل‌یکدیگرازهمدیگردیدن می کردند واز روحانیون دعوت می کردندکه نماز را در منزلشان بخوانند واین سبب‌می‌شدکه‌تبلیغات وتحریکات‌برضددولت وسعت‌پیداکند ودولتیان وکمونیستها نیز تبلیغات خود برعلیه مالکیت شخصی و روحانیون و مالکین وسرمایه‌داران راتوسعه بدهند وآنها را متهم بنمایندکه باپول انگلیسیها، روحانیون را دعوت به خواندن نماز در منازل شخصی خودشان می‌نمایند.

روحانیون‌رشت نسبت‌به روحانیون‌انزلی آزادتر بودند وگاهی در کوچه وخیابان دیده می‌شدند و برای‌ملاقات دوستان ومریدان‌خود می‌رفتند. در انزلی، روحانیون از منازلشان بیرون نمی‌آمدند و اگر در نتیجهٔ پاره ای پیش‌آمدها مجبور می‌شدندکه از منازلشان خارج شوند، بدون عمامه درکوچه‌ها دیده می‌شدند. در رشت، روحانیون با لباس خود از منازلشان بیرون می‌آمدند و درکوچه‌ها دیده می‌شدند.

خالی ماندن مساجد در رشت و انزلی و خانه نشین شدن

روحانیون وسیدها باعث شده بود که در شهرودردهات اطراف تبلیغ بنمایند که افراد حزب کمونیست ایران بی‌دین بوده وبرضد دین اسلام می‌باشند. وچون روزبروزاین قسم تبلیغات وسعت پیدامی کرد، ازاین جهت هم مبلغین و روزنامهٔ کامونیست، ناشر افکار کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ کمونیست ایران، در مدت چند روزبه وسیلهٔ نطقهاو مباحثات ومقالات سعی می کردند ثابت کنند که بلشویکها برضد اسلام نبوده وبرعکس، دین اسلام را از دست بی دینها حفظ و محافظه می‌نمایند.

در میتینگهائی که برای تبرئهٔ حزب کمونیست از اتهام بی‌دینی تشکیل می‌شد، حتی رئیس دولت یعنی احسان‌الله خان نیز که «شخص متدین و خداپرستی می‌باشد» شرکت داشت و پس از انتقاد سخت ازعملیات انگلستان سعی می کرد ثابت کند که حزب کمونیست ایران و افراد آن بی دین نمی‌باشند و طرفدار دین اسلام هستند. ولی مردم زیر بار نمی‌رفتند، بخصوص خبرهائی در بارهٔ عدم موفقیت دستجات سرخ در جبههٔ رزم باانگلیسیها به رشت می‌رسید و فوری در بین‌مردم انتشار می‌یافت.

یگانه روزنامهٔ رشت، کامونیست، ناشر افکار کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) ایران، چندشمارهٔ خود را تقریباً تماماً به این مسئله اختصاص داد.

درشمارهٔ ۴، مورخه ششم ذیقعده ۱۳۳۸ روزنامهٔ کامونیست چندین مقاله در جواب تبلیغات مردم راجع به بی‌دینی حزب کمونیست چاپ کرد که قسمتی ازآنها را در اینجا چاپ می کنیم.

نویسندهٔ سرمقاله، تحت عنوان: «دسایس انگلیس درکار است» پس از اعلام اینکه «انگلیسیها درکلیهٔ جبهه های جنگ ایران شکست

خورده و برای اینکه اختلاف و نفاق در بین ایرانیان بیندازند شروع به دسایس جدید نموده و کارکنان خودرا وادار به تبلیغات بر ضد حزب کامونیست کرده‌اند» اضافه‌می‌نماید:

> رفقا! این همه اظهارات و بی‌دینی هائی که در این چند روزه به تحریك چنـد نفر اشخاص خائن و بی‌شرف نسبت به‌فرقهٔ کامونیست (بالشویك) ایران در جریان است و می‌خواهند نیات پاك و مقدسهٔ این فرقه را که فقط عبارت از استقرار آزادی و برابری بوده است با زور تهمتها و افتـراهای دروغ و بی حقیقت در لباس جور، ظلـم، بلکه مخالفت با اصول شرع انورنبوی درافکار و انظار عامـه جلوه دهند، همـه از اثـر ونتیجهٔ تقلبات و دسیسه‌های مخفیانه انگلیسیهاست.

مقاله‌نویس پس از اظهـار اینکه انگلیسیهـا بهتر از ایرانیـان، ایرانیان‌رامی‌شناسند ومی‌دانندکه اختلاف مذهبی خطرناکترین وسیلهٔ نابودکردن حزب کامونیست‌است اضافه‌می‌کند:

> بـرای شورانیـدن اهـالی بـر ضد فرقـهٔ کامونیست، این شایعه را منتشر نمودندکه «مسلك کامونیزم مخالف با دین است.»
>
> معاذالله،زبان ازذکر وبیان این تهمت‌بزرگ که شایستهٔ اعمال وافعال مـدعیان آن است شرم

دارد. رفقا! رنجبران! هشیار باشید ودوست ودشمن حیاتی و اجتماعی خودتان را خوب بشناسید. فریب القائات مغرضانهٔ آنها را نخورید و آنها را به مجامع ومجالس خود راه ندهید. بگذارید هر قدر می‌توانند داد بزنند و فریاد بکشند. ما مطمئن هستیم که قسمت بزرگی از اهالی، خصوصاً جوانان منورالفکر و رنجبران عاقل، کاملاً از موضوع خیالات ایشان آگاهند وجلو گیری از پروپاگاندهای دشمنانهٔ آنها خواهند نمود.

سرمقاله‌نویس پس از اظهار اینکه «فرقه کامونیست (بالشویك) ایران از آلایش هرگونه افترا وبهتان دور و بری است وغیر از خدمت به‌ایران ودین اسلام آرزوی دیگری ندارد» اضافه می‌کند:

آگنتهای انگلیسی وطرفداران شاه بدانند که فرقهٔ کامونیست (بالشویك) ایران قادر است با زور سلاح، ایشان را قلع وقمع نموده و مجبور به سکوت و خاموش نماید. ولیکن فقط به ملاحظهٔ انتظام داخلی واحتراز از اتلاف نفوس وخونریزی، تاکنون [مجبور به] خودداری از اتخاذ پاره‌ای تدابیر شدید شده است.

اگر باز در عملیات خائنانهٔ خود اصرار ورزیده، بیشتر از این در فتنه جوئی خود دوام نمایند، آن‌وقت فرقه مجبور است که برای قلع و

قمع آنها بی‌رحمی را ازنظر دور کرده وهر طور لازم است با یك شدت وقطعیت تام جلو گیری از فتن آنهابنماید. خوب‌است که‌فتنه‌جویان، مصالح مملکتی و شخصی خودرا در نظر گرفته، راحت نشسته وساکت باشند.

نویسندهٔ مقالهٔ دوم کـه «م. ح» امضاء کـرده است، در ابتدای مقالهٔ خود می‌نویسد که «دشمنان حزب کامونیست از پیشرفتهای حزب نامبرده در جبهه‌های رزم ودر میدانهـای عملیات اجتماعـی وسیاسی ترسیده، به‌آنتریکهای مخفی وعلنی دست‌زده ودرضمن، حزب‌نامبرده را متهم بمخالفت با دین اسلام می‌نمایند» واضافه می‌کند:

بـا امتثال قـرآن خدائـی کـه می‌فرماید: «لایحب‌الله‌الجهر الامظلوم» (دوست نمی‌دارد صدا و فریاد را مگراز آنهائی که مظلوم‌واقع شده‌اند) صدا بلند کرده وبیرق سرخ دست گرفته‌ایم. ما در طی این مقصود به‌هر گونه مشکلات و موانعی که تصادف کنیم، قطع‌ریشه آن را با هرقدر فداکاری باشد برای خود اولین وظیفه می‌دانیم ومتعهدیـم براینکه دوستان را قبای فتح دهیم، دشمنان را از خون کفن سازیم.

مقاله‌نویس یك‌ستون‌مقالهٔ خود را برای اثبات بی‌دینی‌دیگران تخصیص داده وملاها وتجار وکاسبها وکلیهٔ سرمـایه‌داران را بی‌دین نامیده ومی گوید:

بلی، دشمنان‌عالم‌اسلام را خوب‌می‌شناسیم و از طرحریزیهای امروزی آنـان خبرها داریم. به‌یك دفعه‌آنها را مسبوق ومطمئن می‌سازیم کـه مبارزهٔ ما، مبارزهٔ مبانی بوده و به‌نام قرآن‌خود در راه اسلام ونجات فقرا وزحمتکشان اسلام بیرق‌در دست گرفته جان می‌بازیم واز هیچگونه تهدید و تضییق وفتنه‌کاریهاخوف وملاحظه‌نداریم. مسلمان ومسلمان نژادیم. تابع وأجرا دهندهٔ قوانین‌مقدسهٔ اسلامیه که متأسفانه تاحال آلت غرض شخصی و خوشگذرانی عده‌ای ارتجاعی شده بود هستیم، تا آن قـوانین راکه عبارت از رفع ظلم وتعدی حـاصل از تضعیف مساوات وغیره باشد اجـرا ندهیم ودست ظالمان را نشکنیم وسلطنت‌حاضره راکه حامـی‌درندگان است از میان بر نداریم و حکومت‌شوروی‌جمهوری دروطن‌خودتان‌تأسیس نکنیم ومقدرات فقرا وزحمتکشان را به‌خودایشان نسپاریم، سلاح خـودمان را بـه‌زمین نخـواهیم گذاشت وبـرای قطع ریشهٔ هرگونـه موانع، تا به‌مقصود نرسیم‌آرام نخواهیم نشست.

مردم شهر در جوابهای روزنامه کامونیست ومبلغین حزب کـه فقط فحش به‌انگلیسیها وسرمایه‌داران می‌دادند ومی‌خواستندطرفداری حزب از دین اسلام را ثابت نمایند، منطق ویا دلیل پیدانکرده وبیش

ازپیش تبلیغات خود را برضد حزب نامبرده توسعه می‌دادند. بخصوص برای اینکه از جبهه‌ها خبر می‌رسید که اوضاع لشکریان سرخ خیلی بداست وممکن است که تا چند روز دیگر شهر را تخلیه کنند.

روزنامهٔ کامونیست ومبلغین حزب کمونیست اعلام می کردند که درجبهه‌ها انگلیسیها شکست خورده‌اند واز طرف دیگر اعلام می کردند که دولت شوروی داغستان دستجات قشون خود را برای کمك دولت شوروی ایران ارسال کرده وبه‌زودی داغستانیها برای کمك به‌قشون سرخ ایران وارد ایران خواهندشد.

اکثر رشتیها بخوبی می‌دانستند که در داغستان، دولت شوروی موجود نبوده وقشون سرخ هم نداشته ونمی‌توانند به‌قشون سرخ ایران کمك برسانند، بنا براین به‌اظهارات روزنامه‌ومبلغین حزب کمونیست ایران اهمیت نمی‌دادند.

فصل شانزدهم

شکست وعقب‌نشینی ارتش سرخ

روز پنجشنبه، بیست وهشتم اسد۱۲۹۹ (مطابق چهارم ذیحجه ۱۳۳۸ ونوزدهم اوت ۱۹۲۰) بنا بردعوتی که ازطرف کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ کمونیست ایران به‌این نویسنده رسیده بود، درعمارت آوادیس، محل تشکیلات حزب نامبرده حاضرشدم. بلومکین ودکتربلینکی ومیرزااحمدخان‌حیدری ودونفر ناشناس قبل ازمن آمده بودند. مدتی بدون‌ادای کلمه‌ای، منتظرورود بانو بوالله عیال آبوکف شدیم.

آبوکف به همراه مدیوانی برای تفتیش به‌جبهه رفته بودند و درجلسه حضور نداشتند. بانو بوالله‌منشی کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ کمونیست ایران جلسه را افتتاح نمود واظهارکرد که دراواخرماه سپتامبر درشهر بادکوبه کنگرهٔ ملل شرق افتتاح خواهد شدورفقا زینویف وپاولویچ وانورپاشا ودیگران درآن کنگره حضور خواهند داشت. زحمتکشان کلیهٔ کشورهای خاور نمایندگان خودرا انتخاب نموده وروانه‌بادکوبه کرده‌اند وزحمتکشان‌ایران‌هم‌تقریباً ۲۰۰نفر را انتخاب‌نمودند وامروز یا فردا به‌بادکوبه حرکت خواهند کرد. ولی چون کمیتهٔ مرکزی‌حزب می‌خواهد که‌نمایندگان زحمتکشان ایراندرکنگره به وسیلهٔ ایرادنطقها دربارهٔانقلاب واوضاع کشاورزی و حقوق مالکیت‌برزمین وپیشرفت

صنایع ایران رل مهمی را بازی کنند، لازم دانست که باچند نفر از دانشمندان وروشنفکران ایرانی دربارهٔ انتخاب دویا سه نفر برای شرکت در عملیات کنگره مذاکره نماید، وشما را دعوت کـرد به اینجا بیائید وبا رفقـای دیگر همکاری ومساعدت فکری نمائید.

یکی ازحضار اظهار کرد رفیق بوالله اقدام خوبی کرده است و مذاکره دربارهٔ لزوم فرستادن چند نفر ازچنین اشخاصی لازم نیست و باید فوری چند نفر ازحاضرین در جلسه یا ازبیرون انتخاب کرده فردا یا پس فردا روانهٔ بادکوبه نمود.

احمدخان حیدری اظهار کرد که خود حاضر است به بادکوبـه برود ودر کنگره ملل شرق شرکت نموده، راجـع به مسئلهٔ ارضی در ایران، صحبت کند.

من تعجب کردم، چون می‌دانستم کـه حیدری انقلابی نیست. تعجب من به‌عالی درجه رسید وقتی کـه مشارالیه به‌من رجـوع کرد و گفت: «رفیق یقیکیان! خاطرجمع هستم که‌شما به‌همراه من به‌بادکوبه تشریف خواهید آورد ودربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران واوضاع کارگران وصنایع ایران درکنگره نطقهائی خواهید کرد.»

درجواب پیشنهاد دوستم حیدری گفتم که من قادر به‌مسافرت و ادای نطقهای نامبرده نیستم. ولی حیدری وبلومکین اصرار کـردند و بالاخره بانوبوالله فرمود: «رفیق‌حیدری ورفیق یقیکیان ورفیق‌جوادزاده به‌نمایندگی درکنگرهٔ ملل شرق انتخاب شدنـد وفردا صبح به‌اتفـاق رفیق‌بلومکین ازرشت حرکت خواهند کرد.»

خانم نامبرده بدون اینکه به‌من اجازهٔ صحبت بدهد، جلسه را تعطیل کرد. بلومکین گفت: «رفقا حـاضر بـاشید، پس فردا به‌همراه

من حرکت می‌کنیم.»

باحیدری، از آقایان خداحافظی کرده واز عمارت خارج‌شدیم. من فوری پرسیدم: «آقای حیدری این بازی را چرا کردید. من می‌دانم وخاطرجمع هستم که شمانمی‌خواهیدبه بادکوبه بروید. چرا حاضر شدید؟» دوست من با تبسم جواب داد: «من وشما به بادکوبه نخواهیم رفت. فردا یا پس‌فردا همهٔ این آقایان از رشت فرارخواهند کرد ومسلم است که در موقع فرارشان ما رافراموش خواهندکرد.»

من گفتم: «ازکجا می‌دانیدکه‌آقایان فرارخواهندکرد؟» حیدری جواب‌داد: «یکی از افسران ترك فراراً ازجبهه‌آمده وگفته که قزاقهای ایران از منجیل به‌این‌طرف عبورکرده‌اند وسربازان سرخ‌بدون‌مقاومت عقب می‌آیند.»

ازیکدیگر جدا شدیم. من رفتم‌نزد احسان‌الله خان دوستدار تا حقیقت را دربارهٔ عملیات جبهه بپرسم.

احسان‌الله خان در جلومیزی نشسته وخالوقربان‌برروی زمین درازکشیده بود. هردومتفکر بودند. پس ازعرض سلام واحوالپرسی پرسیدم‌که از وضعیت جبهه چه خبر دارید؟

احسان‌الله‌خان گفت: «سردار محیی امروز ازجبهه آمده و خبر خوشی آورده است. انگلیسیها قزوین را تخلیه‌کرده وبه‌طرف همدان می‌روند. چند دقیقه قبل هم تلگرامی ازجبهه رسیده وخبر داده شده که قزاقهای ایران ازقزوین دفاع می‌کنند ورزم در اطراف باغهای‌شهر جریان دارد.»

در آن موقع صدای پاهای اسب‌شنیده شد. احسان‌الله‌خان گفت: «خاطرجمع باشید که قاصد از جبهه آمده است.»

من خداحافظی کرده و از اطاق بیرون آمدم. در حیاط، خالو مراد را دیدم که از پا تا سر، در گرد و خاك بود. پرسیدم: «از کجا می‌آئید؟» گفت: «از نقلابر. رفقاعقب می‌آیند. نتوانستیم از عقب‌نشینی آنها جلو گیری کنیم.»

خالومراد داخل اطاق احسان‌الله خان شد. من از حیاط بیرون آمدم و به‌منزل رفتم ولی به‌اهل خانه چیزی‌نگفتم. من تصورنمی کردم احسان‌الله خان دروغ گفته باشد وشب را به‌مطالعهٔ کتب و مدارك راجع به‌انقلاب ایران گذراندم.

روزدوم، صبح زود، احمدخان حیدری به‌منزل ما تشریف آورد واطلاع داد که ۳۰۰ نفر جوان کمونیست ایرانی که کمیتهٔ مرکزی‌حزب کمونیست ایران تجهیز نموده‌وبرای کمك به‌جنگجویان فرستاده‌بود، از جبهه فرار کرده ومتفرق شده‌اند وبریگادزه رئیس‌جبههٔ‌امامزاده هاشم‌عصبانی‌شده وچند نفر از آن جوانان را به‌مجازات رسانیده بود، ولی از امامزاده هاشم عقب‌نشینی نکرده‌اند ورزم ادامه دارد. حیدری درضمن اضافه‌کرد تحت فرماندهی بریگادزه حتی یك‌نفر سرباز یا مجاهد مسلمان نمانده است. فقط عده‌ای ازروسها باگرجیها و چندنفر از ارمنیها به‌رزم ادامه می‌دهند.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران درعصر همان روزتحت ریاست بانوبوللهجمع‌شد وتصمیم‌به تخلیهٔ شهررشت گرفت (آبوکف و مدیوانی از جبهه مراجعت نکرده بودند) وبریگادزه حکم صادر کردکه زد وخورد را تا تخلیهٔ رشت ولاهیجان و فومنات ادامه دهد.

شب همان روز، بنا بر حکم کمیتهٔ مرکزی، تخلیهٔشهر شروع شد. اهالی شهر درمنازل خود بودند وفوری ازتخلیه شدن شهر اطلاع حاصل نکردند. ولی نزدیك صبح، مردم‌بیدارشده واز منازلشان بیرون آمدند وبدون اسلحه، با سنگ وچکش و کلنگ وآب به سربازان و مأمورین دولت شوروی‌ایران واعضای حزب کمونیست‌ایران وروس حمله نمودند.

سربازان وملاحان روس پس از اشغال شهر رشت و اطرافش از طرف قشون سرخ، عیالهای خود را به رشت خواسته بودند. این زنهای بیچاره به همراه اطفالشان آمده بودند و مجبور به عقب‌نشینی غیرمنظمی شدند، زیراکه اکثرشوهرانشان درقشون بودند.

روزشنبه سی‌ام اسد را هرگز فراموش نخواهم کرد. صبح‌زود من هم ازمنزل بیرون آمدم و اولین اشخاصی راکه دیدم بلومکین و دکتر بلینکی بودندکه اتومبیل خود را پـر ازکالا و اجناس کـرده و می‌خواستندازرشت به طرف‌انزلی‌حرکت کنند وطوری عجله داشتند که حتی جواب سلامم را هم‌ندادند. شخص‌سومی‌راکه ملاقات کردم احمدخان حیدری بودکه پس ازدست دادن اظهارکرد: «به شما گفته بودم‌که آقایان مارا فراموش خواهندکـرد و فقط جان خودشان را به سلامت خواهند برد».

وارد منزل شدیم. پس از صرف یك فنجان قهوه، باهم‌ازمنزل خارج شدیم. صدای شلیك از هرطرف شهر شنیده می‌شد. حیدری گفت: «برویم نزد احسان‌الله خان وخواهش کنیم‌که اقلاً اسلحه‌افراد شهربانی را پس بدهدکه شهربانی امنیت را در شهـر نگه دارد، زیرا به زودی خودسری و اغتشاشات به اعلی درجه خواهد رسید.»

رفتیم به منزل احسان‌الله خان. جلودرب درشکه‌ای ایستاده بود که درآن پرازلباس وبقچه وغیره قرار داشت. عطاءالله‌خان دوستدار برادر احسان‌الله‌خان که لباس افسر شهربانی درتن داشت را در حیاط دیدیم. گفتیم‌برای چه نزد رئیس انقلاب ایران‌آمده‌ایم.

عطاءالله‌خان در جواب گفتند: «برادرم با عیال و اطفال خودبه انزلی‌می‌رود و کسی‌حکم او را نخواهد خواند. شما نزدعمیدالسلطان حاکم شهر بروید و ازاو امداد و امنیت شهر رابخواهید.»

ازحیاط‌بیرون‌نیامده‌بودیم، دیدیم که خانم‌احسان‌الله‌خان از منزل بیرون‌آمد وبه طرف درب‌حیاط رفت. حیدری ومن نزد عمیدالسلطان حاکم‌انقلابی شهر رفتیم (عمیدالسلطان‌برادر سردارمحیی‌بود) و او را درکوچهٔ منزل خود دیدیم. پس‌از عرض سلام، تقاضا کردیم که حاکم تجهیز افراد پلیس‌را صادر کرده وعهده‌دارنگهداری امنیت شهر بشود. درجواب گفتند:

«من از مقام خود استعفا داده‌ام. من بنا برحکم دولت انقلابی حاکم رشت‌بودم. دولت انقلابی فرار کرد،ولی‌من فرار نخواهم کرد. به شما قول می‌دهم که امنیت شهر را حفظ کنم، به شرطی که شماهادر منزل یکی ازمعتمدین جمع شده و بنده را انتخاب و مأمورکنیدکه تا ورود قزاقهای ایران امور شهر را اداره کنم.»

ما به ایشان قول دادیم که در منزل سردار معتمد (پدرحسن‌اکبر وکیل‌کنونی فومن) جمع شده وایشان را به حکومت رشت انتخاب کنیم.

شلیك درکوچه‌ها توسعه یافت. احمد خان حیدری از من جدا شد و قول دادکه نیم ساعت دیگر در منزل سردارمعتمد باشد. من‌هم

منزل رفتم و به خانمم اطلاع دادم که برای حضور در جلسه‌ای به منزل سردارمعتمد می‌روم.

راه من از وسط بازار بود، بازاری که چند هفتهٔ قبل طعمهٔ آتش گردیده بود. نزدیك سرای گلشن، عده‌ای جمع شده و صحبت می‌کردند. یك ارابهٔ روسی که یك شتر لاغر آن را می‌کشید، از دور دیده شد. جوانی گفت: «این ارابه راازدست سربازبگیریم.» جوان دومی گفت: «سرباز رابکشیم.»

سرباز مثل اینکه قصد آنها را فهمید و خود را از ارابه پرت کرد وشروع به فرار نمود. عده‌ای ارابه را به حیاط سرای کشیدند. دو نفردنبال سربازروسی دویدند. من جلو رفتم. چند قدم بیشتر نرفته بودم که صدای «زنده‌باد احمدشاه» به‌گوشم رسید. از یکی ازعابرین پرسیدم: «چه خبر است؟» گفت: «قزاقهای ایران در میدان‌مسجدصفی هستند.» آنها فریاد می‌زدند «زنده باد احمدشاه.»

میدان مسجد نامبرده پر ازجمعیت بود. دربین جمعیت، قزاقان و کرد های مسلح زیادی دیدم که با هم صحبت می‌کردند. کردها از مجاهدین دولت انقلابی بودند. قزاقها از آنهائی بودند که درروز خلع سلاح قزاقخانه فرار کرده و با اسلحهٔ خود مخفی شده بودند. امروز دشمنان دیروز با هم‌متحدشده و«زنده‌باد احمد شاه» رافریاد می‌کردند.

چند قدم پیش رفتم. خیابان پر بود از جمعیت. شنیدم یك نفر به زبان روسی فریاد می‌زند: «من بلشویك نیستم. مرا تجهیز کرده به ایران فرستادند. والله من بلشویك نیستم.» نزدیك رفتم. عده‌ای یك‌نفر روس را دوره کرده کتك می‌زدند. داخل جمعیت شدم و گفتم: «چه می‌خواهید ازاین بدبخت. سرباز بوده، اورا به ایران فرستادند. اگر

بلشویك هم بوده اسیرشده...»

یك‌نفر که‌از کارمندان‌ادارهٔ مالیهٔ انقلابی بودروبه من کرد و گفت: «آقا مگرشما نمی‌دانیداینها چه بلاهابه سرما آوردند. باید تمام اینها را کشت.خواهش می کنم دخالت نکنید.»

چند قدم دیگر هم جلو رفتم. مقابل دروازهٔ حیاط بحرالعلوم (برادرآقا رفیع وکیل طوالش در مجلس دورهٔ چهاردهم) عده‌ای‌یك سرباز روس راکشان‌کشان داخل حیاط نامبرده کردند. این روس هم فریاد می کرد: «من بلشویك‌نیستم. ما را تجهیز کردند.»

تا دم کوچهٔ خانهٔ سردار معتمد رسیدم، دیدم یك افسر سرخ سواره، تفنگ در دست، به طرف ما می‌آید. یکی ار جمعیت گفت: «این شخص در سبزه میدان میتینگ می‌داد و می گفت خدا نیست، پیغمبر نیست، دین تریاك است.» مردم به افسر سواره حمله کردند، او را از اسب پائین کشیده و کشان‌کشان به حیاط بانك شاهی بردند و کشتند.

من به خانهٔ سردار معتمد رسیدم. نوکرها بنده را راهنمائی به خدمت سردار نمودند. حیدری و اسدی نام تاجر در خدمتشان بودند. سردار معتمد به چند نفر از اعیان و تجارشهر تلفن کرد، ولی‌هیچکس حاضربه آمدن نشد. مانیز متفرق شدیم. ولی سردار خودش به عمیدالسلطان تلفن کرد و گفت که عده‌ای در منزلش جمع شده و عمیدالسلطان را انتخاب نمودندکه امور شهررا اداره کند.

شلیك در کوچه ها بیشتر شده بود، ولی ما با سلامتی عودت به منزلمان کردیم.

تیراندازی تا ساعت چهار بعد ازظهر ادامه داشت. در سرجادهٔ

انزلی ودر ایستگاه راه‌آهن پیربازار، زدو خورد مفصلی واقع گردید. تقریباً ساعت پنج بود که دو گلولهٔ توپ روی شهر خالی گردید و حکم عمیدالسلطان منتشر شد که مردم به زدو خورد خاتمه داده وبه منزلشان بروند و اگـر این‌کار را نکنند روسها شهر را باگلولهٔ توپ خراب خواهند کرد.

ترکیدن دو گلولهٔ توپ و تهدید عمیدالسلطان باعث پایان تیر-اندازی گردید و روسهائی که تا ساعت پنج قادربه خارج رفتن ازشهر نبودند به راحتی خارج شدند.

بریگادزه بادستهٔ مسلح‌خود وباعقب‌نشینی شهررا حفظ می کرد و ازپیشرفت قزاقان ایران به طرف شهر جلوگیری می‌نمود. مشارالیه می‌دانست کـه شهر از مأمورین دولت انقلابی و از سربـازان تخلیه می‌شود ، ولی آتریاد سرخ مأمور فومن وهمچنین آتریاد سرخ مأمور لاهیجان از اوضاع شهر خبر نداشتند.

لولمـان، جمعه بازار، صومعه سرا و دهات اطراف، در منطقهٔ آتریادسرخ فومن بود. لوشکین‌نامی،یگانه‌کارمندکمیتهٔ نظامی‌انقلابی آتریاد نامبرده بود وآتریاد تقریباً مرکب بود از ۵۰۰ نفر. ولی رفته-رفته تعدادسربازان سرخ کم‌شده وگروهی‌ازسربازان سرخ آذربایجانی تحت ریاست علی‌اوف و اکرادتحت ریاست کریم‌خان و۴۰نفر روس که دستهٔ مسلسلچیها را تشکیل می‌دادند.

اخباریأس‌آورازجبههٔ منجیل به‌فومن می‌رسید، ولی به‌آن‌اخبار اهمیت نمی‌دادند. ولی یك سرباز آذربایجانی شروع به‌تبلیغات‌دربین سربازان مسلمان نموده وآنهارا به‌فرار دعوت می کرد، ولی به‌زودی دستگیروبه‌دست گوسف‌رئیس آسوبی اتدل (دژبانی اردو) تیربـاران

شدوتاروزبیست ویکم ماه اوت‌واقعهٔ‌جدیدی در آتریاد فومن روی‌نداد.

روزبیست ویکم اوت، ازرشت چند نفـربه‌جمعه بازاررفتـه و تلفنهارا به‌پیربازارحمل نمودند. فرماندهٔ آتریاد فومن ازرشت‌دستور خواست، ولی رشت تخلیه شده بود وجواب به اوداده نشد. بنابراین مردم و آتریاد فومن تصور کردندکه رشت دردست انگلیسیها است. فرماندهٔ آتریاد دستهٔ خودرا ازفومن جمع کرد(تعداد آنها بالغ بر ۳۵۰ نفر بود)وچون ازشهررشت‌اطلاعی نداشتند خواستند به‌طرف‌صومعه سرا بروند ودرآنجا استحکامات برای دفاع ازخود بسازند. ولی از این نقشه منصرف شدند ، زیرا خبرآوردندکه میـرزاکوچك‌خان بـا پانصد نفرحاضربه‌حمله برآتریاد نامبرده‌می‌باشد.

فرماندهٔ‌افراد،وقت تحقیق خبرنامبرده‌را نداشت وحکم‌پیشروی به‌طرف شهررشت را صادرکرد واطلاع یافت‌که روسها درشـالکوه وپیربازار می‌باشند. آتریاد بدون هیچ اتفاقی ازمیان شهرعبورکرد و درجادهٔ انزلی‌ـرشت به‌رفقای خود پیوست.

آتریاد لاهیجان هم ازاوضاع‌جبهه خبرنداشت وبه راحتی‌درآن شهر وشهرهای اطراف‌به‌سر می‌بردکه‌خبرتخلیهٔ رشت به‌فرماندهٔ‌آتریاد رسید. این خبر ازطرف مقامات لشکری رشت به‌آنها داده شده بود وآتریاد به‌طرف رشت عقب‌نشینی نکرد وبه‌طرف دریـا رفته وازراه دریا به‌انزلی رسید.

عدهٔ زیـادی ازافراد قشون سرخ وحتی چند نفر از افراد برای اینکه به‌قزاقان ایران تسلیم‌گردند دررشت مـاندند . دونفر ازافسران قشون سرخ، یك ارمنی ویك داغستانی دریکی ازآپارتمانهای خانهٔ‌ما منزل داشتند. دکترآقابابوف هم‌درهمان آپارتمان منزل داشت. دکتر

کمونیست بود ومی‌خواست به‌اتفاق رفقای خود ازشهر برود ولی‌دو افسر نمی‌خواستند بروند. آنها خودرا درمنزل پنهان کرده‌بودند. آقا- بابوف تاساعت شش بعد ازظهر، آنهاراتحریك وحتی‌تهدیدمی کرد که بروند. ولی آنهافقط درساعت شش به دکتر گفتند که میل دارند تسلیم قزاقان‌شوند. دکتر بیچاره می‌خواست برود، ولی کلیهٔ‌رفقای او ازشهر رفته وعبوراز کوچه‌هاخطرناك‌بود. ساعت‌شش‌ویکربع‌دکتر آقابابوف ازمن امداد خواست و گفت یامرا دریك جای‌امنی‌نگهدارید یابه‌وسیلهٔ یك آدم امین روانهٔ بیرون شهر کنید.

من قضیه‌را می‌دانستم که افسرارمنی وافسرداغستانی اورا فریب داده بودندونگهداشتن اودرشهر غیرممکن بود. سید علی مستخدمم‌را خواسته‌وبه‌اودستوردادم که‌دکتررا به‌شالکوه‌برساند. سیدعلی‌عهده‌دار راهنمائی دکترشد واورا به‌سلامت به‌شالکوه رسانید.

شب‌را بدون حادثه‌ای روز کردیم . درسایهٔ عمیدالسلطان،امنیت درشهربـاقی ماند وعده‌ای ازافراد شهربانی مسلح گردیده‌بودند. روز دوم هم قزاقان‌به‌شهر وارد شدند ولی شهردرامنیت بود. پیش‌قراولان دستجات سرخ درشالکوه منتظر ورود آتریاد بریگادزه بودندکه‌باهم به‌طرف انزلی عقب بنشینند.

فصل هفدهم

عقب‌نشینی قزاقان

روزیکشنبه سی ویکم اسد ۱۲۹۹ (مطابق هفتم ذیحجهٔ ۱۳۳۸ وبیست ودوم‌اوت ۱۹۲۰) قزاقان‌ایران وارد رشت شدند وبدون معطلی دشمن‌را تعقیب کرده، آتریادی‌از آنهابه‌طرف‌پیربازار وسواحل‌مرداب و آتریادهای دیگربه‌طرف انزلی وآتریادی‌هم به‌طرف لاهیجان رفتند. اهالی شهرودهات ازقزاقان پذیرائی گرم ودوستانه‌کردند وتهیه‌خوارو بار ایشان‌را عهده‌دار شدند.

دستجات سرخ درنزدیکی خمام شروع به مقاومت دربرابر قزاقان نمودند. رزم دوروزطول کشید. دستجات سرخ، پیربازاررا تخلیه‌کردند ولی استحکامات خودرا درنزدیك خمام محفوظ داشتند.

درمدت پنج‌روز رزم، درشهر ودهات اهالی شادی می‌کردند. بعضیها لباسهای عیدبرتن داشتند وفریاد می‌کردند «زنده‌باد قزاقخانه»، «زنده باد احمدشاه». مردم فراموش‌کرده بودندکه سه ماه قبل «مرده باد احمد شاه» ، «زنده‌باد میرزاکوچك‌خان» فریاد می‌کردند.

سرهنگ استاروسلسکی فرماندهٔ کل قزاقان از نمایندگان‌تجار ومالکین وروحانیون‌نزد خود پذیرائی‌نمود وبه‌آنها وعدهٔ اشغال‌انزلی وخارج کردن روسهارا‌ازایران‌داد، اهالی‌هم‌باقزاقان همراهی می‌کردند

ودرجبهه زیر گلوله‌های دشمن خوراکهای لذیذ به‌ایشان می‌رسانیدند. آنهارا راهنمائی می کردند، ازاوضاع محل مطلع می‌ساختند وبرای حمل مجروحین، باآنها همکاری می‌نمودند. من زنهای دهات‌را دیدم که سینی‌های پر ازخوراکرا درزیر گلوله به‌قزاقان‌که درخندقها نشسته بودند می‌رسانیدند ولباسهای آنهارامی‌شستنـد. درآن روزها، قزاقان محبوب‌ترین اولاد ملت محسوب می‌شدند.

قزاقها شجاعت ودلاوری بی‌نظیری ارائه دادند ولی پس ازپنج روزرزم‌شکست خورده ومجبور به‌عقب‌نشینی‌شدند. ارتش سرخ‌دارای توپهـای سنگین وهواپیما بود وسواحل دریای خزر ومرداب انزلی تحت تسلط آنها بود. کشتیهای جنگی سرخ ازدریا وازمرداب، پشت جبهه قزاقان‌را گلوله‌باران می کردند.

قزاقان دربین دوآتش گرفتارشده‌بودند. درعصرروزپنجم‌سنبله، عقب‌نشینی قزاقان‌شروع شد ودرهمان‌شب، فرار ومهاجرت‌اهالی‌شهر هم شروع گردید. تقریباً سه‌ربع اهالی شهر درمدت شب ششم‌سنبله ازشهر خارج شدند . بعضیها به‌دهات اطراف شهر رفتند، بعضیهـا به محلاتی که تحت تسلط میرزاکوچك‌خان بود رفتند واکثریت فراریان به‌طرف قزوین رفتند. کلیهٔ وسائل نقلیه مانند درشکه، ارابه، گـاری، دوچرخه برای حمل مردم بکاربرده شد واکثریت فراریان پیاده‌ازشهر خارج شدند. زن، بچه، پیر، جوان، پولدار، فقیر، روحـانی، افراد شهربانی جلوقزاقان راه افتـاده و به‌طرف قزوین می‌رفتند. خیلی از بچه‌های کوچك درراه تلف‌شدند.

بنده،دوستان و آشنایان و همسایگان‌را نصیحت می‌کردم‌که از شهرخارج نشوند و ازرفتن عدهٔ زیـادی مـانع شدم، زیرا می‌دانستم

که خیلیها درراه تلف خواهند شد . درتمـام مدت شب ، فرار مردم ادامه داشت.

صبح روز پنجم‌سنبله، لئون آرامیان به‌مرکز شهر آمد و به‌چند نفر گفت که اگر نمایندگانی ازطرف اهالی شهر برای عرض تبریك وتشکر برای ورود لشکریان‌سرخ به‌رشت،به‌خدمت رئیس قشون‌سرخ نروند، حکم بمباران شهر داده خواهد شد.

لئون آرامیان ازطرف ریاست آسوبی‌اتدل مأموریت داشت. تاماشوسکی معاون مدیوانی نیز دونفررابه‌میدان مسجد صفی‌وبازارچهٔ مسجد خواهر امام فرستاده بود که همین پیشنهادرا به‌ساکنین محلات نامبرده نمایند.

چند نفر ازهمسایگان‌نزدمن آمدند وتقاضاکردند که من ازطرف اهالی به‌همراه‌چند نفر نزد رئیس قشون سرخ برویم و به‌ایشان خوش آمد بگوئیم. پیشنهاد آنهارا قبول‌کردم و به‌همراه ۳۵ـ۳۰ نفربه‌طرف راهدارخانهٔ بوسار رفتیم. ولی همین‌که به‌جادهٔ شوسه رسیدیم، دستهٔ بزرگ مسلحی‌را دیدیم که‌به‌طرف شهرمی آیند. آنها به‌طرف ماشلیك کردند. غیر ازمن‌کلیهٔ همراهـان فرارکردند. دستمال سفیدی‌را روی عصای‌دستی بسته وبلندکردم. شلیك‌قطع شد. دستهٔ مسلح که مرکب‌از ۳۰۰ نفر از اکراد بودند، به‌من نزدیك شدند. چند نفر ازهمراهانم که درجویهای اطراف راه شوسه مخفی شده بودند به ما نزدیك شدند.

رئیس دستهٔ مسلح پرسید: « شما دراین جاده چکاردارید؟ » در جواب گفتم: «نـزد رئیس قشون می‌رفتیم کـه خوش‌آمد بگوئیم.» رئیس دستهٔ مسلح گفت: «شما اهـالی شهر، اشخاص مجربی هستید. درموقع شکست ما، ما را می‌کشتید و روغـن داغ برسرما می‌ریختید.

امروز که فتح کرده ودوباره وارد شهرتان می‌شویم بـه ما خوش آمد می گوئید، ولی‌ما فریب شما را نخواهیم خورد.» من درجواب گفتم: «آنهائی که شما را می کشتند یـا روغن برسرشما می‌ریختند، ازشهر فرار کرده‌اند ودرشهرفقط کسانی مانده‌اندکـه اظهارخصومت با شما ننموده‌اند.»

رئیس دسته حکم کردکه تیر بـرما خالی کنند ولی یکی ازسر کردگان من را شناخت و گفت: «این آقا از دوستان احسان‌الله‌خان و وخالوقربان است. من چند مرتبه اورا درخدمت آقایان دیده‌ام.»

رئیس دسته دستور پیشرفت رابه افراد خـود داد وداخـل شهر شدند. ما نیزبه منازلمان مراجعت کردیم.

پس ازچند دقیقه دونفرافسرقشون سرخ که یکی ازآنها ارمنی‌و دومی لایتش بود، به منزلم آمدند وافسرارمنی بـه زبان روسی گفت: «آقای‌یقیکیان، رفقا! شاهپور ومدیوانی به شما پیغام فرستاده ودستور دادندکه به‌ارمنیها بگوئید ازشهرخارج شوند، زیرا درعوض حملاتی که روزعقب‌نشینی قشون برماوارد شده‌است، شهرباید بمباران شود.» من درجواب گفتم: «من بـه کافهٔ اهالی شهراطلاع خواهم دادکه از شهرخارج شوند. دربین ساکنین مسلمان وارمنی فرقی قـائل نیستم.»

افسرلایتش گفت: «به ما گفته‌اندکه قزاقان ایران ۱۲ هزارارمنی را به قتل رسانیده‌اند. چرا شما می‌خواهید مسلمانان راهمراه خود از شهرخارج ببرید؟» درجواب گفتم: «مسلمانان با ارمنیها خوشرفتاری کردند وروش قزاقان نسبت به‌ارمنیها برادرانه بود. ماهم ازهمسایگان مسلمان خود راضی هستیم وهیچ میل نداریم ازآنها جدا بشویم. یـا همهٔ مـا مسلمانان وارمنیها ازشهرخارج می‌شویم یـا همهٔ مـا در زیر

خرابیهای شهرمعدوم می گردیم. »

دائی خـانم اینجانب، بقراط سقومونیان رئیس راهـدارخانهٔ پاخیتونوف که شاهپورومدیوانی‌رابه خوبی می‌شناخت وسابقهٔ دوستی با آنها داشت ودرموقع صحبت افسران نامبرده با من حضورداشت، وارد صحبت شد وگفت : « اولا، من با آقای یقیکیان هم عقیده بوده وراضی نمی‌شوم که دربین برادران مسلمان وارمنی‌فرقی گذاشته شود. ثانیاً، بمباران شهرغیراز زیان فایده‌ای ندارد. سه ربع اهالی شهرفرار کرده‌اند. خانه‌های پرازاثاثیه وخواروبار ودکاکین وانبارهای پرازکالا دراختیارشما خواهد بود. چـرا آنها را بایدآتش بزنید. برویم نـزد رفیق شاهپور ورفیق مدیوانی. من ازطرف ارمنیها ومسلمانان با آن دو دوست صحبت خواهم کرد.»

افسرلایتش که مدتی باسقومونیان همسایه‌بود وازاوخوشرفتاری دیده بود وهن هم یك تـوپ چیت به عیال واطفالش بخشیده بودم، همقطارخود را حاضرکردکـه سقومونیان را نـزد شاهپور ومدیوانی راهنمائی نمایند.

بقراط سقومونیان دائی خانم اینجانب ازاتباع روس وسالهای متعدد نمایندگی ادارهٔ راه شوسهٔ تهران ـانزلی‌ـقزوین‌ـ همدان را عهده‌دار بود وریاست راهدارخانه (راستاو) پاخیتونوف (عـراق) را عهده‌دار بـود وبا شاهپور فرماندهٔ ارتش سرخ کـه قبلا بهنـام ژنرال کارگاراتلی رئیس‌ستاد قشون‌امپراطوری روسیه درایران ومعاون‌ژنرال باراتف بود، سابقهٔ دوستی داشت.

وی همچنین بامدیوانی که قبل‌ازانقلاب روسیه نمایندهٔ شرکت تجارتی خوشتاریا درانزلی ورشت بود و درموقع ساختمان راه‌آهن

پیربازارورشت، بازرسی کل آن رابعهده‌داشت، نیزسابقهٔ دوستی‌داشت.

مشارالیه به‌همراه افسران قشون سرخ که پیغام شاهپورومدیوانی رابه من رسانیده‌بودندآن دونفررا در راهدارخانه پاخیتونوف ملاقات می‌نماید وکلیهٔ اظهارات خود ومرا که به‌آن دوافسر کرده بود،به‌ایشان می‌گوید.

مدیوانی می‌گوید: «دلایل شما صحیح است، ولی اهالی‌شهر در روزفرارما، باما خیلی بد رفتار کردند وامروز که مادوباره به رشت آمده‌ایم، ازماخوب پذیرائی‌نکردند وبرای گفتن‌خوش‌آمد نمایندگان خودرا نزد ما نفرستادند.» سقومونیان جواب می‌دهد: «اهالی برای گفتن خوش‌آمد ازشهرخارج می‌شوند ولی درسرجادهٔ بوسار با اکراد مسلح روبه‌روشده و پس ازشلیك ازطرف اکراد، به خانه‌های خود مراجعت می‌نمایند واکثریت‌اشخاصی که برای ملاقات فرماندهٔ ارتش سرخ با من آمده بودند، مسلمان بودند.»

درحین این صحبت، بیست نفرازاهالی محلات‌مسجد خواهر امام همراه تاماشوسکی‌معاون مدیوانی به‌راستاو (راهدارخانه) نزدیك می‌شوند. مدیوانی ازعمارت راهدارخانه خارج شده و دراتومبیل خود جای می‌گیرد. تاماشوسکی می‌گوید: «این اشخاص نمایندگان اهالی شهرما بوده وخدمت رسیدند که ورود قشون سرخ را تبریك بگویند.»

بیست نفرنامبرده شروع به‌گریه می‌کنند و یکی ازآنها به زبان فارسی می‌گوید: «ما مقصرنیستیم. اشخاصی که در روزعقب نشینی ارتشیان سرخ نسبت به‌آنهادشمنی کردند ازشهرفرار کردند. ماطرفدار ودوست شما می‌باشیم ونسبت به شما خصومت نداریم. تمام اهالی

شهر با بی‌صبری منتظر آمـدن شما بودند.» جمعیت درمـدت ایـن صحبت گریه را ادامه می‌داد.

مدیوانی کمی فارسی می‌دانست ومحتاج به مترجم نبود ولی به زبان روسی به جمعیت گریان جواب داد: « ما بلشویکان وکارگرها ودهقانان وزحمتکشان روسیه به ایران آمدیم تا شما را از یوغ وظلم وتعدی انگلیسها نجات دهیم. ما دشمن شما نیستیم بلکه دوست تمام ملل شرق هستیم. بروید منزلتان و با کمال راحتی مشغول کار باشید. افـراد قشون سرخ بـه هیچ کس معترض نخواهد شد وشهردرامنیت خواهد مـاند. قشون سرخ وظیفه دارد کـه دشمن ملل شرق را تعقیب کرده وازایران خارج نماید.»

جمعیت گریان اظهار تشکر می کنند وبه‌شهر عودت می‌نمایند. مـدیوانی بـه سقومـونیان می گویـد: «شما ویقیکیان حق داشتید. اهالی رشت مقصرنبوده وباید در راحتی زندگی نمایند.»

اولین کاری که فرماندهان ارتش سرخ کردند تخلیهٔ انبارهـای مهمات واسلحه بود. آنها قبل ازرفتن از رشت، مهمات واسلحهٔ زیادی جا گذاشته بودند. سرهنگ استار وسلسکی فرماندهٔ دیویزیون قزاقان ایران پس ازتفتیش انبارهای مهمات واسلحهٔ بلشویکها اظهار کرده بود: «این مهمات واسلحه برای جنگ شش مـاه هم کافی است» و فوری حکم حمل آنها رابه‌قزوین داده بود. واـی وسایل حمل کافـی دراختیار خود نداشت و در مدت پنج روز، قزاقـان فقط یك بیستم مهمات را توانستند به‌اطراف قزوین حمل کنند.

شاهپور (ژنرال کارگاراتلی) وبود و مدیوانی نخواستند مهمات واسلحهٔ قشون سرخ را دررشت نگه دارند و حکم تخلیهٔ انبارها را از

اسلحه و مهمات دادند. وسایل حمل ونقل قشون سرخ فوری به‌حمل ونقل آنها به‌طرف انزلی مشغول شدند ودر مدت چند روز توانستند کلیهٔ انبارها را ازاسلحه ومهمات تخلیه نمایند.

فرماندهی قزاقها در روز اول ورود قزاقان، کلیه اشخاصی را که ازقشون سرخ فرارکرده ودر رشت یا دهات اطراف مانده بودند دستگیر وروزدوم به‌طرف قزوین روانه‌کردند.

در بین دستگیر شدگان، نصرت‌بیك رئیس ستاد قشون سرخ آذربایجانیها هم بود. جمیل‌بیك رئیس قشون نامبرده در کوین به‌قزاقان ایران تسلیم شده بود.

فراموش نشود وگفته شودکه انگلیسیها با قزاقان فقط درکوین همراهی کرده بودند. ازکوین تا رشت قزاقان ایران به‌تنهائی با قشون سرخ جنگیدند. نظامیان‌انگلیسی‌عقب‌قزاقان راحفظ‌می‌کردکه‌دشمنان، آنها را از عقب نزنند.

میرزاکوچك‌خان درجنگهای ارتش سرخ با قزاقان بی‌طرف مانده بود ولی فرماندهی قزاقان رامطمئن ساخته بودکه ازپشت‌برآنها حمله نخواهدکرد وقزاقان نیز بما افراد میرزاکوچك مبارزه‌نکردند و درمدت پنج روزی که شهررشت دردست قزاقها بود، من فقط دونفر از طرفداران میرزاکوچك را درشهر دیدم. آنها آزادانه ازخیابانهای شهر عبور می‌کردند. درشب عقب‌نشینی قزاقان، تقریباً درساعت ۹ شب، یك نفر از افسران جنگلی را نیز دیدم‌که از نزدیکی راهدار - خانهٔ پاخیتونوف به‌طرف بازار می‌آمد.اوبا من دست داد وبدون‌ادای کلمه‌ای ازمن جدا شد.

میرزاکوچك خان ازپشت دستجات سرخ هم‌نزدیکتر آمد. در

شهر ازطرف کمونیستها انتشار پیدا کرد که جنگلیها با قزاقان متحدشده وحمله‌ای برارتش سرخ کردند. ولی دراثر تحقیقات کاملی که کردم معلوم شد که جنگلیها نسبت به‌قشون سرخ نیز بی‌طرف بوده ونه‌تنها به‌آنها صدمه نرسانیدند، بلکه عده‌ای ازآنها را نیز در منطقهٔ تحت تسلط خود پذیرائی نمودند.

قزاقان‌نیروهای‌خود را تامنجیل ورودبار عقب کشیدند. یك‌دستهٔ مسلح‌هندی درکوهستانها وجنگلهای سفید کتله‌ونقلا برموضع گرفتند. پیشقراولان سرخ به‌نزدیکیهای سفید کتله رسیده ودر آنجا موضع گرفتند. ازطرف دیگر، لاهیجان ورودسر ولنگرود وفومنات دوباره تحت تصرف دستجات سرخ افتاد.

گفتیم که‌تقریباً هفتاد وپنج‌درصد اهالی رشت ازشهر فرار کردند واز دومین روز ورود روسها، تقریباً شهر مرد. زیرا دکانها وبازار بسته ودرکوچه وخیابانها عابری را ملاقات نمی‌کردید. روزی ازمنزلم‌واقع در وسط شهر خارج شدم تا راهدارخانهٔ (راستاو) پاخیتونوف (عراق) رفتم وفقط دونفر را سرراه (تقریباً چهار کیلومتر) ملاقات کردم که سرشان را پائین انداخته وراه می‌پیمودند، درصورتی که خیابانهائی که ازآنها عبورمی کردم پرجمعیت‌ترین خیابانهای رشت بودند.

چند تا ازدکانهای خوار وبارفروشی صبحها باز می‌شدند، ولی نزدیك ظهر بسته شده وتقریباً چهار بعد ازظهر هم برای دوساعت باز می‌شدند. از دهاتهای اطراف نیز درمدت چند روز مردم چیزی به‌شهر نمی‌آوردند.

دولت انقلابی اشتراکی احسان‌الله خان دوستدار روز دوم تصرف رشت، ازطرف دستجات‌سرخ وارد شهر شدند وعمیدالسلطان رادوباره‌به‌حکومت‌نظامی شهر واطراف انتخاب کردند. عمیدالسلطان از رشت به‌طرف ده اجدادی خود فرارکرده بود واز طرف دولت اورا ازده خود به‌رشت خواستند.

در روز دوشنبه هفتم‌سنبله (مطابق پانزدهم ذیحجه وسی‌ام‌اوت) کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران تحت ریاست بانو بوالله و با شرکت شوهر اوآبوکف ومدیوانی وجوادزاده وعلی اوف جلسهٔ فوق‌العادهٔ خود را تشکیل داد وپس از مذاکرات طولانی دربارهٔ خط مشی آتیهٔ کمیته‌ودولت انقلابی اشتراکی ایران، تصمیم گرفت که‌عجالتاً تبلیغات کمونیستی را موقوف بدارند وانقلاب را به‌نام انقلاب‌ملی آزادکنندهٔ ایران ادامه دهند و کمیتهٔ انقلابی ایران راکمیتهٔ آزادکنندهٔ ایران بنامند.

روزسه‌شنبه هشتم سنبله بنا بردعوت عمیدالسلطان حاکم‌رشت، عده‌ای از اهالی درمیدان‌کارگزاری جمع شدند. جمعیت زیاد نبود ولی ازکلیهٔ محلات شهر آمده بودند. جوادزاده ودیگران نطقهائی ایرادکردند وبه‌اهالی رشت وعده دادند منبعد از آنها به‌اسم غرامات یا اعانه یك دینار مطالبه نخواهد شد و اموالشان را مصادره نخواهند کرد ومردم به‌راحتی می‌توانند به‌کسب وکار خود مشغول باشند و کسی متعرض نخواهد شد.

چند نفر از حضار فریاد کردند: «چرا فلان‌کس راکشتند؟»، «چرا دکان فلان‌کس را چاپیدند؟»، «چرا خانه فلان‌کس را مصادره کردندواثاثیه‌اش‌را بردند؟» جوادزاده ویارانش وعده دادند که‌مقصرین را به‌مجازات سخت خواهند رسانید. یکی ازحضار گفت: «برای‌اینکه

از شما اطمینان داشته ودکانها را بازکنیم، چندنفر از غارتگران را در همین میدان بـدار بکشید وروی سینه‌هایشان بنویسید بـرای دزدی و غارت معدوم گردیدند.»جوادزاده به‌زبان‌ترکی گفت: «اسامی‌مقصرین را بهما بگوئید تاآنها را به‌مجازات برسانیم.»

اجتماع‌میدان‌کارگزاری بدون ثمرماند.دکانها وبازار بازنشدند. فراریان به‌شهر نیامدنـد وشهر شکل یك قبرستان بـزرگ را به‌خود گرفته بود.

جوادزاده گرچه یکـی از وزیران هیئت دولت احسان‌الله خان بـود، ولی چون‌کمونیست بود وبه‌خصوص چون ترکی حرف می‌زد نتوانست جمعیت را از دولت واز ارتشیان سرخ مطمئن سازد.کمیتهٔ انقلابی ایران تصورکرد که احسان‌اللهخـان وجههٔ ملی دارد وشایـد جمعیت را راضی‌کند ومردم دکان وبازار را باز کرده وخبرشوندگان فراری به‌شهر عودت نمایند. بدین جهت هم به‌امضای احسان‌الله خان اعلامیهٔ ذیل را در روز دوازدهـم سنبله منتشر ساختند، ولی انتشار اعلامیهٔ نامبرده نیز مردم را مطمئن نساخت.

اینك‌ابلاغیهٔ احسان‌اللهخان:

هموطنان

دولت‌انگلیس که سالیان‌دراز است که برای رسیدن به‌آرزوی خود با نهایت جـدیت به‌کمك خائنین داخلـی دربلع وتصرف ایـران بدبخت کـوشش داشت، اخیراً بـا دست همـان خائنین

بی‌شرف قبالهٔ ایران را گرفت.

اینك نیرنگهای دیگری بـه‌کار می‌برد و آن اینست که از همـان خائنین تشکیل دولتی به‌اسم دولت ایران داده و با افـراد قشون ایـران بر ضد آزادیخواهان وفدائیان وطن می‌جنگد.

ما چون دیدیم که کار ایران گذشته و کاملاً به‌چنگال بیرحمانهٔ انگلیس افتاده و اولادهای عزیز وطن ما را قربانی حرص جهانگیری خود می‌نماید وعنقریب آتیهٔ ایرانیان بیچاره به‌مراتب وخیم‌تر و سخت‌تر از اسیران هند ومصر خواهـد شد، قیام به فـداکاری نمـوده ودست نیـازمند بـه‌سوی آزادیخواهان روسیه دراز کرده، مساعدت طلبیدیم. آنها هم با روی گشاده وقلب سرشار به‌جانب ما شتافتند وتا آخرین رمق در همراهی مقصدمقدس ما مضایقه نخواهند کرد.

هموطنـان! به ظاهـر هـای گـول‌زننده و ملاطفتهای زهرآگین انگلیسها ودولت ایران کـه امروزه عامل ومجری افکار آنهااست، امیدوار نشده وخوشحال نباشید، زیرا اگر ظاهراً شیرین ودلچسب است، اما درحقیقت زهر مهلك است.

عملیات ما اگـر چه در ظاهـر تلخ وصعب به‌نظر می‌آیـد، امـا یك آتیـهٔ درخشان ومملو از سعادت وسروری خواهـد بـود. البته مـی‌دانید

انقلاب این قسم ناگواریهای موقتی را داراست، لیکن در عقبش یك آرامش وخوشبختی عمومی جایگزین خواهد بود.

مابه‌هیچوجه به‌عادات و آئین مملکتی و روحانیون اهانت‌روا نداشته و آنچه‌شایعات‌است، کذب محض وتبلیغات دشمنان است.

هموطنان! بااطمینان خاطروامنیت به‌مساکن خود عودت نموده، مشغول زندگانی جاریه خود باشید ونیزازهرکس وازهرطبقه برعلیه ماعملیاتی مرتکب شده‌است، عفوواغماض کرده‌ایم.

در صورتی که بازهم پیروی از تبلیغات و اغوائات‌وتحریکات‌دشمنان وطن‌نمودید، احساسات ما را نسبت به خودتان طور دیگرخواهید کرد.

به تاریخ ۱۲ ذیحجهٔ ۱۳۳۸

احسان

نه فقط دکانها و بازار بازنشدند وفراریانی که به دهات نزدیك شهر پناه برده بودند، به شهرعودت ننمودند، بلکه اشخاص دیگری به دهات می‌رفتند.

درآن ۲۶ روزی که دولت انقلابی ایران وقشون سرخ دوباره بر گیلان وشهر رشت تسلط یافته وامور را اداره می‌کردند، اکثرخانه هائی که صاحبانشان فرارکرده بودند، غارت شدند. افراد قشون، آزادانه وبدون ترس می‌چاپیدند. یك زن گرجی که استوارسواره‌نظام

بـود، از کلیهٔسربازان بیشترزر وجـواهرات جمـع کـرده وآزادانه می‌فروخت. ولی ملاحان درغارت شرکت نداشتند.

کارکنان دولت انقلابی از اشخاص متفرقه انتقام می‌کشیدند و آنها رابه پلیس نظامی می‌سپردند. چند نفراز افسران ترك که با جمیل ونصرت آمده بودند ولی تسلیم قزاقان ایران نشده بودند، درغـارت شرکت داشتند وبا پول وثروت، نزد سردارمقتدر،خان‌طوالش فـرار کردند و سردارمقتدرقسمت بـزرگی از پول وثروتشان را از دستشان گرفته وآنها را راهی کرد.

در روز دهم سپتامبر ۱۹۲۰ (مطابق نوزدهم برج سنبله ۱۲۹۹) **درشهراعلان ذیل منتشرشد:**

تیرباران مخالفین انقلاب

برحسب حکم تأمینات نظامی کـه ازطرف شورای انقلابی قشون سرخ ایران تصدیق شده، اشخاص ذیل،تیرباران شدند:

۱ـ بریس گرین راکه جاسوس دنیکین بود. مشارالیه قبل‌ازاینکه داخل قشون سرخ شود، پیش دنیکین خـدمت می‌کرده و درآنجـا جـزو عدهٔ مخصوصی کـه منصوب بـه مستشار تشکیـلات جواسیس وصدرمحکمهٔ نظـامی وکماندانی شهر پتروفسك بوده، می‌شود و بـه استخدام حکومت شوروی انقلابی درمی‌آید، خدمت سابق خود را هیچ عوض نکرده، داخل‌قشون سرخ می‌شود.

۲ـ بابا خـان اوسیپوف را کـه جـاسوس انگلیسها بود و بالشویکهارا به آنها نشان می‌داد.

۳ـ یونس جمشید را کـه اوهـم جاسوس انگلیسها بوده واجزاء پارتی کمونیست را به آنها نشان می‌داد.

۴ـ علی عباس خالق‌زاده (علی‌اوف) را که منشی فرقهٔ کمونیست بوده ونزدعسگرها آمده‌پیش آنها پروپاگاند ضد انقلابی می کرد، به طرحی که یك باتالیون (گردان) آنها رابکلی خراب کرد. ادارهٔ تأمینات، نظامی یا غیرنظامی راکه درقشون سرخ پیروی ازضد انقلاب یا امثال آن بنمایند یـا جور دیگرنظم افراد قشون سرخ را خـراب کنند یـا جاسوسی نمایند، همانها سخت‌ترین مجازات را خواهند یافت، یعنی تیرباران خواهند شد.

رئیس تأمینات ـ بریگادزه

روزنامهٔ **عدالت** ارگان حزب کمونیست‌ایران (عدالت) اعلان نامبرده دربالا را درستونهای خـود درج واضافه‌کرده بودکه بنا بـه تحقیقات رسمی کـه ازفرقهٔ کمونیست ایـران نمودیم، عـلی عباس خالق‌زاده(علی‌اوف) درآنجامنشی فرقهٔ کمونیست‌ایران نبوده ونیست.

این قسم اعلانات وتکذیبها مـردم را بـه وحشت می‌انداخت. برای رفع وحشت مـردم، کمیتهٔ انقلابی ایـران در روز بیست ونهم

ذیحجهٔ ۱۳۳۸ (مطابق بیستم برج سنبلهٔ ۱۲۹۹) بیانیهٔ ذیل را منتشر ساخت :

بیان نامهٔ کمیتهٔ انقلابی ایران

برای اطلاع عموم هم مسلکان و برادران عزیز اعلام می‌شود جمعیت آزادیخواهان چون مظالم دولت جابرهٔ انگلیس ومداخلات غیرمشروعهٔ مأمورین سیاسی ونظامی آن دولت ضعیف کش را در مملکت ایران که ناشی از خیانتکاریهای زمامداران داخلی وهیئت سابقهٔ دولت بود و عملیات رژیم حاضره که سرتاپا مبنی برظلم و اعتساف وممانعت ازترقیات ملت است غیرقابل تحمل دانسته ومی‌دانیم علی‌العجاله به موافقت عموم ملت ومساعدت آزادیخواهان دنیا فقط به‌نام انقلاب برای رفع این‌دومحظور بزرگ که باعث خفقان روح آزادی و مانع ازسعادت وتعالی این ملت می باشندقیام وفداکاری کرده وبه‌صمیمیت و حسن‌نیت وثبات عزم خود با کمال اطمینان وقوت قلب امیدواریم عنقریب موفقیت حاصل نموده با نیروی انقلاب، برادران آزادیخواه خودرادرطهران وسایرولایات ملاقات کرده، بعد از ورود به مرکز وتصفیه خاك‌پاك ایران ازوجود قشون‌جابرانگلیس وتغییر رژیم حاضره که عموم ملت ایران از آن

ناراضی وغیرقابل‌قبول است تعیین مقدرات ملت ورژیم موافق امیال ملی را منوط به نظریات تودهٔ ملت وصلحای قوم که تشکیل اکثریت رامی‌دهند برگزار کرده تابه‌هرطورمقتضی دانند هیئت دولت وحکومت راتشکیل داده، رژیم ومقدرات مملکت را تعیین واعلام نمایند.

درخاتمه‌لازم می‌دانیم برای آگاهی‌هم‌مسلکان عزیز و پاس روح حریت، ایـن نکته را متذکـر شویم که امروزه بـا وجود فقدان تمام ضروریات انقلاب، با مساعدتهای رفقای آزادیخواه روسیه که با قلبهای مملوازصمیمیت و یك جهتی باما دست به دست داده، دوش به دوش، بلکه پیشقدم، کمك ومجاهدت می‌نمایند قابل تقدیردانسته، این موقع دنیا را مغتنم شمرده بدانیم کـه فقط انعکاس مظالم ظلمه وکاپیتالیزمهای دنیـا استکـه امروزه ایـن انقلاب مقدس را ایجادکـرده، ملت آزاد روسیه را با صدق‌نیت بدون نظرات سیاسی به مساعدت وهمقدمی ما برانگیخته. باید این حسن اتفاق را عموم هـم‌مسلکان تأیید نموده بـا بعضی عنوانات معلل نگذارند اغراض‌سیاسی انگلیسیها وخائنین، افکارملت را آلوده ومکدرکنند. عملیات برادرانهٔ آنها را استقبال نمایند تا ملت ایران نتایج حسنه

واستفادهٔ کاملی را کـه درخورانقلاب است درك کنند.

به تاریخ ۱۹ ذیحجهٔ ۱۳۳۸،
مطابق ۲۰ برج سنبله ۱۲۹۹
کمیتهٔ انقلابی ایران

توی‌پرانتز

درایام‌عقب‌نشینی ارتشیان سرخ از رشت ولاهیجان وفومنات، دولت شوروی آذربایجان قفقاز حکم تجهیـزات قشونی داده و کلیهٔ ساکنین‌و اتباع‌ایران مقیم آن‌کشور را مشمول خدمت نظام دانسته و زیر اسلحه خواند.

ساعـدالـوزاره کنسول ایران مقیم بـادکوبه (محمد ساعد مراغه‌ای(۱) نخست‌وزیرسابق) برای جلوگیری از تجهیز اتباع ایران درروز اول‌ماه سپتامبر ۱۹۲۰ مکتوب زیر را تحت شمارهٔ ۴۳۰۹به کمیسر امورخارجهٔ آذربایجان شوروی‌فرستاد.

اینك رونوشت مکتوب ساعدالوزاره ژنرال کنسول ایران به کمیسر امور خارجه آذربایجان را می‌خوانید:

شمارهٔ۴۳۰۹
اول‌سپتامبر ۱۹۲۰

بر طبق مادهٔ دوم حکم تجهیزات قشونـی مورخهٔ۲۸ اوت گـذشته تحت شماره ۵۶ اظهار شده است که تمام اتباع ایرانی‌ساکن‌شهربادکوبه

واطراف، تولد شده در ولایات ایـران که تسلط سویتها در آنجا برپااست، باید داخل قشون‌سرخ بشوند. همچنین در آن حکم ذکر شده که تمام اتباع ایرانی، متولد شده در ولایات ایران که‌در آنجاهاعجالتاً تسلط دولت‌سویتی برپانیست، حکم اتباع دول خارجه را دارا می‌باشند که جمهوریت متحـدهٔ سوسیالیستی قراردادهای لازم را منعقد نکرده‌اند. موضوع حکم فوق اساساً مـخالف حقوق بین‌الملل بوده و مخصوصاً اتباع ایران راتماماً ازاختیارات وحقوق اجتماعی خودمحروم وزمینه را برای مناقشات و ضدیتهای آتیه تهیـه می‌کند. برطبق حقوق بین‌المللی معمول در تمام ممالك، اتباع خارجه حتی اتباع ممالك‌مخاصمه که دولت تجهیز کننده بـا آن دولت در جنگ می‌باشد، از تجهیزات نظامی آزاد می‌باشند واگر برای اتباع دول مخاصم این مسئله واضح است، مسلماً بـرای دول دوست واضحتـرخواهد بود. خصوصاً اینکار خیلی بـی‌مناسب می‌باشد برای اتباع‌مملکتی که‌ازاول باسویتهادوست‌بوده ونصف آن در تحت تسلط دولت سویتی واقع شده‌است. چون عجالتاً ممکن نیست حدود قسمتهای ایران که تحت تسلط سویتها می‌باشد معین بشود، زیرا که جنگهای داخلی در این مملکت ادامه دارند،

لهذا غیر ممکن است در بین اتباع ایرانی فرق گذاشته، یك قسمت آنها را تجهیز و قسمت دیگر را به رسم اسیر جنگی جمع آوری نمود و چون حکم فوق مجازات سخت برای فراریان و نافرمانان پیش بینی می کند. مسلماً اجرای حکم نارضایتیهائی را در بین اتباع ایران تولید کرده و اشکالات در ارتباط دوستی دول ایران و آذربایجان فراهم می آورند. بالاخره اتباع ایران را در تجهیزات نظامی گذاشتن در ردیف اتباع خارجه که با دولت شوروی سوسیالیستی روسیه قراردادها منعقد نکرده اند، برضد مواد کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی بوده که به وسیلهٔ یادداشت کمیتهٔ امور خارجه، رفیق چیچرین نشر یافته است. زیرا در یادداشت مزبور ذکر است که اتباع ایرانی در روسیه اختیارات و حقوق مخصوص دارا بوده و هرگز تجهیز نخواهند شد.

موظف هستم که مسئله فوق را از نظر شما بگذرانم. این مکتوب را به خدمت شما نوشته، خواهش می کنم که فوری حکم لازم داده شود که مادهٔ فوق را از حکم تجهیزات نظامی بردارند و همچنین استدعا دارم که اقدامات شما را جع به اینکار را به اینجانب اطلاع دهید.

کنسول ایران: ساعدالوزاره

فصل هجدهم

کنگرهٔ ملل شرق

قبل از این گفته بودیم که در جلسه‌ای که بنا بر دعوت بانو بولله در بنگاه کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران تشکیل شده بود. قرار شده بود که اینجانب و آقای احمدخان حیدری به همراه بلوشکین برای شرکت در کنگرهٔ ملل شرق به باکو به رویم ولی عقب نشینی قشون سرخ از جبهه‌های جنگ و شهرهای رشت و لاهیجان و فومنات، بلوشکین را وادار به فرار نمود و دکتر بلینکی نیز همراه ایشان رفت و من و حیدری در رشت ماندیم. پس از ورود قزاقان ایران به رشت، احمدخان حیدری از رشت به طرف تهران حرکت نمود، ولی من در رشت ماندم و وقتی قشون سرخ دوباره رشت را اشغال کرد، کنگرهٔ ملل شرق رو به پایان بود و پیشوایان حزب کمونیست ایران وقت نداشتند که با اینجانب برای رفتن به باکو به مذاکره نمایند(۱).

کنگرهٔ ملل شرق که ارکان کمونیستهای ایران آن را «مجمع نمایندگان شرق» می‌نامد، در روز چهارشنبه اول سپتامبر ۱۹۲۰ (مطابق نهم سنبلهٔ ۱۲۹۹ و هفدهم ذیحجهٔ ۱۳۳۸) در شهر باکو به تحت صدارت نریمان نریمانوف رئیس کمیتهٔ انقلابی و شورای کمیسرهای ملی آذربایجان قفقاز افتتاح یافت.

۱۸۹۱ نفر که ۱۲۷۳ نفر آنها کمونیست و ۵۵ نفر آنها زن بودند در کنگرهٔ نامبرده شرکت داشتند. از حیث ملیت، شرکت کنندگان به‌ترتیب‌ذیل تقسیم می‌شدند:

گرجیها ۱۰۰نفر، ارمنیها۱۵۷ نفر،ازبکها ۱۵ نفر، ترکمنها ۳۵ نفر،ترکهای عثمانی ۲۳۵ نفر،ایرانیها (فارسها) ۱۹۲نفر ،باشقیرها ۱ نفر،لهستانیها ۵نفر، سونگاریها ۳نفر، اعراب ۳ نفر، کالمیکها۳ نفر، خزاره‌ایها ۱۱ نفـر، آلمانیها ۳نفر، اکراد ۸ نفر،لزگیها۲۱۵ نفر، جمشیدیها ۱۲ نفر، یهودیها۴۱ نفر، آجاریها۱۰ نفر ، سارتها۱۰نفر، قرقیزها۴۷نفر، تاجیکهای ترکستان ۶۱ نفر، هندیها ۱۴نفر، کرواسیها ۱نفـر، کومیها ۳۱ نفـر، آستیانها ۱۷ نفر، آبخازها۲ نفر،اوکرائینیها ۱نفر، چینیها ۸نفر،تکنیها ۲ نفر،چچنها۷۲ نفر،چکها ۱نفر، کاباردینیها ۹نفر، لایتشها۱نفر،اینگوشها ۱۳ نفر، روسها ۱۰۴نفر.

ملیت۲۶۶ نماینده‌مجهول بود و۱۰۰ نماینده هم اعتبارنامهٔ‌خود راتقدیم کنگره نکرده بودند.

نریمان نریمانوف درنطق افتتاحیه خود چنین گفت:

رفقا! انعقاد اولین جلسهٔ کنگرهٔ نمایندگان‌ملل خاور که‌عالم‌مثل‌آن را ندیده خوشبختانه نصیب من شده است.

خاور کهن که‌مقدمتاً مهد تمدن ما بود، امـروز در اینجا اشکریزان از بلیات و جراحاتی که از متمولین‌وسرمایه‌دارهابه‌او واردشده،سخن‌خواهد راند. این ملل خاور به قسمتی از زندگانی خود

مطلع نیستند که همسایگان‌شان به‌چه‌بلیات مدهش ازطرف‌سرمایه‌داران مبتلا شده‌اند. ولی امروزاز اوضاع یکدیگر مستحضر شده، پرده‌های مشقات آنان بالارفته و آنها از وضعیت حقیقی اوطان‌خود مطلع خواهندگشت وفایدهٔ این مجمع برای‌آنها آن خواهد بود که متحداً باکمك همدیگرزنجیر سرمایه‌را گسسته‌وآن رامحو نمایند.

نطقهای دیروز قبل ازافتتاح کنگره به‌من اجازه می‌دهد بگویم که فایدهٔ‌دیگر مجمع امروز را نیز تأیید نمایم وآن این است که امروز نمایندگان دوعالم دراین مجمع حضور دارند. یکی نمایندگان‌عالم رنجبران (خاوریان)، دیگری نمایندگان رنجبران عالم ظلم‌کنندگان (اروپا). محقق‌است که‌چنانچه نمایندگان‌عالم ظلم‌کنندگان ازطرف سرمایه‌داران انتخاب می‌شدند، اشك خاورکهن‌نمی‌توانست تأثیری برآنها داشته‌باشد.

خوشبختی‌دراینجاست که‌حاضرین،منتخبین طبقهٔ‌کارگر ممالك سرمایه‌دارانند. قلوب آنان حساس وحقیقت‌بین است. آنها معنی اشك را حس‌کرده، جریان اموررا تندتر خواهند نمود تابزودی ممکن‌بشود سلطهٔ سومین‌مجمع‌بین‌الملل را اعلان نمود.

بعد نریمانوف اسامی چند نفر را خواند وپیشنهاد نمود که آنها را برای ریاست کنگره انتخاب نمایند وجمعیت بدون هیچ اعتراض یا اظهار عقیده‌ای آنها را بهریاست کنگره انتخاب نمود.

ایرانیهائی که در کنگره حاضر بودند ملاحان، کارگران، دلالان وولگردان بودند که اکثر آنان دراثر بیکاری در انزلی ورشت وپیربازار حاضر شده بودند که برای دریافت چند قران مزد روزانه به‌بادکوبه بروند.

میرصالح مظفرزاده وهوشنگ (گائوك) اعضاء هیئت اعزامیهٔ فوق‌العاده میرزا کوچك‌خان (دولت جمهوری انقلابی شوروی‌ایران) مراسلهٔ زیر را به‌هیئت مدیرهٔ کنگره دربارهٔ نمایندگان ایران نوشتند:

جمهوریت سوسیالیستی سویتی ایران، هیئت اعزامیهٔ فوق‌العاده ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰، نمرهٔ ۷۴

به‌هیئت مدیرهٔ کنگرهٔ ملل شرق

هیئت اعزامیهٔفوق‌العادهٔ دولت انقلابی‌ایران درضمن‌مکتوب مورخهٔ ۱۸ جاری ودرتحت نمرهٔ ۷۳ به‌آن‌هیئت مدیره رسماً اعلام‌کرد که‌اشخاص وارده از انزلی برای شرکت در کنگرهٔ ملل‌شرق به‌سمت نمایندگان ملت ایران وهمچنین تمام ایرانیهائی که از ترکستان واز ولایات بادکوبه جمع‌شده‌اند، به‌استثنای چند نفر آنها، نمایندگان

ملت ودولت انقلابی ایران ویا ولایات انقلابی ایران نبوده ونیستند.

چون مسئلهٔ شرکت در کنگرهٔ ملل شرق از مهمترین مسائل می‌باشد و در موقع تشریح مسایل راجع‌به ایران، این نمایندگان نخواهند توانست‌توضیحات لازمه رابدهند وممکن‌است که درنتیجهٔ نادانی ونداشتن اختیارات، سوءتفاهماتی تولید شده وسبب اثرات اسف‌انگیز گردد، این است که هیئت‌اعزامیهٔفوق‌العاده،دقت‌وتوجه‌هیئت مدیرهٔ کنگرهٔ ملل‌شرق‌را به‌این‌پیشنهادجلب‌می‌کند ودیروز درجلسهٔ عمومی کنگره به‌هیئت مدیره پیشنهاد کرد کمیسیونی برای شور ومطالعه در مسائل پیشنهاد شده ، مخصوصاً مسئلهٔ تشکیلات درمشرق، تشکیل شود. چون این مسئله خیلی نافع ومفید است لازم است که‌کنگره زیادتر از تمام ممالك دیگر ایران را درنظر بگیرد، زیرا ایران مرکزتمدن مشرق بوده وهمیشه رل‌بزرگی درتمام ملل شرق خواهد داشت. هیئت اعزامیه پیشنهاد می کند مسئله ایران را از مسائل دیگر مجزی کرده ودقت مخصوص‌دراین مسئله بنمایند وهمچنین لازم است که ازبین نمایندگان ایران که درکنگره شرکت دارند از اشخاص صحیح

وخبره کمیسیونی تشکیل شده پیشنهادات خـودرا
به‌اسم ایران به‌جلسهٔ عمومی کنگره تسلیم نمایند.

هیئت اعزامیهٔ فوق‌العاده‌ایران،
مظفرزاده و هوشنگ

پس از انتخـاب هیئت رئیسهٔ کنگـره، زینویف کـه یکی از نزدیکتریـن همـکاران لنیـن ورئیس کمیتهٔ اجـرائیهٔ بین‌الملـل سوم (کمونیست) وادارهٔ امور انقلاب بین‌المللـی را عهده‌دار بـود، نطق مفصلی ایرادکردکـه قسمتی ازآنـرا دراینجا درج ومنتشر می‌نمائیم تا معلوم باشدکه لنین وتروتسکی پیشوایان حزب کمونیست و دولت شوروی روسیه برای چه وبرای رسیدن به چه مقصدی بودکه کنگرهٔ ملل شرق را تشکیل دادند. زینویف گفت:

رفقا! مقصود من‌این است که درحضور شما مطرح‌نمایم که بین‌الملل کمونیست‌با چه نظری به مجمع امروزهٔ ملل‌شرق نگاه می‌کند. این مجمع موقعی مدنظر واقع‌شده‌که برای‌تشکیـل کنگرهٔ بین‌الملل کمونیست تمام عالم آماده می‌شوند. در این موقع قسمتی از نمایندگان کنگرهٔ مزبور در مسکو گرد آمدند. آنها باکمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل کمونیست وازطرف‌چندین مملکت به‌ما مشرقیها روی‌آوردند وپیشنهـادنمودندکـه در باکو برای مجمعی آماده شویم که امروزه خوشبختانه در آن حاضریم.

در کنگـرهٔ بین‌الملـل کمـونیست عالـم نمایندگان کارگران و برزگران تمام ممالك اروپا و آمریکا حضور داشتند. در کنگـرهٔ مسکو بعضی نمایندگان مختلف مشرق نیز بودنـد. ولی امروز برای ما ممکن شد نمایندگان شرق را کاملتر جمع نمائیم وما گمان مـی‌کنیم تجمع امـروزهٔ باکـو دومین قسمت مجاهداتـی را کـه کنگرهٔ مسکـو به‌اختتام رسانیده انجام خواهد داد.

ما نهایت‌افتخـار را می‌کنیم از اینکه برای بین‌الملل کمونیست ممکن شد بـرای اولین‌مرتبه در تاریخ انسانی دریك محـل، تقریباً نمایندگان بیست‌ملت ازملل شرق را جمع‌نماید، درصورتی که ملل مزبوره قسمتی با یکدیگر دشمن ، بعضی از حال دیگری چندان مطلع نبوده وبرای آنهـا ممکن نمی‌شد متفقاً در یك جا نشسته،مسایل‌مهم امروزه را طرح وحل نمایند.

مااین‌مجمع‌رااتفاق‌مهم تاریخی‌می‌شماریم، برای‌اینکه‌نه‌فقط کارگران‌اروپ و آمریك به‌جنبش آمده‌اند بلکه ما زنده مـاندیم و دیدیم روزی را که‌نه‌یك، نه‌ده، بلکه‌صدها هزار ومیلیونها نفر از رنجبران ملل شرق که قسمت عمدهٔ جمعیت عالم را تشکیل مـی‌دهند به‌حرکت آمـده وفقط آنها می‌توانند مسئلهٔ جنگ‌زحمت‌با سرمایه‌راحل‌نمایند.

رفقا! چنانچه شما می‌دانید این مجمع از طرف بین‌الملل کمونیست احضار شده و امروز ما در این مجمع نه فقط کمونیست می‌بینیم، بلکه نمایندگانی هستند که بسته به این فرقه نبوده ولی بی‌طرفند و شاید از احزاب دیگر هم هستند.

درمرتبهٔ اول، این مسئله مخالف بنظر می‌آید که چطور ممکن است مجمع کمونیست اشخاصی را احضار کرده و عضویت جلسه را به آنهائی بدهد که بی‌طرف باشند. این رویه ظاهراً متناقض بنظر می‌رسد، ولی در حقیقت کاملاً مطابق آمال و پلتیك و مقاصد بین‌الملل کمونیست است که ملل شرق را جمع کرده و از آنها سؤال نمی‌کنند آیا تو بسته به بین‌الملل سوم یا حزب کمونیست هستی یا نه؟ ما سؤال نمی‌کنیم از کدام دسته هستی؟ ما فقط سؤال می‌کنیم آیا تو رنجبر هستی؟ آیا تو بسته به طبقات رنجبران هستی؟ تو مایل هستی جنگ زحمتکشان با سرمایه‌داران ادامه پیدا کند؟

همین کافی است، دیگر تذکرهٔ حزبی نمی‌خواهیم و نمی‌پرسیم، زیرا جمع شده‌ایم مسایلی را که حلشان از نوع بشر خواسته شده، حل کنیم.

رفقا! باری که امروز میان مجمع بین‌الملل محو شدهٔ دوم و مجمع بین‌الملل سوم که هر روز در ترقی است موجود است، فقط بار حزبی نیست که فقط اشخاص بسته به آن حزب را به خود جلب

نماید. خیر! این نزاع بین سرمایه و کار است که
هر زحمتکش بدون فرق حزبی بدان علاقمنداست.
(روزنامهٔ کمونیست، چاپ رشت، شمارهٔ ۱۰،
سال ۱۹۲۰)

از این مقدمهٔ نطق گریگوری زینویف رئیس کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم (کمونیست) بخوبی آشکار می‌شود که باعث تشکیل کنگرهٔ ملل شرق، کمیتهٔ اجرائیهٔ نامبرده می‌باشد و مقصد از تشکیل آن، مبارزه به‌نام ملل شرق نه فقط با سرمایه‌داران بلکه با بین‌الملل دوم (سوسیالیست) بوده.

از یك‌طرف، زینویف دراین مقدمهٔ نطق خود اظهار کرده که نمایندگان بیست ملت در کنگرهٔ باد کوبه شرکت دارند، ولی ازطرف دیگر منشیگری کنگره اظهارمی‌نماید که بیش ازپنجاه ملت در آن کنگره حضور داشته‌اند وازسوی دیگر به‌قول هیئت اعزامیهٔ فوق‌العاده دولت میرزا کوچك‌خان، اکثر شرکت کنندگان ایرانی در کنگره، نمایندگان دولت وملت ایران نبودند.

آیا هندیها، افغانیها، چینیها وغیره که بعنوان نمایندگان ملل خود درباکو جمع شده بودند، صحیحاً هندی، افغانی، چینی بوده ونمایندگی ملل و کشورهای خودرا داشته‌اند؟

در هرحال، کنگره تشکیل شد ونمایندگان چند روز مشغول شنیدن نطقهای آتشین پیشوایان حزب کمونیست روسیه مانند زینویف، بلاکن، اسکاچکوو پاولویچ ودیگران دربارهٔ آزادی ملل شرق ومبارزه با سرمایه‌داران وتعریف وتمجید ازعملیات کمونیستهای روسیه بودند.

از ۱۹۲ نفر نمایندگان ملت زحمتکش ایران هیچ یك درکنگره

دهان‌بازنکرد (۲)، ولی یك‌زن بادکوبه‌ای اجازهٔ اظهار چند کلمه راگرفتند واولی به‌زبان ترکی‌نطقی ایرادکرد ودومی‌سخنان اورابه‌روسی‌ترجمه نمود.

درابتدا قرار بود که نطقها وتصمیمها و قطعنامه‌ها به زبانهای زیادی ترجمه شود، ولی‌هیئت مدیرهٔ کنگره همین که انتخاب شد این تصمیم را بیجا دانست وقرار براین شد که فقط زبانهای‌فارسی وترکی برای ترجمهٔ نطقها بکار برده شود.

کولچ کمونیست انگلیسی و روسمر کمونیست فرانسوی و شابیلن کمونیست بلغار نیزاجازهٔ ایرادنطق گرفتند. کمونیست‌انگلیسی اظهار عقیده کرد که‌کارگران انگلستان فقط وقتی ازیوغ سرمایه‌داران آزاد خواهند شد که کلیهٔ مستملکات از دست انگلستان خارج شود. کمونیست فرانسوی دربارهٔ مستملکات فرانسه سخن نگفت ولی وعده داد که کارگران فرانسه برای آزادی ملل‌شرق مجاهدت خواهندکرد و کلیهٔ ملل شرق را دعوت کرد که به‌دولت شوروی روسیه کمك و همراهی نمایند. شابیلن کمونیست بلغار هم قول داد که کارگران وزحمتکشان کشورهای بالکان باکمونیستهای روسیه همراه بوده و برای آزادی ملل شرق مجاهدت خواهندکرد.

پس ازپایان نطق هر پیشوائی، حضار هورا می کشیدند وفریاد زنده‌بادشنیده‌می‌شد:«زنده‌باد لنین، زنده‌بادتروتسکی،زنده‌بادزینویف، پیشوایان انقلاب بین‌المللی؛ زنده باد ملل‌شرق، زنده باد کمونیستها.»

درکنگرهٔ ملل شرق که برای مطالعه وبررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی واقتصادی کشورهای شرق وپیدا کردن وسایل‌آسایش و سعادت آنها تشکیل شده بود، نمایندگان هندیها (۳۰۰میلیون نفر)،

چینیها (۴۵۰میلیون نفر)،ارمنیها و گرجیها وافغانیها وژاپنیها (۱۰۰ میلیون‌نفر) وملل دیگرشرق صحبت نکردند (اجازهٔ صحبت به‌آنها داده نشد). فقط یك بی‌طرف، ناربوتابکوف نام، ازطرف ترکستانیها ویك کمونیست، قرقمازوف نام، ازطرف داغستانیها صحبت کردند و سه‌زن هم اجازهٔ صحبت گرفتند که فقط «زنده باد لنین، زنده باد تروتسکی، زنده باد زینویف» گفتند واز تریبون پائین آمدند.

ناربوتابکوف ترکستانی در ضمن نطق خود، طرفداری صاکنین ترکستان را از رژیم واستیلای شورویها را در میهنشان اعلام نمود واظهار کرد: کمونیستهای روس که برای ادارهٔ امور کشور ترکستان مأمور می‌شوند مانند مأمورین دولت امپراطوری با اهالی رفتار می کنند ومردم را منزجر می‌سازند و اگر رفتار ایشان در آن سامان ادامه پیدا کند اهالی برای آزادی خود ازتسلط وفشارآنهادست به‌اقداماتی خواهند زد که انعکاس خوبی درکشورهای همجوار نخواهد داشت.

قرقمازوف داغستانی از همراهی وهمکاری رفقای روس خود با طبقات فقیر وناچیز ملت‌خود تعریف وتمجید کرد وعملیات بکها و خانها ومالکین داغستانی وافسران ومأمورین دولت روسیهٔ تساری و دنیکین وبخصوص هیئت دولت آزاد ومستقل کشور خود رابه‌سختی تنقید نمود. وی‌شیخ شمیل را طرفدار فقرای داغستان معرفی کرد و برافسران عثمانی ـ یوسف‌عزت‌پاشاونوری‌پاشا فاتح‌بادکوبه ودیگران که خود را طرفدار حزب اتحاد و ترقی می‌نامیدند ـ سخت‌ترین حملات را نمود واظهار کردکه آنها برای کمك به‌بکها وخانها و خائنین به‌داغستان آمدند وتلاش کردندکه دولت سرمایه‌داری و ضد -

انقلابی در آن کشور تشکیل شود.

قرقمازوف در نطق مفصل خود همچنین اظهار کرد که دهقانان و فقیران و بیچارگان داغستان از روز اول انقلاب بلشویکی تحت لوای لنین و تروتسکی جمع شدند و با افسران و مأمورین دولت امپراطوری و بکها و خوانین و مالکین داغستانی و دولت ملی و جمهوری داغستان و افسران دروغگو و جهانگیر عثمانی جنگیدند، تا روزی که ارتش سرخ به داغستان آمد و دولت جمهوری داغستان را نابود کرد و ملت ستمدیده و فقیران کشور را از یوغ سرمایه‌داران ملی و بین‌المللی خلاص کرد.

قرقمازوف نطق خود را با جملات زیر به پایان رسانید: «زنده باد ملل ستمدیدهٔ شرق، زنده باد توده‌های زحمتکش غرب، زنده باد اتحادشان تحت لوای سرخ بین‌الملل سوم، زنده باد اتحاد برادرانه ایشان به ریاست و پیشوایائی لنین، تروتسکی و زینویف پیشوایان بزرگ انقلاب.»

انورپاشا وزیر جنگ و فرماندهٔ کل سابق قشون عثمانی و یکی از پیشوایان با نفوذ حزب اتحاد و ترقی (ژون ترکهای) ترکیه و یکی از مسئولین قتل‌عام ارمنیها در ایام جنگ ۱۸-۱۹۱۴ که پس از تسلیم ارتش عثمانی و اشغال ترکیه از طرف متفقین، از ترکیه فرار کرده، ابتدا به آلمان و بعد به مسکو رفته بود و با دولت بلشویك روسیه پیمانی برای ادامه جنگ با متفقین بسته بود، همراه چند نفر از همکارانش برای شرکت در کنگرهٔ ملل شرق دعوت داشتند. ترکهای عثمانی بیش از ملل دیگر نماینده به کنگره فرستاده بودند.

ورد انورپاشا به تالار کنگره مظفرانه بود. تمام نمایندگان سرپا ایستاده و چند دقیقه فریاد «زنده باد غازی انور پاشا، زنده باد ناجی اسلام» سردادند و هورا کشیدند.

زینویف و رفقای کمونیستش که اصلاً انتظار نداشتند ورود

انورپاشا به‌تالار کنگره به‌تنهائی کافی باشد اثر نطقهای آتشین چندروزهٔ نمایندگان ورئیس بین‌الملل سوم محو شده واحساسات پان اسلامیزم درنمایندگان ملل اسلام ظاهر شود، بی‌اندازه متغیر شده و اجازهٔ صحبت به‌انورپاشا وهمکاران او ندادند وبه بهانهٔ اینکه می‌خواهند از انورپاشا پذیرائی شایانی در شهر بادکوبه که بنا برحکم او از طرف برادرش نوری پاشا از دست انگلیسیها آزاد شده بود بنمایند، جلسهٔ کنگره‌را تعطیل کردند.

به‌نمایندگان ترکیه اجازه داده نشدکه درکنگره شخصاً اظهار نظر نمایند، ولی گزارشنامه‌ای که ازطرف آنها به‌ریاست کنگره‌تقدیم شده بود درجلسهٔ کنگره خوانده شد ولی‌به زبانهای دیگر ترجمه‌نشد.

حیدر عمواوغلی وسلطان‌زاده واکثریت ایرانیانی که حضور داشتند احتیاج به‌ترجمهٔ آن گزارش نداشتند، چون با زبان ترکی بیش از زبان فارسی آشنا بودند. فراموش نکنم وبگویم که حیدر عمواوغلی کمونیست ایرانی وسلطانزاده (میکائیلیان) کمونیست‌ارمنی ایرانی، نیز فریاد زدند: «زنده باد انورپاشا غازی وحامی‌عالم اسلام».

انور پاشا در اثر پذیرائی گرمی که نمایندگان ملل اسلام در کنگره ملل‌شرق از وی کردند،خاطر جمعی حاصل کرد که او دربین توده‌های ملل اسلام بیش ازلنین نفوذ دارد، بنا براین می‌تواندآنها را دوباره به‌اسم اسلام تحت لوای خود جمع کند. زینویف ورفقایش نیز فهمیدندکه وجود انورپاشا مانع بزرگی برای پیشرفت مقاصد دولت شوروی در امتهای اسلامی است وباید از اقدامات وتبلیغات او دربین ملل اسلام جلوگیری کرد.

فی‌الحقیقه کنگرهٔ بادکوبه باعث شدکه بین فرماندهٔ سابق‌قشون امپراطوری وداماد خلیفه و«ناجی ملل اسلام» ازیك طرف وپیشوایان

انقلاب بلشویکی و«ناجیان ملل شرق» ازطرف دیگر اختلافات شروع شده و«ناجی ملل اسلام» برای شروع جنگ با «ناجیان‌ملل‌شرق» به‌ترکستان فرار نماید (۳).

نمایندگان ملل شرق در کنگره، بیش از هفت جلسهٔ علنی داشتند ودرهرجلسه، نمایندگان بین‌الملل‌سوم زینویف، پاولویچ، بلاکن ودیگران صحبت ونطق وپیشنهادهائی می‌نمودند و کنگره پیشنهاد اشخاصی راکه‌هیچ ربطی‌با ملل شرق نداشت به‌اتفاق آراءو بافریادهای زنده‌باد قبول وتصویب می‌کرد.

ولی چرا درحالیکه دررشت، حزب کمونیست ایران بنابرحکم بانوبوالله می‌خواست نمایندگانی از ایران بفرستد تا دربارهٔ اوضاع اقتصادی‌وسیاسی ومسئلهٔ اراضی وانقلاب مشروطه اظهاراتی بنمایند، درکنگره اجازه نداده بودندکه نمایندگان ایران یا ملل دیگرصحبت کنند واجازه دادندکه‌آنها دهان خود را فقط برای فریاد «قبول است، صحیح است وزنده باد» بازکنند؟

این‌کار یکی از اسرار سیاسی کمیسری امور خارجه مسکوبود که ناشی از این‌مسأله می‌شدکه نمایندگان‌شوروی‌درلندن به‌مذاکرات خود برای عقد یك‌قرارداد تجارتی با نمایندگان دولت انگلستان ادامه می‌داد.

درششمین جلسهٔ کنگره، لایحهٔ(تز) زیرراجع به‌تأسیس‌دولتهای شوروی در کشورهای‌خاور برطبق‌گزارش‌بلاکن، عضو کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم ودیکتاتور سابق مجارستان بتصویب رسید:

انقلاب‌ملل شرق برعلیه‌قوای بیگانه‌وداخلی
وجهانگیران خارجی وسرمایه‌داران داخلی باعث

شده که مسئلهٔدولتهاورژیمهایدولتی در کشورهای مشرق حـل گـردد. بـورژوازی اروپـا بوسیلهٔ سیاستهای مختلف توانسته است ماهیت رژیم‌های دولتی راکه‌آلت فشار برطبقات‌زحمتکش‌می‌باشد ازنظر مردم پنهان دارد، ولی درکشورهای خاور ماهیت‌فشار آورندهٔ رژیمهای دولتی‌آشکارومعلوم است.

حیات‌وکلیهٔحاصل‌دسترنج طبقات‌فقیر که‌در آن‌کشورها از کلیهٔحقوق‌بشری‌محروم‌می‌باشند، با دست سلطانها، شاهان، امیرها،ایلخانیها ومتحدین آنان یعنی طبقات سرمایه‌داران و مأمـورین‌دولت خرید وفروش می‌شونـد. دراثـر همین اوضاع، جهانگیران بیگانه درکشورهای مستعمراتی ونیم - مستعمراتی توانسته‌اند بوسیلـه وبا همراهی‌سران دولت وافسران ارشد ومـأمورین عالیمقام دولت مقاصد استعماری‌خود را به‌پیش برده و دسترنج طبقات فقیررا صاحب شوند.

طبقات‌سرمایه‌داران وپولداران‌درکشورهای خاورنزدیك مانند هم‌طبقه‌های خود درباخترزمین خواستند به‌تسلط خودشکل اقتدارات ملی‌بدهند. اعلان‌رژیم پارلمانتاری در ترکیه‌وایران وتأسیس جمهوریهای دموکرات در گرجستان با راهنمائی

منشویکها، درارمنستان با همراهی داشناکسوتیون ودرآذربایجان به‌راهنمائی مساواتچیها به‌نام و به‌عنوان «آزادی ومساوات» واقع گردیدولی کلیهٔ سیاستهای نـامبرده نتوانست حتی ظاهراً هم اقتدارات ملـی راتـأمین کند. درایـن کشورهـا فقر و گدائـی درمقابل خوشگذرانی کارکنان جهانگیران بیگانـه موجود بوده واراضی ازدست مالکین سابق گرفته نشده است. طرز جمع آوری مالیات توفیرنیافته وطبقات فقیرازآن طـرز صدمـه می‌بینند. دولت منافع محتکرین ونفع بیگانگان را حفظ‌می کند، درصورتـی که مخـارج دولت را طبقات بی‌چیز می‌پردازنـد. این‌اوضاع اظهارات دروغین‌دربارهٔ آزادی واقتدارات ملی راکـه ازطـرف احزاب دموکراتیك ملی ترکیه وایـران وداشناکسوتیون ومنشویکهاکه به‌نام سوسیالیزم به‌این‌کارهـااقدام نمودند، به‌خوبی ظاهر ساخت.

انقلاب توده‌هـای زحمتکش شرق پس از اخـراج ومحونفـوذ جهانگیران بیگانه نیز ادامه خواهد داشت. این انقلاب پایان نخواهـد یافت تـا روزی کـه تسلط سلاطین، شاهـان، امیرها، پادشاهها، بکهاکه به‌نام اقتدارات ملـی ومساوات ازپولداران طرفداری نمـوده وطبقات بی‌چیزرا تحت فشاروتعدیات خود نگه‌داشته وعدم‌مساوات

را در بین طبقات تقویت می‌نماید و مالیات دهندگان را فدای مالیات گیرها می‌نمایند، از بین برود. انقلاب پایان نخواهد یافت تا روزی که اراضی از دست مالکین خارج شود و در اختیار فقرا قرار گیرد. کشاورزان ملل شرق مانند کشاورزان روسیه، انقلاب خود را مبدل به یك انقلاب بزرگ نموده و اراضی را از دست مالکین خواهند گرفت تا کسی از رنج زحمتکشان استفاده نکند.

همان گونه که کشاورزان روسیه انقلاب اکتبر خود را با همکاری کارگران مؤسسات صنایع و با راهنمائی حزب کمونیست و در نتیجهٔ گردآمدن به دور شوراهای دهقانان اجرا نموده و اراضی را از دست مالکین ربوده و امروز هم در دست خود نگه داشته‌اند، همان طور هم دهقانان مظلوم و فقیر کشورهای شرق در ایام مبارزهٔ انقلابی خود باید همراهی کارگران انقلابی باختر و بین‌الملل کمونیست و دولت شوروی حاضر و آینده را بخواهند.

دولت شوروی و تشکیلات شوروی فقط آلت است و برای حفظ اقتدارات و سازمانهای متشکل کارگران مؤسسات صنایع می‌باشد. سیستم شوروی یگانه سیستم مناسب و مساعدی است که توسط

آن توده‌های زحمتکش کارگران و کشاورزان، دشمنان خود (مالکین، تجار، مأمورین عالی‌رتبه‌و افسران ارشد)را ازپستهای عالی‌خود بیرون کرده وتقدیر خود را معین خواهند کرد. فقط سیستم شوروی میتوانـد اراضی خـارج شده از دست مالکین‌را در اختیار کشاورزان فقیر نگـه‌دارد. اتحاد دولتهای شوروی بایکدیگـرو تشکیل یك اتحادیهٔ بزرگ از آنها، یگانه وسیله‌ای است که زحمتکشان کشورهای شرق‌را واداربه خودداری ازبـرادرکشی واتحاد نمـوده واربابـان بیگانه‌و داخلی آنان را از میدان کارزار دورکرده‌واجازه نخواهد دادکه دو باره تحصیل اقتدارواختیارات بنمایند.

رژیمهای «خودمختار دموکرات» که‌اقتدارات واختیارات ادارهٔ امور کشور را به بکهاوخانـها وامثالشان سپرده است، بـه زحمتکشان اجـازه نمی‌دهد آنها به‌ادارهٔ امور مخصوص‌خودمشغول باشند و برای پیشرفت امور خود وسایل لازم را بدست بیاورند، درصورتی که‌در روسیهٔ شوروی وسیبریه‌وجمهوریهای‌باشقیروقرقیزستان‌وترکستان ثابت‌کردندکه دهقانان کشورهای شرق نیز قادر به‌ادارهٔامورخود وانفصال نوکرهای‌سرمایه‌داران ازمقاماتشان مـی‌باشند. آنها با همراهی برادران

روس خود ادارهٔ امور کشورشان را یاد خواهند گرفت.

ظفر احزاب کمونیستی در کشورهای باختر به تعدیاتی که ازطرف سرمایه‌داران داخلی و خارجی به ملل شرق می‌رسد خاتمه خواهد داد، ولی فتوحات انقلاب کمونیستی دلیل بر آن نیست که کشورهای باختر و کشورهای خاور می‌توانند بدون همراهی اقتصادی بایکدیگر زندگی نمایند. فتوحات انقلاب ملل خاور باعث همراهی ملل نامبرده باملل باختر خواهدشد. پس ازفتح انقلاب کمونیستی، روابط انقلابی بین ملل به‌وسیلهٔ دولتهای آنها عمل خواهد شد. بنابراین اگر در کشورهای خاور دولتهای کمونیستی موجود نباشد، کلیهٔ منافعی که از معاملات تجارتی واقتصادی بین دولتین حاصل خواهدشد متعلق به سرمایه‌داران خواهد گردید، زیرا سرمایه‌داران گندم ومواد خام راجمع کرده وبا کالاهای صنعتی دول کمونیستی باختر مبادله خواهند کرد، همانطور که حالیه هم موادخام و گندم را باکالاهای سرمایه‌داران مبادله می‌نمایند.

شکل دولت شوروی در خاور نه فقط باعث استقرار روابط دوستی وتأمین وسایل همراهی و مساعدت ملل با یکدیگر خواهد شد، بلکه و بخصوص کمك خواهد کرد که بدون زحمت و

بـزودی ملل نامبرده دارای اقتصاد سوسیالیستی گردند.

پس برای اینکه طبقات زحمتکش از تعدیات و فشار جهانگیران نجات یابند، لازم است که زمین دردست زحمتکشان باشد و برای اینکه زحمتکشان از فشار سرمایـه‌داران و نوکران آنهـا (ژنرالها، کارمندان دولت، مالکین وغیره) آزاد باشند لازم است که ادارات دولتی وسازمانها به‌شکل شوروی درآیند.

(روزنامهٔ **کمونیست**، به‌زبان روسی، چاپ باکو شمارهٔ ۱۱۱، مورخهٔ ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۰)

درهمان جلسهٔ عمومی، اسکاچکو نمایندهٔ دیگر کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم قطعنامه‌ای رادر بارهٔ مسئلهٔ زمین پیشنهاد کرد که بدون مذاکرده به اتفاق آراء تصویب شد.

در این قطعنامه دربارهٔ زحمات ومحرومیتهای کشاورزان صحبت شده وراجع به‌تقسیم اراضی بین کشاورزان و اصلاحات لازمه برای پیشرفت زراعت و بالابردن سطح زندگانی کشاورزان پیشنهادهائی شده وبالاخره گفته‌می‌شود:

اعلان آزادی سیاسی در کشورهای خاورمانند تـرکیه، ایران، افغانستان و کشورهـای دیگرو همچنین آزادی مستملکات مـانند هنـدوستان، مصر، عراق، عربستان و غیره کـه در این اواخر

اعلام گردیده، کشاورزان کشورهای خاور را از تعدیات وظلم وورشکستگی نجات نخواهد داد. اگر در کشورهای اروپا وآسیا رژیم کاپیتالیستی برقرار بماند ،کشورهای خاور در صورتی که ازسلطهٔ سیاسی کشورهای جهانگیر باختر آزاد گردند، در اثر بازماندگی صنایع کشورهایشان تحت تسلط اقتصادی سرمایه‌داران مالی باقی خواهند ماند.

بالاخره در این‌قطعنامه نیز اظهارعقیده می‌شود که ملل مشرق بایدرژیم شوروی‌را درکشورهای خود برقرارنمایند وبایکدیگرهمراه بوده ودر اتحاد ملل کشورهای‌شوروی داخل شوند.

دوهزار نفر مشرق‌زمینی به‌نام‌نمایندگان ملل مختلف خاور در کنگره‌ای جمع می‌شوند وبدون مذاکره ،پیشنهادهائی را که یك کلیمی‌روس، یك‌روس، یك‌مجار،یك‌لهستانی که‌با ملل‌مشرق‌هیچگونه ربطی‌ندارند تصویب کرده و به اوطان خود برمی‌گردند تااحکام‌آن چندنفرغیر مشرق‌زمینی را دروطنهای خود عملی‌نمایند.

درآخرین جلسهٔ عمومی کنگره، بنابرپیشنهاد هیئت رئیسه، برای ادارهٔ تبلیغات و عملیات انقلابی در کشورهای شرق، هیئتی انتخاب می‌شود که مرکز آن شهر بادکوبه تعیین وقرار میشود روزنامه‌هائی راهم به سه زبان منتشر کند. این‌هیئت مستقل نیست وتحت‌بازرسی و تفتیش کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم انجام وظیفه می کند.

زینویف درنطقی که دربارهٔ این هیئت ایراد کرد، پیش‌بینی

کرد که‌این‌هیئت روزی‌دولت‌بزرگی خواهدشد وکلیه امورملل‌شرق را اداره خواهد کرد. حضار باکف‌زدن ممتد وطولانی و بـا فریـاد «زنده‌باد»،اظهارات زینویف رئیس کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم را تحسین کردند.

آخرین نطق‌را در کنگره، زینویف ایراد کرد ودرضمن‌اظهار کرد که تاایجاد و افتتاح کنگرهٔ ملل شرق، سرمایه‌داران باخترزمینی فقط از انقلاب وشورش‌کارگران‌کشورهای باخترزمینی می‌ترسیدند، ولی‌من بعداز کشاورزان کشورهای خاوری‌هم خواهند ترسید. زیرا بزودی‌کلیـهٔ ملل خاور زمین بـایکدیگر متحده شده. وپولـداران و سرمایه‌داران‌خودی وبیگانه رامحو ونابود خواهندکرد.

هیئتی که‌قرار بود تبلیغات وعملیات انقلابی را در کشورهای شرق‌اداره کند«شورای تبلیغات وعملیات ملل‌شرق» نامیده‌شد (۴)ولی کمیتهٔ‌اجرائیهٔ‌بین‌الملل‌سوم‌حق‌داشت متن‌تصمیمهائی‌را که‌در آن‌شورا گرفته‌می‌شد، لغو نماید.

اشخاص ذیل جزء اعضاء شورای تبلیغات و عملیات ملل شرق انتخاب‌شدند: اسمعیل حقی، سلیمان‌نوری وبهاءالدین‌شاکر ازترکیه؛ حیدرخان وسلطان‌زاده(میکائیلیان) از ایـران؛ آزاربا وناظمه صدیق‌از هند؛ آقازاده از افغـانستان؛ وان از چین؛ نریمانوف، حسین اوف و موسی اوف از آذربایجان؛ مـا خارادزه از گـرجستان؛ آویس از ارمنستان؛ قرقمازوف،غابیوف وقلی اوف‌از داغستان؛ رحمن‌اوف و وعبداله‌اوف ازخیوه؛ جبارزاده وعباس‌هوجا ازبخارا؛ ناربوتابکوف وحاجی‌قلی و محمود اوف از ترکستان؛ عبدالرشید اوف از فرغانه؛ جـورابـااوف از تـاجیکهای سمرقند؛ ایسکولوف از قرقیزستان؛

قریبوف‌ازترکمنستان؛ وانزاتوف‌ازچچنستان؛ قلی‌اوف‌ازچرکسستان؛ امورسانوف ازکالمیکستان؛ ینی‌کەیوف‌از تاتارستان؛ ابراهیم‌اوف از باشقیری‌جان؛زاکوف ازقرقیزستان؛ محمداوف از کریمه؛ استروسکی ازیهودیان، شعبانوا از طرف‌زنان‌مسلمان.

درهیئت رئیسهٔ هیئت تبلیغات وعملیات ملل‌شرق اشخاص ذیل انتخاب شدند: کیروف، پاولویچ، ارژونیکیـدزه، استاسوا، الیاواو اسکاچکو. یعنی‌هیچ‌یك از نمایندگان‌ملل‌شرق جزءاعضاء هیئت رئیسه که اداره‌کنندهٔ کلیهٔ امور شورای تبلیغات و عملیات ملل‌شرق بودند انتخاب نگردیدند.

فصل نوزدهم

عقب‌نشینی لشکریان سرخ

گفته بودیم واحدهای قشون سرخ درمدت توقف خود درشت و اطراف آن کلیهٔ اسلحه و مهماتی را که قبل از فرار اول خود از رشت، دررشت ولاهیجان جمع کرده بودند به انزلی حمل نمودند و تقریباً نصف مغازه‌ها وانبارها وخانه‌های فراریان ازشهر راغارت کردند. آنهادر جبهه هم زیادپیش نرفتند ودرنزدیکی سیاهرودموضع گرفتند. دراین مدت زدوخوردهای مهم با قزاقان ایرانی واقع نگردیدوصدای شلیك به گوش مردم رشت ودهات اطراف آن نرسید. میرزا کوچك خان هم واحدهای مسلح خودرا ازپسیخان و فومنات عقب کشید ودر آن طرف رودخانهٔ لولمان موضع گرفت و بمرضد قشون سرخ هیچ اقدامی نکرد. فقط گاه گاهی هواپیماهای انگلیسی در آسمان رشت یا انزلی دیده میشدند وبمب می‌انداختند. هدف بمبهایشان، در انزلی، کشتیهای جنگی روسها که زیر پرچم آذربایجان بودند، استحکامات وسواحل شهر، و دررشت، عمارتهائی که واحدهای مسلح وادارات دولتی و بخصوص آسوبی اتدل (تأمینات نظامی) در آنها قرار داشتند، بود.

اولین بمباران رشت، درروز چهاردهم سنبله (مطابق بیست ودوم ذیحجه وششم سپتامبر) واقع گردید وبعد هردو روز یك بار تقریباً در

ساعت‌ده‌صبح هواپیماها می آمدند ومی‌رفتند.

در ایام اشغال‌رشت واطرافش، ماه‌محرم‌نزدیك‌می‌شد ولی‌هیچ کس‌وهیچ‌یك از مساجد شهر برای ایام‌عزاداری تدارك‌نمی‌دید. اهالی مطمئن بودند که از جمع‌شدن در مساجد وبـراه انداختن دسته‌های عزاداری ممانعت خواهند کرد.

در اواخر سنبله، گاه گاهی‌صدای‌شلیك‌شنیده‌می‌شدودرروزهای آخرسنبله خبررسیدکه قزاقان ایران به‌شهر رشت نزدیك‌شده‌اند. در روز اول میزان، بلشویکها شهررا تخلیه نمودند وبه‌طرف انزلی‌عقب نشینی کردند. این‌دفعه، اهالی تظاهرات خصمانه‌نکردند و حتی برای تماشا هم‌از منازلشان بیرون‌نیامدند.

نزدیك‌ظهر پیشقراولان قـزاق وارد شهرشدند وبدون توقف برای تعقیب دشمن رفتند.فوری اهالی ازخانه‌های خود خارج شدند وبانان ونمك به‌پیشواز فرماندهان قزاق رفتند. دکانهارا باز کردند و چراغانی ترتیب‌دادند.شهر مرده دوباره زنده‌شد.عصرهمان روزاهالی درمساجد جمع شدند وشب ،اولین دسته سینه زنان از خیابانها عبور کرد(روزششم محرم بود.)

روزهفتم تاعصر فراریانی که ازشهر به‌دهات نزدیك‌رفته‌بودند به‌شهر مراجعت نمودند وکوچه و خیابانها پراز جمعیت شد.عده‌ای ازقزاقان نیز در سینه‌زنی شرکت‌داشتند.

واحدهای قشون سرخ مثل‌دفعهٔاول تاحسن رودآن طرف‌خمام رفتند ودرآنجا سنگربندی‌نمودند. قزاقها روبروی آنها موضع گرفته وجنگ سختی شروع شد.روسها از دریا و مرداب پیربازار،به‌وسیلهٔ توپهای دریائی، عقب قشون ایران را زیر گلوله گرفته بودند. اهالی

شهررشت واهالی‌دهات این دفعه‌هم مانندِدفعه اول هر قسم همراهی به قزاقان می‌نمودند. خوار وبار وخوراك برایشان می‌فرستادند وسیگارو تنباکو تهیه می‌کردند.

یك‌دسته از نظامیان انگلیس در امامزاده‌هاشم مانده‌بود وعقب قزاقان ایران‌را حفظ‌می‌کرد. قرارگاه ستاد ژنرال انگلیسی‌درده‌گنجه‌در شصت‌کیلومتری‌رشت‌بود. سرهنگ استاروسلسکی فرماندهٔ‌دیویزیون قزاق ایران،ستاد خودرادرعمارت‌کنسولخانهٔ روس‌بیرون‌شهرقرارداد. میرزاکوچك‌خان به یك عده از قزاقان اجارهٔ عبور از کوهپایه و صومعه‌سرا و فومنات راداد وبه‌آنها درتهیهٔ خواروبار کمك‌کرد، ولی درعملیات جنگی ونظامی‌شرکت ننمود.

روزدوم یاسوم ورود قزاقها به‌رشت، بلشویکها هواپیمائی‌را برای بمباران شهررشت وعقب‌قشون دولتی‌فرستادند. درنزدیکی‌خمام، هواپیما سقوط‌کرد ولی صدمه‌ای به سرنشینهای آن‌نرسید. درموقعی که‌این هواپیمارا ازخمام‌به‌رشت می‌آوردند، تاآن‌را به‌تهران‌بفرستند، سرهنگ استاروسلسکی درباغ راهدارخانهٔ عراق (پاخیتونوف) با عده‌ای منتظرهواپیما بودند. وقتی که هواپیما دیده شد درچشمهای سرهنگ اشك دیدم وپرسیدم: «کلنل چرا گریه‌می‌کنید؟» درجواب گفت: «ازاینکه باقشون روس می‌جنگم وهواپیمای روس‌را سرنگون کرده‌ام وبه‌عوض‌اینکه‌درصف قشون ملی خود باشم وبادشمنان‌روسیه بجنگم خیلی متأسفم».

گفتم: « قشون روسیه‌کو؟» پاسخ داد: « این قشونی‌که تحت فرماندهی‌یك ژنرال روس بااسلحهٔ روس وباهمراهی کشتیهای روس درمقابل‌ما ایستاده ومی‌جنگد، قشون روس‌است. ولی‌افسوس‌می‌خورم

که نه برای روسیه، بلکه برای چند یهودی وخـائن روس بایك ملت ودولت دوست می‌جنگد.»

این دفعه بلشویکهافقط بااسلحهٔ جنگی مبارزه نمی‌کردند، بلکه دربین افسران روس وقزاقان ایرانی تبلیغات می‌کردند تاآنهارا حاضر به‌استعفا ازشغلشان درقشون ایران ودخول درقشون سرخ نمایند واگر ممکن شود قزاقان ایرانرا نیز بابلشویکها همراه کنند.

درگیلان شهرت یافته بودکه دولت ایران تحت فشار انگلیسیها می‌خواهد افسرانروس‌را ازشغلشان منفصل نمایدودنبال بهانه می‌گردد وهمچنین شهرت یـافته بودکه افسران ایرانی از افسران روس راضی نمی‌باشند واوامر آنهارا بطور شاید وباید اجرا نمی‌کنند. شاید این شهرتها سبب شده بودکه بلشویکها بین افسران روس تبلیغات نمایند.

کمیتهٔ انقلابی‌ایران اعلامیه‌ای‌خطاب به‌سرهنگ‌استاروسلسکی انشا ومنتشرساخت که آنرا تماماً دراینجا درج می‌کنم:

خطاب به‌استاروسلسکی رئیس دیویزیون قزاق

ازطرف کمیتهٔ انقلاب ایران به‌شما ابلاغ می‌شودکه چون این جنگ شما باقشون انقلاب، امروزه یك نوع خدمت نمایان نسبت به‌انگلستان می‌باشد،درصورت‌ترك مجادله وخصومت وفریب نخوردن ازوعده‌ها و دروغهای دشمن ما انگلیس علاوه برآنکه‌جان ومال توازطرف‌عموم آزادی-خواهان وپیشقدمان انقلاب محفوظ خواهد بود، برادران روسی نیز کمال همراهی و مساعدت‌را

نسبت به‌شما نموده و ازاین اقدام وعملیات کاملاً خوشوقت وراضی خواهند شد. البته دراین‌موقع وظیفه و تکلیف خودرا دانسته و نسبت به‌قشون انقلاب تغییررویه‌داده، ترك‌محاربه ونزاع خواهید نمود.

انگلیس وخائنین داخلی، دشمن ما وتو و مملکت آزاد روسیه است. پس ما باید بعد از این هرچه زودتر دست اتحاد وبرادری بهم‌داده، دشمن‌مملکت‌شما یعنی روسیه ومملکت‌ما ایران‌را بزودی ازمیان برداریم.

کمیتهٔ انقلابی ایران

درپاسخ به‌اعلامیهٔ فوق‌الذکر که به‌زبان فارسی منتشر شده بود، سرهنگ استاروسلسکی اعلامیهٔ مفصلی به‌زبان روسی منتشر کرد.

اینك جواب سرهنگ استاروسلسکی به‌ابلاغیهٔ کمیتهٔ انقلابی ایران:

اخطاربه‌فریب‌خوردگان مقیم انزلی

هواپیمای‌شماکه روی شهربی‌دفاع‌پنج‌بمب واعلانات انداخت، باحکم الهی‌دردست مانیافتاد. آسمان‌پیما مدودیتسین ودیده‌بان روگراودین‌سالم وزنده دراسارت ما بسرمی‌برند، ولی ما میل به‌تیر باران‌کردن آنها نداریم.

ودرجواب ابلاغیه‌ای که به‌شخص اینجانب فرستاده بودید، معروض می‌دارم وتصور می‌کنم فرستندگان ابلاغیهٔ مذکور اینجانب‌را می‌شناسند وبخوبی می‌دانندکه من هرگز نوکر انگلیسیها نبوده‌ونمی‌توانم‌بشوم، زیرا فرزندصمیمی وصدیق روسیه می‌باشم.

من باشرافت به ایران خدمت می‌کنم و خدمت‌به‌ایران‌راخدمت‌به‌روسیه محسوب‌می‌دارم. باور کنید که خیلی متأسف هستم که بااشخاص فریب خورده‌ای می‌جنگم که نمی‌دانند چکار می‌کنند وآلت دست یك باند آوانتوریهٔ تعقیب کنندهٔ هدفهای شخصی خودگردیده‌اند.

نویسندگان‌اخطاریهٔ‌فرستاده‌شده، از برادران روس من نیزنام برده‌اند. اگر صحیح است که برادران روس من هم درتنظیم اخطاریه شرکت داشته‌اند،جوابم به‌آنهاخیلی‌ساده وآشکارمی‌باشد. بلی من یك روس هستم وصمیمانه و باحرارت‌تام میهن بدبخت خودرا که قبل ازاین نیرومند وپر افتخاربوده وحالیه دراثرجنگهای داخلی خون آلودگردیده، دوست می‌دارم. من مانند همیشه امروزهم خودرا یك‌روس می‌دانم واینکه عده‌ای ازروسهارا فریب داده ومجبورشان می‌نمایند که برعلیه منافع روسیه بجنگند دلم می‌سوزد.

شما برای چه‌به ایران[آمدید] وباکه وبرای چه‌می‌جنگید؟

چیچرین کمیسر امور خارجه درچندین تلگراف خود که برای دولت ایران مخابره کرده است ، آشکارا و بطور قطعی به‌این دولت اظهار کرده‌که دولت روسیهٔ شوروی دراین آوانتور شرکت نمی‌کند. ملت ایران حضور بیگانگانرا درمیهن خود نمی‌خواهد، ولی پس از اقداماات وعملیات‌شما، حضورانگلیسیهارا به‌حضورروسها ترجیح می‌دهد. آیا پیشوایانتان فقط برای بدنام کردن اسم روسها درانظارمردم ایران اقدام به‌این عملیات کردند؟ این من نیستم بلکه شما هستید که سبب استحکام و تقویت نفوذ انگلیسیها درایران می‌باشید.

مشاورالممالك وزیر مختار ایران باید به مسکورسیده باشد.ترکستان باایران دارای روابط امیدبخش‌تجارتی می‌باشد ودولت ایران باشرایط مفیدبه‌روسیهٔشوروی‌مقدارزیادی برنج وحیوانات وغیره تحویل داده است. بگذاریم که ایرانیها مسایل‌داخلی خودرا حل کنند. عدم دخالت ما در امورکشورایران باعث ایجاد محبت واحترام مردم ایران نسبت به‌ما خواهدگردید.

باور کنیدوبدانید که‌عجالتاً مردم‌ایران نسبت

به‌شما کدورت یاخصومت ندارند. نگذارید که حوصلهٔ آنها به‌پایان‌برسد. قشون ایران‌درجنگهای گیلان ۱۰۰۰ نفرازافراد قشون شما وتقریباً پنجاه نفرازافسران‌را به‌اسارت‌برده‌و آنهاهمه سالم وزنده می‌باشند. ازطرف دولت ایران، اسیران روس که درجنگهای‌مازندران به‌دست‌ما افتادند، همه‌از راه عشق آبادبه‌روسیه‌فرستاده شدند، زیرا دولت ایران بادولت روسیه نمی‌جنگد.

شماکه خودتان‌را کمیتهٔ انقلابی ایران می‌نامید، ازراه‌کج به‌راه حقیقت برگردید. شما بخوبی می‌دانیدکه نه‌فقط ملت ایران برعلیه شما می‌باشد، بلکه آزادیخواهان و معتبرین ایران بر علیه شما اقدام می‌کنند. چرا به میهن‌تان صدمه می‌رسانید؟ چرا بدبختش می‌نمائید؟ شاید تصور می‌کنیدکه بوسیلهٔ خراب کردن‌میهن وورشکست نمودن ملت خودآزادشان خواهید کرد؟

تکرار می‌کنیم، ما بدی شمارانمی‌خواهیم، با شما خصومت نداریم، شما را دوست می‌داریم ومتأسف هستیم که شما به چنین عملیات زشتی اقدام نموده‌اید. اگرپشیمان شده، بطرف ما بیائید مثل برادر از شما پذیرائی خواهیم کرد. بزودی انتخابات وکلای مجلس در گیلان انجام خواهد شد. از دسائس وانتقام جوئی وایجاد نارضایتی

دست کشیده ، بطرف برادران خود رهسپارشوید وصلح کنید. امروزایران بیش‌از کشورهای دیگر محتاج به صلح وامنیت وآسایش است تا بتواند کارهای داخلی‌خود را راه بیندازد و صدای خود را به‌گوش بیگانگان برساند . باید کلیهٔ ایرانیان باهم همراه باشند و همکاری کنند

از خـداوند می‌خواهم کـه شما را به راه افتخار و شرف هدایت و راهنمائی فرماید.

فرمانده‌کل قوای دفاعیهٔ ایران،
سرداراستاروسلسکی

شهررشت، ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰

این ابلاغیه روی بندر انزلی و غـازیان و دهات همجوار آنها که تحت تصرف قشون سرخ بود انـداخته شد ودر رشت وشهرهای دیگر گیلان‌انتشاریافت.

کمیتهٔ انقـلابی ایران ابلاغیهٔ سردار استارو سلسکی را بدون جواب نگذاشت وبرعکس جواب مفصلی به زبان فارسی به‌مشارالیه فرستاد:

خطاب به استارو سلسکی ، فرمانبر انگلستان وگمراه کننـده یك عده ایرانیان بنام قزاق در جواب بیـان نامهٔ جوابیه کمیته انقـلاب ایـران

بیان نامهٔ جوابیهٔ شما راکه مجاهدین رشید

فاتح و آزادیخواه از جیبهای قزاقهای مقتول ریاست و شهوترانی شماخون‌آلود بدست‌آورده بودند، بزحمت قرائت شد. اینکه از گرفتاری ایروپلان آزادیخواه بدست شما بالیده و سلامتی آسمان پیما و دیده‌بان آنرا اطلاع داده و اظهار داشته‌اید سوء قصدی نسبت به‌آنها ندارید، اولاً مقتضیات در میدان جنگ این است. متخاصمین اسیر می‌دهند و اسیرمی‌گیرند. خوب‌است آن‌یك ایروپلان باقوه ناریه وغنائم‌جنگی که فرمانفرمایان شما انگلیسیها درسرحد انزلی وغازیان و فرونت منجیل و خود شما در فرونت خمام در موقع عقب نشینی تسلیم ما گردید، مقایسه نمائید. اینك توپهای خود شما است که ضمیمهٔ توپهای ملی شده و شما را بمبارده می‌کند و سلامتی آسمان‌پیما و دیده‌بان موقعی برای ما مغتنم است که از وجود آنها استفاده کنیم. تا وقتی که در قید شما هستند وجود وعدم‌آنها علی‌السویه است و اینکه بر ما منت گذارده، حسن نیت بروز داده و اظهار داشته‌اید سوء قصد به آنها ندارید، شما را متذکر می‌شویم تا وقتی که شماحامی‌امپراطورها ودشمن آزادی نوع بشرهستید اگر انگبین و نوشدارو بکام ما بریزید، ما آن را سم قاتل می‌دانیم ودراین مبارزهٔ شرافتمندانه بیم‌و باکی‌از کشته‌شدن‌نداریم.

اینکه شهر رشت را صلح طلب نامیده‌اید ، البته آزادیخواهان اهالی رشت برادرهای عزیزما هستند. ولی ما هر فضائی را که با انفاس دشمنان آزادی آلوده است آنجا را منطقهٔ دشمن دانسته، ازعملیات جنگی خودداری نخواهیم کرد. هروقت آنجا را از ذوات موذیه پاك کردیم ، باز با اهالی آن مثل برادر رفتار خواهیم نمود. چنانچه عدم تخلیه و نگاهداری رشت در کمال سهولت برای ما ممکن بود و فقط به واسطه احتراز از ورود صدمات به اهالی واحترام ایام عزاداری حضرت خامس آل‌عبا علیه آلاف‌التحیة‌والثناء ، زحمت عقب نشینی راتحمل کرده،شهررشت راازفرونت جنگ خارج نمودیم. چنانچه مشاهده کردید به عون‌الله تعالی با نیروی مجاهدین رشید غیور جوانان آزادیخواه دریك‌حمله شهررشت رامجدداً به تصرف قشون فاتح احرار درآورده، از منطقهٔ [نفوذنیروهای] انگلیسی خارج‌نمودیم.

امیدواریم عن قریب تمام خاك ایران، بلکه کرهٔ ارض‌را ازوجود دشمنان نوع‌بشرپاك کرده، این جنگها را بکلی خاتمه دهیم.

اینکه خودتان را معرفی کرده‌اید که نوکر انگلیسیها نیستید وفرزند روسیه و خادم شرافتمند

ایران هستید،خیلی محل تعجب‌است. زیرا اهالی رشت هنوز فراموش‌نکرده‌اند عملیات سنهٔ ماضیهٔ شما راکه همراه باصاحب منصبان قشون انگلیس دست به دست داده، دوش به‌دوش بـا بعضی از مجاهدین جنگل‌جنگ می کردند و می کردید، تا نفوذوثوق‌الدوله‌ها راکه‌نوکرهای رسمی‌انگلیس بوده و هستند در خاك پاك ایران جریان دادید. از اثرات خدمات شما به دشمنان انسانیت و خیانت به عالم‌بشریت بودکه‌هنوزکار جنگل‌خاتمه حاصل نکرده ، قـرارداد میشوم وثوق‌الـدوله با دولت انگلستان راجـع به‌اسارت ایرانیان منعقد و اعلان شد. شاه جاهل ایران مثل یك نفر اسیر هندی در تحت حفاظت صاحب منصبان و مأمورین سیاسی انگلیسی به اروپا اعزام شد. آن همه جنایات غیر قابل ترمیم از سردار معظم‌ها و ظهیرالملك‌ها در گیلان و مازندران و سایرولایات ایران به‌آزادی‌خواهان ورعایای بیچارهٔ معصوم وارد آمد. حکم اعدام رنجبران درعالم‌مستی‌از قلم سردارمعظم‌ها صادر واجرا شد. احرار شرافتمند ایران به اشارهٔ انگلیسیها و مباشرت وثوق‌الدولهٔ خائن، مقتول و محبوس‌وتبعید شدند. عمال انگلیسی‌رسماًبه‌ایران دعوت ودر دوایر دولتی مشغول عمل گردیدند. بلی اگر بخواهیم شرح فجایع ومضرات اعمال

شما را که به عنوان خدمت به ایران تلقی می کنید بنویسیم، این اوراق گنجایش نخواهد داشت. بلی نویسندهٔ بیان نامه، شما را خوب می‌شناسد و عملیات شما واثرات خدمات شمانسبت به دولت انگلیس را خوب مستحضراست.

عجیب‌تر اینکه در عین حال پیش‌قراول‌قشون انگلیس‌هستید و هیچ رعایت نکرده ومی‌نویسید: «هیچ وقت‌نوکر انگلیسها نبوده و نیستم». بلی چون ما شما را روس نژاد می‌دانیم وامروز ملت روس‌مابین ملل‌جبههٔ دنیا، ازحیث بروزاحساسات ملی و مجاهدت در اشاعهٔ آزادی نوع بشر گوی افتخاررا ربوده‌اند، ما ازطرف آنها، بلکه‌ازحلقوم برادران روسی ، باز ما ناصحانه به شمامی گوئیم و می‌نویسیم : ای (استاروسلسکی) روس نژاد! مادامی که تو به حمایت امپریالیزمهای دنیا با آزادیخواهان می‌جنگی، ملت شرافتمند روسیه‌از مثل توفرزندی بیزار و عاردارد. وقتی‌تومی‌توانی به‌نژاد روسی خود افتخارکنی که ملت روس هم بتواندبه وجود تو مفتخر باشد واینك عملیات تو برای ملت آزاد روسیه‌شرم‌آور وننگ گستراست. بلی چند ماه قبل بایك مختصر بروز احساساتی خواستی خودت را از لوث اعمال پارساله که مخالف‌مرام‌هر ذی‌حسی‌بودپاك کرده وتصفیه کنی،

ولی متأسفانه بازدرتحت نفوذ سیاست و پلتیك انگلیسها مغلوب شده، عملیات سابقه را تجدید وخودت‌را آلوده کردی.

زهی‌بدبختی. بازمشفقانه‌می‌نویسیم‌ساعتی‌به سابقهٔ روزگارمراجعه کرده، تزارها، رومانوفها، بیچراخوفها،دنیکینها، کلچاکها را به‌نظر آورده، محل‌عبرت خویش قرارداده، تافرصتی باقی‌است بهوش‌آی. روزگار خودرا اصلاح وتاریخ‌فامیل خودت را به بدنامی‌درصفحهٔ روزگارباقی‌مگذار. تعصب‌کاذبه‌راازخود دورورا‌ضی‌مباش‌توهم‌عبرت دیگران‌شوی. گذشت آن[روزی] که بااین‌بیانات، آزادان را مغرور وهوشیاران را مدهوش بتوان کرد. دیگرما گردنهای افراشتهٔ خودمان را به‌زیر زنجیراسارت واستبدادمتنفذین‌ومستبدین‌نخواهیم داد ،بلکه تمام قوای خودمان‌را درراه‌آزادی‌سایر ملل دنیا کـه هنور گرفتار پنجه‌های قهار آهنین امپراطورهـا وامپریالیستهای دنیا هستند صرف کرده ومطمئناً به‌مقصود مقدس خود نائل خواهیم شدوندامت برای شما خواهد ماندکه‌باذخائردنیا وخیالات موهومهٔ سرداری و امیر تومانی فریفته شده، عن‌قریب مشاهده خواهید کرد که آنچه را وسیلهٔ افتخار می‌دانستید باعث خذلان و ابتذال شما خواهدشد.

شما بعضی ازما را به گمراهی و برخی را به خیال مقاصد شخصی خطاب ومتهم می کنید. البته ما اعتراف می کنیم آن راهی را که تا به حال نوع بشر رفته ومی رود غلط وما می خواهیم آن را کم کنیم. چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد. ما از طی این طریق به جز اینکه تودهٔ بشری من المهد الی اللحد تمام اعصاب وعضلات خود را فقط برای شهوت رانی وحکمرانی یك عده عزیزان بی جهت خسته وافسرده کرده، میلیونها نفوس در میدانهای جنگ به جهت حفظ سیادت یك نفر سلطان وچندنفر اعوان و انصار اوطعمهٔ مرگ شدند، چیزی ندیدیم. چنانچه درهمین مبارزه، در هر جنگی چندصدتن جوانان قزاق ایرانی را به کشتن می دهید که بالاخره انگلیسها برای بلعیدن دنیا از طرف شرق امین شوند ویك نفر شما دارای یك امتیاز دروغی می شود.

بلی این راه غلط را که نوع بشر از این راه به پرتگاههای مهلك می رسد و ما می خواهیم محو کنیم و بشر را به راه مستقیم وامین وآزادی راهنمائی وهدایت کنیم.

مقاصد شخصی ونوعی جز این نداریم. شما هم اگر خودتان را خیلی عالی مقدار می دانید و این جنگ را برای خودتان خوش آیند وپسندیده

نمی‌دانید، از این جنگ ننگین احتراز کرده، بیشتر از این دستهای برادران ایرانی را به خون یکدیگر آلوده ننمائید و بدبختی و پریشان روزگاری یك ملت شش‌هزار ساله را تا این درجه خواهان نباشید.

شما سعادت ملت روسیه را که خودشان را از قیود سلاطین ظلم و فساد رهانیده‌اند سوءتلقی کرده و می‌نویسید از اثر جنگهای داخلی اعضای آن متلاشی شده است و دلسوزی می کنید. اگر واقعاً شما چنین احساساتی دارید و خودتان را به خدمت گزاری ایران مفتخر می‌دانید، چرا سبب جنگ داخلی در ایران هستید. شما در خطاب به روسها می‌نویسید: «ملت نجیب ایران از بیگانگان اظهار تنفر می‌نماید و از اثر عملیات شما عن‌قریب انگلیسها را به روسها ترجیح می‌دهد.» اینجا غلط مهیب نموده‌اید. بلی ایرانیان از بیگانگان مملکتی متنفرند. البته هر ظالم، هر مستبد، هر امپراطور و هر امپریالیست از مسلك انسانیت بیگانه است، از هر ملت و نژادی باشد. برادری و یگانگی آزادیخواهان روسیه برای هیچ ایرانی ذی‌حسی [مورد] تنفر او نیست و ایرانیان هیچ وقت عمال ظالم انگلیس را بر احرار و مجاهدین روسیه ترجیح نخواهند داد.

این بیانات شما از حلقوم یك عده اشراف و عزیزان بی‌جهت است که بـرای حفظ خـون گندیده و ذخایر پوسیده، زیر بار همه‌نوع فضاحت و بی شرافتی رفته، به محویك قومی برای شهوت‌رانی خویش راضی هستند.

باز در خطاب به برادران روسیه، از عزیمت مشاورالممـالك بـه مسکو و انعقـاد روایش تجارتی مابین ایران وترکستان وتسلیم مقداری آذوقه به‌دولت ساویت روسیه اشاره کرده‌اید. بلی ما ایرانیها دیگر نمی‌خواهیم امثال مشاورالممالکها را قیم داشته باشیم تا از دسترنج زارعین ایرانی، برادران ساویت روسیه‌را به اعطای آذوقه رهین منت نماید.

بلکه‌ما می‌خواهیم برادری ومساوات نوعی مابین نوع بشر حکمفرما وجاری باشد که بدون منت ورعایت حدود مملکتی وتحمیل زحمات و مشقـات یا سرحـددار و گمرکچی، مایحتاج و ضروریـات بشری عـادلانه تقسیم وتسهیل ودر کمال سهولت وسادگی رفع حاجتها بشود. شما مطمئن باشید از اینکه مشاورالممالکها فقط برای خود وچندنفر همقطـاران خـود تدارك آسایش می‌کنند. تـودهٔ مـلت ومافدائیان آنها هم‌درصدد رفاهیت وآسایش عمومی ودائمی هستیم.

روح ملت با مـا وما باروح ملـت کار می‌کنیم. در خطاب به برادران روسیه نوشته‌اید: «در ایران‌چه می‌کنید. خوبست اصلاح امورات داخلی‌ایران‌را به‌خود ایرانیان واگذار نمائیم.» در اینجا اشتباه بزرگی کرده‌اید،زیراهر فرد یاملت آزادیخواه باید تمام‌افراد و ملل آزادیخواه را برادر خود دانسته،همه‌جا را وطن‌خویش شناخته، در هرنقطه ازنقاط دنیا یکدیگر را سراغ کنند. دست‌برادری‌ومعاضدت‌دراز کرده‌برای‌اجرای‌مرام بکوشند تا اختلاف کلمه وکلمهٔ اختلاف از مابین نوع بشربرداشته ومنسوخ نمایند واگرغیراز این باشد بازمتنفذین، ابناء بشر را جوقه جوقه منقسم نموده‌سلطه‌های‌ظالمانه‌راادامه‌خواهندداد.راجع به اسرائی که‌تلمداد کرده‌اید، جواب‌آن در فرازاول این‌بیان نامه‌نوشته‌شده و تکرار می‌کنیم‌اشخاصی که به اسارت شما درآمده‌اند ماآنها را معدوم‌الوجود می‌دانیم، زیرا مجاهدین مسلکی نباید اسیر شوند، باید بکوشند تا به مقصود برسند یا درمیدان‌جنگ کشته‌شوند، چنانچه تمام‌مجاهدین ما باهمین عزم ثابت و نیت‌پاك قدم به کارزار گذارده‌اند.عجبا! دربیانیه خودبه‌ما وعدهٔ‌همراهی داده وازراه مصلحت وخدعه به‌ما تأمین می‌دهید، ولی اشتبـاه کرده‌اید (عنقا شکارکس نشود، دام

بـازچین). خوبست به صفحات مطبوعـات سنهٔ ماضیه خودتان ورفتاری که بااشخاص فریب خورده نموده‌اید، مراجعه کنید وبه‌نظر بیـاورید که درحق آنهـا ازقتل وحبس و تبعید بهیچوجه فروگذار نکردید وبدانید اگر یکی دونفر اشخاص سست عنصرهم درمیان این جمعیت بود بعد از آن وقایع دیگر فریب این القائات‌را نخواهد خورد. مگر شیخ محمد خیابانی ورفقای اورا بهمین وعده‌ها اغفال نکرده، به دار آویختند. مـاحل و حکمیت قضایای آذربایجان‌را به‌شمشیر انتقام احرارحوالت کرده‌ایم. نوشته‌اید: «و تمـام ملت ایران برعلیه شماست. تمام‌متجددین ومردمان شرافتمند ومنور-الفکران ایران برضد شما هستند.» بازاینجـا در اشتبـاه بزرگی هستید، زیرا ازملت ایران شمـا کسی‌را نمی‌شنـاسید، مگر یك عدهٔ معدودی از سرمایه‌داران و دزدان شرافت نوع بشر که روح و معنویت ملت رابرده، زر وزیور تهیه کرده و شما آنهارا شرافتمند می‌شناسید.

ولی ماهیئت اجتماعیه که تودهٔ‌ملت‌را تشکیل می‌دهد، ملت‌را می‌شناسیم وروح تودهٔ ملت‌را بـا مرام خود موافق می‌دانیم و این ماجرا وقتی کاملاً برتمام دنیا ثـابت و مبرهن خواهد شد که سلاسل اقتدار وتسلط سلاطین وعمال آنها گسیخته وپـاره

شده وچنگالهـای آهنین ظلم از گلوی مظلومانهٔ ملت سـاقط گردد و آن وقت است که خشم ملت ظاهروتیغ مکافات‌را ازنیام خواهدکشید ، چنانچه ملت‌حساس روسیه‌امتحان‌داده،سرمشق آزادی‌را به تمام دنیا آموختند. پس ما دراشتباه نیستیم ووطن خودرا به‌هلاکت‌نمی‌اندازیم، بلکه طریق فلاح و نجات‌را پیش گرفته‌ایم تـانوع بشررا از هلاکت رهانیده، به‌سرمنزل سعادت برسانیم ولفظ غـارت وخرابی‌راکه شما وسیلهٔ تنفرقرار داده‌اید، ازمیان برداریم. اولاً، انبارهائـی را که سرمایه‌داران بی‌انصاف‌از مایحتاج نوع بشرانباشته،ضروریات جماعت‌راباظلم واعتساف گردآورده خودشان هم نمیتوانندازآنهامتمتع‌شوند،البته‌موافق‌عدل‌وانصاف باید ما بین‌بیچارگـان وبی‌نوایـان تقسیم گردد و غارت گری‌را فسخ‌نمائیم. ثانیاً شماکه‌غارتگری و فجایع ماضیه‌را مسبب و مرتکب بوده‌اید حق این نصیحت‌را ندارید. اینکه خبر انتخابات گیلان‌را داده‌اید، بلی این انتخـابـات هم از قبیل سـایر تحمیلاتی است که به‌ملت شده ومی‌شـود. راجع به‌انتخابات حاضره علی‌العجاله شمـارا به جراید تهران وتظلماتی که‌از آذربایجان وفارس واصفهان وسایرولایات ایران دراین باب رسیده‌اند حوالت می‌دهیم‌تاجواب آنهاراعملاً درتهران اظهارداریم.

درخاتمه راجع به‌اظهار محبت ونصایح که برای رفع کینه ونفاق واستحکام‌مبانی صلح‌وامنیت وحفظ ازبحران وتزلزل‌بین‌المللی اشعار داشته‌اید می‌نویسیم ماهم‌باکسی‌که مخل آسایش نوع بشر نباشد کینه و عداوتی نداریم. شما هم قدری تفکر کرده به‌خودآئید،نصایح مشفقانهٔمارا‌بپذیرید،تخم نفاق‌ودوگانگی‌را درقلوب برادران ایرانی نکارید وبرای اجرای‌یك مقصد مقدسی‌که موانع‌بزرگ درمقابل آن محومی‌شود خودتان‌را حایل ومانع قرارندهید.

شما هم با ما وبرادران آزادیخواه روسیه دست بدست داده بگذارید انگلیسیها را ازخاك ایران‌خارج کرده،رژیم منحوسهٔسلطنت‌واستبدادرا برانداخته ملت‌را آزادکرده تعیین مقدرات ملت ومملکت‌را به‌خودشان واگذاریم تا بایك امنیت خاطروآسایش خیال بدون اینکه درتحدید وفشار باشند، به‌هرنوع مزاج‌ملت ومملکت مقتضی‌است تشکیلات ملی داده بتوانند سعادتی درك‌کنند و بیشترازاین درذلت جهل و گمراهی وبیچارگی اوقات عزیز وعمرگرانبهارا ضایع ننمایند،نه‌اینکه بی‌گناهان‌را به‌هیچ جرم معلوم به تهران فرستاده خودنمائی کنید وخانهٔاحرار راباخاك یکسان‌کرده، نام‌آن‌را رشادت نهید. به‌قول رفیق ما ظهیرالدوله:

شها چراندی اگر سبز حاصل ملت
بهوش باش که رویاندش خدای جهان
خراب کردی اگر خانه‌ای ز بیگنهی
مسلم است خدا خانه‌ات کند ویران

وشما ای برادران قزاق بدانید ما تمام شمارا برادر عزیز خود می‌شناسیم. دانسته باشید که ما راضی نیستیم خاری به‌پای شما بخلد. شما را صاحب‌منصبهای شما برای انتفاع خود، و اجرای مقاصدشخصی که منتهای آن تحصیل پنجاه تومان مواجب یایك‌امتیازدروغی است فوج‌فوج به‌کشتن می‌دهند.

ما خیال‌جهانگیری‌نداریم. ما در راه آزادی و آسایش وسعادت نوع بشر مجاهدت می‌کنیم و ناگزیریم‌هرمانعی‌راازچهارراه‌مرام‌خویش برداریم، ولی شمادرراه‌ظلم واعتساف فقط فدای شهوترانی و آقائی یك مشت عزیزان بی‌جهت که اسامی خودشان‌را شاه ووزیر و امیر وسردار و سالار گذارده‌اند می‌شوید.

درست فکر کنید . همیشه مناصب و امتیاز ومواجب زیاد،پارکها ، اطاقهای مبله‌کرده،غذاها، لباسهای خوب وسایرلذایذ ومشتهیات مخصوص صاحب‌منصبهای بزرگ است.

ولی درموقع جنگ شماها باید زحمت

بکشید، درسنگر بخوابید، پیاده بروید، غذای سیر نخورید، لباس هیچوقت بیش ازیك دست نداشته باشید، عیالات شما در کمال سختی بگذرانند و بالاخره صدها هزار نفر مثل گوسفند درمیدانهای جدال کشته شوید.

فصل بیستم

عقب‌نشینی قزاقان ایران
ودومین فرار اهالی رشت

دربالا دوابلاغیهٔ کمیتهٔ انقلابی ایران خطاب به‌سرهنگ اسناروسلسکی ویك ابلاغیهٔ سرهنگ نامبرده به‌کمیته‌را منتشرساختیم واضافه می‌کنیم که طرفین فقط بوسیلهٔ ابلاغیهٔ چاپی بایکدیگر سؤال وجواب نمی‌کردند، بلکه بوسیلهٔ تلفن نیز گاهی افسران دو ارتش با یکدیگر صحبت می‌کردند.

شرکت راههای شوسهٔ انزلی-تهران وقزوین-همدان‌خط تلفنی داشت. درتمام طول راه‌کارمندان اداره ورؤسای راهدار خانه‌ها بوسیلهٔ این خط بایکدیگر صحبت می‌کردند و به‌یکدیگر دستور یا گزارش می‌دادند. کنسولگریها وسفارت امپراطوری روسیه نیز درمواقع لزوم ازاین خط که توسط مأمورین شرکت راههای شوسه اداره می‌شد استفاده می‌کردند. درتمام مدت زد وخوردها بین قزاقان‌ایران وواحدهای سرخ، این خط مرتباً کارمی‌کرد. طرفین نخواستند خطرا قطع کنند زیرا ازآن استفاده می‌کردند. افسران واحدهای سرخ نیزازخط مزبوراستفاده می‌کردند وافسران روس قزاقخانهٔ ایران‌را برای صحبت پای تلفن می‌خواستند. موضوع مذاکرات آنها نیز شبیه به موضوع

ابلاغیه‌های بالا بود. افسران سرخ به افسران قزاق و افسران قزاق به افسران سرخ پیشنهاد می کردند که تسلیم شوند.

زد و خورد تقریباً یك ماه طول کشید. سربازان سرخ تا چهار کیلومتر مانده به‌انزلی عقب نشسته‌بودند و در رشت منتظر خبر اشغال انزلی ازطرف قزاقان بودند که خبر رسید دستجات مسلح انقلابیون شروع به حمله نموده وقزاقان را وادار به‌عقب نشینی کرده‌اند. بالاخره در روزسی‌ام‌میزان۱۲۹۹ (مطابق نهم صفر ۱۳۳۸و بیست و دوم اکتبر ۱۹۲۰) سرهنگ استاروسلسکی‌حکم عقب‌نشینی‌را صادر کرد وقزاقان شروع به تخلیه گیلان نمودند. تا رودبار عقب‌نشینی آنها مرتب بود ولی از رودبار تا قزوین غیرمرتب. اهالی شهرهائی که درمدت یك‌ماه از هرطرف در رشت جمع شده بودند این دفعه هم از رشت به‌طرف تهران و دهات اطراف فرار نمودند.

چطور شد که قزاقان که به چهار کیلومتری انزلی رسیده بودند و حتی یك دسته از واحدهای‌سرخ برای رفتن به‌بادکوبه سوار کشتی شده و دیگران هم برای سوارشدن به‌کشتی حاضر می‌شدند، مجبور به عقب‌نشینی شدند؟

اولا بایدگفته شود که در بادکوبه بین دولت شوروی بادکوبه تحت ریاست نریمانوف و چند نفر ازسران حزب کمونیست اختلاف نظری دربارهٔ ادامهٔ انقلاب در ایران ظاهر شده بود، به این معنی که نریمانوف وهمکارانش نمی‌خواستند غیر از تلفاتی که تا آن روز داده بودند تلفاتی دیگر بدهند وتصمیم گرفته بودند که افراد لشکریان‌سرخ را فرابخواهند. سران دیگرحزب عقیده داشتند که باید انقلاب را در ایران تا روزعقد قراردادتجارتی انگلیس‌وشوروی ادامه داد. نریمانوف

وهمکارانش در مذاکرات فاتح شده وحکم احضار نظامیان را صادر کردند . مدیوانی فوری از انزلی به بادکوبه رفته و بـه سران دولت آذربایجان می‌گوید: «من از شما سرباز و اسلحه نمی‌خواهم . فقط سربازان و اسلحه‌ای راکه در انزلی دارید بگذارید تحت اختیار من باشند و برای تشکیل یك هنگ از ارامنهٔ بادکوبه رضایت داده وآنها رارواندٔ انزلی نمائید. اگـر ایـن کار را نکنید زحمت چند مـاهه و تلفاتی‌راکه تا حال دادیم بی‌نتیجه مانده‌ومذاکرات لندن نتیجه‌نخواهد داشت.»

نریمانوف وهمکارانش تحت فشار منشی کل‌حزب کمونیست آذربایجان که با مدیوانی همراه بود پیشنهاد مـدیوانی را پذیرفته و مدیوانی هنگی به نام «هنگ ۲۶ نفر» بـه افتخار ۲۶ نفر کمیسرهای مقتول بادکوبه از ارامنه تشکیل داده و آنها را روانهٔ انزلی می‌کند. مدیوانی جوانان ارمنی را حاضر بـه مبارزه می‌نماید، زیرا به آنها مـی‌گوید قزاقان ایرانی ۲۵ هـزار نفر ارمنی را در گیلان بـه قتل رسانیده‌اند. جـوانان ارمنی برای انتقام کشیدن از قـزاقهای ایـران به انزلی می‌آیند و بـا رشادت و فداکاری فوق‌العاده داخل کارزار می‌شوند .

این اولین علت عقب‌نشینی قزاقان بودکه درمدت یك‌ماه تقریباً نیم‌لخت وبرهنه درخندقهای پر ازآب وزیرباران مانند سیل بارشادت و فداکاری بی‌نظیر با افراد قشون دشمن می‌جنگیدند.

علت دوم عقب‌نشینی آنها مخالفتی بودکه بین افسران ایرانی و افسران روس قزاقخانه درمدت جنگ ایجاد شده بود وافسران ایرانی

گاهی ازاطاعت اوامر افسران روس خودداری می کردند. علت سوم کمی‌مهمات وعدم پرداخت حقوق‌چند ماههٔ افسران وافراد ونرسانیدن لباس و کفش به‌آنها بود. (در زیر باران وخندقهای پر ازآب،عده‌ای از قزاقان گیوه به پا و بلوزهای تابستانی به‌تن داشتند.) ازعلتهای دیگر عقب‌نشینی آنها عجالتاً صحبت نخواهیم کرد . درهرحال قزاقها در آن روز عقب نشسته و دستجات سرخ‌وارد رشت شدند.

افراد قشون‌سرخ هم البسهٔ خوب بر تن‌نداشتند وکفشهای آنها نیز مناسب نبود ولی نسبت بـه قزاقان مهمات و اسلحهٔ خیلی زیاد و کاملی داشتند و مثل دفعهٔ اول کشتیهای‌جنگیشان از پشت، استحکامات و مواضع قزاقان را بمباران می کرد . به‌علاوه به‌قشون سرخ یك فوج تازه مرکب از جوانان تازه نفس و متعصب کمك می کرد،درصورتی که قزاقان در مدت چند ماه در مبارزه بوده وخسته شده بودند .

قبل از ورود بلشویکها به رشت، صبح‌زود برای زیارت دائی ومادر خانمم ازمنزل خارج شدم و به‌طرف راهدار خانهٔ عراق عازم شدم. خیابانها وکوچه‌ها پر از فراریان بود . زن، مرد، طفل،پیرمرد، تاجر،کاسب وآخوند،خانه وکار وکسب‌خود را ترك کرده واز رشت فرار می کردند. چند نفر را نصیحت کردم که به‌منازلشان‌مراجعت کنند ومشغول‌کار وکسب خود شوند ، زیرا فرار سودی ندارد.اولاً برای اینکه فصل پائیز بوده، در بین راهها بچه‌ها وخودشان سرما خواهند خورد واشخاص زیادی تلف خواهند شد. ثانیاً درتهران وقزوین برای پیداکردن کار وکسب دچار دشواریهائی خواهند گردید. ولی هیچ کس به حرفهای من گوش نداده وبا قدمهای تند به‌طرف راه تهران ـ

رشت می‌رفتند. فقط یك سید که با عیال و اطفال خود پیاده و با بار سنگین در پشت مـی‌رفتند به حرفهای من گـوش داده و به منزلشان مراجعت کردند.

سرهنگ استاروسلسکی را جلو دروازهٔ بـزرگ کنسولگری روس دیدم. افسران ستادش رفته بودند و سرهنگ منتظر اتـومبیلش بود تا خودش هم برود . اتومبیلش چند نفر از همکاران نزدیکش را برده‌بود. بقراط سقومونیان دائی‌خانم بنده با مشارالیه‌صحبت‌می‌کرد. سلام عرض کردم و جهت عقب نشینی قزاقان را پرسیدم. جواب‌داد: «مهمات به موقع نرسید ، انگلیسیها نرسانیدند.»

بعدازچند دقیقه سکوت اضافه کرد: «تا رودبار خواهیم رفت. واحدهای انگلیس در سیاهرود موضع گرفته و راه نخواهند داد که بلشویکها جلو بروند.»

بعد ازچند ثانیه سکوت مجدداً افزود: «امیدوارم تا یك ماه، یکدیگر را در همین محل ملاقات کنیم.»

در چشمهای اواشك دیدم ونمی‌دانم چرا فکر کردم که اگرهم قزاقان به رشت مراجعت نمایند، خودش دیگر نخواهدآمد.

دائی خانم من سرهنگ را به‌نوشیدن یك فنجان قهـوه دعوت نمود. (راهدارخانهٔ عراق روبـروی کنسولخانهٔ روس بود.) سرهنگ تشکر کرد، ولـی دعوت را ردکرد. من خـداحافظی نموده و برای دیدن مادرخانمم‌داخل راهدارخانه شدم ومدتی ازپنجره‌نگاه‌می‌کردم. فراریان‌می‌رفتند. سرهنگ استاروسلسکی‌از جا تکان‌نخورد تااتومبیلش رسید واورا برد (۱).

برای اینکه خانمم از احوال‌مادر و دائیش مطلع باشد، مجبور شدم به‌منزل مراجعت کنم ودوباره از منزل برای تحصیل اطلاعات به‌راهدارخانه رفتم. عدهٔ فراریان کم شده بود ولی از زیرزنجیر راهدارخانه عبور نکرده بودند که پیش قراولان سرخ از مستخدمین راهدارخانه پرسیدند:«چند وقت است که آخرین دستهٔ قزاقان‌اززنجیر عبور کرده‌اند؟» یکی از مستخدمین گفت: «دوساعت قبل، ولی‌فرماندهٔ قزاقان یك‌ساعت قبل ازاینجا رفت.»

پیش قراولان جلورفتند، به‌این‌امید که به‌اتومبیل استاروسلسکی خواهند رسید. چند دقیقه گذشت. یك گروه سرباز از فوج «۲۶ نفر کمیسر» برای تصرف کنسولخانهٔ روس آمدند و وقتی شنیدند که ما به‌زبان ارمنی حرف می‌زنیم نزدیك ما شده وبا تعجب به‌زبان ارمنی پرسیدند: «شما ارمنی هستید؟» جواب دادیم: «بله ما ارمنی هستیم. دراین شهرارمنی زیاد است.»

گفتند: «همهٔ ارمنیها زنده وسالم می‌باشند؟» گفتیم: «بله.»

سؤال کردند: «قزاقان مسلمان، ارمنیها را بقتل نرسانیدند؟» جواب دادیم: «نه‌خیر. قزاقان و کلیهٔ اهالی شهر با ارمنیها مثل‌برادران خود رفتار می‌کردند ومی‌کنند.»

پرسیدند: «نترسید، دروغ نگوئید، ما ارمنی هستیم و برای انتقام از قزاقان به‌اینجا آمده‌ایم. حقیقت را بگوئید. قزاقان مسلمان چندنفر ارمنی را کشته‌اند؟» پاسخ دادیم: «تحت حمایت قزاقان، ارمنیها به‌خوشی زندگانی کرده‌اند وخواهند کرد.»

همصحبتهای ما چند دقیقه سکوت اختیار کردند. بعد یکی

گفت: «مدیوانی در بادکوبه بهما گفته کـه ۲۵ هزار ارمنی بنا برحکم افسران ضدانقلابی روس بهدست قزاقان مسلمان کشته شدند.» گفتیم: «نمی‌دانیم چرا مدیوانی در بادکوبه چنین اظهاراتی را نموده، ولـی می‌دانیم که ارمنیها دررشت بهخوشی زندگی کرده ومی کنند وبهترین دلیل برای‌اثبات حرفهای ما این است کـه ما سه‌نفر ارمنی دراینجـا، بیرون ازشهر دربین مسلمانان هستیم وآزادانه صحبت می کنیم.»

فصل بیست ویکم

شهر مرده

واحدهای سرخ در خانه‌های خالی شهرجای گرفتند. عمارات کنسولگری‌روس هم ازطرف آنهااشغال شد و کلیه‌اطاقهای کنسولخانه را برای‌نمایشات و کنسرتها ضبط نمودند.

شهر این‌دفعه هم مانند یك‌ماه قبل مرد. توی خیابانها و کوچه‌ها عبورومرور اتفاقی بود. دکان و بازار بسته ومردم در منازل خود بسر می‌بردند.

کمیتهٔ انقلاب ایـران در روز دوم ورود خـود اعلامیهٔ ذیل را منتشر ساخت:

> دراین‌موقع که اردوی‌انقلاب سرخ بواسطهٔ رشادت وفداکاری افراد و صاحب منصبان شجاع انقلابی، رشت را به‌حیطهٔ تصرف در آورده‌انـد، باز بعضی از اهالی به‌اطـراف متفرق شده‌اند. یا للعجب،این‌مردم دوست‌را ازدشمن‌تمیز نمی‌دهند؟ تمام‌این‌جوانان آزاد رشید روسیه که به‌نام‌انسانیت سرهای خود را در کف دست گـرفته، بـه‌کمك

ما آمده، فداکاری می کنند، برای استرداد حقوق مغضوبهٔملت ایران و آزاد کردن اهالی ایران از چنگال آهنین دشمنان خارجی و داخلی است و تمام اهالی را دوست خود دانسته وطرفدار آنها هستند. اهالی از هرحیث مطمئن باشند وبیایندسرخانه وزندگی خود. اصناف، کسبه وتجارمشغول کاسبی بوده واحدی حق مزاحمت وتعرض به آنهارا نخواهد داشت.

این اعلامیه به دوزبان فارسی وروسی منتشر گردید، ولی بین موضوع و انشای روسی وفارسی فرقی مشاهده می‌شد. برای فاش شدن همین فرق مجبور هستم اعلامیهٔ روسی را هم ترجمه کرده و از نظرخوانندگان ارجمندم بگذرانم:

دراین ایامی که رفقای سرخ دراثر رشارت، شهر رشت را تصرف کردند وقسمتی از اهالی بازخانه‌های خود را ترك وفرار اختیار کردند، کمیتهٔ انقلاب ایران از این حرکت تعجب می کند که چرا تاحال افراد ملت نتوانسته‌اند حقیقت را درك کنند ودوستان ودشمنان خودرا بشناسند. رفقای سرخ از شمال دور به‌اینجا آمدند، نه‌برای حفظ وتأمین منافع خود، بلکه‌برای اینکه ملت ماتحت فشار دشمنان داخلی ومشت آهنین بیگانگان یعنی

انگلستان بسرمی‌برند و برای تحصیل آزادی خود
محتاج به‌مساعدت می‌باشند ودولت شوروی روسیه
دست همراهی خود رابسوی مادر ازکرده است.
هم‌شهریهاساکت باشیدومثل سابق به‌کارهای خودتان
مشغول باشید، کسی شما را اذیت نخواهد کرد.

ولی مانند یك‌ماه قبل، این دفعه هم‌اعلامیه‌های کمیتهٔ انقلابی ونطقهائی که درسبزه میدان ومیدان‌کار گزاری ایرادمی‌شداثرنبخشید و تقریباً دویا سه ماه شهرمرده بود وعبور ومرور وکسب‌وتجارت تقریباً نمایان نبود.

دفعهٔ اول (یك ماه قبل) درشهر وحشت فوق‌العاده‌ای‌حکمفرما بود، برای اینکه سربازان سرخ، شهر رادر روز روشن وبدون‌خجلت غارت‌می‌کردند. شبها وحشت دوبرابر می‌شد. ولی این‌دفعه سربازان سرخ با نظم وانضباط در خانه‌ها بسر می‌بردند وغارت ممنوع‌بود و کسی جسارت نمی‌کرد چیزی بدون تأدیهٔ قیمتش بگیرد. حتی دو سرباز که‌هردو آذربایجانی(بادکوبه‌ای) بودند،برای‌غارت معدوم‌شدند.

فرق دیگری هم دراوضاع مشاهده می‌شد. یك ماه قبل آسمان روشن وآفتاب اطراف را گرم می‌کرد، ولی این دفعه بارندگی از مردم دست نمی‌کشید وشب وروز می‌بارید وتأثیر بدی بر حالت روحی ساکنین شهر می‌گذاشت.

دراواخر ماه اکتبر یعنی اوائل ماه عقرب، درگیلان برف‌بارید وکوچه وخیابانها واطراف‌شهرراپوشانید. با روسهاشوخی‌می‌کردیم‌و می‌گفتیم:«برف را ازروسیه آوردیدوزندگانی راحت مارابهم زدید.»

مذاکرات‌نمایندگان دولت شوروی‌با نمایندگان‌دولت بریتانیای

کبیر دربارهٔ قرارداد بازرگانی درلندن ادامه داشت. طرفین اتفاق‌نظر حاصل نکرده بودند، زیـرا درمـوقع مذاکـرات بازرگانی، دربارهٔ اوضاع سیاسی نیز گفتگو می کردند (۱).

ظاهراً آنها دربارهٔ ایران تصمیمات موقتی نگرفته بودند، ولی از جریان جنگ در گیلان معلوم می گردید که‌تصمیمات موقتی در بین است، زیرا واحدهای ارتش انقلابی ایران از سیاهرود عبور نکرده و در امامزاده هـاشم متوقف شده بودنـد وانگلیسیها هم برای پیشروی به‌طرف رشت،برمواضع آنهاحمله نمی کردند. گاهی بین‌پیش‌قراولان طرفین تصادماتی واقع می گردید، ولـی هواپیماهای انگلیسی‌مرتباً هر روز در ساعت معین(دوساعت قبل ازظهر) در آسمان رشت و انزلی دیده شده و محلهای معین‌را(عما)تهای آسوبی اتدل وقورخانـه وغیره) در رشـت و کشتیهای جنگی را در انزلی بمباران می کردند و درنتیجهٔ بمبارانهای فوق مردم‌تلف می‌شدند. ایـن بمبارانها اسباب امیدواری اهالی را فراهم می‌ساخت زیرا آنها طرفدار دولت مرکزی ایران بوده و میل داشتند قزاقان دوباره شهرهای نامبرده را اشغال کنند وحملات هواپیماهـای‌انگلیسی‌ثابت‌می کرد که قزاقان‌مشغول‌تدارك حملهٔ‌جدیدی برعلیه ارتش سرخ هستند.

در رشت خبر فرار بی‌نظم قزاقان نرسیده بود وهمچنین‌رشتیها خبر نداشتند کـه قزاقان درقزوین جمع شده وبدون هیچ‌تدارکاتـی دست ازجنگ کشیده‌اند، برعکس گاهی خبر می‌رسید که آنهابـزودی به‌گیلان خواهندآمد.

من ۲۶ روز بستری بودم، ولی هرروز عدهٔ زیادی از دوستان‌و آشنایان برای دیدنم مـی‌آمدند واز اوضاع مطلعم می کردند، ولـی آنها اطلاعات پرقیمت‌وصحیحی‌نداشتند وازطریق روزنامه‌های‌مسکو

وبادکوبه از اوضاع مطلع می‌شدم. از آشنایان روس یا ارمنی که در موقع عقب‌نشینی قشون سرخ از رشت رفته بودند، هیچ‌کس تاپانزده روز به رشت مراجعت نکـرده بود. شاید اگـر آنها بودند خبرهای صحیحی به من می‌دادند.

روزی دکتر آقابابوف به دیدنم آمد و خواهش کرد که ازدونفر که ازبادکوبه برای بازرسی عملیات قشون سرخ روسیه آمده‌اند، در منزلم پذیرائی نمایم. اوگفت:«به‌آنها منزل داده‌اند، ولی منزلشان بخاری ندارد وشیشه های پنجره‌ها شکسته‌شده و هوا سرد است.»

تعجب کردم ازاینکه کارمندان یك هیئت بازرسی که ازبادکوبه آمده‌اندبی‌جامانده وآمده‌انداز من‌محل اقامت چند روزه می‌خواهند.

دکتـر علت را چنین گفت: «برای اینکه بعضیها از بازرسی می‌ترسند و این دو نفرهمیشه‌کارشان را با دقت انجام می‌دهند.»

من آن‌دو نفررا در منزلم‌جادادم، یکی‌ازآنها جوانی بودکلیمی که با من آشنا بود. شوهر خواهرش مدتی معاون دائی خانم بنده در راهدارخانهٔ خمام در نیمهٔ راه انزلی‌ـرشت بود و آن جوان برای دیدن خواهرش چند دفعه از روسیه به ایران آمده بود. وی تقریباً۲۲ سال داشت‌که برای بازرسی عملیات نظامی قشون سرخ‌فرستاده شده بود. همکار او شخص مسنی بودکـه درقشون امپراطوری درجهٔنایب سرهنگی‌داشت وتحت فرماندهی‌ژنرال لیاخوف درجنگهای‌طرابوزان شرکت کرده‌بود.

در ایـام شروع انقلاب، نایب سرهنگ نامبـرده در یکی از ولایات سواحل رودخانهٔ ولگا در مریضخانه بستری بود و پس ازشفا یافتن نتوانسته بودبه‌جبهه برود ومجبور شده‌بودبرای بلشویکها خدمت کند. مشارالیه لباس نظامی و پالتوی افسری کهنه برتن داشت و فقط

کت و پالتوی او بدون سردوشی بود.

جوان یهودی موسوم به وینوف بود. اسم سرهنگ را دراینجا نخواهم آورد. شاید وی زنده باشد وممکن است دچار خطر گردد.

این دو نفر چند روزمهمان من بودند. ناهار و شام‌هم درمنزلم صرف می‌کردند و هر وقت که دور میز ناهار جمع می‌شدیم، نایب سرهنگ می‌گفت:«شماهاراحت زندگی‌می‌کنید. هیچ‌گمان نمی‌کردم در ایران خواروبار اینقدرفراوان باشد.»

جوان یهودی در مدت چند روزی که درمنزل ما ماند، سکوت اختیارکرده و حتی یك‌کلمه هم حرفی نزد. فقط یك دفعه در جواب سؤال خانمم کـه آیـا خواهرش را دررشت دیـده یـا نه، گفت: «نه خیر.»

نایب سرهنگ مانند کلیهٔ روسها پرحرف بود و شبها تاساعت سه تا چهار صبح صحبت می‌کرد. از ژنرال لیـاخوف زیاد تعریف وتمجید می‌کرد. یکبار گفتم: «اهالی‌ایران‌لیاخوف را دوست‌ندارند؛ از او رنجیده‌اند. برای اینکـه او دوست محمدعلی شاه‌بود.» وی در جواب‌گفت: «لیاخوف سرباز با انضباطی بود و نمی‌توانست با شاه مخالفت کند. او سرباز رشیـدی بود. من جنگهای او را در سواحل بحر سیاه دیده بودم. در گرفتن شهر طرابوزان شجاعت فوق‌العاده‌ای بخرج داد. من شاهـد عملیات او بودم و دو سال زیر دست او کار می‌کردم. قشون‌امپراطوری ژنرالهائی مثل او خیلی‌کم‌داشت. افسوس که او با بلشویکها همکاری نکرد و در باطوم‌کشته شد. از شنیدن خبر قتل او خیلی خیلی متأسف شدم».

من تعجب می‌کردم‌که چطورافسری‌که از طرف مقامات عالی

نظامی برای بازرسی عملیات قشون سرخ به‌ایران فرستاده شده،اینقدر از لیـاخوف تعریف می‌نماید و نمی‌فهمیـدم بـرای چه این کار را می‌کنـد.

افسر نامبرده چند دفعه برای گزارش کارهایش از طریق رادیو به انزلی رفت و به قول خودگزارش را شخصاً به آژودان تروتسکی می‌داد. تروتسکی در آن ایام کمیسر جنگ ودفاع ملی وپس از لنین با نفوذترین شخص روسیه بود.

نایب سرهنگ گزارشهای خود را در اطاق کار من می‌نوشت. وینوف در تنظیم گـزارشها شرکت نداشت و گاهی بدون خواندن، گزارش را امضاءمی کرد. در موقع مذاکره‌ای از نایب سرهنگ علت را پرسیدم و در جواب شنیدم: «این پسرهٔ جهود را با من فرستاده‌اند که عملیات و مـذاکرات و صحبتهای مرا بازرسی کند و به آسوبی اتدل اطلاع دهد، چون من از افسران امپـراطوری هستم. گرچه به اینجانب مأموریتهائی‌رامی‌دهند، ولی اطمینان کامل ندارند.»

موقع مذاکرات شبانه ما،آن جوان یهودی که تمام روز برای بازرسی این‌طرف وآن طرف می‌دوید،گاهی خوابش می‌برد و باعث بازشدن زبان نایب سرهنگ می‌شد.

آخرین گزارش نایب سرهنگ، روزبیست وششم نوامبر ۱۹۲۰ دراطاق کار من نوشته شد. وینوف گزارش را خوانده و بعد امضاء کرد . روز بعد، ایـن مهمانهای ناخوانده از رشت برای رفتن بـه بادکوبه حرکت کردند. چند روز بعد از رفتن آنها، مستخدم من دو ورق کاغذی راکه با مداد روی آنها چیزهائی نوشته بودند، در اطاق خواب آنها در زیرتختخوابها پیداکرد و به‌من داد. من پس‌ازقرائت،

هردو ورق را نگهداشته و دراولین ملاقاتم با دکتر آقابابوف به او دادم . دکتر تنها نبود، بانوی جوانی نیز همراه او بود .

بانو پرسید: «این اوراق مال کیست و چه کسی به شما داده ؟»

دکترجواب‌داد: «نمی‌دانم مال کیست. برای همین‌تحویل نمی گیرم.»

بانو خواست کاغذها را خودش از دستم بگیرد ، لیکن به‌وی ندادم و گفتم : «تواریشیچ، شما را نمی‌شناسم و به‌شما نخواهم داد.»

دکتر، بانوی جوان را معرفی کرد و گفت: «تواریشیچ سربر یاکوا، زن رئیس دادگاه نظامی وازکارمندان آسوبی اتدل است. کاغذهارامی‌توانیدبه‌ایشان بدهید.» درجواب گفتم:«کاغذها را به‌ایشان نخواهم‌داد. دکتر،می‌خواهیدخودتان‌بگیرید وبه‌ایشان بدهید.» دکتر کاغذها را نگرفت. خیلی تعجب کردم.

گرچه این دو ورق بدون امضاء ومعلوم‌نبود دستخط نایب سرهنگ یاوینوف است، ولی چون موضوع راجع به‌ایران وانقلاب ایران و روابط با همسایگان معظم ما بود، لهذا ترجمه و درج آن را دراین یادداشتها لازم دانستم.

اینست موضوع آن دوبرگ گزارش :

> قبل‌از ورود واحدهای سرخ به‌انزلی، ملت ایران باکمال بی‌صبری منتظر ورود آنها بودند، زیرا انگلیسیها را دوست نداشتند وامیدواربودند که ورود واحدهای سرخ، آنها را وادار به رفتن از ایران خواهد ساخت . ولی اشتباهات افراد شوروی مانندکاژانوف وآبوکف و همکارانشان،

ایرانیان‌را مجبور کردند که آزادی خود را از یوغ بلشویکها، از انگلیسیها بخواهند و انگلیسیها را مهمانان محترم‌وعزیز بشمارند. بخصوص‌مخالفتهای کاژانـوف‌و آبـوکف بـادستهٔ میـرزا کـوچك‌خان ، طرفداران انگلیسیها را جری‌تر کـرده و تبلیغات آنها مؤثر گردیده است.

اجرای انقلاب سوسیالیستی، انقلاب ایران را به‌راه غلط سوق داده واجرای نقشه‌های مسکو را دچار مشکلات نموده است . ملت و دولت ایران باروسیه مخالف نبودند،زیرا ایران‌ازحیث حیات اقتصادی خود به روسیه مربوط می‌باشد و بدون همراهی مالی وبازرگانی روسیه ، فقیرتر و بی‌چیزتر خواهد شد. ایران اگرهم بدون‌همراهی مالی روسیه بتواند حیات خودرا ادامه دهد، ولی بدون امتعهٔ روسیه نمی‌تواند و چـون نمایندگان انگلیس‌در کلیهٔ شئون زندگی‌ملت و دولت‌دخالت می کنند ، اولیای دولت وافراد ملت ازآنها و از دولت آنها منزجر ومنفور می‌باشند . اگر روسیهٔ شوروی درامور داخلی ایران دخالت ننماید کلیهٔ ایرانیان طرفدار ماخواهندشد.

در ایران، عناصر انقلابی دربین کشاورزان موجودنبوده وطبقهٔ‌کارگر صنعتی هم‌وجود ندارد. آزادیخواهان ایرانی‌مرکب‌هستند ازسرمایه‌داران

جزء وصاحبان املاك جزء وجوانان تحصیل کرده. حزب دموکرات ایران که زمانی قویترین حزب ایران بود، از نمایندگان طبقات فوق تشکیل شده است. دموکراتها، میهن پرست بوده واستقلال و تمامیت وطن خـود را مـی‌خواهند. دموکراتها عقیده دارند که بدون وجود شاه، فئودالهائی مانند شیخ خزعل درخوزستان وعربستان، صولت‌الدوله درفارس، سرداراسعد دربختیاری وفئودالهای دیگر که در کرمان وسیستان و کردستان زندگی می کنند و هریك از آنها پنج تا ده‌هزار سوارمسلح دارند، به همراهی انگلیسیها می‌توانند استقلال تام خود را اعلان کرده وایران را به چندین قسمت تقسیم نمایند. ازاین جهت هم دموکراتهای ایران طرفدار سلطنت مشروطه درایران می‌باشند. فرار ۷۰ درصد از اهـالی رشت بـه طرف تهـران کـه بین آنهـا آزادیخواهان ودموکراتها زیاد می‌باشند، عرایض اینجانب را تصدیق وثابت می‌نماید.

فراریان رشتی درشهرهای قزوین، تهران و قـم از عملیـات وحشتناك آذربایجانیها حکایت می کنند واز روسها شکایت ندارند. به‌عقیدهٔ من، دولت شوروی باید ازاطمینان و دوستی که ایرانیان نسبت به روسها دارنـد استفاده کـرده و روابط دوستی وهمکاری روسیه با ایران، نفوذ فوق‌العادهٔ

سیاسی‌واقتصادی درایران به‌همراه خواهد داشت و زمینهٔ نفوذ انگلیسیها ازبین خواهد رفت .

گرچه ایرانیان در اثر دخالت آذربایجانیها در امور انقلابی گیلان ، آزادی خود را از یوغ بیگانگان، ازانگلیسیها می‌خواهند، ولی در واقع آنها روسها را بیش از انگلیسیها دوست دارند. آنان از روسیهٔ شوروی ترس‌ندارند وعقیده‌دارند که روسهای بلشویك خیالات استعماری ندارند، ولی انگلیسیها کـه دولت بزرگ جهانگیری را تشکیل داده‌اند،ممکن است روزی ایرانرا تحت تسلط یا حمایت خود در آورند. من خاطرجمع هستم که اگر روش افراد حزبی در گیلان تغییر یابد دولت و ملت ایران از ما طرفداری خواهند کرد.

ملت ایـران مخصوصاً از پیشرفت مصطفی کمال در قفقاز خیلی‌ناراضی هستند، زیراپیشروی نامبرده را خطر بـزرگی بـرای تمامیت ایـران می‌دانند. هدف مصطفی کمال وهمکارانش که‌آزاد کردن جمعیتهای ترك نژاد ساکن قفقاز، سواحل ولگا، ترکمنستان و آذربایجان است، ملت ایران را نسبت بـه پیشرفت قشون آنها در قفقاز مظنون می‌سازد، اگر ازطرف دولت ما از این پیشرفت جلو گیری نشود ، ایـرانیها خـودشان را در بغل

انگلیسیها خواهند انداخت .

ایران می‌خواهد استقلال خودرا حفظ کند. اگر از طرف ما در این کار کمك به ایران شود، خود ایرانیان قادر به‌خارج کردن انگلیسیها از ایران خواهند شد. من گمان می کنم که ایران با انگلستان نخواهد جنگید ، ولی اگر مساعدت دولت ما تأمین گردد دولت ایران از راه دیپلماسی از دخالتهای آنها درامور کشور جلوگیری خواهند کرد.

دموکراتهای ایران می‌ترسند که شاید نتیجهٔ انقلاب وجنگهای گیلان ازیك طرف ومذاکرات لندن از طرف دیگر سبب تجدید قرارداد ۱۹۰۷ شود و ایران دوباره به دومنطقهٔ نفوذ تقسیم گردد. آنها عقیده دارند که اقدامات بلشویکها در گیلان با اظهارات رفیق چیچرین و رفیق براوین مطابق نمی باشندو این عدم‌مطابقت‌سبب نگرانی‌دموکراتها شده است .

ایران مثل سابق قادر به‌فروختن برنج، تنباکو، تخم مرغ ، حیوانات اهلی ، میوه‌جات خشك ، تیماج، پوست‌حیوانات، تریاك، پنبه، خوك‌وحشی وغیره به کشور شوروی می‌باشد.

پس از۲۶ روزناخوشی، بالاخره شفا یافتم وتوانستم از منزل خارج شوم وبه‌دیدن‌احسان‌الله‌خان‌بروم. اولین شخصی راکه‌در کوچه

ملاقات کردم رئیس شهربانی دولت انقلابی بود که تصور کرد من از رشت فرار کرده وبتازگی مراجعت نموده‌ام. به‌زبان ترکی پرسید: «کی از قزوین آمدید وچه دیدید؟»

ولی وقتی فهمید که درشهر بودم وجائی نرفته‌ام، اظهار رضایت کرد ودور شد.

احسان‌الله‌خان را دریکی ازعمارات قشنگ شهرملاقات کردم. پس از اظهار نارضایتی که چرا تا حال برای دیدنش نرفتم اظهار کرد که جنگها خیلی سخت بوده و دوطرف تلفات زیادی داشته‌اند و بالاخره به‌همراهی دستهٔ ارامنه که مدیوانی آنها را در بادکوبه‌تجهیز نموده بودفاتح گردیدیم.سپس گفت: «ارامنه جنگجویان وانقلابیون بی‌طمعی هستند. اگر ۳۰۰ ارمنی و ۲۰۰ گرجی دراختیار می‌داشتم تهران را فتح کرده بودم.»

پرسیدم: «۲۶۰ گرجی وتقریباً ۷۰۰ ارمنی درقشون سرخ‌مسلح می‌باشند، چرا ازوجود آنها استفاده نمی‌کنید؟» احسان‌الله‌خان‌جواب داد: «آنها تحت فرماندهی قشون سرخ روسیه‌هستند، من حق‌دخالت درامورقشون سرخ را ندارم. دور من فقط چندصدنفر از اکراد جمع شده‌اندکه طمعشان از رشادتشان بیشتر است.»

از اظهارات احسان‌الله‌خان معلوم گردید که از رفقای کرد خود رضایت ندارد، ولی غیر از اکراد هم اشخاص دیگری داخل قشون سرخ ایران نمی‌شدند.

در موقع مراجعت از خانهٔ احسان‌الله‌خان، چند نفر از سران کرد را دیدم که پس ازاین اظهارات که فقط دراثر رشادت آنهاقشون سرخ فاتح شده، عقیدهٔ مرا پرسیدند. جواب دادم: «چه عرض کنم؟»

در کوچه‌ها و خیابانها گردش کردم. بازار و دکانها نیم‌باز بودند. پنجرهٔ اکثر خانه‌ها فاقد شیشه بود و اطاقها در، یا چهارچوب نداشتند. تعجب کردم، زیرا شهر بمباران نشده بود. یکی از دوستانم گفت که سربازان روسی که در آن خانه‌ها منزل دارند در و پنجره‌ها را می‌سوزانند. حرفش را باور کردم، چون هوا خیلی سرد بود و هیزم یا ذغال به سربازان نمی‌رسانیدند.

کمیتهٔ انقلابی ایران در موقع اقامت یك ماههٔ خود در انزلی، هیئت کمیسرهای ملی را الغا و جای آن هیئت مسئولین را تشکیل داده بود که تقریباً مقام هیئت دولت را داشت، ولی بدون اجازهٔ کمیتهٔ انقلابی ایران نمی‌توانست اقدام به‌هیچ کاری کند. در بین کمیسرهای ملی چندنفر ترك زبان مانند جوادزاده، علی‌اوف و دیگران بودند که در امور هیئت کمیسرها نفوذ فوق‌العاده قوی داشتند. در هیئت مسئولین هیچ کس ترك زبان نبوده و کلیهٔ مسئولین فارس زبان بودند و از حیطه نفوذ ترك زبانها خارج شده بودند. ولی حزب کمونیست و هیئت جوانان کمونیست، تشکیلات خود را داشته و گاهی در امور کشوری دولت انقلابی دخالت می‌کردند، ولی حق نداشتند در امور لشکری مداخله نمایند. لشکریان سرخ ایرانی تحت فرماندهی فرماندهٔ لشکریان سرخ روسی بودند.

روسها ظاهراً در امور داخلی دخالت نمی‌کردند و احسان‌الله خان نسبتاً مختار بود که امور داخلی، اقتصادی و مالی را اداره کند و کلیهٔ مأمورین دولتی ایرانی بودند. حتی ایرانیهائی که از روسیه آمده بودند در ادارات دولتی کاری به‌ایشان نمی‌دادند.

در کمیتهٔ انقلابی، سرخوش (۲) و رضا خواجوی به‌احسان‌الله

خان کمك می‌کردند. سرخوش که از دموکراتهای ایران ودر جنگ بین‌المللی طرفدار آلمانیها بـود وانگلیسیها را یگانـه دشمن ایـران می‌دانست، در کمیتهٔ انقلابی بیش از رضا خواجوی به‌روسها تمایـل داشت. رضا خواجوی که یکی از مالکین کجـور ونور بود، بیش از سرخوش می‌خواست‌دست روسها را ازدخالت درامور کشوری کوتاه کند، ولی هردونفر با احسان‌الله خـان همراهی ومساعدت صمیمـی داشتند. حضور خواجـوی واحسان‌اللهخـان در کمیتهٔ انقلابی وعدم حضور ترك‌زبانها که از بادکوبه‌آمده‌بودند، متدرجاً اعتماد واطمینان اهالی را جلب‌کرده ومردم خاطرجمع شدند کـه به‌دست‌آن دونفر، صدمهٔ غیرقابل جبران به‌ایشان نخواهد رسید.

فصل بیست ودوم

دولت مسئولین

ازیك‌طرف آرامش درجبهه‌ها وازطرفی‌بلاتکلیفی‌قزاقان، باعث شد اشخاصی که از شهررشت به‌اطراف یابه‌قلمرو دولت‌میرزا کوچك‌خان فرار کرده بودند، متدرجاً به‌شهر مراجعت نموده وبه کسب وکار خود مشغول شوند.

تقریباً یك ماه پس ازاشغال شهـررشت، کارمندان ارتش سرخ را ازادارهٔ شهربانی خـارج کردنـد وادارهٔ امـور آنجا را به‌ایرانیان واگـذار نمودند. روسها آسوبـی اتدل (تـأمینات سیاسی ـ نظامی) خودرا داشتند وگرچه‌ادارهٔ شهربانی ایران دراختیار آسوبی‌اتدل‌نبود ومستقیماً دردست کمیتهٔ انقلابی بود، ولی‌گاهی‌آسوبی‌اتدل در امور شهربـانی دخالت می‌کرد. درهرحال، رفتن‌کارمندان روس وترکهای روسی زبان از شهربانی اثرخوبی بخشید. اولاً برای اینکه مراجعین به‌این اداره به‌زبان فارسی یعنی زبـان مادری عرایض خود را اظهـار می‌کردند وثانیاً مأمورین ایرانی با مردم رفتاری خشن نداشتند.

آسوبی‌اتدل به‌عملیات مخصوص خـود مشغول بود ودرموقع لزوم ایرانیان درستکار را توقیف نموده وبه‌مجازات می‌رسانید.

پیشتر گفته بودم که این دفعه فرماندهی قشون سرخ روس‌چون

خاطرجمع بود که ازطرف قشون ایران اقداماتی برضد روسهانخواهد شد، سربازان خودرادرشهر رشت تمرکز داده وباشگاهها ونمایشگاه‌هائی برای آنها فراهم ساخته بود. مثلاً کلیسای کنسولی روس، خانهٔ حجت‌الاسلام بحرالعلوم وسینما خورشید را تبدیل به‌تماشاخانه کرده بودند ویکی‌ازمنزلهای بزرگ شهررا باشگاه گارنیزون‌قرارداده‌بودند.

هرشب در نمایشخانه‌ها پیسهائی را نمایش می‌دادند ودر سالن باشگاه گارنیزون، کنفرانسها وسخنرانیهائی داده می‌شد. ازبادکوبه آرتیستهای زیادی برای دادن نمایش، کنسرت ویا کنفرانس به‌رشت می‌آمدند وبه‌جبهه‌می‌رفتند وسربازان‌رامشغول‌می‌کردند. پروفسورهائی هم از روسیه به‌رشت آمده وبه‌جبهه‌رفته ودربارهٔ علوم‌مختلف کنفرانس می‌دادند. قرائتخانه‌ای را هم روبروی مسجد صفی ایجاد کرده بودند.

کمیتهٔ انقلابی ایران چون امور یك کشور شوروی را اداره می‌کرد (در گیلان، دولت شوروی وسوسیالیستی ایران اعلام شده‌بود) تصمیم گرفت که امور ادارات دولتی‌را یك مدیر یارئیس اداره‌نکند، بلکه شوراها درامور ادارات مسئولیتها را عهده‌دار شوند. (وزیران انقلابی، عنوان کمیسر راتبدیل به‌عنوان مسئولین نموده بودند.)

شورای‌عالی فرهنگ، شورای عالی دارائی، شورای‌عالی‌ادارهٔ نفت، شورای‌عالی شهرداری همه‌دارای سه‌عضو بوده که یکی از آنها را رئیس می‌نامیدند. شعبه‌های‌ادارات نیز دارای شورا بودند که‌مرکب ازسه عضو بود. حتی‌دارالمساکین ودارالایتام نیزتوسط شوراها اداره می‌شدند. ایجادشوراها باعث شدکه عدهٔ زیادی از جوانان وبیکاران، دارای‌شغل‌یامأموریت ویامقامی گشته واز کمیته‌انقلابی‌طرفداری‌نمایند.

کمیتهٔ انقلابی ایران مواجب کارکنان وکارمندان ادارات و

مؤسسات را به‌قرار ذیل معین کرده بود:

کارمندان شورا	۴۰۰ ریال درماه
کارمندان	۳۰۰ » » »
مدیران مدارس	۴۰۰ » » »
معلمین	۳۰۰ » » »
مستخدمین	۱۵۰ » » »
افسران ارشد	۴۰۰ » » »
افسران جزء	۳۰۰ » » »
سربازان	۱۵۰ » » »

به‌مسئولین(وزیران) ۴۰۰ریال درماه، به علاوهٔ خرج سفره تا هزار تومان در ماه مطابق مقام مسئول پرداخت می‌شد. به اعضای کمیتهٔ انقلابی ۴۰۰ریال در ماه و خرج سفره تاهزار تومان در ماه مطابق مقام کارمند کمیته پرداخت می‌شد. افسران ارشد قشون سرخ ایران رسماً ۴۰۰ ریال مواجب داشتند و مطابق مقام خود تا ۲۰/۰۰۰ ریال دریافت می‌کردند.

دراثر آرامش در جبهه‌ها، مدارس نیز افتتاح گردیدند و اطفال شروع به ادامهٔ تحصیلات خود نمودند. مخارج کلیهٔ مدارس و دارالایتام وغیره را کمیتهٔ انقلابی ایران می‌پرداخت.

مخارج کمیتهٔ انقلابی ایران پنج برابر مخارج ادارات دولت شاهنشاهی در گیلان بود. کمیتهٔ نامبرده وجوه لازم برای مخارج هنگفت خود را از کجا تهیه می‌کرد؟

سرمایه‌داران، مالکین و تجار از شهر فرار کرده بودند، ولی

ثروتشان، خانه، ملك، فرش، اثاثیهٔ خانه وحجرهٔ کالا، حتی جواهرات وپول را در رشت گذاشته ویك مستخدم یا مباشری عهده‌دار نگهداری آنها بود. انبارهای پر از نفت نوبل و رمضانوف و دیگران هم بدون صاحب مانده وفقط دو یا سه نفر ازکارمندان جزء مسئول نگهداری و فروش آنها بودند.

دولت مسئولین و کمیتهٔ انقلابی ایران، ثروت اشخاص نامبرده را به تصرف خود درآورده بود و با وجوه مأخوذه از فروش آنها، مخارج هنگفت دولت انقلابی را می‌پرداختند. کلیهٔ کالاهائی که در انبارهای مالکین موجود بود دریك مرکز جمع کرده و قسمتی از آنها را مجاناً به روسیه فرستادند و قسمت دیگر آن را به‌فروش رسانیدند. فرشهای پرقیمت به روسیه فرستاده شد ولی فرشهای دیگر را در محل فروختند. اثاثیهٔ خانه‌ها و تجارتخانه‌ها را یا آتش می‌زدند یا می‌فروختند. (چون زمستان سخت بود و برف زود به‌زود می‌بارید و به سربازان ومجاهدین هیزم و ذغال نمی‌رسانیدند، آنها هم مجبور می‌شدند اثاثیه وحتی در وچهارچوبهای خانه‌های‌مسکونی‌یاهمسایگان خود را بسوزانند تا گرم شوند. گاهی تخت چوبی اطاق را شکسته و می‌سوزانیدند. من خودم می‌دیدم که بوفه‌ها و دولابهای پرقیمت را را آتش می‌زدند و وقتی به ایشان می گفتم که سی‌شاهی یا دوقران هیزم بس است که یك روز تمام منزلهای سربازان را گرم کند، در صورتی که بوفه‌ها یا دولابها هریکی چندین ده‌تومان ارزش دارد، در جواب می گفتند شما عقاید سرمایه‌داری دارید و نمی‌فهمید که برای پیشرفت انقلاب‌باید هرچه مال‌سرمایه‌داران است محو و نابودگردد.)

مأمورین کمیتهٔ انقلابی و دولت مسئولین، دیوارها، سقفها و

تختهای اطاقها را خراب کرده و داخل آنها پول وجـواهـرات پیدا می‌کردند. آب حوضها را خالی کرده و زمین‌را کنده، پول و جواهر در می‌آوردند و باید اقرار کـردکه اکثریت مستخدمین و مباشرین سعی می‌کردند که‌ثروت اربابانشان را محفوظ بدارند، ولی‌مستخدمینی هم پیدا می‌شدند که جای جواهـرات یا پـولهای اربابانشان را نشان می‌دادند، به این امید که از دولت‌مسئولین انعام دریافت خواهند کرد.

پولهای نقد و جواهرات را در ادارهٔ خـزینه داری جمع می‌کردند و بنابرحکم کمیتهٔ انقلابی صورت برداری کرده و به‌مصرف می‌رسانیدند و مسلم است که بعضی ازکارمندان سوء استفاده کرده و قسمتی از پولها و جواهرات را برای خود ذخیره می‌نمودند.

در دو یـا سه‌ماه اول تسلط و تشکیل دولت‌مسئولین، پـولها و بهای جواهرات جمع شده از خانـه‌ها و تجارتخانه‌های فراریان برای تأدیه مخارجات دولت کفایت می‌کرد، ولی بعد از مدتـی مجبور شد که وسایل دیگری برای تهیهٔ پول پیدا کند،زیرا با پول فروش‌کالاها و اثاثیهٔ خانه‌های مردم، وجوه‌لازمه جمع نمی‌شد. تخته‌هـا و بخصوص نفت ازکالاهای‌دیگربهتربه فروش‌می‌رفتند ولی‌برنج، کشمش وکالاهای دیگر خریدار نداشتند. دهـاتیها برنج، کره، تخم مرغ وغیره‌بـه شهر آورده وباقیمت خیلی ارزان به فروش می‌رسانیدند و از فروش برنج دولت جلو گیری می‌کردند.

ولی در همان وقت، یعنی در ماه چهارم‌یا پنجم تسلط و تشکیل دولت مسئولین، روسها در رشت و انزلی اداره‌های خـرید بـرنج و سبزه و کشمش را بازکرده و برنج وکشمش و سبزه‌دولتی وحتی‌مال دهاتیان را با قیمت خیلی ارزان می‌خریدند.

چون فروش کالاها برای تأدیهٔ مخارج دولت کافی نبود، دولت به جای پول نقد به‌کارمندان ادارات خود نفت، تخته، برنج و کشمش می‌داد و کارمندان مجبور بودند که آن کالاها را با ۱۰ تا ۱۵ درصد کمتر از قیمتهای بازار به‌فروش برسانند.

روسها مخارج قشون و کارمندان ادارات و مؤسسات خود را شخصاً عهده دارشدند و از دولت مسئولین پول نمی‌خواستند. گاهی هم به‌آن دولت کمك ومساعدت نقدی می‌رسانیدند و درعوض برنج یا گوشت می‌خواستند.

روسها در هفته مقداری از قرانهای پنج هزاری پطرزبورگ را برای تأدیهٔ مخارج خود وارد ایران می کردند، ولی همینکه مواجب سربازان وافسران و کارمندان ادارات ومؤسسات خود راتأدیه‌می کردند، آنها یعنی سربازان وکارمندان وافسران به‌بازار رفته وسبزه، کشمش، برنج، منسوجات، صابون وروغن می‌خریدند وبه‌بادکوبه حمل می‌کردند. تصور می‌شد بازار رشت درمضیقهٔ پول‌نمی‌باشد، ولی‌نزدهیچ کس حتی صد تومان پول پیدا نمی‌شد، زیرا کلیهٔ پنج هزاریهای پطرزبورگ یابه‌فومنات فرستاده‌می‌شد ویا به‌لاهیجان واز آنجا به‌تهران می‌بردند. (میرزا کوچك دولت وتسلط خود را در فومنات داشت و مالکیت شخصی درآن سامان الغا نشده بود.)

روسها به کارمندان ادارات ومؤسسات وبه افسران وسربازان خود نسبتاً کمتر از ایرانیها مواجب می‌پرداختند. مثلاً حقوق یك‌سرباز روس ۳۰ ریال در ماه بود، در صورتی که سرباز یا مجاهد ایران ۱۵۰ ریال در ماه حقوق داشت. فرماندهٔ فوج‌روس ۲۵۰ ریال در ماه حقوق داشت ، ولی فرماندهٔ فوج ایرانی رسماً

۴۰۰ ریال وغیررسمی تا ۱۰۰۰۰ ریال حقوق داشت، رؤسای ادارات روس درماه ۴۰۰ ریال وکارمندان از ۴۰ تا ۳۰۰ ریال مواجب داشتند، درصورتی که کمترین حقوق کارکنان ادارات انقلابی ایران ۱۵۰ ریال درماه بود.

در بالا گفته بودیم که سربازان وافسران وکارمندان ادارات و مؤسسات روس پولهای خود را برای خرید برنج، سبزه، کشمش، صابون، قماش وگاهی روغن در بازار رشت خرج کرده وکالاهای خریده شده را به‌بادکوبه می‌فرستادند، زیرا دربادکوبه‌خواروبار وکالا تقریباً یافت نمی‌شد وغیر از نان به‌اهالی چیز دیگری داده نمی‌شد. کارمندان ادارات بادکوبه یا لنکران با شادی ورضایت برای ادامهٔ خدمات خود به ایران می‌آمدند، چون می‌دانستند که با پول کم در رشت وانزلی می‌شود چیزهائی خرید.

درانزلی،روسها بیش‌از رشت درامور اقتصادی‌دخالت‌می‌کردند وبدین جهت انزلی‌چیها بیش از رشتیها در مضیقه بودند.

روسها دررشت وانزلی، ادارات خود را توسعه داده بودند. غیر از آسوبی‌اتدل وادارهٔ سیاسی که از روز اول ورودشان در رشت تأسیس کرده بودند، در ایام تسلط دولت مسئولین، دادگاه نظامی و انقلابی، ادارات خریدکالا وخواروبار وغیره‌هم تأسیس کردند وتعداد کارکنان کلیهٔ ادارات آنها دررشت بالغ بر ۲۵۰ نفر ودر انزلی بالغ‌بر ۵۰۰ نفر بودند.

روزی احسان‌الله خان بنده را خواست ووقتی در اطاق تنها ماندیم گفت: «رفیق یقیکیان،شما تاحال از دخالت یاشرکت‌درعملیات انقلابی خودداری نمودید ودرمنزل خود نشسته از اشخاص مختلف-

العقیده پذیرایی می‌نمائید. رفقای روس ما چندین بار از ما خواستند که تحقیقات صحیحی دربارهٔ شما بنمائیم و نتیجهٔ تحقیقات را به ایشان معروض بداریم وما هرقدر که توانستیم از شما دفاع کردیم.»

گفتم: «متشکرم.» واضافه کردم: «تعجب می کنم که رفقای روس شما لزوم تحقیقات دربارهٔ مرا حتمی دانسته وازشما چنین تقاضائی را نموده‌اند. اشخاص زیادی برای دیدنم به‌منزلم می‌آیند، چون اهل این شهر بوده وبا هم سابقهٔ دوستی داریم. بعلاوه، اکثر پیشوایان حزب کمونیست روسیه یا نمایندگان دولت شوروی پس از چند ساعت از ورودشان به رشت برای ملاقات من آمده‌اند ومی‌آیند وممکن است منبعد هم بیایند. مدیوانی، ایلیاوا، اسرافیلوف ودیگران شخصاً به‌منزلم آمده ومرا ملاقات نموده وحتی گفته بودند که از مسکو به‌ایشان دستور داده شده که با بنده ملاقات کرده وعقیده‌ام را دربارهٔ عملیات روسها وکمونیستهای ایران بخواهند. تصور مـی کنم در حالی که مأمورین عالی‌مقام دولت شوروی، مـانند اشخاص نامبرده، بنا بردستور مسکو برای ملاقات من می‌آیند، تحقیقات دربارهٔ شخص من لزومی نداشته باشد. فقط میکویان درموقع اقامت خود به‌دیدنم نیامد، ولی اوهـم با بنده درحضور مدیوانی ملاقات نموده است.»

احسان‌الله پس از چند دقیقه سکوت اظهار کرد: «اینها همه صحیح است وما می‌دانیم که اشخاص نامبرده باشما ملاقات نموده‌اند و بلومکین «نمایندهٔ چکا» نسبت به‌شما اظهار دوستی نموده، ولی رفقای روس مـا که دررشت دارای مسئولیت وبادولت انقلابی ایران همراهی وهمکاری می کنند، می گویند که شما ثروتی ندارید وعایدی ثابتی هم ازهیچ جا نمی گیرند. روزخلع سلاح قزاقان، مجاهدین منزل شما راغارت کردند

وپول نقدی را که درمنزل داشتید بردند. پس دراین چند ماه‌انقلاب با چه پولی زندگی می‌کنید؟ آنها تصور می‌کنند که ازمحل ناشناسی پول به‌شما می‌رسد وشما خرج می‌کنید واز ما تقاضا کردند که محل نامبرده را پیدا کنیم. ما پیدا نکردیم وبه‌ایشان هم گفتیم. آنها درجواب گفتند یا شما باید در انقلاب شرکت کنید ویا به‌بادکوبه بروید. دیشب رفیق تاماشوسکی این درخواست خود را تکرار کرد ومن‌مجبورم به‌شما پیشنهاد کنم یا باید درانقلاب باما همراه باشید، یا به بادکوبه بروید. (تا ماشوسکی جانشین ترونین در مقام ریاست ادارهٔ سیاسی قشون سرخ بود.)

پرسیدم: «مثلاً می‌خواهید من چکارکنم؟» احسان‌الله گفت: «یا عضویت کمیته ویا عضویت هیئت مسئولین را بپذیرید. ما به‌شما اطمینان داریم واز همراهی شما خوشحال خواهیم شد.»

گفتم: «من نمی‌توانم چنین مسئولیتی را عهده‌دار شوم. اولاً چون مریض هستم وثانیاً مدتی است از انقلاب دست کشیده‌ام و به‌خصوص با عملیات کمیته وهیئت نامبرده مخالف هستم، زیرا این عملیات را برای آیندهٔ ایران ودموکراسی خطرناك می‌دانم.»

وی گفت: «پس باید به‌بادکوبه بروید.» جواب دادم: «من با میل خود از رشت خارج نخواهم شد و به‌بادکوبه نخواهم رفت. اگر می‌خواهید رسماً بنده را به‌روسیه تبعید کنید.» او گفت: «ما شما رااز رشت تبعید نخواهیم کرد، ولی نفع شما وخانوادهٔ شما درآن است که بدون سروصدا از رشت به‌بادکوبه بروید.» پاسخ دادم: «نخواهم رفت.» احسان‌الله‌تکلیف کرد: «پس‌باید با ماهمکاری کنید.»

پس از چند دقیقه سکوت گفتم: «اگر رفقای روس شما ازوجود واقامت من دراین شهر واین ولایت وحشت دارند یا مظنون هستند و شما نمی‌توانید تقاضای ایشان را ردکنید، بمن اجازه بدهید به‌تهران بروم.» پاسخ داد: «خرج راه را ازکجا تهیه خواهیدکرد؟» جواب دادم: «ازمیرزا کوچك‌خان خواهم خواست!»

احسان‌الله‌خان می‌دانست که روابط من با میرزا کوچك‌خان خوب بوده ومشارالیه با من همراهی خواهدکرد، ولی منتظر نبودکه چنین اظهاراتی کنم. گفت: «دفعهٔ دیگر این اظهارات را نکنید، زیرا به‌شما مظنون خواهیم شد.» پس از دقیقه‌ای سکوت گفت: «رفیق یقیکیان، پیشنهادم را بپذیرید. با ما همکاری کنید تاماهم بتوانیم رفقای روس خود را راضی سازیم. تا فردا ساعت ده منتظر جواب شما هستم.»

با یأس و نا امیدی از او جدا شدم ونمی‌دانستم چکارکنم. میل نداشتم مسئولیت دشواری را عهده‌دار شوم و بادکوبه رفتن هم‌خطر جانی داشت.

چندقدم از عمارت کمیتهٔ انقلابی دور شده‌بودم که دکتر شفاءرا ملاقات کردم. پس ازعرض‌سلام‌واحوالپرسی پرسیدم: «کجامی‌روید؟» گفت: «خدمت احسان‌الله‌خان» گفتم: «از نزد احسان‌الله خان‌می‌آیم و مشارالیه به من پیشنهادی نموده است که ردآن خطرناك است وقادربه پذیرفتن آن نیز نیستم.»

دکتر شفاء گفت: «راه‌حلش را من‌دارم. من از اعضای شورای عالی فرهنگ هستم. بنده رابا زور راضی کردندکه عضویت این

شورارا بپذیدم.من میل داشتم عضویت شورای صحیه‌را داشته‌باشم... اگر میل دارید از شغل شورای فرهنگ استعفا دهم وبه احسان‌الله‌خان بگویم که شما راحاضرخواهم کرد که عضویت آن شورارا بپذیرید و ازاو بخواهم که بنده‌را به عضویت شورای عالی صحیه‌انتخاب کند.»

گفتم: «پیشنهاد بدی نیست ولی باید وقت داشته باشم کـه در اطراف آن فکر کنم.»

دکتر اصرارکردو از من قول گرفت. روزبعد، صبح زودحکم کتبی برای اینجانب فرستادند و مواجب من درآن حکم ۴۰۰ریال در ماه معین شده بود، ولی مکتوبی هم نوشته بودند ودر آن متذکرشده بودند که کمیتهٔ انقلابی از بودجهٔ خود ۱۰۰ریال‌در ماه به‌رسم مددمعاش به اینجانب خواهد پـرداخت. در همان روز دکترشفاء بـه عضویت شورای عالی صحیه انتخاب شد و شروع بکار نمود.

مسئول (وزیر) فرهنگ، حسین جودت* جوان‌خوش‌اخلاق و معارف پروری بود که ندرتاً به اداره می‌آمد.او تمام روز وگاهی تا نیمه‌شب به‌کارهای هیئت مسئولین مشغول بود واغلب بنابرحکم کمیتهٔ انقلابی‌درمسافرت بود.این شخص که‌نظارت‌مدرسهٔ فردوسی‌را داشت وپس ازشروع حکومت دولت شوروی تحت ریاست احسان‌الله‌خان وارد عرصه انقلاب شده بود (۱)، خدمت به فرهنگ را از همه بیشتر ترجیح‌می‌داد، ولی مقام مسئولیت(وزارت)او را برای مدت چند ماه از خدمت به معارف محروم ساخت.

جودت مادر و برادری داشت که گرچه می‌توانستند در یکی‌از

---

* در اصل به اشتباه عبدالله جودت نوشته شده است ـ ب.د.

عمارات مجلل شهر منزل کنند،ولی از منزل حقیری که ناظم مدرسهٔ فردوسی داشت بیرون نرفته و ماه‌بماه مال‌الاجاره رامرتباً به مالك‌خانه می‌پرداختند. جودت نخواست از مقام و نفوذ خود استفاده کرده و مانند مسئولین دیگر وکارمندان کمیتهٔ انقلابی در عمارت مجلل منزل کرده و دارای مستخدم و مستخدمه باشد.

جودت سرمایه‌ای برای خود جمع نکرد و با کمال صداقت به انقلاب خدمت کرد و از اعلام عفو عمومی استفاده کرد، تسلیم قوای سردارسپه شد، به‌تهران رفت و درتهران دوباره به‌معارف‌خدمت نمود.

کارمند دوم شورای فرهنگ ، پور رسول بود که از معلمین سابقه‌دار و از ایام انقلاب مشروطه طرفدارترقی معارف درایران بود. اوقبل ازانقلاب‌کارمند ادارهٔ فرهنگ گیلان بود وپس از پایان انقلاب نیزدراین اداره مأموریت خود را ادامه داد .

شهرداری، دارالمساکین، دارالایتام ، کارخانهٔ چراغ الکتریك هم تحت ادارهٔ شورای فرهنگ بود وشورای فرهنگ‌غیرازمدارس و امورفرهنگی، مؤسسات فوق را بازرسی می‌کرد.

شورای فرهنگ هم مانند شوراهای دیگر بودجه نداشت. کمیتهٔ انقلابی وهیئت مسئولین‌اجازه داده‌بودندکه هرقدرلازم دانستیم پول خرج کنیم وما تعداد مدارس را در رشت واطراف زیادکردیم و حتی دارالفنون‌را درعمارت‌کارگزاری سابق دایر کردیم. در دارالفنون موسیقی، نقاشی، عربی وغیره تدریس می‌کردند.

ازطرف دولت انقلابی به‌شورای فرهنگ پروگرام جدید داده

نشده بود و پروگرام وزارت فـرهنگ تهران اجرا می‌شد . شریعت اسلامی و قرآن مجید تدریس می کردند و نماز صبح و ظهر هـم در مدارس خوانده می‌شد . در مدرسه‌های ارمنی نیز از طرف شورای فرهنگ ولی برطبق پروگرام قبل ازانقلاب،ارمنی تدریس‌می کردند. شورای فرهنگ چـون دارای بودجهٔ معینی نبود همیشه در پرداخت مخارج در مضیقه بود .

چنـد روز پس از انتخـاب اینجـانب بـه عضویت شورای عالی فرهنگ، دعوتی از طرف شورای شهرداری به‌شورای فرهنگ رسید. شورای شهرداری از کلیهٔ کارمندان ادارهٔ فرهنگ ومدیران و آموزگاران مـدارس ودارالایتام و مؤسسات دیگر شورای فـرهنگ دعوت کرده بود که روز جمعه ساعت ده صبح در عمارت شهرداری حضوریابند. درموقع معین حاضر شدیم ودرحیاط شهرداری کارمندان ومدیران ادارات دیگر را هم دیدیم که زودتر ازما جمع شده بودند. ساعت یازده دستهٔ موزیك نظامی وارد حیاط شد و حکم داده شد که هریك از حضار یك پارو یـا جاروب بگیرند و برای پاك کردن دور سبزه میدان حاضر باشند. حکم ازطرف کمیتهٔ انقلابی داده شده بود و دعوت شهـرداری‌هم بنابرحکم این کمیته نوشته وفرستاده شده‌بود.

حاضرین درحیاط شهرداری صف بستند وجاروب وپاروها را روی شانه گذاشتند و از درب خارج شدند. دستهٔ موزیك نظامی مترنم شد و راهنمایان بجای اینکه از راه کوتاه ونزدیك، سپوران جدید را به‌طرف سبزه‌میدان راهنمائی نمایند از وسط بازاربردند تا مردم بازار و زنها وبچه‌ها تماشا کنند. مدیران ادارات‌وکارمندان شوراها ومدیران

وآموزگاران مدارس و کارمندان ادارات که تعداد آنها بالغ بر ۶۰۰ نفر بود ازخیابانهای پرجمعیت شهرعبورکرده وبه‌سبزه میدان‌رسیدند. مردم در دوطرف خیابانها ایستاده و دست می‌زدند و زنان و بچه‌ها از بالکنهاوپنجره‌های خانه‌ها تماشا می کردند ومی‌خندیدند و گاهی‌دست می‌زدند.

دوهفتهٔ قبل،چند نفر از رؤسای‌ادارات که مرحوم عمیدالسلطان والی انقلابی گیلان هم در ردیف آنها بـود میدان مقابل شهربانی را جاروب زده وپاك کرده‌بودند وموزیك‌دربالکن عمارت‌شهربانی‌مترنم بود. فقط‌کارمندان کمیتهٔ انقلاب ومسئولین ازایفای این وظیفهٔ سنگین معاف بودند.

یکی از دوستانـم درکنار سبزه‌میدان درمنزلی که بالکنش در سر میدان قرار داشت، اقامت‌داشت. من برای‌زیارت خانوادهٔ دوست خود رفتم وجاروب را به‌رسم هدیـه به‌نوکـر آنها تقدیم کردم ودر بالکن دورمیز نشسته وقهـوه وشیرینی میل کـرده وسپوران نوظهور انقلابی را تماشاکردیم.

تقریباً ۶۰۰ سپور نوظهور درمـدت سه‌ساعت قادر به‌پاك کردن یك‌طرف سبزه‌میدان نگردیدند، درصورتی که دوسپور شهرداری این کاررا درمدت دوساعت بهتر ازاین ۶۰۰ نفر می کرد.

روز دوم احسان‌الله‌خان را ملاقات کردم وبه‌این حکم بی‌فایده وبی‌اساس اعتراض کردم و گفتم: «معلمین ومدیران مدارس بـرای‌پاك کردن کوچه وخیابان انتخاب نشده، بلکه برای تدریس،حقوق می‌گیرند. درشش روز هفته، از ساعت یك ودوصبح تـا پنج بعد ازظهر درمدارس کار می کنند وشبها به‌اصلاح غلطهای دفاتر شاگردان خود

وحاضر کردن درسهای فردا مشغول‌اند وفقط روزهای جمعه آزاد بوده و به کارهای شخصی خود می‌رسند واستراحت می‌کنند. آنوقت شما مجبورشان‌می‌کنید کوچه‌ها را پاك کنند. دفعهٔدیگر من و کلیهٔ کارمندان ادارهٔ من ومدیران ومعلمین چنین دعوتی را نخواهیم پذیرفت.»

حسن جودت

پیوستها

۱ـ یادداشتهای کائوک

۲ـملاقات احسان‌الله‌خان‌دوستدار باسرگه‌بالاندین

۳ـ سرانجام سران انقلاب روسیه

یادداشتهای گائوك

گائوك یك آلمانی از اتباع روسیه بود که چند سال در ژنرال کنسولگری امپراطوری روسیه درتهران شغل رایزنی را داشت ولی دراثر ارتکاب به‌عملیات غیرقانونی ازشغلش معزول، دستگیر وبرای محاکمه به‌بادکوبه فرستاده‌می‌شود.

درایام انقلاب اول روسیه درسال ۱۹۱۷ گائوك از زندان‌خارج می‌شود وپس از مدتی به‌ایران می‌آید ومشغول تبلیغات به‌نفع آلمانیها وعثمانیها وبرضدمتفقین بود که گرفتار شده وبه‌هندوستان تبعیدمی‌شود وازآنجا به‌روسیه می‌رود.

در روز ورود لشکریان سرخ به‌ایران (۲۰ ثور ۱۲۹۹) گائوك نیز به‌عنوان‌مترجم بارؤسای سرخ‌وارد ایران شده ودر رشت به‌عضویت کمیته مرکزی انقلابی دولت شوروی ایران انتخاب می‌شود.

موقعی که میرزا کوچك‌خان وهمدستانش از رشت خارج‌شده ودر جنگلهای فومنات موضع گرفتند، گائوك از روسها جدا شده و با میرزا کوچك‌خان متحد شد.

گائوك یگانه شخصی بود که تاآخرین دقیقه‌های زندگی میرزا کوچك‌خان بامشارالیه بوده وهردو دراثر گرسنگی وسرما در یکی‌از

ده‌های خلخال درگذشتند. (کلیه رفقا وهمکاران میرزاکـوچک‌خان غیراز گائوك تسلیم به‌دولت شاهنشاهی گردیـده واکثرآنهـا درخدمت دولت رضاشاه ترقیاتی کرده وبه‌مقامات عالی رسیدند.)

در اواخر مرداد ۱۲۹۹ گائوك با هیئت اعزامی دولت میرزا کوچك‌خان (دولت شوروی‌کارگران ودهقانان ایران) به‌مسکوبـرای مذاکرات با مقامات‌عالی شوروی فرستاده‌شد. میرصالح مظفرزاده(۱) وکیل‌مجلس شورای ملی در دوره‌چهاردهم نیزعضویت‌هیئت‌اعزامی را داشت. گائوك در مسکوهر روز مذاکرات‌خود رابامقامات‌شوروی یادداشت می‌کرد. ما این یادداشتها را از زبان روسی ترجمه کرده‌و برای کمك به‌تاریخ‌نویسان منتشر می‌سازیم. (گائوك درمدت همراهی خود با انقلابیون جنگل معروف به هوشنگ بود.)

مسکو، ۵ اوت ۱۹۲۰

رفیق کاراخـان* معـاون رفیق چیچرین**
درساعت‌دوبعد ازظهر، از مادر نزد خود پذیرائی
نمود. درابتدا صحبت از مسایـل عمومی سیاسی

---

* کاراخان یکی ازکمونیستهای شهیر روسیه بودکه شغلهای مسئولیت‌داری از جمله کمیساریای امور خارجه شوروی را عهده‌دار بود که برای‌مذاکره صلح باآلمانها به‌برست‌لیتوسك رفته‌وقرارداداول‌برست‌لیتوسك را امضاءکرد.
مشارالیه‌چندین‌سال‌معاون‌کمیسرخارجهٔ شوروی‌بود ومدتی‌نیز سفیرکبیرشوروی‌درترکیه‌بود. کاراخان‌با مأموریت‌خاصی نیزبه‌ایران‌هم‌آمده بود. این‌شخص ازطرف‌محکمهٔ عالی شوروی محکوم به‌اعدام‌گردید ومعدوم‌شد.

** چیچرین پس از تروتسکی به‌مقام‌کمیساریاری امور خارجه‌شوروی‌رسید وچندین سال هم این مقام را داشت، ولی تقریباً هفت سال قبل از شغل‌خود منفصل گردید وپس ازمدتی فوت‌کرد.

راجع به‌ایران پیش‌آمد. بعد مذاکره دربارهٔ تلگراف رفیق میرزا کوچك خان‌راجع به‌عملیات جمهوریت شوروی‌سوسیالیستی آذربایجان‌نسبت به‌کالاهای تجار ایرانی درباد کوبه انجام شد.

کاراخان، اظهار کرد چون‌کالاها عموماً تصرف شده‌اند، برای کالاهای اتباع ایران استثنا نمی‌شود قایل شدولی وقتی که به‌ایشان گفته شد که بازرگانان ایرانی به‌میرزا کوچك‌خان قول‌داده‌اند که ۷۵درصد ازقیمت‌کالاهای فوق‌الذکر رابرای تقویت انقلاب وبرای امحای تسلط وتعدی انگلیسها به‌دولت انقلابی ایران‌خواهند پرداخت، مشارالیه ازاین اقدام بازرگانان ایرانی تمجید کرده ووعدهٔ مطالعه این مسئله را دادند.

راجع‌به‌عملیات غیرتاکتیکی‌وبی‌رویه‌حزب کمونیست ایران (عدالت) وبخصوص راجع به‌عملیات آبوکف درایران نیز مذاکره کردیم. کاراخان‌اظهار کرد که به‌هیچ وجه ممکن نیست‌از تبلیغات‌مرام کمونیستی‌حزب‌نامبرده‌جلوگیری کرد ولی‌درضمن‌اضافه کرده‌و گفت:«تبلیغات‌عقایدومرام حزب کمونیست را باید کمتر توسعه داد وتبلیغات وسیعی باید برضد جهانگیران انگلیسی ودولت و

شاه وطرفدارانشان به‌عمل آید.»

ووقتی صحبت ازعملیات رفقا مدیوانی و آبوکف پیش‌آمد، کاراخان اظهار داشت که این دونفرنمایندگان مختاردولت شوروی نبوده وحق اقدام عملیاتی را به‌نام دولت شوروی ندارند و عن‌قریب از ایران خواسته خواهند شد.

کاراخان پرسید: «چرا از رشت به‌طرف تهران جلو نرفتید؟» از طرف ما گفته شد: «ما مشغول به‌تشکیلات وترتیبات قشونی بودیم و از طرف دیگر منتظر ورود هواپیماها ولوازمات جنگی بودیم، زیرا بدون داشتن هواپیما ومهمات کافی درجنگ با انگلیسها موفق نمی‌شدیم. ولی درضمن حملاتی هم کردیم و گرچه دراثراقدامات رفقا آبوکف ومدیوانی دچار مشکلات شدیم ولی توانستیم پیشرفتهائی هم بکنیم.»

کاراخان پرسید: «ما حکم داده بودیم که چندتا از کشتیهای‌جنگی به‌شماداده شود تابتوانید در سواحل دیگر ایران قشون پیاده کنید وفلوت آتیه دولت شوروی را تشکیل دهید. آیا این کشتیهای جنگی را به‌شما تحویل دادند یا خیر؟» درجواب گفتیم: «از این حکم دولت شوروی روسیه اطلاع‌نداریم‌وهیئت کمیسرهای ملی‌دولت

شوروی روسیه هم جوابی به‌تلگرافهای ما نداده است.»

کاراخان گفتند: «رفیق تروتسکی* شخصاً جواب آن تلگرافهای میرزا کوچك را داده است وتعجب می کند که چطور شده است کمیسرهای ملی دولت شوروی ایران تلگرافهای ما را بدون جواب گذاشته است.

کاراخان راجع به‌موضوع‌تلگراف میرزا-کوچك اظهار کرد که قسمت زیادی از آن‌صحیح بوده، ولی از تمام این بدکاریها در مسکو اطلاع نداشته‌اند ویقیناً سعی خواهیم کرد که به‌این سوء تفاهم خاتمه دهیم.

---

* تروتسکی یکی ازبزرگترین ومهمترین پیشوایان انقلاب بلشویکی‌روسیه بود ودرنخستین هیئت کمیسرهای ملی (هیئت دولت) که تحت ریاست‌لنین تشکیل شد مقام‌کمیسر امور خارجه را داشته وچندین سال هم‌کمیسریای دفاع ملی را عهده‌دار بود وبرای پیشرفت انقلاب خدمات مهمی‌کرد.

پس ازفوت لنین، دراثر نفاقی که بین استالین وتروتسکی ایجاد شد، استالین ادارهٔ امورکشور وحزب ودولت وبین‌الملل سوم را در دست خود تمرکز داد. تروتسکی از کلیهٔ مقامات خود درحزب ودولت وبین‌الملل سوم معزول شده ومدتی دریکی ازشهرهای آسیای وسطی تبعید بود وبعد به‌خارجه فرستاده شد.

تروتسکی درکشورهای بیگانه نیز به‌مبارزه خود بااستالین ادامه داده وبین‌الملل چهارم را تأسیس‌کرد. (بین‌الملل چهارم شعبات خود را در بزرگترین شهرهای صنعتی اروپا وآمریکا واسترالیا وآسیا دارا می‌باشد.)

مشارالیه درکشور مکزیك به‌دست یك‌کمونیست یهودی فرانسوی که خودرا ازدوستان تروتسکی معرفی‌کرده بود، مقتول گردید (۲).

ازطرف‌ما اظهار شد: «حزب کمونیست در کارهای گمرك دخالت مـی کند وحتی به‌بلینکـی اجازه داده‌اند چند قالیچه وچندین اشیای دیگـر را ازایران بدون‌اجازهٔ گمرك خارج کند وبه‌علاوه آبوکف در امـور مؤسسات روسی کـه برطبق یادداشت چیچرین به‌ملت ایـران متعلق می‌باشد، دخالت‌می کند به‌اضافه آبوکف در موضوع‌خانهٔ حاج‌محمدعلی آقا* دخالت‌وحشیانه‌کرده وهمیشه مخالفت با دولت شوروی ایران می‌نماید.

مسکو، ۶ اوت ۱۹۲۰

امروزساعت پنج‌بعد ازظهر درجلسه‌شورای نماینـدگان کارگـران ودهـاقین وسربازان سرخ حضور یـافته وسلام وتشکـرات دولت شوروی

*حاج محمدعلی (داوودزادهٔ داوودی) یکی ازملیونرهای رشت و بستگان میرزاکوچك‌خان است. این‌شخص مباشرت املاك شاهزاده خانم فخرالدوله را دارا می‌باشد ودرنتیجهٔ این مباشرت نفوذ فوق‌العاده‌ای دررشت تحصیل کرده است.

در ایـام انقلاب، شاهزاده خانم فخرالدولـه و شوهرشان تحت نفوذ میرزاکوچك‌خان مباشرت املاکشان را بدان شخص واگذار کردند.

راجع به‌خانه‌ای که دراین یادداشتها از آن صحبت شدند. گفت که پس از ورود ارتشیان سرخ‌ایران وروس، عده زیادی‌ازخانه‌های بزرگ‌شهر برای اقامت افراد قشون وادارات دولت انقلابی مصادره شدنـد. درضمن خانه حاج محمدعلی نیز مصادره‌شد. گائوك مصادره خانه حاج محمدعلی‌را فجیع می‌نامد، ولی از مصادرهٔ خانه‌های مالکین وتجار دیگر اسم نمی‌برد.

ایران را به‌شورای کارگران ودهاقین مسکو رسانیده ومعروض داشتم که ۱۵ واگن برنج تقدیمی برای شورای مسکو آوردیم.

پس از تبادل افکار رفیق آنگارسکی (اتارسکی) به‌ما پیشنهاد کرد که به کارخانجات رفته ودر میتینگهای کارگران حضور یابیم وشخصاً کارگران مسکو را از اوضاع انقلاب ایران مستحضر سازیم وهمچنین ازطرف آنگارسکی اظهار شد: «شما باید باامور وتشکیلات شورای مسکو آشنائی پیدا کنید که بتوانید از اشتباهاتی که درایام اول انقلاب در روسیه شده است، خودداری کنید.»

ما درمتینگ محله اسکونخچنی حاضر شده وحضارپذیرائی شایانی از ما کردند وتصمیم گرفته شد که تلگرافی را به‌آدرس قشون سرخ کارگران ودهاقین ایران مخابره کرده وسلام کارگران مسکو را به‌ایشان رسانیده و اظهار امیدواری از اتحاد برادرانهٔ کارگران مسکو با یك ملت شرق بشود.

ساعت یازده‌ونیم شب بنابردعوتی که ازطرف کاراخان داشتیم، در عمارت کمیسریای خارجه حاضر شده‌وشروع به‌مذاکرات با مشارالیه‌نمودیم.

رفیق ایلیاوا* که در ایـن اواخـر بـرای سفارت شوروی در ترکیه منصوب شده بود ولی قبل از حرکت به محل مأموریت خودبرای بازرسی امور و اوضاع اراضـی اشغال شده از طـرف قشون سرخ ایـران به ایـران خواهد رفت، در مـوقع مذاکراتمان حضور داشت.

رفیق هـوشنگ از طـرف هیئت اعـزامی فوق‌العاده گزارشی دربارهٔ امور واوضاع اراضی نامبرده تقدیم نموده وشکایت می کند از اقدامات حزب کمونیست ایران (عدالت) ، بخصوص از دخالتهای نامشروع رفیق آبو ... که خودرانمایندهٔ دولت شوروی روسیه می‌نامد وبرخلاف اصولی که در یادداشت رفیق چیچرین ذکـر شده است رفتار می‌نماید.

کاراخان اظهار کرد که دولت شوروی رفیق ایلیاوا را با اختیارات تام به ایران می‌فرستد که درآنجا عملیات اشخاصی راکه بدون داشتن مقام رسمی،خودرا نمایندگان دولت شوروی‌می‌نامند، بازرسی نماید .

صحبت راجـع به تلگراف کـوچك خان

* ایلیاوا یکی از سران انقلاب بلشویکی روسیه بودکه پس ازاستقراردولت شوروی به مقامات عالی در حزب کمونیست و در ادارات دولتی ودر بین‌الملل سوم رسیده بود. این شخص هم مانند چندین نفر دیگراز رفقای خود متهم به خیانت شد و مقتول گردید.

دربارهٔ برداشتن آبوکف از ایران دوباره بهمیان آمد. کاراخان اظهار کرد: «چون دولت کمیسیونی برای بازرسی به ایران می‌فرستد، من و چیچرین دیگر حق دخالت نداریم.»

راجع به مسئلهٔ امتیازات، کاراخان اظهار کرد: «تصور نکنید چیزهائی که امروز به ملت آزاد ایران داده شده‌است از شما پس گرفته خواهد شد. کلیه امتیازها را پاره کرده‌ایم و یك‌بار دیگر اعلام می‌کنم هر چیزی که دریادداشتهای من و چیچرین درسالهای ۱۹۱۸و۱۹۱۹ از آنها نام برده شده است، تماماً مال ملت آزاد ایران می‌باشد.» استدعا کردیم که دراین‌باب تلگرافاً بهمیرزا کوچك مخابره نمایند. کاراخان قول داد که در همان روز تلگراف را مخابره خواهد کرد.

راجع به مساعدت نظامی صحبت شد. هم کارا خان وهم ایلیاوا اظهار کردند که مساعدت به قشون سرخ ایران‌خواهند کرد وایلیاوا برای‌همین نظر ۳۰۰۰ کیسه و ۳۰۰۰ قبضه تفنگ و توپهای کوهستانی وغیره حاضر کرده است.

صحبت از مسائل اقتصادی پیش‌آمد، مثلاً پرداخت پول نقره در مقابل کالاهای ایران و تأسیس یك باب‌کارخانهٔ پارچه‌بافی وکارخانه‌های دیگر درایران. کاراخان قول داد که همراهی‌لازمه

را بنماید. در آخر جلسه اظهارعقیده گردید که قبل از مذاکرات در حضور کمیسیون ، مـذاکرات مقدماتی باایلیاوا بعمل آید و قرار شد که شب۷ اوت مشارالیه نـزد ما آمده، مذاکرات لازمه را بنماید و ما نیز گزارشی راجع به اقدامات حزب کمونیست‌ایران(عدالت) و آبوکف حاضربرای تقدیم به‌کمیسیون نمائیم.

ساعت یك ازنصف شب‌گذشته، جلسه تمام شد.

مسکو ، ۷ اوت ۱۹۲۰

روزهفتم اوت، به‌همراه نمایندگان‌کارگران و دهاقین و سربازان مسکو بـه ایستگاه راه‌آهن رفتیم تا برنج ارسالی دولت انقلابی ایران را به کارگران مسکو و بـه نماینده شهر مسکو تحویل دهیم . از ایستگاه مرا به‌نزد رفیق لوبکوف عضو شورای خواربار،روانه نمودند.مشارالیه تشکرات کارگران مسکو را اظهارکرده وگفت که تمامی برنج فـوق بـرای اطفال گرسنه مسکو تخصیص داده خواهد شد وقبض رسید برای برنج تسلیمی به ما داد.

درساعت بیست‌وسه‌ونیم، ایلیاوا برای‌دیدن ما به منزل شمارهٔ ۴۶ کوچه بووارسکایا آمـد.

در بارهٔ مسایل جنگی و اقتصادی و غیره مذاکره شد. من گزارش مختصری درموضوع احتیاجات نظامی و تشکیلات قشون سرخ ایران بیان کردم. ایلیاوا گفت که ازطرف دولت مسکو کمك لازم در حدود امکان بعمل خواهد آمد و ازمن صورت لوازمات قشونی را گرفته و قول دادکه با رئیس کل قشون مذاکره کند و از ایشان وقت و اجازهٔ ملاقات برای ما بخواهد.

راجع به مسایل اقتصادی ایلیاوا اظهار کرد که برطبق دستور کمیته اجرائیه ، کمیته‌ای با عضویت رفقا ایلیاوا ، چیچرین و کرستینسکی برای رسیدگی به این مسایل تشکیل خواهد شد. راجع به‌نقره ، ایلیاوا اظهار کرد که احتمال کامل داردکه این مسئله برطبق تمایلات دولت انقلابی ایران حل‌خواهد شد ودرضمن گفت که در روسیه هشت ملیون قران نقره موجود بوده و ارسال آن به ایران دچار مشکلات نخواهد شد، ولی ماشینهای کارخانجات قند سازی و منسوجات و همچنین ماشینهای فلاحتی‌عجالتاً به‌ما داده‌نخواهد شد و شاید حق ترانزیت از راه روسیه برای وارد کردن ماشینهای نامبرده به ایران داده بشود .

ایلیاوا راجع به ساختمان راه‌آهن درایران گفت : «راه‌آهن را پس‌ازجلو رفتن قشون سرخ

ایران ساخته خواهد شد ، ولـی قبل از شروع به ساختمان باید دربارهٔ آن بازرسی و مطالعه عمیقی بعمل آید.»

در خـاتمهٔ صحبـت، ایلیـاوا پـرسیـد: «آیـا ملـت ایـران از حـرکت قشـون تـرك از راه سلماس وخوی به‌آذربایجان قفقاز ناراضی نخواهد شد؟ آیا اشغال تبریز از طرف برادران اسلامی ترك اسباب نگرانـی وخصومت مسلمین شیعه را فراهم نخواهدساخت؟» در جواب گفتیم: «اگـر قبل از ورود قشون ترك به ایران تبلیغات لازم انجام داده وافکارعامه‌ایرانیان‌راحاضر نمایند، ممکن‌است‌ملت ایران از ورود این قشون‌ناراضی نشود. ولی اگر بدون‌سابقه بیایند، اسباب زحمت برای ایرانیان وهم برای خودشان فراهم خواهند ساخت.»

ما اضافه کردیم: «اگر بین دولت شوروی روسیه و میرزا کوچك خـان در ایـن خصوص قراردادی منعقد شده ومشارالیه خاطرجمع باشند که از ورود قشون ترکیه به‌ایران‌خطری به‌تمامیت ایران نخواهد رسید، مسلماً او و فقط اومی‌تواند افکارایرانیان را برای این کارحاضرنماید وایرانیان را مطمئن سازد که ورود قشون ترکیه به ایران و اشغال تبریزازطرف‌آنها به‌نفع انقلاب ایرانِ تمام

خواهد شد. برای همین ازدولت شوروی روسیه استدعا داریم که تمامی کوشش و سعی خود را برای‌حل مسایل گیلان‌به‌کار برد که قشون‌سرخ‌ایران بزودی به‌تهران رسیده و کوچك‌خان کلیهٔ ایرانیان را تحت پرچم انقلاب خود جمع کند.»

مسکو، ۸ اوت ۱۹۲۰

در جواب سؤالهای ایلیاوا که ترکمنها چه نظری راجع به انقلاب ایران دارند و آیا میرزا کوچك و دولت انقلابی ایران دربارهٔ خراسان که انگلیسها در آنجا محکم نشسته‌اند، چه خیال یا فکری دارند؟ رفیق مظفرزاده گفت: «ترکمنها همیشه طرفدار انقلاب ایران بوده و سال گذشته هم مساعدت خود رابه‌میرزا کوچك‌پیشنهاد کردند و شکی نیست که آنها با ما خواهند آمد. ما حضور انگلیسها را در خراسان همیشه در نظر داشتیم و برای همین نمایندگان قشون ترکیه را در ردیف خود قبول کرده و راجع به عملیات بر ضدانگلیسها درخراسان‌مذاکره کردیم. درهرحال ما می‌خواهیم دستجات مسلح را در استرآباد و مازندران تشکیل دهیم به شرطی که اگر این دستجات درحمله ما بر تهران شرکت نکنند، اقلاً برضد انگلیسها در خراسان اقدام بنمایند.»

در آخر مذاکرات، ایلیاوا ابلاغ کرد که یك کارشناس مجرب نظامی ازقشون غرب به همراه خود ایلیاوا برای ادارهٔ تشکیلات نظامی هر دو قشون انقلابی روسیه وایران، به‌ایران خواهد آمد ولی‌خودش عجالتاً به راستف و ولادی‌قفقازبرای ملاقات با ارژونیکیدزه وبه بادکوبه برای مذاکره باکمیته انقلابی آذربایجان‌راجع‌به‌کودتای ایران، می‌رود.

ماگفتیم که در مسکو زیاد معطلمان کردند. ایلیاوا اظهار کرد کـه تکلیف ما پس از مطالعهٔ گزارش ما درکمیسیون معین خواهد شد.

براثر پیشنهاد ایلیاوا وکارا خان، ما گزارشی را دربارهٔ اوضاع اراضی اشغال شده، از طرف میرزاکوچك نوشته و به کمیسیونی که از طرف کمیته مـرکزی حزب کمونیست روسیه انتخاب شده‌بود، در روز هشتم اوت ساعت‌هشت‌بعدازظهر تقدیم نمودیم.

مسکو، ۹ اوت ۱۹۲۰

در ساعت یك صبح روز نهم اوت، بنابـر دعوتی که از طرف چیچرین برای ما فرستاده‌شده بود، مابرای‌ملاقات بامشارالیه درعمارت کمیسری خارجه حاضر شدیم. درمـوقع مذاکـرات رفیق پاولویچ از طرف بین‌الملل کمونیست و ایلیاوا

وزیر مختار روسیه شوروی در ترکیه حضور داشتند.

هوشنگ به وسیلهٔنطق ذیل چیچرین را تبریک و سلام گفت: «میرزا کوچك سلام اشتراکی خودرا به خدمت شما فرستاده و به‌شما که مانند یك قهرمان ملی در محیط دیپلوماسی با دیپلوماتهای دنیا با موفقیت مبارزه می کنید، تبریك می گوید. میرزا کوچك امیدوارست که مساعدت لازم را از شما خواهد دیدتابتواند ملل خاور زمین را از اسارت انگلیسها نجات دهد.»

چیچرین از برای سلام و تبریك میرزا کوچك اظهار قدردانی نموده و گفت: «گمان می کنم بعد از استماع گزارش شما و آشناشدن با احتیاجات دولت انقلابی ایران مساعدت لازم به میرزا کوچك‌بنمائیم.»

من عملیات قبیح ومضر آبوکف و رفقای حزب‌اشتراکی‌ایران و دخالت نامشروعشانرا در امور شورای کمیسرهای ملی و کمیته انقلابی ایران را شرح داده و معروض داشتم: «در نتیجه عملیات اشخاص‌نامبرده، ما انقلابیون با یکدیگر مخالفت نموده و در اثر این مخالت با یکدیگر کارهای مهم را معوق گذاشتیم و انگلیسها از این مخالفت داخلی‌انقلابیون‌استفاده کرده، افکار عامه

ایـرانیان را بـرضد میرزاکـوچك و بلشویکها شورانیدند.»

پاولویچ اظهار کرد: «سبب شکایـات شما را فهمیدم و عقیده‌دارم که اگر حزب اشترکـی نیز مانند کارکنان و دولت میرزاکوچك فقط به مخالفت با دولت شاه و سرمایه‌داران انگلستان اقدام کرده و سرمایه داران ایران راراحت بگذارند، از آبوکف و امثالشان راضی خواهید شد و میرزاکوچك از دست مشارالیه‌ها شکایت نخواهد کرد.»

مـن در جـواب گفتم: «میرزاکـوچك و همکارانش با مساعدت ورضایت شمااعلان جنگ به انگلیسها دادند. پس مرام اصلی ما جنگ بـا انگلیسها است، ولی آبوکف و رفیق بوللە(عیال آبوکف منشی کمیته‌مرکزی حزب اشتراکی ایران) برضد این مرام اصلی مشترك ما اقـدام کـرده و می‌خواهند برای منافع شخصی خـودشان بدون همراهی میرزاکوچك و همراهانش، مملکتی را که هیچ نمی‌شناسند اداره کنند. ما نگفتیم که حزب اشتراکی در ایران نباشد، ولی ما عقیده داریم که حزب نامبرده باید دخالت در امور انقلابی ایران نکرده و فقط به‌تبلیغات عقاید نجات‌دهنده لیدرهای انقلاب دنیا، مشغول باشند.»

پاولویچ گفت: «کمیته اجرائیهٔ بین‌الملل سوم

تصمیم گرفته است که در ایران باید مبارزه برضد خوانین و تجار و سرمایه داران جزء ایرانی نیز شروع شود.»

من در جواب عرض کردم: «اگر ما میل داشتیم که فقط در رشت و انزلی اقدام به انقلاب نمائیم قرار کمیته اجرائیه بین‌الملل سوم نتیجهٔ خوبی می‌بخشید، ولی چون ما میل به بیرون کردن انگلیسها از ایران و آزاد کردن ملل خاور زمین از یوغ آنان داریم، بدین جهت قرار فوق‌الذکر عملی نخواهدشد. برعکس کلیه ملل خاور زمین و افکار عامه ایرانیها را بر ضد ما خواهد شورانید. به عقیدهٔ ما اشخاصی که با اخلاق و عادات و رسوم مشرق زمینی‌ها آشنا نمی‌باشند، اقدام به مبارزه باخوانین و سرمایه‌داران جزء ایرانی بکنند، این مبارزه باعث خواهد شد که تمام کشاورزان ایران برضدما اقدام کنند. درایران ما کار گرنداریم و نیروی انقلابی ایرانیان فقط و فقط کشاورزان هستند و کشاورزان ما طرفدار مالکیت شخصی می‌باشند.»

پاولویچ در جواب گفت: «دراوکرائین هم کشاورزان برضد ما مبارزه کردند، یاغی شدند، ولی هیچ کاری رانتوانستند به پیش ببرند وامروز در اوکرائین کلیه خوانین و سرمایه‌داران از بین

رفته‌اند و شوراهای کارگران و دهاقین وسربازان سرخ آن کشور را اداره می‌کنند.»

چیچرین پرسید: «چه فرقی بین عقاید میرزا کوچك و احسان رئیس قشونش که حالیه رئیس دولت انقلابی ایران است، موجود است؟» من جواب دادم: «فرقی در بین عقایدشان موجود نیست. میرزا کوچك نخواست اعتبار و نفوذ خود را از دست داده، آلت دست دیگران بشود. بدین جهت موقتاً از کار کناره‌گیری کرده و به جنگل رفت و امیدوار است که بزودی روابط دولتین شوروی و ایران دوباره مرتب و اصلاح شده، متحداً آن دو دولت برای آزادی ملل شرق اقدام کنند.»

چیچرین پرسید: «آیا میرزا کوچك غیر از گیلان در ایالات دیگر ایران نفوذ دارد؟» در جواب گفته‌شد: «مشارالیه نه فقط در کلیه قسمتهای ایران بلکه خارج از ایران هم مانند بین‌النهرین و جاهای دیگر نفوذ دارد، مثلاً میرزا کوچك از یکی از متنفذترین مجتهدهای دین اسلام، آقامیرزا محمدتقی که ساکن شهر مقدس کربلا است مکتوبی دریافت نموده‌است و مجتهدنامبرده اظهار اعتماد ازشخص میرزا کوچك کرده است وحتی پیشنهاد نموده است که در موقع لزوم به وسیلهٔ فتوائی اتحاد میرزا کوچك و بلشویکها را مقدس اعلام و از

کلیه‌مسلمین همراهی باانقلابیون گیلان‌رابخواهد.»

چیچرین پرسید: «برای اینکه میرزا کوچك با انقلابیون رشت دوبـاره متحد شده و بـه آنها کمك برساند، چه‌باید کرد؟» ما جواب گفتیم: «باید جواب مساعد بـه تلگراف میرزا کـوچك داد و شرایط و اساس اتحاد را بطور آشکارمعین کرد.» بعد اضافه کردیم: «ما از طرف هیئت کمیسرهای ملی ایران، اختیار تام داشته و می‌توانیم راجع به مسایل اقتصادی با شما مذاکره کنیم.»

چیچرین گفت: «قبل ازشروع به مذاکرات لازم است که گزارشی کتبی به کمیسیونی که برای رسیدگی به این کار انتخاب‌می‌شود، تقدیم نموده و جواب از کمیسیون مذکور خواست و جواب تلگراف میرزاکوچك راجع به مسایل سیاسی را نیز باید از هیئت کمیسرهای ملی خواست.»

در آخرجلسه، مظفرزاده صحبت ازعملیات حزب اشتراکی ایران پیش آورده و اظهارکرد: «ما انقلابیون ایرانـی که در مـدت هفت سال در نتیجهٔ فداکاری وباخوردن ریشه و برگهای درخت درجنگلهای گیلان، ثـابت کردیم کـه اشتراکـی می‌باشیم. چرا حق نداشته باشیم کـه در دولت اشتراکی‌شرکت‌جوئیم و خون پاك خود را برای آزادی‌میهن خود بریزیم وبرعکس، مطیع‌اوامر

پنج نفری باشیم که از روسیه وارد شده‌انـد و بـا عادات و اخلاق ما آشنا نیستند و بـه اسم حزب اشتراکی ایران کار می کنند، بشویم؟ ویا چرا حزب اشتراکی ایران با شرکت انقلابیون ایرانی و به همراهی رفقای روسی تشکیل نشده؟ و در حقیقت در ایران حزب اشتراکی وجود ندارد و فقط چند نفری که از باد کوبه واردشده‌اند، خود را حزب اشتراکی می‌نامند.»

چیچرین گفت: «مسایل نامبرده در نطق شما باید به توسط هیئت کمیسرهای ملی حل گـردد و و کاراخان قرار هیئت نامبرده را بـه شما اطلاع خواهد داد و مـن بعد شما بـا کاراخان ملاقـات خواهید کرد.»

در موقع خدا حافظی از ایلیاوا پـرسیدیم که آیا زیاد درمسکو معطل خواهید شد؟ مشارالیه درجواب گفت: دو روز دیگر از مسکو حرکت خواهم کرد. امیدوارم که شما نیز بزودی حرکت کنید.

ساعت دوبعد از نصف شب، جلسه تمام‌شد.

نمایندگان اعزامی به مسکو، از راست به چپ‌میرصالح
مظفرزاده، گانوک

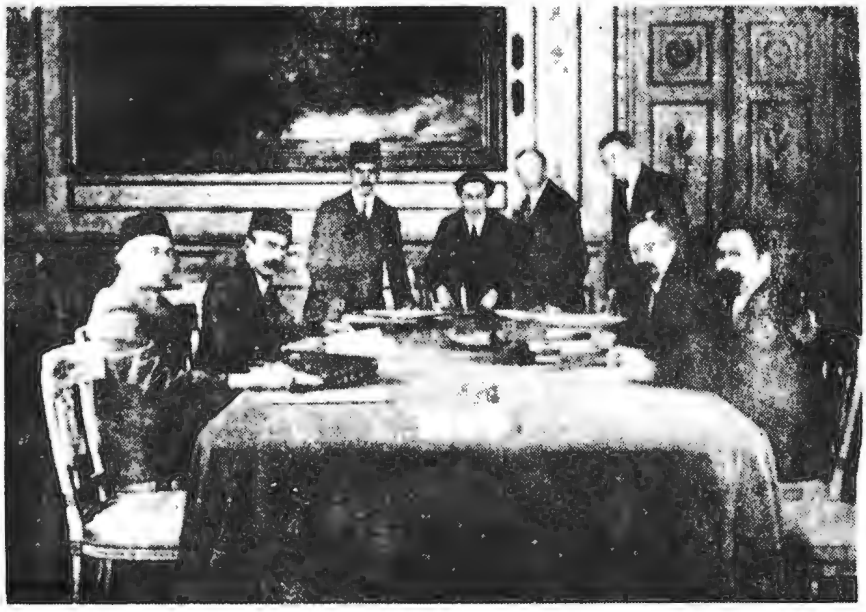

نشسته‌ها در سمت راست ۱ـ کاراخان ۲ـ چیچرین.
سمت چپ نفر اول: مشاور الممالک انصاری هنگام
امضای قرارداد ایران و شوروی

ملاقات احسان‌الله‌خان دوستدار با سرگه بالاندین

چندروز قبل، یکی از مهاجرین ایرانی که چندماهی است از روسیه آمده و در هفته قبل به تهران رسیده، با بنده [یقیکیان ـ ب.د.] ملاقاتی نموده و دربارهٔ اوضاع روسیه اطلاعات مفصلی داد. در ضمن، صحبت از احسان‌الله‌خان(۱) به میان آمد. گفت که تقریباً شش سال است که در روسیه در باره ایشان یعنی دوستدار چیزی نشنیده است، ولی قبل از جنگ شوروی و فنلاند شهرت داشت که ایشان به حاجی مسرخان تبعید شده و روابطش با خانواده‌اش مقطوع گردیده است و اضافه کرد که در سالهای ۲۸ـ۱۹۲۷ احسان‌الله‌خان دوستدار رئیس دولت شوروی را وادار کرده بودند که شخصاً در فیلم «دختر جنگل» شرکت کند و رل رئیس انقلاب شوروی در ایران را بازی کند.

ملاقات فوق با مهاجر ایرانی، باعث شد که از ایام ریاست احسان‌الله‌خان دوستدار در انقلاب کمونیستی رشت یادکرده و به ویژه یادآوری از یك ملاقات ایشان با سرگه بالاندین بازرس ارتش سرخ روسیه در ایران که از مسکو تازه وارد رشت شده بود، بنمایم.

احسان‌الله‌خان دوستدار، آدمی بود درویش مانند که یك شاهی ثروت نداشت و برای تحصیل ثروت و مقام هم فکرنمی کرد. او یك

انقلابی صحیح‌العمل بود(۲). در کلیه انقلابات ایران مثلاً انقلاب مشروطه، انقلاب ژاندارمری، انقلاب گیلان و غیره شرکت داشت و کلیه مردم ایران را بدون فرق و نژاد و ملیت و تابعیت، حتی بدون فرق طبقات، برادر می‌دانست و باهیچ ملت بیگانه‌ای مخالف نبود و طرفدار آزادی کلیه برادران ایرانی و استقلال تمام‌ایران بوده و اتحاد تمام ملل دنیا را آرزو داشت.

احسان‌الله‌خان در زندگانی سیاسی و انقلابی خود اشتباهات زیادی کرده بود، چون که خوش باور بود و تجربیات مفصل نداشت. بعد از هر شکست مدتی خود را گم می‌کرد، ولی دوباره دست به اقدامات می‌زد. در ایام انقلاب ژاندارمری امیدزیادی به آلمانها داشت. در ایام انقلاب گیلان، مدتی کمونیست شده و امیدواری از دولت شوروی داشت ولی همیشه امیدش مبدل به یأس گردید.

این چندسطررا به یادگار احسان‌الله‌خان مرقوم می‌دارم، چون نمی‌دانم روزی ایشان را ملاقات خواهم کرد یانه؟ و یا او زنده است یا نه؟

اینك درباره ملاقات دو شخص نامبرده در بالا:

دراواخر سال ۱۲۹۹ روزی سرگه‌بالاندین را دیدم که ازمسکو برای سرکشی مؤسسات نظامی شوروی به‌رشت آمده بود. او از من خواهش کرد که وعده ملاقات از احسان‌الله‌خان رئیس کمیته انقلابی دولت شوروی ایران، برای ایشان بگیرم واگرممکن باشد درهنگام ملاقات مترجم ایشان باشم. پرسیدم: «من که داخل انقلاب نیستم. چرا ملاقات با رئیس کمیته انقلابی دولت شوروی ایران را به‌توسط من می‌خواهید ونه به‌توسط مقامات شوروی‌روسیه و برای چه‌ازمترجم

رسمی ارتش سرخ روسیه استفاده نمی کنید؟» درجواب اظهارداشت: «چون رفیق احسان‌الله از شما اطمینان کامل دارد. در حضور شما اظهارات خود را آزادانه بیان خواهند کرد. شاید درحضور یك‌شخص دیگر حاضر به‌ایراد تمایلات وافکار خود نباشد ومترجم رسمی ارتش سرخ شاید بازبان روسی آن قدرهم آشنا نباشد که بتواند کلیه بیانات احسان‌الله را به‌طورصحیح ترجمه‌کند وثانیاً من می‌خواهم که یك شخص بی‌طرف درملاقات ما حضور داشته باشد.»

من اطاعت کردم، چون‌نمی‌توانستم خواهش یك‌چنین شخصی را نپذیرم. وعدهٔ ملاقات برای بالاندین‌از احسان‌الله خواستم وبه‌همراه بالاندین برای ملاقات با انقلابیون ایرانی رفتم.

دراطاق پذیرائی کمیتهٔ انقلاب ایران، احسان‌الله خان به‌همراه رضا خواجوی‌وخالو قربان ودونفر دیگرمنتظر ما بودند. بعدازعرض سلام واحوالپرسی وتشریفات دیگر بالاندین گفت: «من از طرف دولت شوروی بادکوبه وستاد ارتش نهم‌سرخ مأموریت دارم‌درایران اسب وحیوانات دیگر بخرم. اسبها را برای ارتش نهم وحیوانات دیگر را برای شورای اقتصاد بادکوبه خواهم خرید. ولی نخواستم مستقیماً وبدون اجازهٔ کمیتهٔ انقلابی ایران دستور خرید را به‌مقامات مربوطه بدهم وخدمت رسیدم تا اجازه‌بگیرم‌وامیدوارم که‌به‌ماهمراهی خواهید کرد.»

درجواب بالاندین، از طرف احسان‌الله خان گفته شد: «کمیته انقلابی ایران هیئتی به‌لنکران فرستاده، تا اسب برای ارتش سرخ بخرد. برای اینکه اسبهای گیلان جنساً ضعیف بوده وقدرت کشیدن عراده‌های‌توپهای‌سنگین‌را ندارند،بعلاوه‌بایداز افرادارتش‌سرخ‌روسیه

شکایت بنمائیم چون که بی‌رحمانه اسبها را در گیلان نابود ساخته‌اند. تعداد زیادی‌اسب، کمیتهٔ انقلابی‌ایران‌خریده وبه‌آنها داده‌است وبیش ازنصف اسبهای دهاتیان را بدون اجازهٔ کمیته یا صاحب اسب‌برده‌اند ومی‌برند. من ازحضرت رفیق خواهش می‌کنم اولاً همراهی بفرمائید تا ستاد ارتش نهم مانع ازخرید اسبها درلنکران نگردد ودرمواقع لزوم‌همراهی‌به‌هیئت‌اعزامی کمیتهٔ‌انقلابی ایران‌فرمایند وثانیاًفرماندهان وافسران سرخ شوروی روسیه به‌واحدهای خود قدغن نمایندکه اسبهای دهاتیهای گیلان رابدون اجازهٔ مالکین اسبها وبدون تأدیه‌قیمت آنان نبرند. »

بالاندین گفت: «ما تحقیق کرده ومی‌دانیم که در گیلان اسبهای فراوانی وجود دارند وهمچنین می‌دانیم که اسبهای گیلان ضعیت‌نیستند ومی‌توانند عراده‌های توپهای سنگین را هم بکشند. فقط لازم است آنها را خوب مواظبت کرد، خوراك کافی داد وطویله‌هائی بااصول حفظ‌الصحه برای آنها ترتیب داد. تعجب می‌کنم که مقامات ارتش شوروی اجازهٔ‌مسافرت به‌هیئت‌اعزامی کمیتهٔ انقلابی برای خریداسب درلنکران داده است. چون آنها مسبوق بودند که من به‌رشت می‌آیم برای اینکه برای ارتش نهم اسب بخرم.»

بالاندین پس از چند دقیقه سکوت، اضافه‌کرد: « اگر در گیلان ممکن نیست اسب پیدا کرد، اجازه بدهید که نمایندگان ما به‌زنجان‌و مازندران رفته ودرآنجاها بخرند. ما تحقیق کرده وخاطر جمع‌هستیم که نه‌فقط درولایات نامبرده اسب فراوان است، حتی ازولایات دیگر برای خرید وفروش اسب به‌زنجان ومازندران می‌آیند.»

احسان‌الله جواب داد: «مرزهای جمهوریت‌ایران یعنی گیلان،

درتحت حفاظت واحدهای‌ارتش سرخ شوروی روسیه بوده ودلالان خودتـان را باید با اجازهٔ ایشان به خارج از گیلان بفـرستید. دولت تهران ممکن است از دلالان شما جلوگیری نمایند، ما که نفوذی در زنجان ومازندران نداریم تابتوانیم ازآنها حمایت کنیم‌وثانیاً پرآشکار است که ارتش سرخ ایران هم احتیـاج به اسب دارد وباید اسبهـای ایران را برای خود ذخیره کند. امروز تعداد افراد ارتش‌سـرخ ایران بیش از دوهزار نیست ودچـار کمی اسب شـده‌ایم، فردا که از رشت حرکت کردیم وافراد قشون ما زیادشدچکارخواهیم کرد، ازکجا اسب تهیه‌خواهیم کرد. کمینهٔ انقلابی‌دخـالت در خرید اسب از طرف‌شما نخواهد کرد ومساعدت هم نخواهدکـرد.»

بالاندین گفت: «معلوم شد که رفیق احسان‌الله کمونیست‌نبوده وبین ارتش شوروی روسیه وارتش‌شوروی ایران فرق قایل می‌شود. درصورتی که ما خاطرجمع بودیم که مشارالیه‌کمونیست بوده وبرای ظفر کمونیسم بین‌المللی حاضر به‌هرجور فداکاری می‌باشد.»

احسان‌الله گفت: «من کمونیست هستم، ولی کمونیست ایرانی ومنافع ایران را محافظت خواهم کرد. من از رفقای روس نـاراضی هستم. تقریباً یکسال ونیم است که درگیلان تشکیلات انقلابی‌بوجود آورده‌ایم ولی رفقای روسی اجازهٔ حرکت ازگیلان‌را به‌ما نمی‌دهند. گیلان را چاپیدیم، داروندار جمعیت را خرج کردیم، انبارهای‌تجارو مالکین را خالی کرده وزیاده ازپنجاه درصد موجودی آنها رابه شما دادیم بقیه دراینجا حیف ومیل شد. اهالـی ازما ناراضی گشته‌انـد و می‌گویند: «اگرآزادی ملت ایران را از نفوذ سرمایه‌داران وفئودالها را هدف خود قرارداده‌اید، پس چرا درگیلان نشسته وبه طرف مرکز حرکت نمی‌کنید. پس قشون خودرا برای چاپیدن حـاصل فقیرترین

ولایات ایران مجهز کردید.» صحیح می گویند؛ چرا درگیلان ماندیم؟ چرا اجازه نمی‌دهند پیش برویم؟ کمیته‌انقلابی هرروز ازطرف‌رفقای تهران، قزوین، همدان، کرمانشاه وشهرهای دیگرنامه دریافت‌می کند. رفقا می‌نویسند: اهالی‌حاضر به‌ورودشما هستند، قشون شاه‌فوری به‌شما ملحق خواهد شد، انگلیسیها هم نخواهند جنگید، بیائید زود بیائید. فتح با شما خواهد بود.»

بالاندین گفت: «رفقای کمیتهٔ انقلابی ایران بـا اوضاع سیاسی بین‌المللی آشنا نمی‌باشند. ولی رفیق‌لنین وتروتسکی ودیگران‌بخوبی آشنا هستند وهراقدامی که درایران از مقامات شوروی بعمل می‌آید مطابق دستور نجات دهندگان کارگران و دهاقین است. درمسکـو از شماها بهتر می‌دانندکه اهالی ایران منتظر شما درتهران وشهرستانهای دیگر می‌باشند وقشون‌شاهی هم با شما همراه خـواهد شد وانگلیسیها از مقابل شما فرارخواهندکرد. اگر از قزوین نزدیك شوید،ازهمدان خواهند رفت. اگر از همدان وکرمانشاه برویـد، آنها از بین‌النهرین خواهند رفت. ودرمدت سه، چهار ماه انقلابیون گیلان،تهران و کلیهٔ ایران را تحت تسلط خود درخواهند آورد. درمسکو اینهـا را خیلی خوب می‌دانند، ولی چیزهائی را کـه شما نمی‌دانید، رفقا درمسکـو می‌دانند. آنها می‌دانندکه اگرکارگـران انگلستان از اقدامات دولت خودبرعلیه روسیه شوروی جلوگیری ننماینـد ، کارگران و دهـاقین انقلابی روسیه فوری شکست خواهنـدخورد و انقلات سوسیالیستـی معدوم خواهد گردید. دولت انگلستان میل دارد و می‌تواند انقـلاب روسیه رانابودکند، ولی‌کارگران انگلیس اجازه نمی‌دهند. انگلیسیها در ایران ازمقابل شما فرارخواهندکرد تا شما به‌سرحدات بین‌النهرین

برسید. آن وقت دولت انگلستان به کارگران خود خواهد گفت که انقلابیون روسیه جهانگیرهستند ومی‌خواهند بین‌النهرین ومصر و هندوستان را بگیرند و باید از مستملکات بریتانیا دفاع کرد. کارگران انگلیس درمقابل خطری که به مستملکات‌خودشان مواجه شده است، با دولت برای محو ونابودی انقلاب کمونیستی‌روسیه همکاری‌خواهد کرد وما شکست خورده و محوخواهیم شد. درمسکوفکرمی کنندکه برای نجات‌کارگران ودهاقین وملل‌ضعیف‌دنیا بایدمدرك به‌دست‌دولت انگلستان ندهیم وما انقلاب‌روسیه رابه‌عنوان سپرنگه داریم (۳). بلی رفیق احسان‌الله، درمسکو برای‌عموم‌فکرمی کنند ولی شما برای ایران فکرمی کنید.من که گفتم‌شما کمونیست‌نیستید، حق داشتم.»

احسان‌الله‌خان گفت: «فهمیدم که شما ورفقای شما درمسکو فقط برای نجات روسیه زحمت می کشید ودر موقع لزوم مرا فدا خواهیدکرد تا انگلیسیها ازشما نرنجند. معلوم وآشکارشدکه قشون سرخ ایران فقط برای دفاع از منافع روسیه به‌کار برده شده وبه‌کار برده‌خواهد شد.فهمیدم، فهمیدم که تاحال دراشتباه بوده‌ام.»

بالاندین ومن، احسان‌الله ورفقایش را در اطاق پذیرائی کمیتهٔ انقلابی ایران گذاشتیم ورفتیم.

سرانجام سران انقلاب روسیه(۱)

نریمان نریمانوف

احتمالاً خوانندگان ارجمند نام نریمان نریمانوف را فراموش نکرده‌اند. ولی متأسفانه پس ازفوت مشارالیه نه در مطبوعات بیگانه ونه درمطبوعات وادبیات کشورهـای شوروی از اویادی نشد. فقط روزنامه‌های ملی ترکهای ماوراء قفقازگاهی از اویادکردند.اما همیشه او راکارکن‌روسها وخائن‌به‌کشورآذربایجان (بادکوبه) معرفی کردند، حتی‌فوت‌اسرارآمیز وغیرمنتظرهٔ این‌شخص‌نتوانست‌ملیون‌آذربایجانی را وادار به‌آشتی با یادگارهای اوبنماید.

نریمان‌نریمانوف کمیسر اقتصاد درنخستین‌کابینهٔ دولت شوروی بادکوبه تحت‌ریاست‌استپان شاهومیان بود.اودرواقعهٔ۲۶نفرکمیسرهای بادکوبـه حضور نداشت. زیرا قبل از اشغال شهر بـادکوبه ازطرف قشون عثمانی درمـاه سپتامبر ۱۹۱۸ از بادکوبه به روسیه رفتـه بود. سپس از روسیـه به‌همراهی اردوهـای نهم ویازدهم ارتش سرخ بـه آذربایجان (بادکوبه)برگشته وحکومت‌جدید شوروی‌را تحت‌ریاست

خود تشکیل داد وبالاخره مانند بسیاری ازکارکنان مسئولیتدار وعالی مقام شوروی دروا گون راه‌آهن مسکو ـ بادکوبه هنگام مراجعت از کنگرهٔ کل اتحادشوروی سکته کرد .

نریمانوف نه‌فقط عضویت حکومت‌شوروی‌ماوراء قفقاز رادارا بود، بلکه‌کارمند هیئت رئیسه کمیتهٔ اجرائیهٔ کل روسیه‌هم بود. درمدت یکسال ونیم دولت مرکزی شوروی و کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم‌از نام او استفاده کرده واو را پیشوای انقلاب‌ملـل شرق نامیدند، زیرا به قول آنها شهر بادکوبه مرکز انقلاب ملل شرق محسوب‌می گشت.

این پیشوای‌بزرگ انقلاب ملل‌شرق‌طوری فوت کرد وطوری دفن‌شد که مردم تا مدتی از دفن او بی‌خبربودند وغیر ازاقوام‌خود او، از انقلابیون شرق یـاغرب کسی به حالش گریه نکرد. اقوامش هم از ترس چکا (تأمینات سیاسی)مخفیانه گریه وظاهراً شادی کردند.

* * *

اولین بار نریمان نریمانوف را چهل سال قبل ، در سال ۱۸۹۸ میلادی ملاقات کردم . آن وقت از اسلامبول ازدست رژیم‌استبدادی سلطان عبدالحمید فرارکرده و در بادکوبه متوقف بودم.

در اواخـر پائیز اعلانی را به زبان ترکـی در دیوارهـای شهر دیدم‌که پیس نادانلیـق (نادانی) نریمان نریمانوف‌را در تیاترتقی‌اوف نمایش می‌دادند . خواستم پیس ترکی رادیده باشم وبدانم‌که‌ترکهای قفقازی چه قسم‌پیس می‌نویسند، لذا برای‌تماشای‌پیس‌نریمان‌نریمانوف به تیاتر تقی‌اوف رفتم.

تالار تیاترپراز جمعیت مردان ترك بود، من‌یگانه ارمنی در آن

جمعیت بودم . با دقت تماشا می‌کـردم و با صمیمیت کف می‌زدم و مصنف را تمجیـد می‌نمودم. از حیث صنعت و ظرافت پیس نریمـان نریمانوف عیوب زیادی داشت ولی‌شکل زندگانی و بخصوص‌حالت روحی ترکهای نادان را بخوبی مجسم می‌کرد.

موضوع پیس خیلی ساده بود. دو برادر برای حادثهٔ بی‌اهمیتی با همدیگر نزاع می‌کنند، والدین و اقوام و دوستان کـوشش فراوان برای برقراری صلح در بین برادران می‌نمایند . ولی یکی از برادران زیربارصلح نرفته و شبی در تاریکی‌برادرش راکه از خودش محترم‌تر و داناتربود می‌کشد.

مصنف پیس، جنایت برادر نـادان را محکوم نکرده بود. زیرا در اثر نـادانی مرتکب قتل برادرش شده بود و بدین جهت نادانلیـق (نادانی) نامیده بود. پس از پایـان نمایش، پشت سن رفته بـا مصنف آشنا شدم وتبریك گفتم. چون تکلم من با ترکی‌اسلامبولی‌بخصوص ارمنی بود، دقت حضار را جلب کرد.

خود نریمانوف و اطرافیانش اظهـار تعجب‌کردند که چگونه یك ارمنی برای دیدن نمایش ترکی به تیاتر آمده وازپیس وبازیگران تحسین کرده‌است. بخصوص درایامی‌که بهترین آکتوروآکتریستهای ارمنی در همان تیـاتر تقی‌اوف‌پیسهای خوب ووزین و مشهور نمایش می‌دادند .

فی‌الحقیقة سال۱۸۹۸ بهترین دورهٔ تیاترال ارمنی بادکوبه بود. شهیرترین آکتـریستها مادام سیرانوش، خواهران فلکسیـان، دوشیزه کاراکاشیان، بانووارودهی، بانو پارافتم، بانوملکیان بودندوآرتیستهای شهیر مانند تابلیان، پطروسیان، طوریان، وردیروهاروطونیان وغیره که

در تاریخ تیاتر ارمنستان مقام بسیار مهمی دارند جزء نمایش دهندگان بودند . و پیسهای مشهور بین‌المللی مانند مهر یا تراژدی به قلم راسین، تراژدی نویس فرانسوی و درام خانم کامیلیائی به قلم آلکساندر دوما، درام نویس شهیر فرانسوی، تراژدی ماریااستواردبه‌قلم شیللر، تراژدی نویس شهیر آلمانی* و امثالشان در مجمع تیاترال ارامنه بادکوبه به نمایش داده می‌شد. در صورتی که نمایش فادانلیق نریمانوف به وسیلهٔ مردان، آن هم مردان کار نکرده نمایش داده می‌شد و حتی یك زن هم نه در میان تماشاچیان و نه درمیان نمایشگران دیده نمی‌شد.

چنانکه یادآور شدم با آنکه پیس مرحوم نریمانوف وبازیگران آن از نظر کلی جالب‌توجه نبود ولی درروحیه من تأثیر زیادی کرد. چراکه در چهل سال پیش اقدام به نمایش و تهذیب اخلاق عمومی درجامعه ومحیط تاریکی مانند مسلمانان بادکوبه اهمیت زیادی داشت و از آن نظر خدمات بزرگی انجام می‌داد.

نریمانوف در آن شب لباس اونیفورم دبیران را پوشیده بود، چون که در دبیرستان دولتی بادکوبه «گیمنازیا» هم‌شغل ناظمی داشت و هم ترکی درس می‌داد و از هر حیث مرد محترم موقری بشمار می‌آمد .

درهر صورت نریمانوف که این حسن استقبال و توجه مرا دید پیش آمد وبا مهربانی بی‌نظیری دست مرا فشار داده گفت :«معذرت می‌خواهم که امشب وقت شما به دیدن پیس من گذشت . فقط بخاطر داشته‌باشید من پیس نویس نیستم، من یك آموزگار ساده‌ام ونمی‌توانم

* در متن به اشتباه نوشته شده است، انگلیسی .

شاهکارهـای نویسندگان را در این پیس بکار برم . چیزی کـه هست مسمانان بادکـوبه هم احتیاج بـه آن شاهکارها ندارنـد . آنها حالا نمی‌توانندنکات‌دقیق وحساس پیس را بفهمند. مابابد فهم‌آنهارا رعایت نمائیم، پس برای چنین جماعتی من بدرد می‌خورم.»

هنگام رفتن، نریمانوف آدرس مـرا پرسید . من گفتم کـه در مهمانخانهٔ متروپول اقامت دارم و چون‌میل نداشت به مهمانخانه بیاید از من خواهش کرد که در منزلش به ملاقات او بـروم. ضمناً یادآور شد که اگر چنین ملاقاتی واقع شود، خاله نریمانوف را هم خواهم دید که زبان ارمنی را بهتر از ترکی حرف می‌زند.

نریمانوف ازاین‌بابت خیلی‌با تعجب واهمیت صحبت می کرد که یك پیرزن مسلمان، زبان ارمنی رامی‌داند و می‌تواندبخوبی‌حرف بزند. در اینجا لازم‌است یادآور شوم پیش از انقلاب روسیه‌مسلمانان قفقاز خود را ترك نمی‌خواندند،بلکه فقط مسلمان می‌نامیدند و زبانی راکه به‌آن صحبت می کردند زبان مسلمانی «موسولمانجه» می گفتند. مقامات رسمی‌روس‌هم بطور کلی مسلمانهای‌قفقاز را ایرانی«پرسیانین» می‌خواندند.

دیدار خاله جـان : من که به‌کـلی شیفته نریمانوف شده بودم، وقتی‌ازاوگرفته وبه منزلش‌رفتم. وبیش‌ازهرچیز دیدارخاله نریمانوف مرا مجذوب کرد. اگر کسی‌در تفلیس بوده و به محلهٔ «هاولابار» یعنی کوی ارمنی‌نشین آن شهر رفته باشد و طرزلباس وصحبت و ژستهای پیرزنان‌ارمنی را دیده باشد وآن‌گاه خاله نریمانوف رابیند،هیچوقت باور نمی کندیك زن مسلمان تااین درجه شیفته ارمنیها بشود. خاله‌جان به عادت زنان ارمنی گیسوانش را شانه زده و مرتب کرده بود.لچك

وکلاه وچارقد وهمه چیزش، عیناًمانندروسریهای‌زنان ارامنه می‌نمود. نیم‌تنهٔ سیاه و دامن قهوه‌ای رنگی دربرداشت و برعکس زنان مسلمان توی‌اطاق هم‌کفش پوشیده بود. طرز صحبت و پذیرائی این پیرزن مسلمان ارمنی‌نما، به قدری در من تأثیر کرد که تا هم اکنـون بعد از چهل سال خاطرات او را توأم با احترام و محبت به یاد می‌آورم.

خاله نریمانوف چنانکه خود می گفت به سن‌جوانی شوهرش راازدست داده و بیوه شده‌بود. اما این زن دلیر کاردان نه تنهافرزندان یتیم‌خود بلکه خواهرزادهٔیتیم خویش نریمان نریمانوف رابا دسترنج و پشتکار وزحمت تربیت کرد ودرآن روزهاکه بیوه نشستن زن جوان مسلمان اشکالات بسیاری داشت ، این زن توانست همه مشکـلات را برطرف سازد .

خاله نریمانوف خواندن و نوشتن را نمی‌دانست. اما زبانهای ارمنی، روسی، ترکی را خیلی خوب حرف می‌زد و در اثر معاشرت با مسیحیان که آن روزها گناه بزرگی به شمار می‌رفت، فوق‌العـاده علم دوست شده بود. چون نریمانوف را با استعداد می‌دید به تربیت او همت گماشت .

چنانکه باسعی و کوشش این‌زن، نریمانوف ابتدا دورهٔ ابتدائی دبستان‌تفلیس سپس دورهٔ دانش‌سرای شهر گوری (محل‌تولد استالین) رابه پایان رسانید و درنتیجـه توانست دبیر دبیرستـان دولتی بادکوبه گـردد .

در این موقع خالهٔ نریمـانوف به سن شصت و پنج رسیـده و نریمانوف سی‌ساله جوان‌کاردانی بود.

خواهر زادهٔ نمك شناس، به پاس زحمتهای گذشته، خـاله را به

منزل خودآورده و از وی پذیرائی می کرد.

گفتگوهای سیاسی: بعد از مذاکرات عادی با خاله خانم نوبت مذاکرات سیاسی رسید وموضوعهای جدی‌تری پیش آمد. در اینجا لازم می‌دانم‌اشارهٔمختصری‌به اوضاع سیاسی‌ارمنیها ومسلمانان آن‌روز قفقاز و ترکیه‌نموده،سپس‌ازمذاکرات خودم بانریمانوف‌صحبت‌بدارم. در آن‌هنگام، یعنی‌سال ۱۸۹۸ سلطان عبدالحمید پادشاه مستبدعثمانی‌به عنوان اتحاد اسلام تلاش داشت ازسقوط امپراطوری متلاشی عثمانی جلوگیری‌نماید وبرای‌دلجوئی ازمسلمانان‌به یگانه ملت‌بی‌پناه مسیحی (ارمنیها) که زیردستش بودندمتوالیاًحمله‌ورمی‌شد وهرروز به‌یك عنوان تازه‌ای آنان را می کشت ودولت امپراطوری روس از این‌سوءسیاست عثمانیهااستفاده نموده، ارمنیهای‌قفقازرابرضد مسلمانان برمی‌انگیخت. مسلمانان نادان قفقاز هم فریب تبلیغات پوچ عبدالحمید را خورده، با دولت تزاری روسیه به طورپنهان متحدشده و با ارمنیها وگرجیهاعلناً دشمنی داشتند. زد و خورد و کشت و کشتار ارمنیها و مسلمانان قفقاز که به تحریك روسها وعثمانیان هرچندروزیکبار شدت می‌یافت. اینها چیزی نبودجز وسیلهٔ پیشرفت سیاست‌استعماری ترکها وروسها.منتهی چون ارمنیها و دولت روسیه ازمسلمانان قفقازودولت عثمانی متمدن‌تر بودند و در نتیجه وسایل مؤثرتری‌اعمال می کردند ومسلمانان چه در قفقاز و چه در عثمانی تلفات زیادتری می‌دادند . دولت تزاری روس هر گاه که مختصر سازشی‌میان ترکهاو ارمنیها می‌دیدفوری به وسایل مختلف آتش‌اختلاف‌رادامن‌می‌زد وخونریزی تازه‌ای‌راه می‌انداخت.

این‌بود خلاصه‌ای ازجریان سیاسی قفقاز و زد وخورد مسلمانان وارمنیهای‌آن روز و البته‌من که یك‌ارمنی بودم‌انتظار داشتم‌نریمانوف

مطابق احساسات ملی خویش، برضد ارمنیها صحبت بدارد ویا لااقل به مناسبت این که تبعه روس وجیره‌خوار دولت تزاری است دربرابر من که به عقیدهٔ او حتماً مخالف مسلمانان می‌باشم، خود رابی‌طرف جلوه دهد. ولی نریمانوف آن‌طور حرف نزد وهمان صراحت لهجهٔ وی باعث شد که مرا به قسمی مجذوب، نموده که تا اکنون با نظر احترام به آن مرد می‌نگرم.

به‌عقیدهٔ نریمانوف ترکهای قفقاز وارمنیها هردو به‌اشتباه می‌روند وهردوشان آلت دست دوامپراطور مستبد خونخوار عثمانی وروس شده‌اند. بیکها وملاکین قفقاز ازترس توسعهٔ نفوذ اقتصادی ارمنیها و تصرف چاههای نفت وبازارهای کرانهٔ دریای خزر ودریای سیاه باآنان مبارزه دارند وتودهٔ مسلمان را برضد تودهٔ ارمنی وادارمی‌سازند. متمولین وصاحب امتیازان ارمنی‌هم به حمایت امپراطورروس برای پیشرفت نفوذ واقتدار خویش تودهٔ ارمنی‌را به‌جنگ مسلمانان می‌برند. درصورتی که هردو تودهٔ ارمنی و مسلمان هیچ گونه عداوت اساسی باهم ندارند. نریمانوف معتقد بود که چون تودهٔ ارمنی به ویژه جوانان ازتودهٔ مسلمان روشنتر وداناتر است، باید در گذشت وبخشش هم‌ازتودهٔ تاریك مسلمان پیشقدمتر باشد وبه‌وسیلهٔ ابراز مهربانی ودوستی آنهارا ازاشتباه بیرون بیاورد. نریمانوف می گفت که یگانه راه چاره تشکیل اتحادیه‌ای‌ازکارگران‌ودهقانان ارمنی‌ومسلمان‌است که‌بدون کوچکترین توجهی به‌تعصبات ملی ومذهبی دست‌به‌دست یکدیگر دهند واز سوء استفادهٔ دیکتاتورها وسرمایه‌داران تزاری وعثمانی جلو گیری نمایند.

پیشنهادهای‌نریمانوف به‌قدری‌تندبود که‌ابتدا مرا به‌شك انداخت وازقبول آن درتردید افتادم. اما همین که بعدها چندبار بانریمانوف

مذاکره کردم ونوشته‌هـای اورا خواندم، بی‌یقین دانستم نریمـانوف راست می گوید وبه گفته‌های خود عقیده دارد.

بادکوبه‌آن روز: همین که روسها قفقاز را ازایران گرفتند تامدت زماني اهالی قفقاز خودراایرانی می‌خواندند. دفاتر بازرگانی، نامه‌ها، اسناد همه بەزبان فارسی بود. اشعـاروادبیات فارسی دردرجهٔ اول بکار می‌رفت. صحبت بەترك وترك‌زبان، درقفقاز رواج نداشت. روسها هم معترض آنهانمی‌شدند، بلکه زبان وادبیات فارسی‌را دوست داشته وبه ایرانیان محبت‌می کردند، ولی‌سلطان عبدالحمید که‌بیش‌از سایرخلفای آل عثمان بەاتحاد اسلام دل بستەبود، بەوسایل مختلف برضد فارسی وادبیات فارسی درقفقـاز وترکستان روس اقدام می کرد . سوء ادارهٔ روسهای تزاری (جنگ ارمنی ومسلمان قفقاز) بدترازهمه بی‌حـالی‌و لاقیدی دولت ایران، سبب شدکه ازاواخرقرن نوزدهم بەاین طرف زبان وادبیات ترکی جایگزین فارسی گشت.

مأمورین تزاری‌روس هم تحت نفوذ مادی و معنوی ملیونرهای قفقاز مانند تقی‌اوف،نقی‌اوف، اسدالله اوف رفته بامبلغین ترك‌همزبان گشتندودرپیشرفت زبان وادبیات ترك میان مسلمانان هم داستان شدند. ودراوایل قرن بیستم مدارس تازه‌ای بەنام مدارس روس وتاتاردرقفقاز افتتاح یافت. برنامهٔ این مدارس که باموافقت وزارت معارف روسیه تنظیم می‌شد اجازه می‌داد پاره‌ای ازدروس‌را بەترکی تدریس کنند . انجمن‌خیریهٔ مسلمانان پولهای‌خوبی‌ازمتمولین قفقاز دریافت‌می‌داشت وصرف نوشتن پیسهای ترکی ورمانهـا وافسانه‌های ترکی می کرد. مرحوم نریمانوف یکی ازنویسندگان بزرگ ترك‌زبان است. کتابهـا وافسانه‌هائی که‌نریمانوف‌بەترکی‌نوشته، گذشته‌ازاینکه‌ارزش اجتماعی

زیاد دارد خدمات بزرگی هم به‌ادبیات ومحیط ترك زبان انجـام داده است، رمان موسوم به **سونا وبهـادر** که یکی ازشـاهکارهای ادبی‌زبان ترکی است، ازتألیفات نریمانوف می‌باشد.

موضوع کتاب چنین است که دختری ارمنی‌به‌نام سونا وپسری موسوم به‌بهادر دریك کودکستان‌ویك دبیرستان ویك دانشکده‌همدرس بودند وازخردسـالی یکدیگررا دوست داشتند . روزبه‌روز محبت و عشق آنان‌افزایش می‌یافت. ولی‌همین‌که خواستند زن وشوهرشوند، تعصبات مذهبی و ملی ووطنی ارمنی و مسلمان مانـع انجـام مقصود گشت. والدین سونا وبهادر برای اینکه میان آنها جدائی بیندازند از شهروطن خودکوچ کرده و به‌جاهای دور دست رفتند. سونا وبهـادر چاره‌ای جز این نداشتندکه به‌وسیلهٔ مکاتبه بایکدیگرصحبت نمـایند . مجموع مکاتبه سونا وبهادر موضوع اصلی کتاب نریمـانوف است . مؤلف زبردست ازقول سونا کلیه معایب اجتماعی واخلاقی مسلمانان را برای بهادرشرح‌می‌دهدوبهادرهم‌عیوب‌اجتماعی واخلاقی‌ارمنیهارا بابهترین طرزی وصف می‌کند.

نریمانوف درجلسه‌های بعد مطالب کتاب خودرا به‌طور تفصیل برای من گفت وبه‌حدی باایمان وعلاقه مطالب‌را بیان می‌کردکه تأثیر واندوه‌اوبه‌مراتب‌ازسونا وبهادر بیشترشده بود. افسوس‌که عین‌کتاب **سونا وبهادر** دردسترس من نیست وگرنـه متن آنرا منتشر می‌سـاختم تاشماهم ازخواندن آن مقاله‌های سودمند اجتماعی استفـاده ببریدواز سوزدل نریمانوف که برای ارمنیها ومسلمانها یکسان غصه می‌خورد ، آگاه‌شوید. خلاصه من‌درهمان روزهامقالهٔ‌مبسوطی راجع‌به‌نریمانوف وتألیفات او نگاشته، درروزنامهٔ ارمنی تاراز چاپ تفلیس منتشرنمودم.

پس ازمن یکی دیگر از نویسندگان ارمنی، مقالات دیگری دربارهٔ نریمانوف نگاشته و در مجلهٔ ماهانهٔ ارمنی مورج چاپ تفلیس انتشارداد.

غیر ازنریمانوف، نویسندگان دیگری هم دربادکوبه وشیروان وغیره مشغول تألیف شدند وبه‌نام پان تورانیزم وپان‌ترکیزم مطالبی نگاشتند و فرهنگهائی«دیکسیونر» به زبان ترکی وروسی انتشاردادند.

آن موقع‌دربادکوبه روزنامه‌ای به‌نام‌کاسپی (دریای خزر)چاپ می‌شد. تقی‌اوف ملیونر که جداً ازاتحادیه ترك طرفداری می‌کرد، امتیازاین روزنامه‌راخرید وجوانان‌ونویسندگانی‌مانند توپچی‌باشیف، احمدآقایف، حسن‌آقایوف، دکترقره‌بگوف را مأمور تهیهٔ مطالب ومقاله‌نویسی ساخت. کاسپی اگرچه به‌زبان روسی بود، ولی به‌طور ضمنی عقاید پان‌ترکیزم را درلابلای آن‌جا می‌دادند وکم‌وبیش‌هم به‌ایرانیان وارمنیهاحمله‌ورمی‌شدند. ارمنیها به‌نام اینکه مسیحی وخاج پرست‌می‌باشند وایرانیان‌به‌عنوان‌اینکه‌باترکها مخالفند،جداً موردحمله بودند. بخصوص اوضاع داخلی وسیاسی ایران به‌حد مسخره آمیزی انتقاد می‌شد والبته این رشوه‌را به‌روسها وترکها هردو می‌دادند.همین تبلیغات باعث شدکه قفقازیهای ایران دوست قدیم، عقب بمانند و جای خود را به‌جوانان پان‌ترك بدهند. یك وقتی عنوان ایرانی و مشهدی «یعنی کسی که‌به‌زیارت‌مشهد رفته باشد» جزوعنوانهای‌اشرافی قفقاز بود ولی بعد ازظهورونهضت پان‌ترکیزم‌کلمه‌هم شهری یعنی ایرانی ومشهدی جزءکلمات رکیك وزننده درآمد. چنان‌که تاکنون هم باوجود بلشویك شدن درقفقاز به‌همان حال سابق باقی‌است.

عجب درآن است‌که دربارسلطان عبدالحمید باآن‌همه‌مخالفت

وضدیت باروسها وهمین قسم دربارتزاری نیکلا باسوابق خونین نسبت به‌عثمانیها ، دردشمنی باایرانیان وبرانداختن آثار ایران ازقفقاز دست به‌یکی بودند . روزنامه‌های اقدام، صباح چاپ استانبول که ارگان رسمی دولت عثمانی بودند وروزنامهٔ ترجمان ارگان رسمی جمعیت پان‌تورانیزم کریمه مرتب ازاتحاد اسلام و تشکیل جمعیتهای مسلمان درزیر پرچم ترك مقالات می‌نوشتند و روزنامهٔ کاسپی چاپ بادکوبه با اجازه وتصویب مأمورین سانسورتزاری، آن‌مقاله‌هارا به روسی ترجمه ومنتشرمی کرد. درنتیجه‌عده‌ای ازمسلمانان از روی‌حقیقت واقع به‌این مرام گرویدند. چنانکه‌مرحوم تقی‌اوف چندسال پس ازتأسیس‌مدرسهٔ پسرانهٔ بادکوبه‌ساختمان قشنگی برای‌مدرسهٔ‌دخترانه تهیه کرد ودختران بی‌بضاعت ترك‌را درآن‌مدرسه به‌طور شبانه روزی باهزینه خویش پذیرفت .

یکی دیگر از بازرگانان‌ترك به‌نام‌نقی‌اوف‌همین که یگانه‌فرزندش اسمعیل در گذشت، عمارت‌نیکوئی به‌نام اسمعیلیه‌به‌یادگار جوان‌ناکامش بنا کرد وآن محل رابرای آموزش وپرورش جوانان مسلمان تخصیص داد. باهمه اینها تودهٔ‌ترك چه‌در قفقاز وچه‌در ترکیه وچه در ترکستان خیلی نادان وعقب افتاده بودندویك مدرسهٔ نقی‌اوف و دو مدرسهٔ تقی‌اوف نمی‌توانست این عقب افتادگی را جبران نماید. بر عکس ارمنیها وگرجیها وبه‌طورکلی ملل غیرمسلمان قفقاز وعثمانی از آنها پیش‌بودند.بخصوص جوانان ارمنی وگرجی به‌واسطهٔ نزدیك شدن به اروپائیان و اطلاع از اوضاع جهان، بیش از همه به حکومتهای استبدادی خلیفه و امپراطورحمله‌می‌کردند. از این رو آنها هم بیشتر مراقب عملیات اینها می‌شدند وبا مسلمانان‌به‌مدارا راه می‌رفتند. مثلاً

در خود بادکوبه‌و اطراف بیش ازپنجاه هزارعمله‌ترك‌و ایرانی‌مشغول کاربودند، دولت روس که می‌دانست از این مردمان بیسواد ضرری نمی‌رسد آنها را کاملاً آزاد می گذارد تا بتوانند قمه بزنند و نوحه بخوانندولی‌هرجا که‌صدنفر یابیشتر یاکمتر ازکارگران گرجی‌وروسی وارمنی گردمی آمدند فوری میان‌آنان تفرقه می‌انداخت‌وبه‌قدری‌به‌این دسته از مسیحیان اقلیت سخت می گرفت که اجازه نمی‌داد نشریه‌ای به‌زبان‌روسی داشته باشند. درصورتی که ترکهای قفقاز از مدتی پیش روزنامهٔ کاسپی رابه‌زبان روسی می‌نوشتند ومقالاتی‌دربارهٔ اتحاداسلام درآن‌روزنامه منتشر می کردند.

نریمانوف زن‌نداشت: هنگامی که من‌نریمانوف را در بادکوبه دیدم، قریب سی‌سال ازعمرش می گذشت وهنوز زن نگرفته بود . در صورتی که مطابق‌عادات ترکهای مسلمان درقفقاز وجاهای‌دیگر پسران پانزده ساله ودختران نه ساله باید زن‌وشوهر باشند ، چنانکه خالهٔ نریمانوف درسن بیست‌وپنج‌سالگی باداشتن‌چنداولاد بیوه‌شد.مکرراً من‌ودیگران از نریمانوف می‌پرسیدیم که چرا زن اختیار نمی کنی؟ اوعقیدهٔ خود را درباب ازدواج چنین اظهار می‌داشت:«اگر مردترك مسلمان زن اروپائی‌ولوروسی بگیرد،مثل آنست که‌خانمی بازرخرید خودش‌ازدواج کند.حتی‌روسها که درنظر اروپای‌غربی‌جزء ملل‌شرقی به‌شمار می آیند، درقسمت ازدواج بامسلمانان ترك‌همین‌رویه‌رادارند. چه‌بسا زنهای روسی یا اروپائی که‌باداشتن اولاد واطفال بعد از مدتی زناشوئی شوهران مسلمان خودرا مانند زر خرید از خانه ومنزلی که متعلق به‌خود آن مردان بوده است راه نداده‌اند ویا مردهای بدبخت، خودشان در نتیجه مشاهدهٔپاره‌ای وقایع خانوادگی نتوانسته‌اند با آن

زن به‌سر برند و ناچار چشم از همه‌چیز پوشیده‌اندو از آن‌شهر، بلکه‌از آن کشور به‌جای دیگر رخت بربسته‌اند. به‌طور کلی صدی‌نود و نه این گونه‌زناشوئیها منجربه بدبختی و آوارگی‌و انتحار شوهرها می‌گردد. مگر این‌مرد مسلمان ازازدواج بازنان غیر مسلمان قصد تشکیل عائله و ایجاد خانواده نداشته باشد وبخواهد بـاهزینهٔ زیاد وشرایط نامناسب دلخوش شود که‌زن‌روسی یافرنگی دارد!»

درقسمت زنهای ترك نیزبه‌عقیدهٔ نریمانوف، سعادت‌خانوادگی تأمین‌نمی‌شد. اوپیوسته به جوانان مسلمان تذکر می‌داد که‌زن روسی یا فرنگی هیچ‌گاه با مرد مسلمان، صمیمیت پیدا نمی‌کندوزن‌ترك‌هم‌جز پختن بوزباش(یك‌نوع خوراك‌قفقازی)هنردیگری ندارد. پس تامحیط چنین باشد،جوانان‌ترك ازحیث ازدواج در زحمتند. فقط یك راه‌باقی می‌ماند که مردان ترك بازنان ارمنی وصلت‌نمایند. چون هردو شرقی هستند وپابند به‌عادات ورسوم‌شرقی می‌باشند. منتهی زنهای ارمنی در قسمت تمدن اروپائی اززنان‌ترك جلوترندومی‌توانندخانواده‌وفرزندان شایسته‌ای‌بار بیاورند. اشکال‌کار اینجاست که‌درنتیجه‌همین کشمکشهای مذهبی وملی‌و تحریکات عبدالحمید و نیکلا، ارمنیها به ترکها دختر نمی‌دهند مگر اینکه دخترشان به درد شوهر ارمنی‌نخورد!!

نریمانوف می‌گفت:«به‌فرض که یك دختر تربیت شدهٔ ارمنی راهم‌به‌من بدهند، من‌نمی‌توانم اورابگیرم. زیرا مسلك‌من‌مخالف‌اتحاد اسلامی است که بـه‌دست‌عبدالحمید ونیکلا ساخته‌می‌شود، بلکه من طرفدار اتحاد ارمنی‌و گرجی‌وترك هستم که هر سه ازملتهای ستمدیده شرق‌هستندو زیربار ظلم عبدالحمید و نیکلاجان می‌کنند. پس اگر من‌زن ارمنی بگیرم،هرچه از اتحاد ارمنی وترك بگویم، می‌گویند از

عشق‌زنش می گوید ویا برای آنست که دختر ارمنی‌به او بدهندیاچون بچه‌هایش ازطرف مادر ارمنی‌هستند،چنین‌می گوید. پس‌من اصلاً زن نمی گیرم وزندگانی‌خود را فدای مسلك‌می کنم.»

حزب همت: پس از ملاقاتهای اولی‌من با نریمانوف، تغییرات زیادی پیش‌آمد. اختلاف مسلمانها وارمنیهای بادکوبه باکمك‌روسها وعثمانیها به‌جنگ‌وزد وخورد منتهی‌شد،به قسمی که‌بعضی وقتها دسته‌جمعی، پاره‌ای مواقع هم تن‌به تن،این دو ملت ستمدیده‌شرقی برای پیشرفت سیاست امپراطوری‌تزاری‌و آل عثمان یکدیگر را می کشتند. در این ضمن نریمانوف هم از شغل دبیری دبیرستان دولتی بادکوبه مستعفی شد و به‌دانشگاه مسکو رفت که‌علم طب بیاموزد. اماخاله‌جان وبچه‌هایش در بادکوبه ماندند. نریمانوف‌یکباردیگر در اثنای تحصیل به‌بادکوبه‌آمد و مرا ملاقات کرد. او از این پیش‌آمدها متأسف بودو یادآورمی‌شد که چگونه‌در اولین‌ملاقات جریان‌کار را به من‌خاطرنشان ساخت. نریمانوف همان‌هنگام که‌دردانشکدهٔ پزشکی‌درس‌می‌خواند،در عقاید سوسیالیزم‌مطالعاتی‌بعمل‌آورد وجداً طرفدار آن مسلك گردیدو پس ازبازگشت به بادکوبه در انتشار مسلك سوسیالیزم جدیت زیادی به‌خرج می‌داد ونخستین حزب سوسیالیستی را به نام‌حزب همت‌در بادکوبه تشکیل داد. مشهدی بیك‌عزیز بیکوف مهندس قفقازی با نریمانوف همراهی‌زیادی نموده‌و در واقع حزب و یاسازمان (همت) محصول کار این دومرد می‌باشد.

مشهدی بیك‌عزیزبیکوف داستان‌عجیبی‌دارد. اوموقع انقلاب مشروطه ایران، در گیلان بود وخدمات زیادی به آزادی ومشروطیت این‌مملکت انجام داد وپس‌از تشکیل دولت آذربایجان قفقاز، مشهدی

بیك‌عزیزبیکوف درکابینه‌ای که تحت ریاست شاهومیان تشکیل یافت جزء سایر کمیسرها شرکت‌داشت. ولی پس‌ازچندی‌چنانکه بعدأشرح می‌دهیم‌خود شاهومیان‌رئیس کابینه‌ومشهدی‌عزیزبیکوف‌همراه‌بابیست‌و چهار کمیسر بلشویکی‌دیگراعدام شدند. خلاصه نریمانوف به سازمان همت‌ایمان داشت‌وپیوسته‌می گفت که اگر راهی‌برای‌آشتی‌مسلمانها و ارمنیها باشد، فقط پیروی از مسلك سوسیالیزم است‌وبس. درغیراین صورت هر دو دسته زیرفشار دیکتاتوری روس و عثمانی نابود می گردند.

حزب همت توانست هزار عضو برای خود جمع آورد که بیشترشان‌کارگران نفت، بودند وشاید یك چهارم آنان تذکرهٔ ایرانی داشتند. روسها وترکهای عثمانی که این تظاهرات را از نریمانوف می‌دیدند، به دشمنی او بر خواستند و تاتوانستند کارشکنی کردند.نریمانوف باآنکه پزشك خوبی بود مورد توجه واقع نشد، زیرا بیشتروقتش به‌امور حزبی وسیاسی‌می گذشت وازآن گذشته حکومت محلی به دکترهای دیگر مسلمان مانند دکتر آخوندوف، قره‌بکوف،میرتقی اوف بیشتر اهمیت می‌داد، چه‌که آنهایا ازسیاست تزاری‌ویا از سیاست آل عثمان هواخواهی می کردند. در صورتی که نریمانوف باهردو دسته مخالف بود. اتفاقاً تودهٔ مسلمان قفقازی هم از نام‌سوسیالیزم واتحاد مسلمان‌وارمنی می‌رمیدوطبعاً همراه‌بانریمانوف نمی‌آمد. این بود که نریمانوف فقیر به دنیا آمد، فقیر زندگی کردو فقیر مرد.

بلشویك ومنشویك: نریمانوف مانند سایر مردان سیاسی پشت پابه اوضاع زندگانی انفرادی زده همه چیز خود را برای اجتماع

می‌خواست. او اعتنا نداشت که تودهٔ مسلمان از اسم سوسیالیست بدش می‌آید واز این‌رو به مطب او نمی‌رودویا دولت تزاری روس و امپراطوری عثمانی به‌دشمنان ورقیبان ارمنی ومسلمان‌او کمك‌می‌کنند وباوی مخالفت دارند. نریمانوف همه اینها را هیچ می‌دانست‌وبا تمام قوا دنبال یك‌منظور می‌رفت که‌عبارت از مرام‌سوسیالیزم باشد. جریان حزب همت هم‌به‌طور مخفی و آشکار پیش می‌رفت تا انقلاب اکتبر پیش‌آمدو دسته‌های انقلابی سیاسی روسیه‌به بلشویك ومنشویك‌تقسیم شدند. لنین وزینویف پیشواولیدردسته‌بلشویك یعنی«اکثریت»گشتندو مارتوف، پلخانوف‌وآبرامویچ طرفدار اقلیت‌بودند. نریمانوف‌وحزب همت‌پس از مطالعات‌ومذاکرات چندی‌جزءبلشویکها شدند و به‌همین لحاظ خود اوورفیقش‌مشهدی بیك‌عزیربیکوف مؤسس سازمان‌همت، به‌مقام کمیسری حکومت بلشویکی آذربایجان رسیدند.

در این‌ضمن پیش آمد دیگری سبب شدکه‌بازهم میان ارمنیهاو مسلمانان اختلافاتی روی‌دهد. به‌این‌معنی‌که حزب سوسیال‌دموکرات ارامنه‌به‌نام«هنچاکیان» برخلاف‌حزب همت نریمانوف، رویه‌منشویکها (اقلیت) را پذیرفت و جزء آنان درآمد. من در آن موقع نمایندهٔ تام‌الاختیار کمیتهٔ اجرائیهٔ شعبات حزب هنچاکیان درسراسر روسیه‌و قفقاز بودم والبته از نظر مسلکی بانریمانوف اختلاف کلی داشتیم چه‌که اوبلشویك ومامنشویك شدیم. ولی هرکس می‌داندکه اختلاف مسلك‌و مرام سیاسی نباید مانع دوستی فردی‌وخصوصی‌باشد. کسانی که‌قصد خدمت به جامعه‌رادارند از هرراهی وارد می‌شوند، بدون‌اینکه کینه وبغض نسبت به‌پیشوایان مخالف مرام خود ابراز دارند. من و نریمانوف مکرر با هم می‌نشستیم و صحبت می‌داشتیم، از طرز رفتار

افرادو اصول مرامی یکدیگر انتقاد می‌نمودیم، بدون‌اینکه کوچکترین تکدری‌ازهم‌داشته‌باشیم.مخصوصا درقسمت آزادی وانقلاب‌مشروطه ایران اتفاق نظر کلی میان هردوی مابود.ماهردو ازصمیم قلب برای آزادی‌و استقلال‌وهستی ایران برضد روس وعثمانی ومستبدین‌داخلی سعی‌می کردیم.

محمد امین رسول‌زاده مدیر روزنامهٔ **ایران نو** از افرادبرجستهٔ حزب همت بود وهمین که‌مأمور ایران گردید، حزب همچاکیان مقیم ایران نهایت همراهی‌را با وی‌نمودند.رسول‌زاده پس ازورودبه‌تهران وانتشار روزنامهٔ **ایران نو** جزء فرقه دموکرات ایران اسم نوشت وبا آنان همکارشد.سپس از ایران‌به ترکیه وقفقاز رفت وحزب مساوات بادکوبه‌را تشکیل داد ومعتقد به اتحاد اسلام‌و اتحاد ترك پان‌تورانیزم گشت وهمین که‌بلشویکها قفقازرا گرفتند،حزب مساوات برهم‌خوردو رسول‌زاده‌به‌ترکیه گریخت.

نریمانوف ایرانوفیل بود وشاید یکی از علل مرگ ومستوری ناگهانی‌اوهم‌همین احساسات ایران پرستی وی می‌باشد. قفقازچنانکه می‌دانیم‌تااوایل قرن‌نوزدهم‌جزئی‌از خاك ایران بودواجدادنریمانوف مخصوصاً از اهالی ارومیه «رضائیه» بودند وبعداً بـه قفقاز آمدند. بنابراین عجیب نیست‌که نریمانوف تا آخر عمر نسبت به ایران و ایرانیان صمیمیت داشته باشد. کتاب‌نادرشاه‌نریمانوف اگر چه‌یکی‌از شاهکارهای ادبی زبان ترکی است، اما هر ترکی کـه آن را خوانده بی‌اختیار شیفته عظمت مقام ایران وایرانیان می‌گردد. این نمایشنامه‌به فارسی(۲) وروسی‌هم‌ترجمه شده است وباآنکه سالها ازتاریخ‌تألیف آن می گذرد،هنور تازگی داردوهر وقت به‌هر زبان نمایش داده‌شده

ابتدا عظمت مقام ایرانو سپس اخلاص ودوستی نریمانوف را نسبت به ایرانیان‌ثابت می‌دارد.

ومن هروقت اززنریمانوف می‌پرسیدم:«چرا بامنشویکهامخالف هستی؟»بی‌پرده‌و آشکار می‌گفت: «چون منشویکها در موقع پیمان ۱۹۰۷ روس وانگلیس ساکت نشستندوبلشویکها در مجمع بین‌الملل خیلی برای ایران دادوبیداد کردند.» بعلاوه نریمانوف می‌گفت که: «سران هنچاکیان ارامنه و سوسیالیستهای گرجی مانند تزروتلی، چخه‌ایدزه، ژوروانیا وغیره پیوسته از رژیم ناسیونالیزم یعنی ملیت بخصوص، طرفداری دارند. درصورتی که‌من(نریمانوف) معتقدم تمام ملتهای‌ضعیف مانند ایران ، ترك ، ارمنی، گرجی‌وغیره باید در برابر سیاست‌تزاری روس و آل‌عثمان متحدشوند، نه اینکه با تشکیل‌احزاب ملی بیشتر بر اختلاف‌ونزاع خویش بیفزایند.»

نریمانوف زبان فارسی را دریکی از مساجد تفلیس، نزدملائی سلماسی آموخته‌بود.با وجود این ازروی‌عشق وعلاقه زبان وادبیات فارسی‌را به‌حداکمل می‌دانست وتاآخرعمر با ایران وآنچه‌مربوط و متعلق به ایران بود ارتباط صمیمی‌داشت.

مظفرالدین‌شاه‌درباد‌کوبه: در سال ۱۹۰۲ همین که مرحوم مظفرالدین‌شاه از فرنگستان وارد بادکوبه‌شد، درنظر گرفت‌چندروزی درآن‌شهر توقف واستراحت نماید. روزنامه‌های محلی قبلاً برنامهٔ ملوکانه‌را انتشار دادند. تقی‌اوف که از سران ترکوفیلها و طرفداران جمعیت قفقازیها وعثمانیان‌بود، وسایلی‌برانگیخت‌وکسانی‌راپیشاپیش به استقبال‌شاه فرستاده، درخواست کردکه به‌منزل ایشان واردشوند و درآنجا توقف‌نمایند. فرستادگان تقی اوف در ترن مسکو-باکو خدمت

شاه‌رسیدند وتقاضای تقی اوف وجمعیت‌پان‌تورکیزم را به عرض رساندند. همان موقع‌من‌دربادکوبه بودم‌وبا مرحوم نریمانوف‌راجع‌به آمدن و ماندن شاه ایران صحبت می‌داشتیم. نریمانوف می‌گفت‌که «اگر شاه ایران به منزل تقی‌اوف‌برود کارمندان اتحادیه ترك بهانهٔ خوبی‌دردست می‌گیرندودر اطراف‌آن تبلیغاتی می‌کنند به این‌عنوان که‌شاه ایران اصلاً ترك‌است(به‌مناسبت ایل‌قاجار)وبیشتر ایرانیان‌ترك زبان هستند. بنابراین ایران جزء اتحادیه ترك درآمده ودر واقع تحت‌الحمایه دولت عثمانی خواهدبود.»نریمانوف می‌گفت:«احتمال نمی‌دهم که‌چنین‌اشتباهی‌واقع شود وسیاست ایران‌عقب‌بیفتد.»درعین حال‌تقی‌اوف، آقایوف، نقی‌اوف‌وکلیه‌بکها وسرمایه‌داران بادکوبه تهیه وتدارك‌ورودوپذیرائی شاه‌را می‌دیدند اما همین که فرستاده‌ها در ترن به‌حضورشاه‌رسیدندواستدعای تقی‌اوف رابه‌عرض‌رسانیدند،شاه‌فرمود برنامه‌مامعین است‌وچندروزاقامت بادکوبه را درمنزل یکی ازایرانیان خودمان خواهیم‌ماند. ضمناً به رئیس تشریفات دستور داد مراتب‌رابه برادران تومانیانس که از ایرانیان مقیم بادکوبه بودند،ابلاغ نماید. و همین که ترن به ایستگاه بادکوبه رسید نمایندگان رسمی امپراطور خدمت رسیدند و استدعا کردند اعلیحضرت به عمارت دولتی تشریف‌فرماشوند،چه که درتمام مدت مسافرت به روسیه‌مهمان شخص امپراطور هستند.

شاه از نمایندگان امپراطور اظهار تشکر کرده‌گفت تا بادکوبه هستیم، درمنزل ایرانیان خودمان می‌مانیم. مقصود شاه خانه تومانیانس بود.

مظفرالدین شاه سه روز ونیم در منزل تومانیانس ماند و مهمان

شخص آنهاشد وهرچه‌دولت امپراطوری اصرار کرد هزینه توقف چند روزه شاه را به‌تومانیانس بپردازد، تومانیاس نگرفت.

جمعیت بیکها وسرمایه‌داران ترك خیلی‌نومید شدند وروزنامهٔ کاسپی که در اختیار آنان بود، فحاشی به‌شاه وایران‌وایرانیان راآغاز نمود وبه‌قدری تندرفت که سانسور امپراطوری هم به‌صدادر آمد.

مظفرالدین‌شاه بامتانت فوق‌العاده‌به تمام حرکات بی اعتناماند. حتی نمایندگان اتحاد ترك‌را که‌برای شرفیابی باریافتند باکمال‌مهربانی پذیرفت ولی کوچکترین خواهش آنان‌را قبول‌نکرد.

ترکهای قفقازوعثمانی برای اینکه شاه را بدنام کنند، اورابه بی‌عقیدگی‌متهم کردند که از دعوت مسلمانان صرف‌نظر کرده به‌خانهٔ ارمنی‌رفت. ولی‌هرروشنفکری می‌دانست که شاه ایران با این حسن سیاست چه خدمت بزرگی به استقلال ایران انجام داد. یاددارم‌در آن روزها نریمانوف بیش از همه اظهار مسرت کرده، می‌گفت بازجای خوشحالی است که‌شاه ایران از سیاستمداران عالی ومـوقع شناس می‌باشد.

درحضورشاه: نریمانوف و کلیه ایران خواهان از رفتن شاه بـه خانهٔ تومانیانس (تبعهٔ‌ایران) وبی‌اعتنائی به اتحادیه‌پان‌تورکیزم اظهـار مسرت می‌کردند.

برعکس طرفداران‌عثمانی‌و اتحاد قفقاز وترکیه و ایران خیلی عصبانی شدند وبه‌خیال افتادند که این‌شکست را جبران نمایند وبه‌این قصد به‌وسیلهٔ‌صدراعظم‌ووزیر دربار ازشاه‌وقت خواستند تا نمایندگان خود را برای شادباش‌وعرض پاره‌ای مطالب به حضور شاه بفرستند. شاه‌این خواهش آنان‌را پذیرفت واحمدبیك آقایوف که‌ازسران‌اتحادیهٔ

تورانی بود وبعدها پیشوای ژون ترك عثمانیها شد با دوسه نفردیگردر منزل تومانیانس به‌خدمت شاه بار یافتند.

مظفرالدین‌شاه خیلی به آنان مهربانی کرد و از وضع مسلمانان قفقاز تحقیقات‌زیادی‌نموده‌ووعده‌داد که هرگونه‌تسهیلات ومساعدتهائی برای بازرگانی‌وآمدوشد به ایران بخواهنددربارهٔ آنها مجری گردد. بعلاوه شاه تذکرداد موقع عزیمت ازقفقازضمن تلگراف خداحافظی به امپراطور ونایب‌السلطنهٔ قفقاز دربارهٔ مسلمانها توصیه مینماید واگر آنها خواهشی داشته باشند ممکن است بگویندکـه در آن تلگراف بگنجاند.

احمدبیك آقایوف، از این‌اظهار محبت‌شاه‌تشکر کرد. ولی در کلیهٔ‌مطالب پیشنهادی شاه پاسخ‌رد داد. به‌این‌قسم که‌درقسمت‌بازرگانی ایران‌وقفقاز همه‌گونه تسهیلات به مرحمت اعلیحضرت موجود است. مسلمانهای قفقاز هم در اثر توجهات امپراطور کاملاً آسوده و راحت می‌باشند. ولی جمعیت اتحادیهٔ ترك به اعلیحضرت پیشنهاد می‌نماید که اجازه فرمایند جوانان قفقازی و عثمانی کـه در مدارس عالی اروپا تحصیلات‌خودرا به اتمام رسانیده‌اند، باحفظ‌تابعیت اصلی درادارات دولتی ایران‌وارد شوندوبه‌وسیلهٔ‌آنان اصلاحات‌لازم‌به‌عمل‌آید وباعث ارشاد جوانان ایرانی بشوند.

شاه به مجرد شنیدن این پیشنهاد گستاخانه بسیار برآشفت و به عنوان‌تعرض ازجا برخاست. حاضرین‌نیز برخاستند. شاه همین‌طورکه دست خـود را برای خداحافظی پیش‌آورده بودبه‌احمد بیك‌آقایوف گفت: «نخیر. این‌کارعملی نیست، اگر ایران مستشار بخواهد از اروپا میاورد، چنان‌که اکنون‌هم‌دارد. برای مترجمی‌هم احتیاج به‌خارجیها

نداریم. به قدر کافی جوانان‌ما زبان خارجی‌می‌دانند.»

سپس‌شاه متوجه تومانیانس شده، به وی چنین دستورداد: «با صدراعظم مذاکره نمائید، عده‌ای از جوانان ما که در اینجا ویا سایر نقاط اروپا تحصیلات خودرا تمام‌کرده‌اند بـا حقوق کافی استخدام نمایندو به ایران بفرستند.»

البته مقصودشاه از خطاب‌به تومانیانس، استخدام جوانان‌ارمنی تبعهٔ ایران مقیم ممالك خارجه بوده‌است که‌مقرر بود درگمرك وسایر ادارات وارد شوند.

پس از این مصاحبه دشمنی اتحادیه‌قفقازنسبت به‌ایران‌وایرانیان صدچندان شد و به همان اندازه‌نریمانوف وسایرایـران خواهان بیشتر علاقه‌مند به‌ایران گشتند.

بهارسال۱۹۱۸: آخرین‌بار که‌نریمانوف‌را دیدم، بهارسال۱۹۱۸ بود. در آن‌موقـع حکومت بلشویکی‌تحت ریـاست شاهومیان بـر آذربایجان فرمانروائی‌داشت. نریمانوف‌نیزباسمت کمیسر اقتصاد ملی در آن‌کابینه عضو بود. وضع آن روز بادکوبه‌بی‌اندازه‌خراب‌وهرساعت بدازبدترمی‌گشت. مساواتچیهای بادکوبه اگر چه از آذربایجان‌قفقاز رانده شده بودند اما باکمك ترکهای عثمانی مجدداً به بادکوبه حمله می‌کردند.

نوری‌پاشا برادر انورپاشا سر عسکر عثمانی، فرماندهی قوای مساواتیها وعثمانیـان را در دست گرفته بود. شورویها هم آن‌قدرزور نداشتندکه بتوانند با عثمانیها ومساواتچیهـا متفقاً بجنگند. عثمانیان شهرهای شکی‌و گنجه وشیروان را مسخر کرده وبه پشت دروازه‌های بادکوبه رسیده بودند. ترکهای مقیم بـادکوبه به نفع مساواتچیها و

عثمانیان جاسوسی و کمک‌می کردند. ارمنیها از تمام اطراف گریخته و در بادکوبه‌می‌زیستند. ورود مهاجرین وفراریان ومحاصرهٔ شهرسبب‌شده بود که آذوقه به‌دست نمی‌آمد. نریمانوف وزارتخانه یا کمیساریای اقتصاد خود را در عمارت دبیرستان دولتی قرارداده بود، همانجائی که‌در آن‌تدریس می‌کرد.

نریمانوف را مانند روزهای دبیری پشت میز تدریس دیدم. اعضاء وزارتخانه و مراجعه‌کنندگان‌هم مثل شاگردان روی نیمکتهای چوبی نشسته بودند. نریمانوف در عین حال که صحبت می‌داشت، برای‌همه‌درس می‌گفت: درس عدالتخواهی، انساندوستی. لباس کهنهٔ مندرسی دربرداشت وهمین که مرادید باهمان روح مودت وصمیمیت دیرین به استقبالم آمد. یاد آن روزی که برای اولین بار با خاله‌جان ملاقات‌شد، همان صحبتها، همان عقاید وافکار. ازایران چه خبرداری؟ ایرانیـان‌در این جنگ صدمه زیاد دیدند. حیف ایران بـا آن تاریخ درخشان کـه امروز چنین‌باشد. باید برای آزادی ایران کار کنیم...

نریمانوف درهمان روزهای گرفتاری‌عمومی که‌مقام‌عالی‌مهمی را حائزشده‌بود، بازهم از ایران می‌گفت ودلش می‌خواست‌به‌ایران خدمت کند.

همین‌طور که بانریمانوف‌حرف‌می‌زدم، چند زن‌فقیر مسلمان با چادرشب(قسمی‌چادرنماز، معمول‌زنهای‌آن روز) آمدند واز کمی‌جیره شکایت کردند. نریمانوف‌برای آنان باکمال محبت شرح داد که‌شهر درمحاصره مانده وهمین مختصر جیره هم به‌زحمت‌پیدا می‌شود. اگر بنا باشد جیرهٔ زنان مسلمان را اضافه کنند، سایرین هم توقع دارند و باید به‌آنها هم داد. آن‌وقت‌آذوقهٔ شهر تمام می‌شود وشایدمحاصـره

باقی باشد وهمه از گرسنگی می‌میرند.

نریمانوف به‌قدری با مهربانی اینهارا گفت که زنهای فقیر گرسنه، خوشحال وخندان از پیش اورفتند.

هیئت اعزامی کوچك‌خان: میرزا کوچك‌خان در اواخر جنگ بین‌الملل اول موقع خود را ازطرف تهران متزلزل می‌دید واز بیم حملهٔ مرکز ناچار به‌طرف بلشویکهای قفقاز توجه نمود واز آنان اسلحه و کمك خواست. ودر ماه مه سال ۱۹۱۸ هیئتی را از گیلان به‌بادکوبه روانه ساخت. رئیس این‌هیئت میرزا ابوطالب آموزگاراز نزدیکان خاص ومحرمان ومقربان میرزا کوچك بود. من نیز جزء این هیئت‌سمت مترجمی داشتم وهمین که به‌بادکوبه رسیدیم بنابه‌خواهش میرزا ابوطالب ابتدا با نریمانوف ملاقات کردیم. میرزا کوچك‌خان که‌ازعشق‌وعلاقهٔ نریمانوف‌به‌ایران‌اطلاع کامل داشت به‌میرزاابوطالب گفته بود پیش‌ازاینکه نزدرئیس‌جمهورشاهومیان برود، اول‌نریمانوف را ببیند وازوی بخواهد باشاهومیان وسایر کمیسرها قبلاً گفتگو نماید وزمینه‌رامساعدسازند. این‌بود که درهمان دبیرستان،یعنی محل جدید کمیساریاری اقتصاد، ازنریمانوف دیدن کردیم وپیام میرزا کوچك را رساندیم. نریمانوف که هیچگاه صراحت لهجه وحقیقت گوئی خود را از دست نمی‌داد با کمال سادگی گفت که شاهومیان در این‌گونه کارها به‌مشاورین مخصوص نظامی وسیاسی خود مراجعه می‌نماید و از آنها نظر می‌خواهد. گاهی هم مطابق اطلاعات و معلومات خود اقدام می‌نماید، سپس نتیجه‌را به‌ما می‌گوید. پاره‌ای اوقات هم‌مطالب درجلسهٔ کمیسرها مطرح‌می‌شود وازمانظرمی‌گیرد. اگرچنین‌شد،یعنی موضوع ایران وتقاضای میرزا درجلسه مطرح شد ونظرما راخواستند

البته‌چیزی برخلاف مصلحت ایران‌نمی گویم. سپس به‌من‌اشاره‌نموده گفت: ایشان بهتر از شما (میرزا ابوطالب) علاقه وعشق مرا به‌ایران می‌دانند، زیرا ازده‌سال‌پیش با من آشنا هستند. آن‌گاه مرا ملامت کرد که چرا درچنین موقع مهمی در انقلاب شرکت ندارم وبرای آزادی ملتهای بدبخت کمك نمی کنم. من درپاسخ گفتم که: «ایرانیان هم‌جزء ملتهای بدبخت هستند. من هرجا باشم وظیفهٔ خود را انجام می‌دهم.» سپس به‌نریمانوف تذکر دادم کـه افسوس بلشویکها نتوانستند نظـر سایر احزاب سیاسی روسیه را جلب نمایند. چه بهتر می‌شد اگر می‌ـ توانستید جمعیت سوسیالیست دموکـرات، سوسیالیست رولسیونـر «پوند» یاحزب‌سوسیالیست یهودرا نیزهمراه‌می‌ساختند، درآن‌صورت اقدامات شما جنبهٔ اساسی به‌خود می گرفت‌وامیدکاملی به‌پیشرفت‌مرام بلشویکی می‌رفت.

نریمانوف‌پاسخ مثبتی به گفته‌های‌اخیر من نداد وچون اشخاص زیادی به او مراجعه‌می کردند ما خداحافظی نموده برخاستیم وهمین که بیرون‌آمدیم هم من وهم میرزا ابوطالب دانستیم کـه نریمانوف پیش بلشویکها آبروئی ندارد. همین ایـران دوستی، علاقه‌به مردمان شرقی، صراحت لهجه، سادگی نریمانـوف، بلشویکها را نسبت‌به‌او بدبین می‌ساخت و اگر هم به‌حسب ظاهر برای خودنمائی کاری به‌او ارجاع می کردند،درعمل‌اجازه‌نمی‌دادند مداخله داشته باشدوبالاخره به‌همان صورت ظاهر هـم راضی نشده به‌طور مـرموزی کلکش را کندند. درهرحال میرزا ابوطالب افسوس می‌خورد کـه بااین وضع اصلاً نبایستی‌به‌نریمانوف‌مراجعه می کردیم. چه‌ممکن‌است‌نریمانوف

صحبتی بدارد وعکس العمل بدی ببخشد. ای کاش مستقیم پیش شاهومیان می‌رفتیم.

ملاقات بـا شاهومیان: میرزا ابوطالب نمایندهٔ کوچك‌خان بکلی ازنریمانوف مأیوس شد وبا وسایلی از شاهومیان رئیس کمیسرهای ملی آذربایجان قفقاز وقت گرفت ودر ساعت معین من واو بـا هم نزد شاهومیان رفتیم وتقاضاهای کوچك‌خان را ابلاغ نمودیم که‌ازحکومت آذربایجان اسلحه ومهمات می‌خواهد وگرنه به‌زودی به‌دست‌حکومت تهران نابود می‌شود. ما مشغول این گفتگو بودیم که غفلتاً رفیق‌چلیاپین نمایندهٔ دولت بلشویکی آذربایجان درگیلان وارد شد ودر مذاکرات ماشرکت نموده، برضدکوچك‌خان حرف زد. چلیاپین می گفت‌اگر چه جنگ روسیه بـاآلمان واتریش وعثمانی تمام شده ودربرست ـ لیتوسك پیمان صلح بسته‌ایم، اما عثمانیها دست بردار نیستند و الان بادکوبه درمحاصرهٔ قوای‌مساواتچیها وعثمانیان می‌باشد. کوچك‌خان هم باآنها مربوط است،زیرا افسران اتریشی وعثمانی درجنگل با او همکاری دارند ودرعین حال بـا دولت بلشویکی مـی‌جنگند. میرزا ابوطالب گفته‌های‌چلیاپین راتصدیق نداشت واز صمیمت کوچك‌خان نسبت به‌بلشویکها می گفت. اما چلیاپین‌براصرار خویش مـی‌افزود و چون این‌جار وجنجال شدت یـافت، شاهومیان مختصر تأملی کـرده به‌ساعت‌خود نظر انداخت وبه‌عذر اینکه وقت گذشته از جابرخاست. چلیاپین هم بدون خداحافظی‌دررابه‌هم‌زده‌بیرون رفت. میرزاابوطالب آموزگار نمایندهٔ کاروان کوچك‌خـان ازغیبت حریف استفاده نموده وهمین‌طورسرپابه‌شاهومیان تذکرداد که‌چلیاپین‌مردتندخوی‌احساساتی است وچون فارسی ویا فرانسه‌وترکی نمی‌داد، به‌درد ایران‌نمی‌خورد

ونمی‌تواند خودش مستقیماً تحقیقاتی به‌عمل آورد. مترجمین یهودی چلیاپین هم از موقع استفاده می‌کنندو بخاطردشمنی‌با نام ومرام‌هیئت اتحاد اسلام، باکوچك‌خان مخالفند واین گزارشهای خلاف‌واقع رااز قول تهرانیهای مقیم گیلان‌که آنها هم دشمن جنگلیها هستند، انتشار می‌دهند. چه بهترکه دولت‌آذربایجان، چلیاپین را بخواهد وکسی را که فارسی ویا فرانسه بداند به‌گیلان بفرستد.زیرا بیشتر بزرگان‌ایران، فرانسه خوب می‌دانند وممکن است رفع سوء تفاهم بشود.

شاهومیان‌بدون‌اینکه گفته‌های‌میرزا ابوطالب‌را دربارهٔتندخوئی چلیاپین تصدیق ویا ردکند،با زبان ملایمی گفت:«اساساً وجودچلیاپین دربادکوبه برای ما خیلی ضرورت دارد ومن در نظردارم کسی را که فارسی ویا لااقل ترکی را خوب بداند به‌ایران بفرستم. اما تاکنون نتوانسته‌ام چنین شخصی را بیابم وبه‌دانستن زبان فرانسه هیچ‌اهمیت نمی‌دهم. چون اگر هم‌کسی در ایران فرانسه بداند، طبقات اشرافی هستند. پس نمایندهٔ ما باید علاوه برروسی، ترکی ویا فارسی بداند تا با تودهٔ ایرانی تماس مستقیم پیدا کند. عجالتاً فردا صبح بیائید تا دنباله حرفها را بگیریم.»

فردای آن‌روز: فردای آن روز پیش از این‌که نزد شاهومیان برویم، نریمانوف را در همان محل دبیرستان که کمیساریای اقتصاد بود ملاقات کردیم . بازهم عده‌ای از زنهای فقیرمسلمان، دورارجمع بودند وازگرسنگی‌آه وناله داشتند. نریمانوف‌کشوی میز خود را گشود وقدری‌کشمش به‌آنها نشان‌داده گفت:«خوراك‌من کشمش‌است. اگر هم دست بیاید یکی دوگرد ودر شبانه‌روز می‌خورم. شما نمی‌خواهید بفهمید محاصره چه معنائی دارد. من‌می‌ترسم محاصره‌سخت

شود ونتوانم همین نان مختصر راهم‌به‌شمابرسانم. ناچار باید کمشش بخورید...»

زنهای‌مسلمان‌غرغر کنان‌ازپیش‌نریمانوف‌رفتند. میرزاابوطالب جریان دیروز را شرح داد. نـریمانوف گفت: «باآن که دیشت جلسهٔ کمیسرها بود، شاهومیان ابداً حرفی نزد وچنان کـه دیروز گفتم این موضوع را با ما درمیان‌نگذاشت والبته مستشارهـای دیگـری دارد.» نریمانوف این جملهٔ آخری رابه‌حال تبسمی اظهار نمود ومعلـوم‌بود که تا چه‌اندازه از جریان دلتنگی دارد. سپس از ماخواهش کرد، در موقع ملاقات با شاهومیان نام‌اورا برای نمایندگی گیلان ببریم. زیرا شروطی‌راکه‌شاهومیان ذکر کرده، تماماً دراوجمع‌است. ما همین‌طور قول دادیم وازپیش نریمانوف بیرون آمدیم.

شاهومیان این مرتبه‌ما را به‌طور محرمانه پذیرفت و دستورداد کسی را اجازهٔ ورود ندهند تا دوباره واقعهٔ دیروز تکرار نشود. امـا همین کـه میرزا ابوطالب خـواست گفته‌هـای سابق را باز گـو کند، شاهومیان پیش دستی نموده گفت: «می‌دانم کوچك خان ازمااسلحه و مهمات می‌خواهد تا باتهران وانگلیسیها بجنگدوالبته این اقدام‌مطابق نظرماست. فقط متأسفم که اسلحه ومهمات زیادی نداریم. شماخودتان می‌بینید بادکوبه در محاصره است، اگر عثمانیها زیاد فشار بیاورنـد مجبوریم از شهر دفاع کنیم ومحاصـره را بشکنیم. آن‌وقت احتیاج مبرمی‌به‌اسلحه و مهمات بیشتر داریم. بنابراین نمی‌توانیم احتیاط را از دست بدهیم. امید هست که از آستراخـان (حاجی‌طرخان) اسلحه برسد. اگر رسید خودمان سهم کوچك‌خان را می‌فرستیم...»

میرزا ابوطالب که از این کمك نومید شد، صحبت چلیاپین را

پیش آورد. شاهومیـان گفت: «من هم میل دارم دربادکوبه از وجود چلیاپین استفاده کنم. امامرد شایسته‌ای که جای اوبرود، درنظر نیست.» من موقع را مناسب دیده نام نریمانوف رابردم. میرزا ابوطالب هم شرحی از معروفیت و محبوبیت نریمانوف در ایـران ذکر کرد و از کتاب نـادرشاه او تمجید نمود. غافل از این که همین اظهارات باعث بدبختی نـریمانوف خـواهد بـود. به هـرحال شاهومیان که ایـن اظهارات را شنید، با نهایت مهارت پیشنهاد ما رارد نموده گفت: «من خوشوقتم که چنین همکار محتـرمی دارم و البته بهتر از نریمانوف برای ایران کسی نیست. اما خودتان می‌دانید مسلمانهامردمان عقب افتاده ونادانی هستند و امثال نریمانوف در میان چنین تودهٔ تـاریکی اهمیت بسیار دارد. الان از بیست و شش کمیسر بلشویکی آذربایجان که همه ارمنی و روس و گرجی می‌باشند فقط سه کمیسر مسلمان داریم که وزیرف، عزیز بیکوف و نریمانوف می‌باشند. در این صورت آیـا می‌شود با نبودن رجال دانشمند در محیط مسلمانـان، نریمانوف را از خود دور کنیم. خیر ،ممکن نیست.»

آخرین دیدار: پیش ازحرکت به ایران، برای آخرین وسومین بار نریمانوف را در همان دبیرستان دیدیم و اتفاقاًاین مرتبه هم بازنان فقیرمسلمان درباره جیره بندی نان صحبت می‌داشت وآنان را به صبر و مدارا نصیحت می‌کرد. نریمانوف کـه ما را دید، زنان را مرخص نموده بامابه گفتگو پرداخت . او ازاقدامات شاهومیان رضایت داشت که جز درقسمت اسلحه با سایر پیشنهادهای میرزا کوچك‌خان موافقت دارد.

نریمانوف مثل این که می‌خواست عذر شاهومیان را بپذیرد و

حرفهای او را حسابی جلوه دهد، زیرا درقسمت عدم موافقت باآمدن خودش‌به ایران گفت: «راستش‌را بخواهید، شاهومیان تقصیری ندارد، حق بـا اوست ؛ الان که سه کمیسر مسلمان در بادکـوبه کار دارند ، عثمانیان می‌گویند امور بادکوبه و آذربایجان قفقاز به دست ارمنیها اداره می‌شود. آنها هم مسلمانها را سرمی‌برند، قتل‌عام می‌کنند. اگر من هم به ایران بیایم دیگر تبلیغات آنان شدت می‌یابد و بیشتر مردم را گول می‌زنند. پس بهتر آن‌که در بادکوبه بمانم.»

پس از این مذاکرات ما مصمم به رفتن و خدا حافظی شدیم. نریمانوف با آن که به حسب ظاهر از عدم موافقت شاهومیان دربارهٔ مأموریت او به ایـران پشتیبانی نمود،ولی معلوم بودکـه از ماندن در بادکوبه رضایت ندارد وشاید چون احساس می‌کردکه چند هفتهٔ دیگر این شهر در دست عثمانیـان می‌افتد ، بیشتر آزرده و افسرده به نظر می‌رسید. خلاصه‌این که نریمانوف تاخیابان از ما مشایعت‌نمود وموقع جدا شدن چنین اظهار داشت : «سلام مرا به کوچك خان برسانید و مخصوصـاً محبتهای صمیمانهٔ مرا به او ابلاغ نموده ، بگوئید هرچه زودتر افسران آلمانی و عثمانی واتریشی را از اردوی خود اخراج کن،زیراجنگیدن همراه‌آنان برضدانگلیسها برای‌ایران سودی ندارد. هرکس می‌داند توسعهٔ نفوذ انگلیسها در ایران هزار بار سودمندتر از توسعهٔ نفوذ عثمانیان است. دلیلش هم خیلی روشن می‌باشد،عثمانیان برای نابودی استقلال و هستی و تمامیت ایران می‌کوشند و مردم را می‌چاپند وغارت می‌کنند . بـرعکس انگلیسها که فقط نفوذ اقتصادی می‌خواهند. و اگر کشوری استقلال و هستی و حکومت خود را از

دست ندهد، البته می‌تواند روزی از زیر نفوذ بیگانگان در آید. ولی برعکس اگر استقلال و هستیش برباد رفت، دیگر از همه‌چیز محروم می‌ماند.»

همین که چند قدم جدا شدیم، دوباره برگشته نریمانوف را دیدیم که هنوز ایستاده و به ما نگاه می‌کند و از چهرهٔ وی آثار تأثر و اندوه به خوبی نمایان می‌شد که چرا نمی‌تواند به ایران بیاید. به‌هر-حال پس از رفتن ما به فاصلهٔ چند هفته شهر بادکوبه به دست عثمانیان افتاد. ولی پیش از این واقعه نریمانوف توانست از بادکوبه برود. به همین جهت مانند شاهومیان و سایر همکارانش به قتل نرسید.

بعد از این وقایع مجدداً نریمانوف به همراهی ارتش سرخ به بادکوبه آمد و ریاست دومین کابینهٔ کمیسرهای ملی آذربایجان قفقاز را به عهده گرفت و از طرف دولت شوروی و کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم پیشوای انقلاب خاور زمین معرفی گردید و در ظرف سه چهار سال نام‌وی در مطبوعات و محافل شوروی وضد شوروی دیده می‌شد. دنبالهٔ زندگانی نریمانوف در ایام ریاست کمیسرها منجر به وقایع اسفناکی گردید. به این معنی که از روی اجبار مقدم به عملیاتی می‌شد که برخلاف عقیده‌وفکرش بود. مثلاً چنانکه‌می‌دانیم مرحوم نریمانوف از ابتدای زندگانی خود از اتحاد ارمنیها و مسلمانها و دوستی این‌دو ملت طرفداری‌می‌کرد. اما همین، که ارتش سرخ، آذربایجان را گرفت، اورئیس کمیسرها گردید. ناچار به دولت مستقل ارمنستان اولتیماتوم داد و اردوی آذربایجان به‌دستیاری او با ارتش سرخ متحد گشته، داخل ارمنستان شدند. ده‌ها و شهرها را چاپیدند، مردم را قتل عام‌نمودند و بالاخره سبب شدند دولت ارمنستان تسلیم بلشویکها گردد.*

*در ترجمه این یادداشتها با نظر مؤلف محترم اصلاحاتی بعمل می‌آید، یعنی مطالب تازه‌ای از سوی مؤلف بر متن ارمنی اضافه می‌شود. (توضیح روزنامهٔ هور)

بدبختیهای نریمانوف: هر کس می‌داند اگر شخص با مسلك و عقیده‌ای از روی ناچاری پس از عمری مجبور شود برخلاف عقیدهٔ دیرین خود قدم بردارد و یا سخنی بگوید، این کار برای او بدبختی بزرگی خواهد شد. بیچاره نریمانوف که در سالهای آخر زندگانی خویش مجبور گردید نه تنها یك قدم بلکه چندین قدم برخلاف میل و مسلك خویش بردارد، که یکی از آنها همان لشکرکشی به‌ارمنستان و تسلیم آن کشور به بلشویکها بود. قدم دیگر وی حمله به ایران می‌باشد.

نریمانوف به‌ایران عشق وعلاقهٔ وافری داشت. ولی نریمانوف مؤلف نادرشاه و طرفدارهستی و استقلال ایران، واحد های ارتش سرخ را به قصد تسخیر ایران وعراق وهند از بادکوبه روانهٔ گیلان کرد. اگرچه آن‌ارتش نتوانست از گردنهٔ منجیل جلوتر برود، اما قریب یکسال و نیم قطعهٔ زرخیز گیلان را با تمام محصول آن اشغال کرد و درسراسر ایران ایجاد بیم وهراس نمود.

ارتش سرخی که نریمانوف به ایران فرستاده بود قصد داشت نه فقط گیلان بلکه مازندران و گرگان را هم‌تصرف نماید. اما سپاهیان ایران چنان که می‌دانید مانع اجرای این نقشه شدند. بدبختی سوم نریمانوف آن بود که گذشته از ایران و ارمنستان دربارهٔ آذربایجان قفقاز که زاد و بوم خودش بود، برخلاف عقیده و مسلك دیرین قدم برداشت.

نریمانوف ابتدا معتقد بود که قفقاز باید از روسیه جدا شود و مردمان آنجا درعین حالی که باهم متحد ومتفق هستند باید حکومتهای مستقل خودمختاری هم داشته باشند. ولی همین که به ریاست

کمیسرهای بادکوبه رسید نفت آذربایجان را به رایگان به روسها تقدیم نمود وحق کشتیرانی دریای خزررا نیزبه آنان واگذار کرد. نریمانوف شهر بادکوبه رااز جان بیشتر می‌خواست وآرزو می کرد در این شهر پایهٔ اتحاد ارمنی ومسلمان را بنانهد. اما درظرف دو سه سال ریاست او ، روزبه روز از تعداد ارمنی ومسلمان بادکوبه کم شد وتازه وارد-های روسی درآنجا اقامت جستند و نه فقط شهر بادکـوبه بلکه کلیه ده‌های مجاور هم‌به همین ترتیب از سکنهٔ مسلمان خالی‌ماند. تاامروز که بادکوبه از این حیث یك شهر روسی کامل شده و ده‌های مجاور آن نیز روس‌نشین می‌باشد . یك وقتی کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل وسران دولت شوروی تصمیم گـرفتند کنگرهٔ ملل خاور زمین را دربادکوبه راه بیندازند و انـور پاشا فرماندهٔ کل قـوای عثمانی و وزیر جنگ امپراطوری آل عثمان و داماد خاندان سلطنتی آل عثمان راهم دعوت نمودند و نریمانوف بیچاره را مجبور ساختند، او را منجی ملل‌شرق بخواند واز وی صمیمانه پذیرائی کند . نریمانوف که تمام عمر برضد مسلك‌پان تورانیزم واتحادیه ترکها مجاهدت داشت و ازکشتارارمنیها و مسلمانها به دست یکدیگراظهـار تنفر می‌نمود، به فرمان کمونیستها مجبورگردید جلاد و قاتل ارمنی‌ها (انورپاشا) را خوش‌باش بگوید .

دیگر ازکارهـای اجباری کـه مانند سایر اقدامات حسب‌الامر ارژونیکیدزه ودیگر سران کمونیست بردوش نریمانوف تحمیل گشت، پذیرائی‌از محمد امین رسول زاده است. این شخص چنان که‌می‌دانیم ازدشمنان خونین نریمانوف می‌باشد و پس ازتشکیل‌دولت آذربایجان (مساوات) رسول‌زاده به ریاست پارلمان آنجاانتخاب‌شد. ولی همینکه روسهاباد کوبه راگرفتند، محمدامین رسول‌زاده برعکس‌سایروزیران

و نمایندگان حکومت مساوات بادکوبه نتوانست بگریزد و در دست چکا افتاد . اما استالین او را نجات داده همراه خود در یك واگون جا داده به مسکو برد و مدتی او را درآنجا نگاهداشت . بالاخره رسول‌زاده‌از مسکو گریخت وبه ترکیه رفت ودر آنجابرضدنریمانوف ودولت‌شوروی‌به‌مبارزه‌پرداخت. با این وصف‌نریمانوف‌قطعاًموافقت نداشت که محمدامین‌رسول‌زاده آزاد گردد وبا این‌احترام‌همراه‌استالین در یك واگن به مسکو برود. چه‌کند، ناچار بود همه اینها را ببیند و دم‌نزند،بلکه به صورت‌ظاهر اظهار مسرت نماید.من که درجهٔاحساسات تند نریمانوف را می‌دانم می‌فهمم که آن مرد بدبخت درآخر عمراز دست‌کمونیستها چه ناملایمانی دید وکشید.

مرگ بی سرو صدای‌نریمانوف : در ایام ریاست نریمانوف،پس ازمرگ‌لنین؛ زینویف، کامنف، استالین سرکدام دیکتاتورجداگانه‌ای شدند و بیش از آن دو نفر،استالین در کار های دولتی نفوذ و قدرت بدست آورد.استالین، ارژونیکیدزه،ایلیاوا و سایر پیشوایان گرجی حزب‌کمونیست همین‌که در دستگاه‌اتحادجماهیرشوروی قدرت کاملی یافتند، کم‌کم احساسات ملی آنان بر اظهارات بین‌المللی‌شان غلبه‌کرد. این سران و پیشوایان گرجی بیش از هرجا به جمهوری گرجستان توجه داشتند و نظرشان این بود که مسلمانان و ارمنیهای قفقازرا از هر جهت دست‌نشاندهٔ گرجیها بنمایند. مثلاً در سرشماری سال ۱۹۲۸ مقرر داشتند ۲۵ درصد ارمنیها و ۱۶ در صد مسلمانان آبخازستان (یکی از استانهای قفقاز واقع درکنار دریای سیاه) جزو گرجیها ثبت گردد و به این ترتیب اکثریت تام و تمامی از گرجیها به دست‌آید. میزویان ارمنی منشی کل حزب‌کمونیست آذربایجان که

این تعصبات ملی را از پیشوایان بین‌المللی شوروی دید ، سخت برآشفت و به‌آنان اعتراض کرد.

نریمانوف هم که از آغاز زندگی با این قبیل تعصبات یك‌طرفه مخالف بود ودلش می‌خواست تمام ملل قفقاز از ارمنی و مسلمان و گرجی برابر باشند، طبعاً با میزویان همراه شد و به طور آشکار از این اقدامات انتقاد می‌نمود. دراین‌اثنا زینویف وکامنف برکنارشدند و استالین دیکتاتور مطلق اتحاد جماهیر شوروی شد و همان موقع بود که به بهانهٔ تغییر آب وهوا،میزویان را از بادکوبه به یکی از نقاط سیبری منتقل‌نمودند و از کجاکه نریمانوف هم به واسطهٔ همراهی با میزویان دچارسکته قلبی نگردید.

به هرحال ، یکی از دوستان من که هنگام آخرین مسافرت نریمانوف ازبادکوبه به تفلیس‌حاضر بوده چنین نقل می‌کند:«هر گاه که نریمانوف برای شرکت در کنفرانسهای کمونیستی می‌خواست از بادکوبه حرکت کند رؤسای ادارات و کمیسرها تا ایستگاه راه‌آهن باوی می‌آمدند وتا موقع‌حرکت با کمال‌احترام ومحبت باوی‌صحبت می‌داشتند وشوخی‌می‌کردند. امااین‌باریك‌نفرهم‌از کمیسرها،به‌مشایعت وی نیامد. نریمانوف با دونفر ازمأمورین گ ـ پ ـ او،توی‌اتومبیل سربسته به ایستگاه‌آمد و تا ساعت حرکت ترن هیچکس به او نزدیك نشدوازهرجهت پریشان وغمگین‌به نظرمی‌آمد. مأمورین‌گ‌ـ پ ـ او با نریمانوف توی واگن رفتند و ترن راه افتاد وهمان‌روز معلوم شد که نریمانوف مورد بی‌مهری می‌باشد و باید دیریا زود از این دنیا بـرود .»

در هرصورت نریمانوف دیگربه بادکوبه برنگشت. تن بی‌جان

اورابدون سروصدامانند سایرپیشوایان انقلاب«میاسنیکوف، آتاربکیان موکیلوسکی وغیره» درگوشهٔ گورستان انداختند و این‌خودمی‌رساند که چگونه کارش را ساختند . و اگر نریمانوف به مرگ طبیعی مرده بود چرا جنازهٔ اورا بدون هیچگونه تشریفاتی به خاك سپردندو گرچه به‌عقیدهٔ کمونیستها، نریمانوف منجی ملل خاور زمین‌بود و در موقع مرگ ریاست کمیسرهای ملی آذربایجان را به‌عهده‌داشت، چرا همه نوع تشییع رسمی از وی به‌عمل‌نیامد؟

ولی از طرفی نریمانوف نسبت به سایرپیشوایان انقلاب مانند حاجی‌اوف‌وخانجیان‌خوشبخت بوده است. چه‌که‌آنها رابا بی‌آبروئی کشتند و هزارگونه فحش و ناسزا دادند و پاره‌ای دیگر از سران انقلاب را مانند زینویف ، بیاتاکف ، کرستینسکی مجبور نمودندکه خود را جاسوس و مزدور بیگانه بگویند و پس‌ازآن به حال‌رسوائی اعدامشان‌کنند. البته نریمانوف در قسمت مردن وکشته شدن، ازاین دودسته خوشبخت‌تر بود. ولی اگر نریمانوف دربادکوبه مانده بود و با سایر کمیسرها به دست عثمانیان اعدام می‌شد، لااقل مانند آنها مجسمه‌اش را می‌دیدیم و نامش را به خوبی شنیدیم. اما اکنون آن طور نیست. پیشوای بزرگی‌که تمام عمر خود را صرف خدمت به سوسیالیزم وکمونیزم‌کرد ، برای اظهار مختصر احساساتی راجع به مردم قفقاز و یابرعکس به‌گناه تمسك به عقایدکمونیزم‌وسوسیالیزم ومخالفت باگرجی‌پرستی و توسری‌زدن به مسلمانان وارمنیهااین‌گونه خودش، نامش و همه‌چیزش نابودگردید.

اما من‌که یکی از دوستان دیرین او بوده وهستم ، تا آخر عمر احساسات پاك و روح بزرگ نریمانوف را فراموش نمی‌کنم و قطع

دارم امثـال من، اشخاص زیادی هستند که نریمانوف را از شهدای آزادی و احساسات نوع‌پرستی وقربانی دیکتاتورها می‌شمارند.

سرگوارژونیکیدزه

هنگامی که سپه‌سالار تنکابنی، سردارمحیی(۳)،یفرم خان به‌قصد استقرار مشروطیت و مبارزه بارژیم استبدادی محمدعلیشاه روبه‌تهران آوردند، بیش ازده گرجی از گیلان جزء سپاهیان آنان به تهران رو آوردند که تمام آنهاازافراد فعال حزب سوسیالیست دموکرات‌بودند. ولی دونفر ازآنها بیشتر مورد توجه واقع می‌شدندکـه یکی والکیو نام داشت و جزء حزب انقلابی‌منشویك(طرفداران اقلیت)روسیه بود ودیگـری سرگوخوانده می‌شدکه از اعضاء حزب انقلابی بلشویك (طرفداران اکثریت) روسیه به شمـار می‌رفت و بعدها به نام شخصی و فامیلی خویش سرگوارژونیکیدزه(۴)شهرت یافت وکمیسر صنایع سنگیـن دولت شوروی گشت کـه اکنون شرح حال یعنی سرانجام او موضوع گفتگوهای ما می‌باشد .

من اورا برای نخستین باربـه‌سال ۱۹۱۰ دربندر انزلـی دیدم. آن موقع من به‌سمت نمایندگی حزب سوسیالیست دموکرات ترکیه با اختیارات تام وتمام به‌ایران‌آمده بودم. ارژونیکیدزه درآن‌هنگام‌از تهران می‌آمد ومیل داشت به‌روسیه بازگـردد. ارژونیکیدزه آن روز جوان لاغرخوش اندامی بود، کلاه پاپـاخ قفقازی در سروتوژورکای سیاه وشلوارکلفت‌وچکمه‌های‌ساقه بلند پوشیده بود. روسی رابه‌لهجهٔ گرجی ولی به‌خوبی حرف می‌زد. من بـه‌وسیلهٔ دوستی کـه فعلاً در روسیه می‌باشد (وشاید هم درزندان یا بازداشتگاه آنجا به‌سر می‌برد)

و به‌همان‌جهت ازبردن نامش معذورم، با ارژونیکیدزه ملاقات کردم و مطابق معمول ابتداء از مارکسیزم، سوسیالیزم، دموکراسی صحبت داشتیم. سپس دربارهٔ انقلاب ایران‌سخن گفتیم. مذاکرات ما قریب‌سه ساعت به‌طول انجامید و با آن‌که وی‌لنین را مانند پیغمبر می‌دانست و از مریدان خیلی خصوصی او بود، ابداً نامی ازمراد خویش نبرد و بر خلاف رفقای بلشویك روسی و گرجی‌ارژونیکیدزه که حزب هنچاکیان ارامنه راناسیونالیست وضدانقلاب وحزب سرمایه‌داران ارامنه می‌خواندند، خود ارژونیکیدزه حزب‌هنچاکیان را مارکسیست حقیقی وواقعی خوانده گفت: «یگانه حزب انقلابی ایران، همان هنچاکیان ارامنه هستند»ودرضمن منشویکها را یك‌دسته از نوکران سرمایه‌داران وخدمگزار بورژوازی نامید که به‌زودی بلشویکها آنان را نابود می‌سازند.

حال باید دانست که چرا ارژونیکیدزه این‌گونه صحبت داشت وبر خلاف اظهارات رفقای بلشویك خویش حزب هنچاکیان را مارکسیست حقیقی گفت؟

این اظهارات دودلیل داشت: اول آن‌که کمیته‌های حزب‌مزبور درانزلی، رشت، قزوین وتهران پذیرائیهای گرم ودوستانه‌ای از وی نموده بودند والبته تأثیر محبتهای آنان باعث این مودت جدیدمی‌شد. دوم آن‌که ارژونیکیدزه از عقاید لنین راجع به‌خود مختاری ملتها اطلاعی نداشت و نمی‌دانست که لنین با حزب‌هنچاکیان مبارزه‌سختی نموده وتوانسته است چند نفر ازکارمندان جمعیت مزبور را تحت نفوذخود بیاورد ومیان‌کارمندان‌وکمیته‌های حزب ایجاد نفاق‌واختلاف بنماید.

همین که صحبتهای کلی و عمومی ما به سر رسید من از ارژونیکیدزه پرسیدم: «چرا از ایران می‌روید؟ چرا نمی‌مانید و برای تحکیم مشروطه به پیشوایان انقلاب مانند سردار محیی، سپهسالار و غیره مساعدت نمی‌کنید تا اوضاع ایران اصلاح گردد؟»

ارژونیکیدزه که این حرف مرا شنید مانند کسی که دردی در دل داشته و مدتی آن را پنهان نموده، یکباره بر آشفت و گفت: «خیر. من نمی‌توانم در ایران بمانم. همین قدرهم که آمدم و مرتکب گناه بزرگ شدم، کفایت می‌کند. دیگر دنبالهٔ آن گناه را نمی‌گیرم. قرنها خوانین و ملاکین و فئودالها به نام استبداد و قلدری مردم ایران را می‌چاپیدند و غارت می‌کردند. اکنون که ایران مشروطه شده همان اشخاص به نام مشروطه و قانون در زیر سایه رژیم تازه بر مردم بدبخت ایران می‌تازند و دارائی آنان را به یغما می‌برند. پس چه فرق کرد، همان اشخاص سابق دوباره مصدر همان کارها شده‌اند، منتهی به نام مشروطه و قانون خیانت می‌کنند. من اگر در روسیه به زندان بیفتم، اگر در روسیه به دست مأمورین تزاری بالای دار بروم، اگر به جاهای دوردست روسیه برای مبارزه با ستمگران تبعید و یا به کلی نابود گردم، هزار بار بهتر از آنست که در ایران باشم و به نام مشروطه و قانون با دزدان همراه شوم و اسباب بدبختی بیچارگان را فراهم نمایم. شما نمی‌توانید تصور کنید که همین انقلابیهای دروغی چگونه تهران و قزوین و دیگر شهرهای ایران را به نام آزادیخواهی چاپیدند.»

در این اثنا، صاحب دکانی که مادر آنجا نشسته بودیم و با ارژونیکیدزه صحبت می‌داشتیم، میان حرف دویده گفت: «والیکو که مانند شما (ارژونیکیدزه) به خیال همراهی با آزادیخواهان به ایران آمده

بود، همین که به‌قزوین رسیدواوضاع راخراب دید وغارتگری انقلابیون دروغی را مشاهده کرد، از همانجا برگشت ودیگر به‌تهران نیامد. اما شما (ارژونیکیدزه) برعکس غارتگری وچپاول قزوین را دیدید، باز هم دنبال غارتگران تا تهران آمدید ومدتی هم دراینجا ماندید.»

ارژونیکیدزه در پاسخ صاحب مغازه گفت: «عجب پس شما نمی‌دانید که آمدن من به‌ایران بنابه‌دستور حزب سوسیالیست‌دموکرات (بلشویك) بوده. اما والیکو برعکس به‌میل خودش آمد. چون حزب اویعنی سوسیالیست دموکرات (منشویك) مخالف با کمك به‌انقلاب ایران بودند. آنها عقیده داشتند که انقلاب ایران باید بدون مساعدت خارجیها سیرطبیعی خود را ادامه دهد. از آن رو والیکو مأموریت مخصوصی برای آمدن به‌ایران نداشت. درصورتی که من ازطرف حزب خودم موظف بودم باانقلابیهای ایران همراه باشم ودرهرصورت کارهای مهمی هم انجام گرفت. محمد علیشاه خلع شد، پسر کوچکش اسماً پادشاه است ونایب‌السلطنه دارد. مجلس باز شد. نیروهای ضدانقلاب مرتب خلع سلاح می‌شوند. مقصرین سیاسی آزادشده‌اند. مطبوعات ایران بدون‌سانسور می‌توانندهمه‌چیز بنویسند. احزاب سیاسی‌تشکیل یافته‌است واگرچه‌بیشتروزیران ازمیان مالکین وفئودالهاانتخاب‌شده‌اند، امانمایندگان مجلس از کلیه طبقات انتخاب گشته‌اند. درمجلس اقلیت نیرومندی ازنمایندگان حزب دموکرات تشکیل یافته که گاهی دولتها را به‌سختی تحت فشار قرار می‌دهند وآنها را وادار به‌کناره گیری می‌نمایند. دولتی که از نمایندگان فئودال ومالکین بزرگ تشکیل‌شده بود نمی‌توانست به اصلاحات‌وسیع دست بزند واقلاً قانونی راجع به‌تقسیم اراضی وضع ومجری دارد.»

لازم است دراینجا یادآورم شوم که سرگو ارژونیکیدزه تقریباً مزدور واجیر سردار محیی در تهـران بود. وتمام هزینهٔ اورا سردار محیی می‌پرداخت وطبعاً با سردار محیی وسپه‌سالار تنکابنی وامثالشان همراهی وهمکاری داشت ودر مبارزهٔ آنها با دموکراتهای اصلی‌ایران شرکت مـی‌کرد. سلیمان میرزا اسکندری، محمدامین رسول‌زاده و دموکراتهای دیگرسرگوارژونیکیدزه‌را آلت دست دولت‌امپراطوری روس می‌دانستند، زیراکه سپه‌سالار تنکابنی مشهور به‌روسوفیلی بود. ازآن گذشته سرگوارژونیکیدزه ورفیقش والیکو، تحصیلات کافـی ومطالعات عمیق نداشتند وآشنائـی آنان بـااصول کمونیزم وعقاید اقتصادی وسیاسی واجتماعی مارکسیزم وسوسیالیزم به‌وسیلهٔ کتابهای کم‌مغزسطحی ویا مبلغین کم‌سواد انجام یافته بود(۵).

ازاین جهت آنها نمی‌دانستند کـه‌آن ایام طرفداران اصلاحات وسیع اجتماعی‌درایران‌وجود نداشت ومردم فقط می‌خواستند که‌رژیم تازهٔ مشروطه، محکم گردد ویاغیان مخالف‌مشروطه خلع‌سلاح شوند. چون هنوز دسته‌های ضدانقلاب درایران مسلـح بودند وبر ضداساس مشروطه ایران‌سخت‌می‌جنگیدند ومبارزه می‌کردند. بااین وصف‌البته بی‌مورد بود که‌اشخاص کم‌سوادی‌مانند سرگوارژونیکیدزه و والیکو از دولت ایران‌انتقادکنند که‌چرا نتوانسته است یا نخواسته‌است‌زمینها رامیان کشاورزان‌پخش کندوکارخانه‌هارا ملی‌نمایدوعاقبت‌هم به‌بهانهٔ‌این که نمی‌خواهند با دزدان وراهزنان همراه‌باشند، از ایران رفتند.

دراینجامجبورم‌ازقضیه دیگری یادآوری کنم که به‌تاریخ‌نویسان مشروطه ایران مساعدت وکمك مؤثری خواهد کرد. پس ازاین کـه

انقلابیها رشت را گرفتند؛ سپه‌سالار تنکابنی که سر املاك خود در تنکابن بود، فوری سوار کشتی شده به‌انزلی آمد. همان موقع دونفر به‌انزلی رفته و پست حکومت انقلابی را بـه‌وی تقدیم داشتند. سپه‌سالار پیش از این که پاسخ رد یا قبول بدهد بـا سر کنسول روس در رشت گفتگو کرد(۶) (آن روزها روسها در انزلی، کنسول و یا کنسولیار نداشتند) و ازوی پرسید که آیا پیشنهاد انقلابیها را بپذیرد یـا نه؟ سر کنسول روس در پاسخ مصلحت دید که سپه‌سالار مقـام حکومت انقلابـی گیلان را بپذیرد وخـود را در ردیف سران انقلاب جـا دهد. سپه‌سالار پس از دریافت پاسخ سر کنسول راضی شد که به‌رشت برود و با سردار محیی ودیگران متحدشود وفرماندهی کل مجاهدینی‌را که برای تسخیر تهران ازرشت حرکت می کنند، عهده‌دار گردد. بنابراین شاید ارژونیکیدزه نمی‌دانست که دوست وفرمانده و همکار خودش در انقلاب(سپه‌سالار) شخصی است که بارضایت نمایندهٔ دولت امپراطوری روس داخل در عملیات گشته است. درهرحال گمان می کنم طرفداران نزدیك سپه‌سالار ازاین قضیه خبردارشده باشند(۷) وشاید خودسر گوهم ازاین قضیه مطلع بود. زیرا به‌محض این که والیکو به‌بادکوبه‌رفت ازطرف پلیس سیاسی (مخفی) تأمینات امپراطوری روس دستگیر گشته، بدون محاکمه به‌سیبریه تبعید شد. ولی ارژونیکیدزه پس از ورود به بادکوبه آزاد ماند، درصورتی که سفارت روس مقیـم تهران وسر کنسولگری روس در رشت خوب می‌دانستند که او در انقلابات ایران شرکت داشته وازکارمندان حزب سوسیالیسـت دموکرات کارگران روس طرفدار اکثریـت (بلشویك) می‌باشد.

ارژونیکیدزه درسال ۱۹۱۶ برای بار دوم به‌ایـران آمد. ولـی

این بار برای همراهی بـا سردار محیی وسپه‌سالار تنکابنی و ایجـاد انقلاب نبود، بلکه مانند کلیه طرفداران لنین، شکست امپراطوری تزار را آرزو داشت کـه در نتیجه خاندان رومانوف هم منقرض گـردد و انقلاب سوسیالیستی عملی شود. زیرا در سالهای ۵-۱۹۰۴ پس از شکست روس از ژاپون، انقلابی درروسیه پدیـد آمد والبته پس ازاین شکست هم باید انقلاب بشود. این دفعه ارژونیکیدزه بهتـر ازشش سال پیش روسی حرف می‌زد وبیشتر از آن روزها به‌اصول وعقاید مارکسیزم آشنائی داشت ومعلوم می‌شد که ارژونیکیدزه درظرف این شش ساله بیکار نبوده ومطالعاتی می کرده است. به‌هر حال درسال ۱۹۱۶ سپه‌سالار تنکابنی از قشون امپراطوری روس طرفداری می کرد وبـه این جهت ارژونیکیدزه نمی‌توانست بااوهمکار باشد. به‌علاوه اصلاً این مسافرت دوم ارژونیکیدزه به‌ایران، به‌منظور انقلاب نبود.

این بارهم در دکان همان دوست اولی در انزلی، ارژونیکیدزه را دیدم. یك بلوز آبی‌پشمی، کفشهای دراز، شلوار کلفت دراگونال آبی وپاپاخ قفقازی پوشیده‌بود وخیلی جوانتر ازسابق به‌نظرمی‌رسید واعتماد به‌نفس بیشتری‌ابرازمی‌داشت. ولی برعکس دفعهٔ اول باحزب هنچاکیان اظهار دوستی نمی کرد واز عملیات آنـان به‌سختی انتقـاد می‌نمود.

به‌عقیدهٔ او چون‌قیام مجاهدین ارامنه برضددولت عثمانی یك قیام ملی (ناسیونال)می باشدبنابراین، این‌قیام بایدقیام ضدانقلابی وارتجاعی تلقی گردد. زیرا در نتیجهٔ قیـام ارامنه برعلیه عثمانیـان، کمك بزرگی توسط مجاهدین ارمنی به امپراطوری رومانوفها وسرمایه‌داران انگلیس و فرانسه خواهد شد وکشـاورزان ترك و ارمنی به خاطر سرمایه‌داران،

خودرا به کشتن می‌دهند. ارژونیکیدزه معتقد بود که حزب هنچاکیان در هیچ زمانی مارکسیست نبوده و فقط یکی از احزاب کوچك سرمایه‌داری می‌باشد مانند سایر احزاب کوچك سرمایه داری از قبیل داشناکسوتیون و منشویکهای روسی برای خدمتگزاری به سرمایه‌داران تشکیل شده است و برای این که سرمایه داران بزرگ ارمنی مقیم بادکوبه و تفلیس بهتر بتوانند در ارمنستان ترکیه، کارگران و دهقانان ارمنی و ترك و کرد و آسوری را بچاپند، هنچاکیان و داشناکسوتیون با اسلحهٔ دولتی امپراطوری روس مسلح شده‌اند و پیشقراولی قشون روس را به عهده دارند.

اما ما اظهارات شاگرد باوفای لنین یعنی ارژونیکیدزه راتکذیب می کردیم ولنین ورفیقان اورا خائن می‌نامیدیم، زیرا آنها برضد دولت ووطن خود برای نفع امپریالیستهای آلمان مبارزه می کردند و بوسیلهٔ تبلیغات خود که ازمنابع ستاد ارتش امپراطوری آلمان کمك می گرفتند و قوهٔ مقاومت ارتش روس را ضعیف می کردند و می‌خواستند دو دولت بزرگ دموکراسی، انگلستان و فرانسه را شکست بدهند و دولت امپراطوری مرتجع آلمان را به پیروزی رسانیده به آزادیهای دموکراتیك خاتمه بدهند.

ارژونیکیدزه برای انتقادات ما پاسخ درستی نداشت و به‌همان جهت از ما دوری می کرد و بعداً هم برای این که با ما تصادف نکند، هرگاه یکی از ما را درراه می‌دید، فوری راه خود را تغییر می‌داد.

به هرحال ارژونیکیدزه چندی درانزلی ماند. رفیقانش می گفتند چون پلیس مخفی روسیه در صدد دستگیری اوست، لذا در انزلی مخفی به سر می‌برد. ولی ما هر روز او را درکوچه‌ها می‌دیدیم و نه

کنسولگری روس و نه ریاست ساخلوی روس هیچکدام اورا تعقیب نمی کردند.(از روز اول جنگ بین المللی یعنی از اواخر تابستان ۱۹۱۴ درانزلی کنسولگری امپراطوری روس تأسیس شده بود.)

آن روزها در انزلی یك نفر گرجی موسوم به لورتگپانیدزه که یك پایش هم بریده بود، مهمانخانه‌ای را به نام آرکادیا اداره می کرد. گرجیان بیکار در آن مهمانخانه جمع می‌شدند. میان آنها جوانی بود که خود را مسلمان معرفی می کرد. گرجیهای مذکور ابتدا خیلی بی‌پول بودند، ولی ناگهان در سال ۱۹۱۶ خراج شدند. مردم تصور می کردند صاحب مهمانخانه به آنها پول می‌رساند، درصورتی که خود لورتگپانیدزه هم پولی نداشت، چون همه از اتباع روس بودند و انزلی عملاً تحت اختیار روسها بود. مرحوم عمید همایون، حکمران و حاجی خان، رئیس نظمیهٔ انزلی مطابق دستور روسها در آن بندر کار می کردند. سایر مأمورین دولتی ایران ابداً در کارهای اتباع روس دخالت نداشتند و از این رو هیچ گونه اطلاعی از اوضاع جوانان گرجی نمی‌یافتند. به هر حال سرگوارژونیکیدزه هم در آن مهمانخانه منزل داشت و شب و روز را با آن جوانان گرجی می گذراند و هیچ گونه ارتباط و رفت و آمدی میان او و آزادیخواهان ایران موجود نبود.

همان روزها عده‌ای شبانه به بانك استقراضی روس در انزلی حمله کرده و قریب صدهزار منات دزدیدند و گریختند.

مقامات مربوطه ایران و کنسولگری روس برای دستگیری دزدان خیلی کوشیدند، اما موفق به دستگیری آنها نگشتند.

همان موقع ارژونیکیدزه و سایر جوانان گرجی از انزلی رفتند. لورتگپانیدزه، مدیر مهمانخانهٔ آرکادیا و پسرش در کنسولگری

روس توقیف شدند،ولی‌به‌زودی آنها را آزادکردند. جوان گرجی که خودرا مسلمان‌میخواندودر مهمانخانه باجوانان گرجی اقامت‌داشت، همچنان آزادانه درانزلی می گشت. بالاخره او را هم بازداشت کرده پس از بازپرسی آزاد نمودند، زیـرا هیچ دلیلی برای توقیف او بـه دست نیامد.

اما پس‌ازمدتی جوان گرجی‌به کنسولگری روس دعوت شدوبه اووعده دادند که درصورت بیان‌حقیقت راجع‌به‌قضیه‌دزدی بانك،هزار منات طلا انعام می گیرد.

جوان گرجی‌نام‌ونشان‌ومحل‌اقامت کلیهٔ‌جوانان گرجی‌را که‌دزد مناتهای بانك‌روس بودند،کاملاً کنسولگری روس نشان‌داده ودر جزء آنها نام ارژونیکیدزه را هم برده بود.درهرصورت کلیهٔ جوانان گرجی به استثنای ارژونیکیدزه و یك جوان دیگر، گرفتار گشتند. ولی ازصد هزارمنات بانك فقط بیست‌وپنج‌هزار منات نزد آنها باقی مانده بود و معلوم‌نشد هفتادوپنج‌هزار بقیه به کجا رفته وچطورمصرف شده‌بود.

سرمایه‌دار مشهور گرجی «خوشتاریا»املاك خوانین‌طالش‌رادر اجارهٔ خود داشت و در کلیه ده‌ها و بازارهای آن نواحی نمایندگانی تعیین کرده بود.درمحلی‌موسوم به«طوله‌رود» چندین خانه بنا کرده و گـرجیان کارمند ادارات خـوشتاریا درآن عمـارات اقامت داشتند. گرجیهائی که‌به‌طورغیرقانونی و«قاچاق» ازایران به روسیه واز روسیه به ایران آمد وشد می کردند باکمك کارمندان ونمایندگان‌خوشتاریا ازرود آستارامی‌گذشتند و از طرین حویق ـ گرگان رود ـ اسالم ـ طوالش به انزلی می‌رسیدند وازهمان‌راه هم‌به روسیه‌می‌رفتند.

از آن گذشته، شرکت خوشتاریا از دولت امپراطوری اجازه

داشت که به‌کارمندان خود گذرنامه بدهد. گاه‌به‌گاهی گرجیها از نمایندگان خوشتاریا گذرنامه گرفته، آزادانه ازمرز روس و ایـران می‌گذشتند. سرکنسولگری بادکوبه واداره‌های تذکرهٔ رشت ـ انزلی، به‌گذرنامه‌های صادر شده از شرکت خوشتاریا، مرتب‌ویزا می‌دادند.

هنگامی که گرجیها به‌بانك روس در انزلی حمله بردند و صد هزار منات دزدیدند؛ «بودومدیوانی» از سران حزب بلشویك، نمایندهٔ شرکت خوشتاریا در انزلی بود. مدیوانی درانقلاب بلشویکی روسیه نقش‌مهمی بازی کردوبعداً نمایندهٔ‌بازرگانی شوروی در تهران گردید. شگفت آن که‌ارژونیکیدزه ومدیوانی، گرچه هردوعضوحزب بلشویك بودند ولی هیچ گاه در انزلی با یکدیگر ملاقات نمی‌کردند و همین که من سبب را از مدیوانی پرسیدم، چنین پاسخ داد: «ارژونیکیدزه برای انجام‌کارهای‌شخصی به انزلی آمده ووظایـف سیاسی وحزبی ندارد. بنابراین ملاقات اوضرورتی‌نداشت.»

به هرحال کنسولگری روس مقیم انزلی دزدان گرجی را پس از استنطاق روانهٔ بادکوبه نمود وجوان‌گرجی مسلمان هم‌که سبب گرفتاری‌هم میهنان خویش گردیده‌بود به‌جای دریافت هزار منات‌طلا، دستگیر وروانهٔ بادکوبه گشت.

این جوانان تا انقلاب فوریه۱۹۱۷ دربادکوبه توقیف بودندو آنگاه آزاد گشتند وفقط یك‌نفر آنها به‌انزلی برگشت.

اما لورتگپـانیدزه صاحب مهمانخانـه، مجبور شد مهمانخانهٔ خودرا بفروشد وبه تهران برود. پسرش هم‌مدتی باوی بود وهمین که شورویهاادارات حمل‌ونقل‌خودرادرایران‌دایر کردند، پسرلورتگپانیدزه

به معرفی ارژونیکیدزه،رئیس مهمانخانهٔ اداره حمل‌ونقل شوروی در رودبار گشت. ومهمانخانهٔ او مرکز تبلیغات بلشویکی برای مسافرین وشوفرهاشد.دولت ایران که این رادید، آن مهمانخانه را بست . پسر لورتگپانیدزه به روسیه رفت و پدرش در تهران به گدائی افتاده و در همین شهر مرد.

مرتبه‌سوم‌ارژونیکیدزه‌را به‌سال ۱۹۲۰ در رشت دیدم. این‌بار ارژونیکیدزه فاتح وصاحب اقتداربود، زیرا درجنگهای‌داخلی‌شمال قفقاز برضد قـوای دنیکین شهرتی یافته و شهر ولادی قفقاز، مرکز حکمرانی نواحی‌شمال قفقاز رابه افتخار وی ارژونیکیدزه نامیدند.

ارژونیکیدزه برای انجام‌وظایف مهمی‌آن‌روزها به ایران‌آمده بود و سمت کمیسر نظامی (وانیکم) ودادرس کمیسیون انقلابی‌نظامی ارتش یـازدهم سرخ را داشت این ارتش پس‌از تسخیر بادکوبه چند دسته ازواحدهای خودرا به ایران فرستاد. ارژونیکیدره به‌همراه ف‌ـ راسکولنیکف فرماندهٔ نیروی دریائی دریای‌خزر وولگا،برای‌مذاکره بامیرزاکوچك‌آمده‌بود ودرمسکو او را مطلعترین اشخاص راجع به ایران‌می‌دانستند، مخصوصاً هم که کمی‌فارسی‌حرف‌می‌زد.

میرزاکوچك‌خان جنگلی‌در اوایل‌سال ۱۹۲۰ ریاست‌یك‌دولت خود مختاررا در گیلان به عهده داشت که مرکز آن فومنات بود. در صورتی که‌شهررشت پایتخت گیلان وبخش مهم آن استان درتصرف مأمورین‌دولتی تهران باقی‌بود.میرزاکوچك‌خان‌ظاهراً از اوامردولت تهران اطاعت‌می کرد وبانمایندگان دولت‌انگلیس‌نیزروابط‌دوستانه‌ای داشت.دولت ایران با وساطت انگلیسیها خود مختاری‌کوچك‌خان‌را به‌رسمیت شناخته وبه او اجازه‌داده بود برای حفظ امنیت آن نواحی

دسته‌های مسلحی داشته باشد و حتی دولت مرکزی تهران کمك نقدی هم به منظور ادارهٔ امور فومنات به کوچك خان می کرد. همان مواقع ساخلوی انگلیس در بندر انزلی از طرف آنها مستحکم شده بود.

در یکی از روزهای زیبای ماه مه (اردیبهشت) ناوگان جنگی سرخ ولگا و دریای خزر، به فرماندهی ف ـ راسکولنیکف به انزلی حمله کرد و در پشت سر سربازان انگلیسی، ارتش پیاده نمود. انگلیسیها بدون اینکه یك تیر خالی نمایند با فرماندهی نیروی سرخ داخل مذاکره شده و با شرایط زیر، اتفاق نظری میان آنها حاصل گردید:

۱ ـ انگلیسها سایر قسمتهای گیلان را خالی کرده، در منجیل جمع شوند و مهماتی را که پیروان ژنرال دنیکین، پس از شکست در رزمهای بلشویکی به ایران آورده و در دست مقامات نظامی انگلیس می باشد به روسها بدهند.

۲ ـ نیروی سرخ فقط در انزلی بماند و به سایر شهرهای گیلان نیاید.

۳ ـ ادارات دولتی و امور گیلان همچنان در دست مأمورین ایرانی باشد.

۴ ـ روسها کلیه مهمات و خواربار متعلق به انگلیسها را که در انزلی موجود می باشد برای خود بردارند، ولی انگلیسها آن چه خواربار و مهمات در سایر شهرهای گیلان دارند با خود ببرند.

مذاکرات طرفین روی کشتی فرماندهی راسکولنیکف، در حضور ارژونیکیدزه به عمل آمد. استاندار گیلان، فرماندار رشت، کارگزار انزلی هم در حضور ارژونیکیدزه با راسکولنیکف مذاکره کردند و به آنها اطمینان دادند که افراد یا دسته‌های مسلح سرخ از انزلی و غازیان

به خارج اعزام نخواهند شد.

ضمناً وعده دادند که پس از تحویل گرفتن کلیهٔ اموال ومهمات متعلق به دنیکین، ناوگان سرخ از آبهای ایران می‌رود. چیچرین کمیسر امور خارجهٔ شوروی نیز انجام این وعده‌ها را به دولت مرکزی ایران، تأیید کرد.

انگلیسها به محض پایان مذاکرات از انزلی رفتند و بعد از پانزده روز سایر نقاط گیلان را تخلیه نموده، مطابق پیمان در منجیل جمع شدند. دراین اثنا میرزا کوچك خان از فومنات به انزلی رفت و بافرماندهی نیروی دریائی سرخ و نمایندهٔ سیاسی ارتش یازدهم چنین قرار دادند:

۱ ـ میرزا کوچك خان متعهد می‌شود به محض رفتن انگلیسها از رشت، به‌آنجا برودو به دولت ایران وانگلیس اعلان جنگ بدهد و ارتش چریکی از میان ایرانیان تهیه کند.

۲ـ بلشویکها، اسلحه و مهمات کافی وهمچنین کارشناسان جنگی وپلیسی برای کوچك خان بفرستند.

۳ـ هزینهٔ کلیهٔ امور به عهدهٔ کوچك‌خان باشد.

از این گذشته وعده‌های دیگری میان آنان رد و بدل‌شد، از آن جمله این که بلشویکها ازدخالت در امور داخلی دولت انقلابی ایران و تبلیغ عقاید کمونیستی خودداری نمایند.

کوچك‌خان وارژونیکیدزه در موقع انقلاب مشروطهٔ ایران با یکدیگر دوست و آشنا شده‌بودند وتحت‌فرماندهی سپه‌سالار تنکابنی، یفرم‌خان و سردار محیی در نبردهای قزوین و تهران شرکت داشتند. ازاین‌رو به زودی اتفاق نظر یافتند واطمینان کامل میان آنان حاصل شد.

راسکولنیکف و ارژونیکیدزه کوشش زیادی کردند که کوچك خان ازپشت سر به انگلیسها حمله نماید و نگذارد آنها موجودی بانك شاهنشاهی را از گیلان ببرند. ولی کوچك خان زیربار این تقاضانرفت و به‌آنها یادآور شدکه چون به کنسول انگلیس مقیم رشت قول داده از رفتن ارتش انگلیس به منجیل ممانعت نکند، بنابراین برخلاف قول صریح خویش اقدام نمی کند.

با همهٔ اینها شورویها مطابق قراردادی که دیروز نوشته بودند اسلحه و مهمات کافی به کوچك‌خان دادند و کارشناسان پلیسی ونظامی فرستادندکه با کوچك‌خان‌همراه باشند. این عده پانزده روز با کوچك خان ماندند و یك‌روز بعد ازعزیمت آخرین دسته‌های انگلیسی، کوچك خان از باختر و شورویها از طرف شمال به شهررشت وارد شدند. آن روز نه تنها برای گیلان بلکه برای ایران و انقلاب شوروی یك روز تاریخی بشمار می‌آید.

روز جمعه هجدهم ماه مه برعکس غالب روزها هوای رشت آفتابی وملایم شده بود. زنان ومردان و پولداران و بی‌پولهای شهر همه به استقبال و دیدن کوچك خان آمدند. وهرکس به قدر مقدور ازوی پذیرائی می‌کرد. آنها امیدداشتندکه با تسلط کوچك‌خان بر گیلان دیگر در این استان جنگی واقع نمی‌شود و اگر هم تصادمی میان روس و انگلیس واقع گردد، آن‌طرف منجیل و دردره‌های‌نزدیك قزوین ویا درجلگهٔ قزوین می‌باشد. همهٔ اهالی از نتیجهٔ مذاکرات و قرار راسکولنیکف و ارژونیکیدزه با کوچك‌خان خبر داشتند و می‌دانستند موضوع به چه ترتیب حل شده است.

استاندار گیلان، رئیس شهربانی، رئیس پست و تلگراف،

کارگزار گیلان و بسیاری از مأمورین دولت ایران نیز جزء سایرین به استقبال کوچك‌خان آمدند و همراهی‌دولت مرکزی را به‌کوچك‌خان وعده دادند.

مرد انقلابی ایران برای اینکه با همهٔ مردم‌تماس پیداکنـد وبه هرکدام سخن مناسبی بگوید ودوستـان صمیمی خود را ببوسد ، از پسیخان تا رشت، قریب هفت‌کیلومتر راه را پیاده‌آمد و به طرز خیلی معقول ومؤدب وارد شهر گردید ودرواقع‌هریك از دوستان و آشنایان و استقبال‌کنندگان را به طور مناسبی نوازش نمود.

مردم گیـلان خیلی به میرزاکوچك عقیده داشتنـد وپیش خود می‌گفتنـد که فقط او می‌توانـد روسها را رام سـازدو برای توسعه و پیشرفت امور بازرگانی گیلان باآنان مذاکره‌کند و پیمـان ببندد و اوضاع گیلان رابه‌حال عادی بر گرداند. حتی پاره‌ای از اهـالی تهران هم به‌کوچك خان و عملیات او نظر خوشی داشتند. اما افسوس کـه درهمان روز جمعه هجدهم ماه مه یعنی روزورود کوچك‌خان به‌رشت، همین‌که مردم‌ناویهای سرخ‌را همراه‌کوچك‌خان دیدند، به‌کلی نومید شدنـد.

میرزاکوچك خان برای ادای نطق یکسره به سبزه‌میدان‌رشت رفت . درآنجا عدهٔ زیـادی جمع شده بودند. پیش ازکـوچك خان راسکولنیکف، ارژونیکیـدزه، آبوکف، گائوك وچند کمونیست ترك بادکوبه‌ای و چند ایرانی در سبزه‌میدان حضور داشتند . مرد انقلابی ایران بالارفت وخلاصهٔ نطقش‌پس از اظهارتشکراز پذیرائی دوستانهٔ گیلانیان این بود که مرام او حفظ امنیت و تقویت مشروطیت و محو رژیم استبدادی می‌باشد و همچنین تصمیم دارد انگلیسیهای جهانگیـر

را از ایران اخراج کنـد و حقوق مشروع ملت را تأمین نماید. ضمناً ازلنین و تروتسکی به عنوان منجی ملل آسیا تشکر کرد و ازراسکو ـ لنیکف و ارژونیکیدزه برای وعده‌هائی کـه به منظور نجات ایران از یوغ حکومت شاه و انگلیسهـا داده‌اند، سپاسگزاری کـرد و با فریاد «زنـده باد لنین وتروتسکی ، منجیـان ملـل شرق » نطق خـود را پایان داد .

راسکولنیکف وارژونیکیدزه پس‌از پایان نطق روسی‌آبوکف از تریبون پائین آمده، از سبزه میدان رفتند و تـرجمهٔ تحریف شدهٔ گائوك را نشنیدند ومعلوم نشد که‌آیانمایندگان لنین وترتسکی،منجیان ملل شرق، از این تغییر ترجمه خبر داشتند وآن راتصویب می‌کردند یاخیر؟ اماهمین‌قدر می‌دانیم که پس از آن واقعه مسروب هاروتونیان، دندانساز ارمنی که روسی و فارسی‌می‌دانست به‌کمیتهٔ انقلابی مراجعه کرد و موضوع ترجمـهٔ غلط را گوشزدکرد. درصدد برآمدند او را بگیرند. ناچار به‌لاهیجان وازآنجابه تهران‌گریخت. چون که‌آبوکف، کاژانوف، کوچك خان، میرصالح مظفرزاده و گائوك ازکارمندان‌کمیتهٔ انقلاب بودند و نمی‌خواستنـد حقیقت را بشنوند.

جوان هندی: پس از گائوك جوان‌کوتاه قد سیاه چـرده‌ای که لباس نظامیان هندی دربرداشت مشغول نطق شـد و گفت:«من هندی هستم و چندین سال در ارتش هند تحت فرماندهی افسران انگلیسی بر ضد عثمانیان‌جنگیده‌ام به امید این‌که پس ازپایان جنگ،هندوستان مستقل گردد. ولی دولت انگلیس مانند همیشه ملت هند راگول زد و امروز هندیها در زیر فشار و سختی انگلیسها مانده‌اند . همهٔ سربازان

هندی این حقیقت را می‌دانند و می‌خواهند به بـرادران انقلابی روس بپیوندند و همین کـه انقلابیها به منجیل برسند، سیصد میلیون هندی قیام خواهند کرد و منتظـر فرمان لنین وتروتسکی، منجیان ملل خاور زمین می‌باشند تا انگلیسها را به دریا بریزند.»

جوان هندی در پایـان نطق خود از برادران انقلابی روسی و ایرانی دعوت کرد کـه به زودی به طرف هند بروند و با فریاد«زنده باد کوچك خان، منجی ایران و هندوستان» گفته‌های خود را به پایان رسانیـد .

نیم‌ساعت بعد همه دانستند که جوانك سیاه چرده، اهل لاهیجان بوده و مطابق دستور، رل هندی را در آن روز بازی کرد .

من نخواستم تـا آخر متینگ در سبزه میدان بمـانم ونطقهای ترکی ناطقین بادکوبه‌ئی را بشنوم . لذا یکراست به خانهٔ مدیرالملك رفتم. مدیرالملك چنانکـه میدانیم از ملاکین بزرگ گیلان است و قراربود کوچك خان درخانهٔمدیرالملك به عنوان مهمان‌امجدالسلطنه پسر مدیرالملك، اقامت نماید.

عدهٔ زیادی از مالکیـن و بازرگانان در سالون منتظر آمدن کوچك‌خان بودند. میرزااحمدخان،استاندارگیلان رادر آنجا ملاقات کردم. مرا ازسالون‌به یك اطاق کوچکی راهنمائی کـردند. پرده های این‌اطاق افتاده وتقریباً تاریك‌بود. میرصالح مظفرزاده، ارژونیکیدزه و راسکـولنیکف در آن اطاق بودند . ارژونیکیدزه پشت‌به دیوار، در تاریکترین نقطهٔ اطاق جا داشت. راسکولنیکف فاتح‌انزلی وفرماندهٔ نیروی دریائی سرخ، لباس نظامی نپوشیده بود، ولی لباسهای فاخر

کشوری درهیکل‌فربهش اورا مانند یك‌لرد انگلیسی جلوه می‌داد وبه قدری راسکولنیکف فضا را احاطه‌داشته بود که‌ارژونیکیدزه پشت‌سر او مستورمانده بود. ارژونیکیدزه چشمهای خود را زود زود می‌بست‌ومی‌گشود وچهره‌اش سرخی نامطلوبی داشت. گمان می کنم نوشابهٔزیادی صرف کرده‌بود وخوابش میامد.

میرصالح مظفرزاده قدری دورتر از این دونفر، دست به سینه روی‌صندلی نشسته بود.همین که‌من‌واردشدم،مظفرزاده برخاست‌ومرا به‌مهمانان‌نیرومند وعزیز کوچك‌خان معرفی کرد وراسکولنیکف بلند شده به‌من‌دست‌داد‌و گفت:«خوشوقتم که بایکی‌ازسران‌حزب‌هنچاکیان آشنا می‌شوم. امیدوارم شما ورفیقانتان، بابوللهو آبوکف، همراهی معنوی خواهیدکرد.آنها با این‌کشور واخلاق و عقاید مردمش آشنا نیستندوممکن است فریب اطرافیان خود را بخورند. درهشترخان و بادکوبه رفیقان شما باماهمراهند.»

من‌بوللهرا در تریبون سبزه‌میدان ندیدم‌وتعجب کردم که‌چگونه راسکولنیکف نام اورا به‌میان آورد ولی از کاژانوف اسمی نبرد. در صورتی که می گفتند کاژانوف به عنوان رایزن سیاسی ونظامی دولت کوچك‌خان در گیلان می‌ماند. البته در حضور نمایندگان شوروی اظهار تعجبی‌نکرده، درپاسخ‌راسکولنیکف گفتم: «عجالتاً رفتار آیندهٔ ما با حزب شما معین نشده است، چه که‌ما منتظر آمدن شما به رشت نبودیم .ولی‌درهرحال حاضریم باکوچك‌خان همراهی کنیم به شرطی که‌رژیم دموکراسی ومشروطیت را مستقر سازد وهرگاه‌ازعهدهٔ انجام این مأموریت برنیاید، ما نسبت به انقلاب او تماشاچی خواهیم‌بود.»

ارژونیکیدزه به‌طور نیم خیز برخاسته، به‌سردی به‌من‌دست‌داد وچنین وانمود کرد که برای‌نخستین بار مرا می‌بیند وهمین که من از ملاقات خودم‌با او در انزلی سخن گفتم، او گفت‌که در انزلی کسی‌را ندیده‌وفقط یك‌بار باعجله به آن‌بندر آمده و سوار کشتی شده است. من بااصرار از رفیق‌گرجی مقیم انزلی خودمان (لورتگپانیدزه) و آن جوان‌گرجی مسلمان صحبت داشتم. ارژونیکیدزه تکرار کرد که‌در انزلی باکسی ملاقات ننموده است.در تمام این‌جریان، راسکولنیکف باتعجب تماشاچی‌بود.

همین طور که ما مشغول صحبت بودیم، صدای «زنده‌باد میرزا کوچك‌خان» ازبیرون بلندشد. معلوم بود کوچك‌خان می‌آید. برای پیشواز از اطاق بیرون آمدیم وتا سرپله‌ها رفتیم، مردم هم به ما راه می‌دادند.

پس‌از ملاقات ودست‌دادن باکوچك خان، راسکولنیکف به همراه ارژونیکیدزه ومظفرزاده به اطاق کوچك تاریك‌رفتند. امامن باکوچك خان وارد سالون بزرگ شدم. پیشوای انقلابی ایران، از ملاقات حاضرین اظهار تشکر نموده، گفت :«من مالکیت شخصی و مذهب را ملاحظه می‌کنم. مهمانان روسی‌هم وعده‌داده‌اند که درامور دولتی‌وشخصی ایران‌دخالت‌نخواهند کرد. فقط برای انقراض‌سلطنت ایران‌و اخراج انگلیسها از ایران،با آزادیخواهان مساعدت می‌کنند.»

آنگاه از حضار عذر خواست چون که مهمانان عزیز روسی منتظرند، ناچارنمی‌تواند زیادنزد آنها بماند وباید به اطاق دیگربرود. سپس از من خواهش نمود باوی نزد دوستان‌روسی‌بروم.من گفتم‌که آنها را دیده‌ام. کوچك‌خان اظهارداشت:«عیب‌ندارد،مترجم‌من‌باشید.

اگرچه میرصالح مظفرزاده‌هم روسی می‌داند، ولی‌ممکن است ترجمهٔ او باعث سوء تفاهم گردد.»

در اطاق کوچك تاریك، ارژونیکیدزه کنار دیوار و راسکولنیکف پهلوی او نشسته بود. مظفرزاده هم باهمان حال دست به سینه، قدری دورتر از آنها قرارداشت وهمین که ماهم نشستیم، ابتدا راسکولنیکف شروع به‌صحبت نموده، پرسید: «آیا رفیق میرزا کوچك‌خان اجازه می‌دهد رفیق یقیکیان در موقع مذاکرات ما حضور داشته باشد؟» کوچك‌خان گفت: «بلی. اودوست ماست ومترجم من می‌باشد.»

آنگاه راسکولنیکف در گوش چیزی به ارژونیکیدزه گفت و با اشاره توسط من از کوچك‌خان پرسید: «کی باید کمیتهٔ انقلابی‌ایران تشکیل گردد؟» کوچك‌خان پاسخ داد: «هنوزدربارهٔ تشکیل این کمیته وروش آن تصمیم نگرفته‌ام. ممکن‌است امشب بارفیقانم صحبت‌بدارم وفردا نتیجه را به اطلاع رفقای روسی برسانم.»

راسکولنیکف درمقابل اظهار کوچك‌خان گفت: «وقت زیاد نداریم. باید امشب ساعت۹ تکلیف معین‌شود(وقتی که حرف‌می‌زدیم، ساعت۵ بعدازظهر بود)رفیق ارژونیکیدزه نصف‌شب از انزلی حرکت می کند که صبح‌بادکوبه‌باشد. من‌هم‌الساعه‌به کشتی خودم‌بازمی گردم.» کوچك‌خان در پاسخ گفت: «در این مدت کم نمی‌شود تصمیمهای کلی‌وقطعی گرفت. من باید رفقا راجمع کنم‌وبا آنها مشورت نمایم. جمع آوری ومذاکره باآنها هم‌وقت‌لازم‌دارد.»

درتمام این مدت که ما صحبت می‌داشتیم، ارژونیکیدزه پشت بدیوار نشسته وپایش‌را روی پاانداخته بود. ولی‌همین که کوچك‌خان جملهٔ اخیررا بیان کرد ناگهان برخاست و گفت: «به رفیق کوچك‌خان

بگوئید در ایام انقلاب نمی‌شود زیاد مطالعه کرد. باید فوری تصمیم گرفت وفرصت ازدست‌می‌رود. بایدساعت۹امشب نخستین جلسهٔ کمیتهٔ انقلاب تشکیل گردد. رفیق کوچك‌خان رئیس کمیته خـواهد بود. رفیقه بوالله نیزدر کمیته شرکت خواهدداشت. من‌ورفیق‌راسکولنیکف ساعت ۹به‌رشت برمی گردیم ودر جلسه شرکت می‌نمائیم و راجع به اولین‌اعلامیهٔ کمیتهٔ انقلاب تصمیم خواهیم گرفت ودر ساعت ۱۰ به همراه رفیق راسکولنیکف ازرشت می‌رویم.»

کوچك‌خان پس از شنیدن ترجمهٔ من سرخ شد (کوچك خان مرد متدین معقول‌باحیائی‌بود ودر مواقع صحبت‌عادی‌هم‌رنگش‌سرخ می‌شد)وجوابی‌نداد. ارژونیکیدزه بدون خداحافظی از در بیرون رفت. اما راسکولنیکف سری تکان دادوخارج‌شد.

کوچك‌خان که تاآن‌وقت تصور می کرد رئیس دولت انقلابی خواهدبود. دانست رئیس دولت انقلابی‌ارژونیکیدزه ویا جانشین او می‌باشد. بیچاره یك‌دقیقه بدون حرکت درفکرفرورفت.

درهرحال. همان‌شب‌به‌فرمان‌ارژونیکیدزه کمیتهٔ انقلابی تشکیل یافت واعلامیهٔ اول کمیته که قبلاً تنظیم‌شده بود به تصویب رسید وروز دیگر انتشار یافت. در این‌اعلامیه، ازوعده‌هائی که کوچك‌خان درسبزه میدان‌وسالون خانهٔ امجدالسلطنه به‌مردم‌داده بود، اسمی برده‌نشد. روز بعد هیئت دولت انقلابی شوروی انتخاب گردید ومدیران ومستشاران ادارات دولت انقلابی تعیین‌شدند. وزیران‌ورؤسای ادارات ایرانی اما معاونها ومستشاران، روسی‌ویاازاتباع‌روس‌بودند.

به‌طوری که گفتم حسب‌الامرراسکولنیکف وارژونیکیدزه‌و با

حضور آنان، اشخاص زیر به‌کارمندی شورای جمهوری انقلابی ایران انتخاب شدند:

۱ـ میرزا کوچک‌خان، صدر شورا
۲ـ احسان‌الله‌خان، فرماندهٔ کل ارتش سرخ در ایران
۳ـ اردشیر، عضو
۴ـ حسن، عضو
۵ـ ایلیانی، عضو
۶ـ هوشنگ، عضو
۷ـ میرصالح مظفرزاده، مدیر شورا

پس از تشکیل شورای جمهوری انقلابی ایران، هیئت دولت از اشخاص زیر تشکیل گردید:

۱ـ میرشمس‌الدین، کمیسر داخله
۲ـ سیدجعفر گیلانی، کمیسر خارجه
۳ـ میرزا محمدعلی پیربازاری، کمیسر مالیه
۴ـ محمود آقا، کمیسر قضائی
۵ـ نصرالله، کمیسر پست و تلگراف
۶ـ حاجی محمد جعفر کنگاوری، کمیسر معارف و اوقاف
۷ـ میرزا محمدعلی خمامی، کمیسر فوائد عامه
۸ـ میرزا ابوالقاسم فخرائی، کمیسر تجارت
۹ـ میرزا کوچک‌خان، سرکمیسر و کمیسر جنگ

اشخاص ذیل نیز به‌کارمندی دوایر مربوط به شورای جمهوری انتخاب شدند:

۱ـ رضا، ادارهٔ سیاسی با کمک و مستشاری فریدون (ترونین)

۲ـ شیخ عبدالله ، دادگاه نظامی باکمك ومستشاری کرت
۳ـ میرزا علی حبیبی، ادارهٔ تنظیمات
۴ـ میرزا علی، تأمینات باکمك و مستشاری کوك‌اف
۵ـ میرزا علـی اکبر ، ادارهٔ ارتباطـات با کمك و مستشاری مصطفی
۶ـ دکتر منصور،ادارهٔ بهداری باکمك ومستشاری دکتر کریم
۷ـ کلنـل فتحعلـی ، ادارهٔ ارکان حرب‌با کمك و مستشاری اسفندیار
۸ـ سلطان حسن و سلطان عبدالحسین، ادارهٔ بودجه باکمك و مستشاری باقی
۹ـ سلطان ابوالحسن، ادارهٔ تعلیمات سواره نظام با کمك و مستشاری موسی
۱۰ـ سلطان عبدالحسین ، ادارهٔ تعلیمات پیاده نظام با کمك و مستشاری جمشید
۱۱ـ محمد، ادارهٔ تعلیمات توپخانه
۱۲ـ ادارهٔ تعلیمات مهندسی، مستشار یدالله

وزیران دولت جمهوری شوروی ایران ، همه ایرانی ولی از کارمندان شورای جمهـوری ایران اردشیر وحسن،روسی و هوشنگ آلمانی بودند.

در مقابل،تقریباً کلیهٔ مستشاران و مدیرکل‌های‌دوایر مربوطه‌از میان روسها انتخـاب شدند. و به استثنای کوك‌اف و کرت‌کـه همان اسم‌های سابق روسی و آلمـانی خود را محفوظ داشته بودند، سایر مستشاران ومدیرکل‌های‌غیر ایرانی، اسامی تازهٔ ایـرانی و اسلامی به

خودگذاردند تامردم گیلان و سایرشهرستانها گمان‌نبرندکه‌کارهای‌مهم و مقامات عالی‌جمهوری شوروی ایران به بیگانگان هم داده شده‌است.

شورای جمهوری انقلابی ایران اعلامیهٔ مفصلی انتشار داده و درپایان چنین اعلام داشت:

۱ـ جمعیت‌انقلاب‌سرخ‌ایران‌اصول‌سلطنت را ملغی و جمهوریت شوروی را رسماً اعلان می‌دارد.

۲ـ تشکیل حکومت موقت جمهوری و حفاظت جان و مال عموم اهالی بشارت داده می‌شود.

۳ـ هرنوع قرارداد وپیمانی که دولت ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی منعقد نموده ملغی و باطل است.

۴ ـ حکومت جمهوری شوروی‌ایران کلیهٔ اقوام‌بشررا بدون تفاوت بااین آمال شریك دانسته و به طور تساوی باهمهٔ آنان رفتار خواهد کرد و حفظ شعائراسلامی را نیزازفرایض خود می‌داند.

اعلامیهٔ فوق که قبلاً با نظر ارژونیکیدزه وهمکاران‌دیگرش تنظیم شده‌بود، در حضور ارژونیکیدزه وراسکولنیکف به تصویب رسید.

هیئت جنگلیهاکه مدت زمانی به نام هیئت اتحاد اسلام مشهور و موسوم بود و ازروز اول قیام‌خویش فقط مخالف با وثوق‌الدوله و

طرفداری از سلطنت مشروطهٔ ایران را شعـار خود می‌دانست و حتی بالای کلیه کاغذها و پاکتهایش عبارت چاپی«بنام اعلیحضرت احمدعلی شاه قاجار» دیده می‌شد و هرعمل مهمی را به اسم پادشاه ایران انجام می‌داد، در ظرف سه ساعت عقیده و روش دیرین خود را عوض کرد ودر تحت نفوذ و تهدید راسکولنیکف وارژونیکیدزه، دولتی به‌عنوان دولت جمهوری شوروی ایران تشکیـل داد. بنابراین بـاید اعتراف کرد که رئیس وپیشوا و موجد دولت شوروی ایران درگیلان، میرزا کوچك خان نبوده بلکه ارژونیکیدزه و راسکولنیکف می‌باشند.

یك ماه و نیم پس از اعـلان دولت جمهـوری شوروی ایران، کـوچك خان با همکاران نـزدیك خود ماننـد مظفرزاده و هـوشنگ (گائوك) و بیشتر وزیران از رشت به جنگل‌رفتند و مدتی هم باارتش سرخ آذربایجان «بادکوبه» و روس جنگیدند. دوروز بعداز رفتن آنها به جنگل، کمیتهٔ انقلابی ایـران تحت ریاست احسان‌الله خان تشکیل یافت و دولت کمونیستی ایران با اشتراك چند نفر ازکمونیستهای ترك زبان، تحت سرپرستی روسهادررشت تاسیس گردید واین قضیه به‌خوبی نشان می‌دهد که مؤسسین دولت جمهوری ایران خود بلشویکها یعنی راسکولنیکف و ارژونیکیدزه بودند.

به هرحال ارژونیکیدزه را دیگر ندیدم. او مدتی در بادکوبه و بعد در قفقاز شمالی نمایندگـی دولت مرکزی وکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی را داشت. بـالاخره پس از مرگ دزرژینسکی جانشین او شد و مقام کمیسری صنایع سنگین را بااختیارات تام‌انجام می‌داد و در واقع یکـی از نزدیکان استـالین به شمار می‌آمد . ولی دزرژینسکی پس از یکسال در سرپست خود سکته‌کرد . اتفاقاً سلف

اوهم هنگام ایراد نطقی، سرپست خودسکته کرد(۸).دزرژینسکی پیش ازاین که کمیسرصنایع سنگین گردد، چندین سال رئیس مقتدر بااختیار (چکا) بود. در هرحال پس ازسکته ارژونیکیدزه، شهرت یافت که هم او وهم دزرژینسکی به دست مأمورین (گ ـ پ ـ او) از بین رفتند!

راسکولنیکف : راسکولنیکف تااین آخریها، سفیر کبیر شوروی در بلغارستان بود و در تشکیل وتقویت حزب کمونیست بلغار نقش مهمی بازی کردوپیش از آن سمت سفارت کبرای شوروی درافغانستان را داشت.

راسکولنیکف آموزشگاه جنگی دریائی را دیده بود وزمان نیکلای دوم در نیروی دریائی روسیه مقیم دریای بالتیك کار می کرد. پس از انقلاب فوریه با ناوبانان همدست گشته،بسیاری از افسران را کشت واز هنگام بازگشت لنین به روسیه،به‌عضویت حزب بلشویك درآمد و در زد وخوردهای مربوط به تصرف کاخ زمستانی امپراطورشرکت کرد. و در تحت ریاست او کشتی «آورورا» در اکتبر ۱۹۱۷، پترزبورگ را بمباران کرد. این افسر دریائی تقریباً در همهٔ جنگهای داخلی شرکت نمود و چنان که گفتیم به راهنمائی او نیروی دریائی خزر ـ ولگا، بندر انزلی را متصرف شد. پس از فتح انزلی مدتی فرماندهٔ نیروی دریائی بالتیك شد و با ناویان «یاغی» خود خیلی بی‌رحمانه رفتار کرد.

سپس ازکارهای جنگی دست برداشته به‌کارهای سیاسی چسبید. ولی در این کار پیشرفتی بدست نیاورد.

هنگام تحریر این یادداشتها برای ارسال آن به پستخانه به مقصد آمریکا، خبررسید که دولت شوروی راسکولنیکف را ازصوفیه به مسکو

احضار کرده است. بعدمعلوم‌شد که نامبرده‌از صوفیه‌به مسکو نرفته است ومعلوم نیست روزها در کجامی‌باشد.

درمیان احضارشدگان عدهٔ زیادی از نمایندگان سیاسی دولت شوروی‌مانند داویدف، یورینوف، کریستفسکی وغیره بودند که به مسکو احضار وتوقیف شده بودند. راسکولنیکف ازترس این که مبادا به سرنوشت آنهادچار گردد، به مسکو نیامد(۹) وتاحال معلوم نیست مشارالیه کجاست. زنده است؟ یامرده است؟ واگرمرده است، خودش مرده‌است‌یا اوراکشته‌اند؟

آبوکف: از ملاکین شمال قفقاز بود و به اصرار ارژونیکیدزه وارد حزب بلشویك گردید و درمدت کمی به مقامات عالی حزبی و منصبهای مهم دولتی رسید. زن او(بوللە) زن تحصیلکردهٔ زیبائی بودو در تمام مدت جنگهای داخلی بالباسهای ابریشمی و پالتوهای خز و سنجاب، گردش می کرد و با ارژونیکیدزه روابط صمیمانه داشت. بعضی‌ها می گفتند آن زن زیبا، معشوقهٔ ارژونیکیدزه است. بعضیها عقیده داشتند از اقوام نزدیك قهرمان قفقاز شمالی و مؤسس دولت جمهوری‌ایران می‌باشد.

آبوکف و بوللە، پس از مراجعت از ایران به‌گناه خیانت به میهن، محکوم به اعدام شدند و ارژونیکیدزه هم نتوانست جانشان را حفظ کند.

گانوك: این ماجراجوی آلمانی، مدتی از بلشویکها دوری جسته وباکوچك‌خان همراه گشت و درجنگل ماند. وخودش وزنش ودخترش مسلمان شدند. وتا دم‌مرگ از کوچك خان دست برنداشت و با او فرار کرده ودریکی ازدره‌های طوالش ازسرما و گرسنگی‌مرد.

در صورتی که بسیاری از دوستان و اقوام وهم مسلکان کوچك خان، فوری بادشمن او، یعنی سردار سپه وزیرجنگ آن روز ساختند مانند محمودرضا طلوع که به توسط همان سردار سپه به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و یا میرصالح مظفر زاده که در ادارات دیکتاتوری ایران وارد شده، مطیع اوامردیکتاتوری گردید.

نریمان نریمانوف

محمد امین رسول‌زاده

سرگو ارژونیکیدزه

سرگو ارژونیکیدزه

والیکوویکی دیگر از مجاهدین قفقازی

سپهسالار تنکابنی

سردار محیی در انقلاب مشروطه

توضیحات

توضیحات فصل اول

۱ــ در یادداشتهای «هفده‌ماهه...» که در روزنامهٔ **ستارهٔ ایران**[1] چاپ شده به جای «مخبر یکی از روزنامه‌های مهم لندن» نوشته شده «یکی از نمایندگان بریطانیای کبیر در رشت، در یك مجمع بسه دوستان خود، دو ماه قبل از ورود بلشویکها، می‌گفت.»

۲ــ احمد شاه نیز بعدها (پس از شکست میرزا کوچك) ادعا کرد: «... در چنان روزهائی، تمام بار مسئولیت بر دوشهای من نهاده شده و ناگزیر بودم عوامل ملی و نیروهای کوچك داخلی را به هر صورت تشویق نمایم بر جای خود بمانند، بدون آنکه پرو بالهای آنها بیش از حد لزوم گسترده شود. چنانچه مادام که میرزا کوچك‌خان آشکارا یکطرفی نشان بود، از پشتیبانیهای پنهانی من برخوردار بود و سبب عمدهٔ بقای جنگلیها در اوایل امر، تعلیمات من بود که همواره بوسیلهٔ محارم دربار به افسران قزاق می‌فرستادم.» **اسرار سقوط احمدشاه** نوشتهٔ رحیم‌زاده صفوی، تهران ، فردوسی، ص ۱۲۴ــ۱۲۳.

۳ــ در دوران حکومت وثوق‌الدوله، دو بار عدهٔ زیادی از جنگلیها تسلیم‌شدند. یکبارکه حاجی‌احمدکسمائی همراه‌یارانش‌تسلیم‌شد ودیگر بار که دکتر حشمت ویارانش تسلیم نیروهای دولتی شدند. بارنخست به دنبال تسلیم حاجی احمد کسمائی و فشار نیروهای دولتی، در جلسه‌ای که برای ادامه یا عدم ادامهٔ جنگ در خانهٔ دکتر حشمت تشکیل می‌شود، «علی‌اکبرخان نایب و سیدحسین‌خان ازصاحب‌منصبان عدهٔ لاهیجان با احسان‌الله خان موافق برای جنگ و حمله بودند. ولی عدهٔ گوراب زرمخ با سایر رؤسا اختیارات خود را به میرزا کوچك‌خان

۱ــ از این‌به‌بعدبه جای «یادداشتهای هفده ماه...»که در روزنامهٔ **ستارهٔایران** چاپ شده، «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**» خواهد آمد.

پرگزار نمودند و میرزا گفت: من رضایتی به‌جنگ ندارم. برای‌اینکه فعلا دولت ایران به نیرنگ و پلتیك خارجه دچار شده است و اگر بخواهیم جنگ کنیم فقط خون مسلمانها ریخته می‌شود و برای ما ننگ‌آور است. عجالتاً لاهیجان را تخلیه می‌نمائیم و عده را در اغلب کوهها تقسیم کرده، چند وقتی را به انتظار می‌گذرانیم تا از اوضاع مملکت بخوبی مسبوق شویم و از عقاید مأمورین دولت مرکزی و کارکنان آن نیز به‌خوبی باخبر شویم. آن وقت به تکلیف خود عمل خواهیم نمود.» به‌نقل از: **نگاهی از درون به انقلاب مسلحانهٔ جنگل** نوشتهٔ محمدحسن صبوری دیلمی، از رزمندگان‌جنگل، تهران، ۱۳۵۸، ص ۹۶. اندیشهٔ عقب‌نشینی و خودداری از جنگ، باعث تسلیم شدن و دستگیری گروه کثیری از جنگلیها شد.

۴ــ احسان‌الله خان در خاطراتش راجع به این قرارداد چنین می‌نویسد: «در این زمان تیمورتاش از مقام حاکمیت در گیلان برکنار گشت و متصدی محلی امور مالی، احمدخان آذری جانشین وی شد. این حاکم جدید بدستور دولت تهران، نمایندگان خود را برای مذاکره با کمیتهٔ انقلابی به جنگل فرستاد. دولت شاه برای عهد متارکه شرایط زیر را پیشنهاد نمود: هر دوطرف به عملیات جنگی خاتمه می‌دهند، اسرا را تعویض می‌کنند، قزاقها به شهر رشت عقب می‌نشینند و جنگلیها قوای خود را تحت اطاعت کوچك‌خان به فومن می‌برند. خرج قوا را دولت می‌پردازد و در عوض جنگلیها موظفند در امور انتظامی رشت خدمت کنند.

اعضای کمیته پیشنهاد دولت را کاملا قابل‌قبول دانسته تمایل داشتند متارکه را امضا کنند. آنان معتقد بودند متارکه امکان خواهد داد موقعیت ما تحکیم شود و نیروها را با رفقائی‌که از اسارت می‌آیند قویتر سازند. مجاهدین اکثراً با امضای متارکه مخالف بودند، زیرا آنان کمتر از اعضای کمیته به صداقت دولت و مقاصدش باورداشتند. بدون شك همزمان پیشنهاد صلح، دولت شاه و انگلیسیها که پشت سر او بودند به این امر پی برده بودند که با نیروی جنگی نمی‌توانند از پس جنگلیها برآیند. چون از طرفی جنبش نزد محافل طرفدار انقلاب تکیه‌گاه محکمی داشت و از طرف دیگر شرایط ادامهٔ جنگ برای قشون منظمی که با محل پوشیده شدهٔ جنگل آشنائی نداشت، مساعد

نبود. یکی دیگر ازعلل پیشنهاد صلح دولت (ونه کم‌اهمیت‌ترین آنها)، پیشرفت سریع ارتش سرخ بلشویکها به طرف جنوب و قفقاز بود. چیزی که به‌حق موجبات وحشت دولت و انگلیسیها را فراهم می‌آورد. با بستن قرارداد، دولت و انگلیسیها مایل بودند گیلان را آرام سازند، آنرا به طرف خود متمایل سازند و از امکان عملیات مشترك جنگلیها و بلشویکها جلوگیرند. این مطلب به نوبهٔ خود می‌بایست به اعتبار جنگلیها در بین توده‌ها لطمه زده و آن‌طور که می‌باید اثر بدی نیز روی جنبش تهران که تازه آغاز گشته بود بگذارد. البته بغیر از این مسائل، دولت می‌خواست از صلح برای متلاشی ساختن جنگلیها نیز استفاده کرده، سازمانشان را از داخل منهدم سازد.

تمام این مطالب را من در جلسه بیان داشتم، چون پیش‌بینی می‌نمودم که صلح با دولت، جنبش را متلاشی می‌کند. پیشنهاد من دایر بر رد صلح و ادامهٔ مبارزه قبول نشد، چون اکثریت کمیته آنطور که قبلا ذکر شد، با رضایت خاطر پیشنهاد دولت را پذیرفت. قرارداد صلح منعقد گردید.» **اسناد تاریخی**، بکوشش خسرو شاکری، تهران علم، ۱۳۵۹، ج ۳، ص ۳۴۵ـ۳۴۴.

در همین مورد، صدرالاشراف که در آن زمان ریاست استیناف گیلان را عهده‌دار بود، چنین می‌نویسد: «بعد از رفتن تیمور تاش از رشت، کفالت حکومت را به پیشکار مالیهٔ گیلان میرزا احمدخان آذری تفویض کردند و او مراقبت تامی در امور حکومت داشت و آنرا پلهٔ ترقیات دیگر خود می‌دانست و چون در آن موقع بحبوحهٔ انقلاب روسیه و جنگ بالشویکها با عناصر ضد بالشویك و موقعی بود که قفقاز هم مستقل شده، دولت و پارلمان تشکیل داده بود و آقای سید ضیاءـ الدین طباطبائی‌که بعدها درکودتای سال ۱۲۹۹ شمسی، رئیس‌الوزراء شد به ریاست میسیونی از طرف دولت به قفقاز رفت و نگرانی دولت ایران راجع به اوضاع روسیه و قفقاز موجب آن بود که می‌بایست کار میرزا کوچك خان را در گیلان که دروازهٔ ایران بطرف روسیه است یکسره کند یا بغلبه یا بصلح و تسلیم میرزا کوچك خان. میرزا احمد خان آذری، موقعی برای این خدمت پیدا کرد و با وسائطی که انگیخت ملاقات محرمانه با میرزا کوچك‌خان در جنگل کرد. میرزا کوچك خان... چون موقع خزان جنگل بود و اگر قوای دولت جداً اورا

تعقیب می‌کرد مانند تابستان و پائیز دستگیری جنگلیها مشکل نبود، س تسلیم فرو آورده وعده کرد که اگـر وثوق‌الدولـه شرایط او را بپذیرد، او تسلیم خواهد شد. آذری گول خورد و فوراً روانهٔ تهران شد و به وثوق‌الدوله گفت او حاضراست تسلیم دولت شود. اطرافیهای وثوق‌الدوله این خبر را استماع کرده، به روزنامه‌ها اعلامیه دادند که میرزا کوچك خان و اتباع او تسلیم شدند. آذری به رشت مراجعت و دستوری از دولت برای قوای نظامی آورد که موقتاً تعقیب جنگلیها را موقوف دارند و پس از آن با جمعی از رجال و علماء رشت برحسب معاهده با میرزا کوچك‌خان به جنگل رفت و مرا هم با خـود بـرد.» «یادداشتهای صدرالاشراف»، **وحید هفتگی**، نهم تیر ۱۳۴۸، ص ۲۴.

۵ــ «در نخستین ماه‌های جنگ بین‌المللی [اول] [میرزا کوچك خان] با چهار نفر همعهد شده که از راه مازندران به تنکابن آمده و در نورکجور زمینهٔ قیام برضد اجانب را فراهم کند ولی روز حرکت از تهران فقط یك نفر[۲] بعهد خود وفا نموده و با وی عازم تنکابن گردیدند. در این راه کوچك‌خان متوجه شد که هم‌سفر محتـرمش در اقدام به قیام نظر خاصی را تعقیب می‌نماید ناچار پس از آنکه حوادث ناگواری را تحمل نمود از رفیق مزبور جدا شد و از تنکابن برای مرکز عملیات منصرف و در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۸۴ ش ــ ۱۹۱۵ م) بـه رشت ورود کرد.... ورود میرزا کوچك خان و دکتر حشمت به رشت، مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد، شبانه وارد منزل میرزا احمد خان (مدیر روزنامهٔ پرورش شدند[۳]. در

۲ــ این شخص علی دیو سالار مازندرانی، ملقب به سالار فاتح بود. (ب. د.)

۳ــ مدرسی چهاردهی، در یادداشتهایش در مورد میرزا احمد خان مدنی و روزنامهٔ **پرورش**، چنین نوشته‌اند: «سید احمد مدنی، مدیر روزنامهٔ **پرورش**، پسر عموی مدنی مدیر روزنامهٔ **ترغیب** و از سادات محترم گیلان بود. در دورهٔ روزنامه‌نگاری مردی پاکدامن و وارسته بشمار می‌رفت. بعد از سال ۱۳۲۰ روزنامهٔ **پرورش** در تهران دوباره منتشر شد و دوست هنگام تحصیلم در کربلا، آقـای حسین رازانی، مدتی سردبیر روزنامهٔ **پرورش** شد و با هم کار می‌کردند. سید صالح صالح و جهانگیر سرتیپ‌پور ازهمکاران مطبوعاتی روزنامهٔ **پرورش** چاپ رشت بودند. دو مقالهٔ من «هنگامی که مشق مقاله‌نویسی می‌کردم» در سال ۱۳۰۷، در **پرورش** چاپ شد.»

مدت یك هفته میرزا با دوستان وفادارش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علنی به رشت یاری خواست، زیرا کنسول روسیه اجازهٔ ورود و اقامت به این شهر را به او نمی‌داد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه‌ای نداشت! یاران قدیمی و وفادار پس از مشورت تصمیم گرفتند از «اف سینکو» کنسول روسیه در رشت که مردی سلیم‌النفس و ضمناً بیمار بود، اجازه ورود میرزا را به شهر رشت ، بگیرند. کنسولی که قبل از اف سینکو در رشت مأموریت داشت، مجسمه استبداد و خودسری و دشمن سرسخت آزادی‌خواهان گیلان بود. او موفق شده بود بوسیلهٔ دولت مرکزی، و برای همیشه میرزا و یارانش را از گیلان اخراج کند، بهمین جهت لغو دستور رسمی کنسول پیشین و اعلام آن به پلیس و حاکم رشت ضروری بود. با این مقدمات رفقای میرزا، موفق شدند اجازهٔ مراجعت میرزا کوچك خان را از کنسول بگیرند و میرزا شبانه از شهر رشت خارج شده، چند روز بعد با تشریفات از جادهٔ عمومی وارد رشت شد و در حالی که چندین هزار نفر از او استقبال می‌کردند، بخانهٔ احمد خان مدنی رفت. نخستین قدمی که میرزا و یارانش برداشتند، تشکیل یك تشکیلات مخفی بود که بعداً بنام «اتحاد اسلام» خوانده شد.... در مدتی که میرزا کوچك در شهر رشت بود، یك تشکیلات مخفی ترتیب داده، کمیتهٔ مرکزی مرکب از هفت نفر از رفقایش را که تاکنون رسماً شناخته نشده‌اند، تشکیل داد. افراد این کمیته مجالسی که هدف آن بظاهر بیشتر عیش و عشرت و خوشگذرانی بود، ترتیب می‌دادند و در این گونه مجالس درحالیکه رقاص‌ها و ساززن‌ها مشغول پای‌کوبی و دست‌افشانی بودند، افراد کمیتهٔ اصلی با آزادیخواهان رشت مذاکره می‌کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می‌ساختند. برای اولین بار جلسه کمیتهٔ اصلی و کسانیکه خود را برای مبارزه آماده کرده بودند در «قلمستان» رشت تشکیل شد. پس از مذاکرات مفصل، قرار شد میرزا کوچك و یارانی که انتخاب شده‌اند بجنگل «تولم» که ملك شخصی میرزا احمد مدنی بود، بروند. در همین جلسه بود که برای نخستین‌بار از طرف میرزا کوچك‌خان «اتحاد اسلام» عنوان شد و قرار گذاشتند بعدها نام تشکیلات پارتیزانی خود را بهمین نام بخوانند.» به نقل از مقدمهٔ اسماعیل رائین بر کتاب: **قیام جنگل**،

نوشته اسماعیل جنگلی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۴ تا ۱۸.

این کمیته اسلحهٔ اولیهٔ خود را از شه‌بندری عثمانی تهیه می‌کردند و در پیشرفت و گسترش آن، عثمانیها و آلمانیها نقش بسزائی داشتند. از جمله فعالین اتحاد اسلام از افراد زیر می‌توان نام برد: حاج سید محمود روحانی، سید عبدالوهاب صالح[۴]، شیخ‌علی علم‌الهدی (حلقه‌سری)، شیخ بهاءالدین میزان (املشی)، حاج احمد کسمائی. کمیتهٔ اتحاد اسلام پس از تشکیل جمهوری شوروی ایران، منحل شد و بجایش کمیتهٔ انقلاب سرخ ایران، کارها را اداره می‌کرد.

۶ــ در «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**» چنین می‌خوانیم: «دولت بعد از اعزام قوهٔ بزرگ ــ نظامی، در گیلان نمی‌توانست مسئلهٔ کوچک‌خان را حل کند و بعد از جنگهای زیاد مجبور شد با ایشان قراردادی درضمن چندماده منعقدنماید. ولی بدبختانه شرایطی که اجرای آن‌را مشارالیه عهده‌دار شده، به موقع اجرا نگذاشت. در این‌حال اعتماد و اطمینان از طرف میرزا کوچک حاصل نشد و جنگ در جنگلهای فومنات خاتمه نیافت. بلکه متارکهٔ جنگ باعث افزوده شدن قوای کوچک خان شد. تقریباً پنج‌ماه بعد از امضا شدن قرارداد، کفیل حکومت وقت نخواست یا نتوانست شرایط را اجرا نماید. حتی اقدامات قنسول انگلیس در این کار ثمره نبخشید. تنها بعد از پنج ماه مذاکره و تکاتبه، وقتی که شهر بادکوبه به دست بلشویکها افتاد، نمایندهٔ جدید دولت در گیلان، کلیتاً شرایط مذکور را می‌خواست اجرا نماید و اطمینان کامل از کوچک خان حاصل کرده، اطمینان لازمه را هم به ایشان داد. ولی این کار خیلی دیر شده بود. میرزا کوچک الی ایام آخر توقف نمایندگان دولت مرکزی در رشت، عقیده داشت که دولت نمی‌خواست شرایط را در موقع به اجرا بگذارد. ولی در تحت تهدید قوهٔ بلشویکها مجبور شد قول شرفی را که داده‌بود، دوباره تجدید وحتی اجرا بنماید. خصوصاً نمایندگان دولت در گیلان، خوب می‌دانستند که میرزا کوچک رابطه و مکاتبه دارد با بلشویکها و بعد از قرارداد با حکومت وقت، ایشان پول زیادی از ادارهٔ مالیه دولتی اخذ و مبلغ زیادی هم از شیلات

۴ــ «سید عبدالوهاب صالح زمانی استاد میرزا کوچک‌خان بود ومیرزا نزد او دروس طلبگی می‌خواند.» از یادداشتهای مرتضی مدرسی.

و جایهای دیگر جمع نموده، قشون خود را منظم و مرتب ساخته بود.»

۷ــ در «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**» مطلب بصورت دیگری عنوان شده: «ضرغام‌السلطنه با لقب جدید سردار مقتدر از بـرای «خدماتی» که به دولت کرده بود، از طرف نمایندگان دولت در گیلان به حکومت خمسهٔ طوالش (کرگانرود، اسالم، طوالش دولاب، شاندرمین و ماسال) تعیین شده بود. یعنی، پنج بلوك طوالش را به ایشان تیول داده بودند. هرچند سردار مشارالیه دراقدامات برضد میرزا کوچك همراهی لازمه را نکرده و صادقانه به دولت خدمت ننموده بود ولی حاکم گیلان کمال اطمینان از او داشته و اهالی طوالش را دست او سپرده، کمال رضایت از ایشان داشتند. ولی بدبختانه تادیبات و تعدیاتی که از طرف‌ایشان و نایب‌الحکومهٔ ایشان به اهالی وارد آمده، اهالی را وادار به یاغیگری برضد ایشان نمودند. خصوصاً عرایض اهالی را در رشت خوانـده و غالباً جواب مساعد به ایشان ارسال نمی‌شد. بنا بـرایـن اغتشاش در خمسهٔ طوالش از شاندرمین و ماسال شروع شد، بعد کم‌کم فراریان مسلح از بلوکات دیگر با شاندرمینی‌ها و ماسالیها متحد شده، فرونت محکم برضد حکومت خمسهٔ طوالش تشکیل دادند. نایب‌الحکومهٔ شاندـرمین را کشته، صدای دهاتیها بلند، عرایض به رشت نوشته شد. ولی کفیل حکومت گیلان و نمایندگان دولت و حتی کابینه اعتنا به ایشان نکردند الی روزی که یاغیان خود را مستقل اعلان کرده، حکومت برای محال خود نامزد نمودند. دولت این مسئله را هم بزودی و با یك طرز قطعی و لازم حل نکرد. در جواب عرایض یاغیان نوشته نشد که سردار مقتدر از حکومت ماسال و شاندرمین خودداری نماید تا یك نفر نایب الحکومه از طرف مرکز برای آن دو محال اعزام شود. و نه به ماسالیها نوشته شد که ضدیت با سردار مقتدر، ضدیت با دولت محسوب شده، یاغیان به مجازات سخت دچار خواهند شد. بدبختی دیگر؛ رئیس قشون دولتی کاپیتان بولاتسل، فشنگـ و پول برای سردار مقتدر می‌فرستاد که یاغیان را مطیع خود سازد. و از طرف دیگر کفیل حکومت وعدهٔ همراهی به یاغیان می‌داد و آنها را امیدوار می‌نمود. میرزا کوچك، در این جنگهای طوالش بی‌طرف نماند. ایشان مخفیانه بـه یاغیـان شاندرمین و ماسال همراهی و مساعدت می‌نمود. بدون مساعدت وی یاغیان نمی‌توانستند قوهٔ نایب‌الحکومه (**سردار مقتدر**) را از محال خود

فرار دهند و مقاومت نمایند و برای همین مساعدت بود که در آخر سردار مقتدر خودش هم مجبور به فرار به طرف کوهها شد.»

۸ــ «قارئین از من بهتر می‌دانند که‌کابینهٔ وثوق‌الدوله منفور ملت بود. خصوصاً بعد از قرارداد انگلیس و ایران نفرت ملت زیادتر شده و هرچند وثوق‌الدوله شرایط معاهده را نمی‌توانست درموقع به اجرا بگذارد. ولی معاهدهٔ مذکور مثل قبالهٔ فروش ایران به انگلیسیها، از طرف ملت تلقی می‌شد. خصوصاً وقتی که مستشاران مالیهٔ انگلیس با اختیارات تامه وارد طهران شده شروع به اقدامات خود نمودند و به توسط ایشان قوهٔ مالی و اقتصادی مملکت در تحت تفتیش و نفوذ دولت انگلیس افتاده بود. ملت با این کار ضدیت می‌کرد و نمی‌خواست که شرایط معاهدهٔ مذکور اجرا شود. ولی چون ملت ایران قوای لازمهٔ داخلی نداشت و از امید تشکیلات آن قوه هم محروم بود، منتظر کمکهای خارجی بود ونفرت خودرا از اوضاع حاضره زیادتر می‌کرد.»

«یادداشتهای ستارهٔ ایران»

۹ــ «سبب دیگر عدم رضایت اهالی ترقی فوق‌العادهٔ مالیات غیر مستقیم بود که بدون تصویب مجلس و یا قانون دیگر افزوده شده و روز به‌روز بار سنگین اقتصادی اهالی را سنگینتر می‌نمود. میل پیشکار مالیه می‌خواست مالیات جدیدی اختراع نماید و با تصویب کابینهٔ وزرا، او می‌کرد و اهالی حق شکایت نداشتند. یك دفعه بعد از متارکهٔ جنگ با میرزا کوچك یك عده از اصناف به توسط میرزا کوچك، مالیات خود را قدری کم‌کردند. برای جمع‌آوری آن مالیات غیرمستقیم ویا مستقیم‌عقب‌مانده، پیشکار مالیهٔ گیلان دستهٔ سواره نظام مالیه تشکیل داده و این دسته در تحت اوامر و اطاعت مشارالیه و از اطاعت به اوامر ایالت بکلی آزاد بودند. برای سواره‌نظام مالیه پول زیادی خرج می‌شد و هرچند کابینهٔ وزرا عدم منفعت آن دسته را فهمیده بود ولی منحل نمی‌کرد. بدان امید که روزی به توسط آنها مالیات عقب‌مانده و غیر مستقیم جدید را جمع‌آوری خواهد نمود و در وقت لزوم آنها به قشون دولتی همراهی و مساعدت خواهند کرد. در آخر معلوم شد که این دسته به مقاصد دولت خدمت نکرد.

بعد از مخارج فوق‌العادهٔ مذکور، بدبختانه ادارهٔ مالیه همراهی مالی لازمه را به ادارات و مؤسسات دولتی نمی‌کرد. کلیه ادارات و

مؤسسات دولتی حقوق خود را در موقع نمی‌گرفتند. در تشکیل فوج تازهٔ ژاندارمری، ژاندارمها از برای نرسیدن حقوق از خدمت فرار می‌کردند. معارف که از برای وی مالیات مخصوص جمع می‌شد، حقوق معلمین و اجزاء را در موقع نمی‌رساند. نظمیه هم‌چنین. حتی قشون دولتی مرتباً حقوق خود را دریافت نمی‌کرد و عدهٔ مردمان ناراضی زیادتر می‌شد.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۱۰ــ «در اوایل بهار ۱۲۹۹ هفده کشتی تجارتی روسها که سه فروند مسلح به توپهای دورزن و یکی دو تا زره‌پوش [درمیان آنها] بود در کنار بندر پهلوی (انزلی سابق) لنگر انداختند و معلوم شد، کشتیهای قشون دنیکین است که در جنگهای او با بالشویکها شکست خورده وبا جمعیتی درحدود ۱۵۰۰نفر از اتباع آنهاکه زن‌و بچه‌هم همراه داشتند، فراری و به ساحل ایران پناهنده شدند وقشون انگلیس که با تمام تجهیزات در غازیان کنار دریا اردو داشتند، روسهای فراری را پناه داده، اسلحهٔ آنها را گرفته ضبط کردند و معاش این جمعیت را متکفل بودند. من بقدری از این وضع تعجب داشتم که کشتیهای روسهای ضدبالشویك در آبهای ایران توقف کرده و پناهنده شده‌اند و قوای انگلیسها مستقلا مداخله می‌کنند... دوچندان ازسکوت و خونسردی اشتری تعجب می‌کردم. تا اینکه روزی او را ملامت کرده و گفتم بروید به غازیان و با فرماندهٔ قوای انگلیس مذاکره کنید و ببینید چه دستوری از دولت دارند و بر هر تقدیر اوضاع را از نزدیك ملاحظه کرده، به نخست‌وزیر گزارش دهید تا چه دستور از دولت به شما برسد. خواهش کرد که من هم با او بروم، که با هم رفتیم. ولی انگلیسها ابداً به او اعتنا نکرده و او را راه ندادند. خجالت‌زده برگشتیم.» به نقل از: «یادداشتهای صدرالاشراف»، **وحید هفتگی**، ۱۶ تیر ۴۸.

۱۱ــ «در رشت و در انزلی، در آن ایام مبلغین بلشویکها به تبلیغ مشغول بودند. نمایندگان فرقهٔ عدالت، عقب یکدیگر وارد و خارج می‌شدند. حتی از حاجی طرخان، مبلغین می‌آمدند. حکومت وقت و نایب‌الحکومه و نظمیه برضد آنها اقدامات لازم را می‌نمودند. ایشان را دستگیر و حبس و گاهی تبعید به طهران و اعزام به بادکوبه می‌کردند. ولی درعین حال نمی‌توانستند از تبلیغات ایشان جلوگیری بکنند و

طرفداران آنها روزبه‌روز زیادتر می‌شدند. بدبختانه نمایندگان دولت تصور می‌نمودند که به توسط دستگیری یا حبس و یا تبعید می‌توانند جلوگیری از انتشار عقاید بلشویکی نمایند. آنها نمی‌فهمیدند که یك راه صحیح است و تنها به توسط این راه به مقصد می‌رسیدند و این راه همان راهی بود که نمایندهٔ بریطانیای کبیر نشان داده بود. لازم بود که شرایط زندگانی اهالی را منظم و مرتب بسازند.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

صدرالاشراف نیز دریادداشتهای خود، دربارهٔ جلوگیری ازتبلیغات بلشویکها می‌نویسد: «آنری بواسطهٔ انقلاب قفقاز تشکیلات جاسوسی مهمی داده و هر روز اخباری از اوضاع قفقاز وسرحد گیلان به‌روسیه بدست می‌آورد و مبلغینی که از طرف بلشویکها بطور قاچاق به‌رشت و اطراف می‌آمدند می‌گرفت و توقیف می‌کرد.» **منبع پیشین.**

۱۲ـ متن ابلاغیه لنین، به این شرح است:

رفقا، برادران، وقایع عمده[ای] در خاك روسیه در جریان است؛ خاتمه مجازات خونینی که از برای تقسیم کردن ممالك دیگران شروع شده بود نزدیك می‌شود. سلطنت وحشیانه[ای] که زندگانی ملل عالم را بنده خود قرار داده بود مقهور گردید. عمارت کهنه وپوسیدهٔ استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می‌شود... حکومت مملکت در دست ملت است... در این مقصود مقدس روسیه تنها است... و آن هندوستان دور دست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا واقع شده بود بیرق انقلاب برافراشته... سلطنت غارت و زور سرمایه‌داران منقرض گردید.

مسلمانان مشرق؛ ایرانیان، ترکها، عربها، هندوها و تمام طوایفی که سباع حریص اروپا زندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال‌الاجاره از برای خود قرار داده وغارتگران جنگجو می‌خواهند ممالك آنها را تقسیم کنند!

ما اعلام می‌کنیم که عهدنامه سری راجع به تقسیم

ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدورات ایران بدست ایرانیان تأمین خواهد گردید... در این موقع که حتی مسلمانان هند که تحت ظلم و فشار بیگانه کوبیده و فشرده شده‌اند برضد ستمکاران شورش مـــی‌کنند، نباید خامـــوش نشست فرصت را غنیمت و غاصبین را از اراضی خود دوراندازید، مازیر پرچمهای خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای مـــی‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق‌زمین، در این راه تجدید حیات عالم ما از جانب شما انتظار هم‌عقیدگی و مساعدت را داریم.

کمیسر امور ملی، استالین ـ رئیس شورای کمیسرهای ملی، لنین

به نقل از: **ایران در جنگ بزرگ**، نوشتهٔ مورخ‌الدولهٔ سپهر، تهران، ۱۳۳۶، ص ۴۵۶.

این ابلاغیه، در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ (۲۵ آذر ۱۲۹۶) صادر شده است.

۱۳ـ متن اعلامیهٔ تروتسکی که در ۱۶ ژانـــویه ۱۹۱۸ (۲۶ دی ۱۲۹۶) منتشر شده، چنین است:

نظر به‌اینکه ملت ایران ازوضع آتیه عهدنامه ۱۹۰۷ منعقد بین روس و انگلیس مردد است با نهایت احترام بنام حکومت جمهوری روسیه مراتب ذیلرا بـه‌استحضار خاطر شریف می‌رساند: موافق نص صریح اصول سیاست بین‌المللی که در کنگرهٔ ثانی کمیسرهای ممالك روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است شورای کمیسرهای ملت روس اعلام می‌دارند که معاهدهٔ فوق‌الذکر نظر به اینکه برعلیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده بکلی ملغی و تمام معاهـــدات سابق ولاحق آن نیز که هرجا حیات ملت آزادی واستقلال ایران را محدود نماید از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود.

درخصوص تعدیات دستجاتی از قشون روس که هنوز خاك ایران را تخلیه نکرده‌اند باید خاطرنشان شود که این ترتیبات برخلاف اراده و میل ما صورت گـــرفته و ناشی ازجهالت قسمتی ازسربازان وسوءنیت ضدانقلابی فرماندهان ایشان است. شورای کمیسرهای روسیه آنچه درحیز قدرت دارد به‌استخلاص ایران از مأمورین تزار و سرمایه‌داران امپراطوری خود که هم دشمن ملت ایران و هم خصم روسیه می‌باشند مبذول داشته تمام اتباع روس را که مرتکب اعمال تجاوزکارانه نامشروع نسبت به‌ملت ایران شده‌اند مجدانه موافق قوانین انقلابی تنبیه خواهد کرد و در زمینه روابط بین‌المللی تا درجه امکان جدیت خواهد کرد که به تخلیه کامل قشون عثمانی و انگلیس از ایران موفقیت حاصل کند. صمیمانه امیدوارم موقع آن نـزدیك شده باشد کـــه ملل دنیا حکومتهای خود را بجلوگیری از تجاوزات نسبت به ملت ایـــران وادار و موانع توسعهٔ قوی و ترقی آزادانه مملکت مزبور را مرتفع نمایند. بهرحـــال شورای کمیسرهـــای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می‌داند که مبنی برتعهداتی برضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد.

امضا تروتسکی

این اعلامیه‌خطاب به‌شارژ دافرایران درپطروگراد، نوشته شده‌بود. **همانجا، ص ۴۵۷ـ۴۵۶.**

۱۴ـ «قبل از تصرف بادکوبه، بلشویکها یك نفر نماینده به رشت فرستاده بودند. من اتفاقاً با ایشان ملاقات نمودم. اظهار می‌داشت که در اواخر ماه می و یا اوایل مـــاه ژوئن رفقای ایشان وارد گیلان خواهند شد. از قوهٔ نظامی نه‌تنها من، بلکه گمان می‌کنم مأمـورین دولت نیز سابقه کامل داشتند. زیرا کـــه چند روز قبل از ورود این شخص، عده‌ای از بلشویکها را دستگیر نموده، یك صندوق کتاب و ابلاغیه و روزنامه حتی نقشهٔ عملیات آنها را پیدا کرده بـــودند.» **«یادداشتهای ستارهٔ ایران»**

۱۵ــ «حزب عدالت که بعدها در کنگرهٔ انزلـــی [این کنگره در تیرماه ۱۲۹۹ تشکیل شد ــ ب.د.] حزب کمونیست ایران نامیده شد، خود جانشین اجتماعیون عامیون ایران بشمار مـی‌آید. اساسش در سال ۱۹۱۶ بصورت گـروه عدالت در بـاکـو گذاشته شد و بعد از سرنگونی تزار در جریان انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷، در پرتو روی آوردن هزاران زحمتکش ایرانی به آن، بصورت حزبی فعال درآمد و دامنهٔ فعالیتش در اندك مدتی تا آسیای مرکزی و شهرهای مختلف ایران کشیده شد. کمیتهٔ مرکزی این حزب در صابونچی، یکی از مـــراکز استخراج نفت درحومهٔ باکو و یکی از کانونهای کارو زندگی‌کارگران ایرانی تشکیل گردیده بود و از آنجا مبلغین و کادرهای حزبی جهت دایر کردن شعبه‌های آن، به ایران و شهرهای دیگر قفقاز و آسیای مرکزی فرستاده می‌شدند.» **حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفانهـــا**، نوشتهٔ رحیم رئیس‌نیا، تهران، دنیا، ۱۳۶۰، ص ۲۳۵ــ۲۳۴. ازجمله رهبران و فعالان این حزب می‌توان از جـوادزاده (جعفر پیشه‌وری)، حیدر عمواوغلی، غفارزاده و سلطانزاده نام برد.

۱۶ــ «غیراز میرزا کوچك، احزاب سیاسی دیگری درشهر نبودند. هرچند سردار محیی با چند نفر از دوستان خود حزب کوچکی تشکیل داده بود، ولی نفوذ ایشان خیلی کم و بلشویکها با او رابطه نداشتند. دیموکراتها در آن موقع، هیچ تشکیلاتی نداشتند. تنها فرق سیاسی ارامنه، هنچاکیستها و داشناکسیون، تشکیلات مرتبی را دارا بودند. ولی ارامنه با میرزا کوچك‌خان رابطه نداشتند و در کارهای سیاسی محلی دخالت نکرده ومشغول به‌کارهای ارمنستان بودند.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**».

۱۷ــ «پس از ورود بلشویکها به بادکوبه، در بـــاغبانان اظهار می‌کرد که دیگر چاره ندارد، باید با بلشویکها رابطه پیدا کـــرده و شاید به‌وسیله‌ای از ظلم و ستم آنان جلوگیری نمایم.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**».

۱۸ــ در این موردبه‌توضیحات فصل دوم، خاطرات احسان‌الله‌خان، رجوع شود.

۱۹ــ بدنبال پیروزی انقلاب شوروی، در سال ۱۹۱۷، یك کمیتهٔ انقلابی متشکل از چلیاپین، بوبوخ والهاوی در انـزلی تشکیل شد.

تا مدتی که این کمیته باقی بود، میرزا کوچک‌خان بـــا آنها ارتباط داشت. این کمیته در مرداد ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) با نیرنگ بیچراخوف سرهنگ ارتش تزاری، که خود را همکار بلشویکها نشان داده و پس از ورود به انزلی، چلیاپین و رفقایش را به بهانهٔ ارتباط با جنگلیها دستگیر و در قزوین به انگلیسیها تحویل می‌دهد، منحل می‌شود. بعد از منحل شدن این کمیته ارتباط میرزا با بلشویکها قطع می‌شود. در مـــورد این کمیته به پیوستهای همین کتاب، بخش: «سرانجام سران انقلاب روسیه» مراجعه کنید.

۲۰ــ «از مکتوب فوق معلوم مـــی‌شود کـــه بلشویکها پیشنهاد مساعدت و همراهی به میرزا کوچک نموده‌اند. ولی معلوم نیست که با دعوت میرزا کوچک وارد ایران شدند یـا خیر. چند روز قبل از ورود بلشویکها، در ضمن صحبت دوستانه، یکی از نمایندگان میرزا کوچک از من پرسید: «آیا گمان‌می‌کنی که بلشویکها به‌ایران بیایند؟» جواب گفتم: «خیر» دوباره پرسید «اگر میرزا کوچک آنها را دعوت نماید چطور.» گفتم: «این مسئله دیگـری است.» بعد گفت: «میرزا کوچک‌خان آنها را دعوت کرده است.» از اظهارات مشارالیه، معلوم می‌شد که میرزا کوچک بلشویکها را دعوت کرده است. ولی یکی از رؤسای قشون سرخ، اظهار می‌داشت که بلشویکها خواهی‌نخواهی به ایران می‌آمدند... میرزا کوچک بلشویکها را به ایـران آورد یـــا بلشویکها برای مقاصد سیاسی و یا نظامی آمدند، معلوم نیست. در هر صورت میرزا کوچک خان بـــا آنها متحد و ملحق شد و در گیلان انقلابی را شروع نمودند.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**».

توضیحات فصل دوم

۱ــ در مورد ورود نیروهای شوروی به بندر انزلـــی، صحبتهای راسکولنیکف و احسان‌الله‌خان را که خود در عملیات شرکت داشته‌اند در زیر می‌آوریم: نخست مصاحبهٔ راسکـــولنیکف و سپس بخشی از خاطرات احسان‌الله‌خان را.

از مصاحبه‌ای با راسکولنیکف، فرماندهٔ ناوگان سرخ در دریای مازندران

هنگامی که ناوگان سفید وارد بندر انزلی (پهلوی) شد، فرماندهی بریتانیا افراد این ناوگان را زیر حراست خویش گرفت، با این امید که اگر این ناوگان در زیر حمایت بریتانیا قرار گیرد، ناوگان سرخ ما به‌آنها حمله نخواهد کرد.

در این موقع انگلیسها تدارکات نیرومندی را بـــرای تبدیل بندر انزلی به پایگاه سلطهٔ خود بردریای مازندران آغاز نمودند. انگلیسهابمنظور تأمین‌افراد برای‌کشتیهای جنگی خویش در بندر انزلی شروع به اعزام ملوان وافسر نیروی دریائی از طریق بین‌النهرین و ایران نمودند و در عین حال به مستحکم نمودن بندر انزلی برای امـــور دفاعی مشغول شدند. آنان امید داشتند کـــه از طریق مستحکم ساختن بندر انزلی آنرا بـــه مهمترین پـــایگاه خویش، یعنی پایگاهی که سه نقطه ایران، بین‌النهرین و آنچه از نظر آنها اهمیت دارد یعنی هندوستان را درحیطهٔ دفاعی قرار دهد، تبدیل سازند.

بعد از قیامی‌که‌درباکو بوقوع‌پیوست، کارگران‌قیام‌ــ

کننده از نیروی سرخ برادر و ناوگان سرخ دعوت نمودند بکمك آنان بشتابد، ناوگان ماازپتروفسك به‌باکو اعزام شد و در اول ماه مه تقریباً همزمان با ارتش سرخ بـه آنجا وارد شد.

پس از اعلان تشکیل جمهوری آذربایجان و با علم به اینکه روسیه شوروی وجمهوری آذربایجان نمی‌توانستند اطمینان داشته باشد که انگلیسیها حملهٔ جدیدی را بـه باکو و انزلی آغاز نخواهند کرد، من تصمیم گرفتم انزلی را تسخیر کنم و کشتی‌های روسان سفید را زیر کنترل درآورم و بـدین‌وسیله انگلیسیها را از اصلی‌تـرین پایگاهشان در دریای مازندران محروم سازم.

در سحرگاه ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) ناوگان ما به انزلی نزدیك شد و آتش جنگی خود را باز نمود و نه‌تنها شهر را زیر آتش گرفت، بلکه غازیان را کـه در آن تمام افسران و نیروهای انگلیسی قـرار داشتند، بمباران نمود. همزمان با بمباران انزلی کشتی اژدرافکن ما در نزدیکی شهر رشت به نمایش پرداخت که فوراً با اعزام نیروهای سواره‌نظام انگلیسی روبرو گردید. ما درشرق انزلی، در حدود هشت میلی شهر، نیرو پیاده کردیم که راه انگلیسها را به شهررشت قطع نمود. وبدین‌ترتیب آنان بدام افتادند. انگلیسیها نخست کـوشیدند مقاومت بخرج دهند و دوفوج از نیروهای ضربتی خویش را علیه ما اعزام داشتند. اما پس از شلیك چند توپ از جانب کشتی ما، نیروهای انگلیسی پراکنده شده، عقب‌نشینی اختیار کردند...

قبل از اینکه انگلیسیها شهر انزلی را ترك گویند، ما نیرو پیاده کرده و شهر را تسخیر کرده بودیم. اهالی شهر از ما استقبال نمودند. تمام خیابانها و میدانهای شهر مملو از اهالی شهر بود. تمام شهر را با پرچمهای سرخ آذین بسته بودند...

اسناد تاریخی... ج ۱، چدوم، فلورانس ایتالیا، ۱۹۷۴، ص ۸۳.
احسان‌الله‌خان در خاطراتش، دربارهٔ ورود نیروهای بلشویک و مسائلی که بلافاصله پس از آن بوجود آمد، می‌نویسد: «شب ۱۷ ماه مه یك رفیق روس به جنگل رسید و خبر داد که بلشویکها عنقریب وارد انزلی خواهند شد، از رفیق فرستاده شده دانستیم که‌بلشویکها از ساحل دریا از طرف آستارا خواهند آمد. بدین‌جهت ما فوراً اسدالله‌خان درویش و حاجی محمد جعفر را به آستارا فرستادیم. آنها می‌بایستی از دهات کنار ساحل عبور کرده و به دهقانان و عشایر دربارهٔ حرکت بلشویکها خبر دهند و بگویند که آنان از دوستان ما هستند و نباید در مقابل آنان مقاومت کرد. من که به‌نظرم انگلیسیها مجبور به عقب‌نشینی شده و ازراه بزرگ انزلی‌ـرشت‌ـقزوین‌حرکت خواهند کرد، به کوچك‌خان پیشنهاد کردم یك دسته مجاهد را به ناحیه سیاه‌رود بفرستد که ضد عقب‌نشینی انگلیسیها عمل کند. اما، کوچك‌خان این پیشنهاد را رد نمود. او هنوز به همکاری با بلشویکها اطمینان نداشت و می‌خواست قبل از شروع به عملیات به سود آنان بداند آنها کیستند و چه اهدافی را دنبال می‌کنند. هنگامی که ما افرادی را به آستارا به پیشواز بلشویکها فرستادیم من به کوچك‌خان پیشنهاد کردم، حال که او موافق نیست دسته‌ای را به سیاه‌رود بفرستد، در خمام، بین رشت و انزلی، موضع گرفته، آماده باشیم و هنگامی که بلشویکها از روبرو حمله می‌کنند ما نیز از پشت، دست به حمله بزنیم. کوچك‌خان این پیشنهاد را نیز نپذیرفت. آن‌وقت من به ابتکار خود چند نفر را به رشت و انزلی فرستادم و آنان شایع ساختند که جنگلیها در خمام موضع گرفته‌اند. در ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) صبح زود ناوگان بلشویك به انزلی نزدیك شد و به طرف غازیان آغاز به تیراندازی نمود. کوچك‌خان و من که همیشه باهم بودیم با غرش توپخانه بیدار شدیم. من جلوتر از کوچك‌خان پرسیدم: غرش توپخانهٔ دوستان ما را می‌شنوید؟ او جواب مثبت داد و نماز صبح را آغاز کرده از من خواست که حداقل بخاطر ورود دوستانمان هم که شده دعا کنم. من پاسخ گفتم: هیچگاه تا به امروز دعا نکرده‌ام و بشما هم نصیحت می‌کنم که اگر مایلید با بلشویکها دوستی کنید، مذهب را بدور اندازید. کمی بعد «به ما خبر دادند که دستهٔ قزاق

موضع خود را در فومن ترك گفته است. ما چند نفر را قبلا برای محافظت به پسیخان فرستادیم و عازم فومن شدیم. نزدیکیهای صبح در فومن جلسهٔ وسیع کمیته را تشکیل دادیم. تا شروع جلسه ما با کوچك‌خان موفق شدیم به حمام برویم، زیرا چندین ماه بود که از این نعمت محروم بودیم. (چند ماه پیش از این ما می‌خواستیم در طاهرگوراب از چنین موقعیتی استفاده کنیم، ولی قزاقها مزاحم شدند و ما مجبور به فرار شدیم.) ما هیجان زیادی داشتیم و سرود می‌خواندیم و غیره ولی هر کدام از ما با افکار خود مشغول بود. می‌دیدم که کوچك‌خان در شك و تردید بزرگی فرو رفته است. خطاب به وی گفتم: می‌خواهید به شما بگویم به چه فکر می‌کنید؟ اما کوچك‌خان پیشنهاد را رد کرد و تمنا نمود که اگر هم می‌دانم چیزی نگویم و او را مدتی به حال خود بگذارم. ما هریك به خواندن سرود خود ادامه می‌دادیم. چون از حمام خارج شدیم، مردم زیادی را در بازار فومن دیدیم و میتینگی برگزار کردیم. اگرچه کوچك خان حضورداشت، ولی من نطق بزرگی علیه‌زورگوئی انگلیسیها و قزاقها، مزدور بودن دولت، وضع وخیم دهقانان و غیره ایراد ساختم. درضمن دربارهٔ اشخاصی که در زمان مساعد به سوی انقلاب آمده و در روزهای سخت آن را ترك می‌کنند سخن گفتم. سخنرانی را با بیان جملات زیر تمام کردم: باشد که با ورود بلشویکها که دولت روسیه را سرنگون ساخته و نعمات زندگی را به کارگران و دهقانان داده‌اند ما نیز تا تهران پیش رفته دولت شاه را سرنگون کرده و زمین را به دهقانان دهیم. زنده‌باد انقلابی که زمین به دهقانان می‌دهد. دهاقین باخرسندی هرچه بیشتر نطق را پذیرفتند؛ ما به جلسهٔ وسیع کمیته رفتیم. جلسه در باغ تشکیل شد. من اجازهٔ صحبت خواستم. وقتی به من اجازه داده شد گفتم: «من دربارهٔ گذشته، دربارهٔ رفتار رفقائی که ما را تنها گذاشتند، دربارهٔ خیانت حاجی‌احمدو غیره چیزی نخواهم‌گفت. امروز باید یگانگی داشته، متحد باشیم و با قلبی پاك و اعتقادی راسخ به حقانیت راهمان با بلشویکها به‌پیش رفته و تهران را فوراً به تصرف خود درآوریم. اگر این فرصت را که به بهترین نحوی مساعد است ازدست دهیم، خود و کشور را نابود خواهیم کرد. ما نباید اشتباهات سال‌های ۱۸ و ۱۹ را که در آن‌وقت فرصت را از دست

دادیم تکرار کنیم. اگر اکنون نیز فرصت را از دست دهیم، درقبال انقلابیون جهان مرتکب جنایت شده‌ایم. روی سخن من بـــا شخص کـــوچک‌خان است. از او به‌عنوان یك دوست تقاضا دارم افکـــار ناسیونالیستی خودراکنارگذاشته وبه‌حرف اطرافیان خود گوش‌نکند.» من پیشنهاد می‌کردم توجه خود را به گیلان متمرکز نکنیم، برعکس آماده شویم و هرچه زودتر به تهران حمله کنیم. من معتقد بودم که ما نباید خود را به یك استان محدود سازیم بلکه باید جنبش را بـه تمام کشور توسعه دهیم. من پیشنهاد کردم در رشت ۲۰۰ مجاهد و یك کمیتهٔ اجرائیه که می‌بایستی جمع‌آوری هزینه و سرکوبی مرتجعین و کارهای دیگر را عهده‌دار باشد بگذاریم و به هیچ‌وجـــه در رشت معطل نشویم، جائی که کوچك‌خان دائماً تحت‌تأثیر نیروهای ضدانقلاب بود. کوچك‌خان در صحبت خود موافقت نمود که سخنان من صحیح است. ولی لازم می‌دانست قبل از هـرگونه عملی بلشویکها را بهتر بشناسیم و سپس با آنها قراردادی دربارهٔ عملیات مشترك ببندیم. من به بستن قرارداد اعتراض می‌کردم زیرا معتقد بودم که ما دولت نبوده بلکه انقلابیونی هستیم که اول باید تهران را گرفته و بعد قرارداد ببندیم. من معتقد بودم که بستن قراردادها راه مستقیم‌پیدایش جدائی و اختلاف است.» همانجا، ج ۳، ص ۳۵۱ـ۳۴۸.

۲ـ بانو لاریساریسنر، روزنـــامـه‌نگار شوروی، یکی از شرکت‌کنندگان‌فعال درر‌ویدادهای انقلابی‌شوروی، درگزارش خود زیرعنوان «باکوـــانزلی»، ادعا کرده است: «نیروهای منظم انگلستان، هیجده‌هم مه ۱۹۲۰، بـــرای اولین بار در خـــاور زمین، در یك نبرد علنی شکست خوردند، عقب‌نشینی کردند و بزحمت و بطرز افتضاح‌آمیزی از خطر به اسارت درآمدن، نجات یافتند. نکتهٔ مهم اینست کـه این واقعه در ایران روی داد که به دام هرگونه قراردادهای اسارت‌بـــار افتاده، ویران گردیده و براثر اتحاد اجباری بـا انگلستان، تضعیف شده بود.»

لنین، ایران و ملل خاور، نوشتهٔ بوندارفسکی، ص ۳۹، تهران، ۱۳۶۱.

۳ـ «... یك نفر از صاحب‌منصبان هندی، وقتی کـه مـــی‌بیند بلشویکها در حسن‌رود پیاده می‌شوند و به او حکم می‌رسد که از آنها

جلوگیری ننماید، انتحار نمود. قبل از انتحار به رفقای خود چنین می‌گوید: من نمی‌توانم با چندین صد نفر سرباز و چندین عـــراده شصت تیر، اجازه دهم که دشمن در عقب قشون من پیاده شود. بعد از این واقعه شرف نظامی به من اجازه نمی‌دهد کـــه زنده بـــاشم.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**».

۴ــ «انگلیس‌ها قبل از شروع به تخلیهٔ انزلی، اتباع دنیکین را اعزام داشته بودند و در جواب سئوال امیرالبحر فلوت روس، اظهار داشتند: در مملکت ما و همچنین در مملکت ایران حق تحصن را مقدس می‌شمارند. در ایام حکومت تساری انقلابیون از روسیه فرار کرده، به انگلستان و یا به ایران می‌آمدند. دولت ایران با آن حالت ضعف خود و همچنین انگلیس آنها را به حمایت گرفته و تسلیم به حکومت مزبور نمی‌نمودند. آنارشیستها، کـــه در هیچ‌یك از ممالك دنیا حق سکنی نداشتند در انگلستان حق سکنی که سهل است حتی حق تبلیغ هم داشتند. البته به طریق اولی از اتباع دنیکین نگاهداری خواهند کرد.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۵ــ «غنائم‌ذیل علاوه بر۱۸کشتی‌جنگی‌و بازرگانی‌بدست قوای‌روس افتاد. ۵۰ عرادهٔ توپـــ ۲۰/۰۰۰گلولهٔ توپـــ۲۰ دستگاه‌بیسیم‌دریائی‌ــ ۳ دستگاه بیسیم صحرائی‌ــ ۶ دستگاه هواپیمای دریائی‌ــ ۴ دستگاه هواپیمای مسلح‌ــ ۸/۰۰۰ خروار پنبه‌ــ ۱۵۵۰ خروار خط (ریل) آهن‌ــ ۴۰ اطاق راه‌آهن‌ــ ۳۵۰ خروار عسل»

تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملك‌الشعراء بهـــار، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۴۵ و ۴۹.

۶ــ «مجاهدین نمایندگان میرزا کوچك، سید حبیب‌الله‌خـــان و میرصالح مظفرزاده، از جنگل وارد انزلی شده، به‌دیدن رؤسای کشتی و نمایندهٔ سویت روسیه رفتند... نمایندگان میرزا کوچك در منزل رئیس بلدیه سکنی گرفته، از تمام طبقات و دستجات پذیرائی نموده و به ایشان وعده و مژدهٔ آزادی ایران را می‌دادند. تمام اهالی انزلی در این هیجان شرکت داشتند و امیدوار به آزادی ایران بودند. حتی روحانیون و سرمایه‌داران، پی‌درپی از منزل رئیس بلدیه بـــه کشتی امیرالبحر، و از آنجا به منزل نمایندگان میرزا کوچك مـــی‌رفتند. انزلی در دست بلدیه و غازیان در تصرف روسها بود.» «یادداشتهای

ستارهٔ ایران»

۷ــ «از بادکوبه نمایندگان فرقهٔ عدالت وارد شده، آقـــایوف و جوادزاده، در کشتی مشغول به تبلیغات بودند، معلوم شد انزلی مرکز تبلیغات کمونیستی و از آنجا افکار و مقاصد خود را به طرف جنوب اشاعت خواهند داد. میرزا کوچك از ترس آنکه جوادزاده و آقایوف و یا رفقای ایشان رئیس انقلاب بشوند خود به انزلی رفت. میرزا کوچك از عدالتیها ترس داشت و می‌خواست که انقلاب ایـران ملـی باشد. ولی بعد از ملاقات با نمایندگان دولت سویت خودش هـــم سوسیالیست شد. اگر میرزا کوچك ریاست انقلاب را عهده‌دار نمی‌شد، مسلماً فرقهٔ عدالت شروع به انقلاب می‌کرد... ورود میرزا کوچك در انزلی فتح فوق‌العاده بود. هیجان اهالی زیادتر از هیجان روز ورود فلوت سرخ بود. تمام عمارتها با بیرقهای سرخ و بیرق ایران تزئین، اکثر کوچه‌ها و خیابانها که قرار بود میرزا کـــوچك از آنها عبور نماید با قالی مفروش، تمام اهالی در خیابانها و بـــامها جمع شده بودند. موزیك نظامی روس مترنم بود. هوراها و بوسها بی‌حد و عدد بودند و نطقهای زیاد بعمل آمد. میرزاکوچك در خانه رئیس بلدیـــه منزل کرد. اشخاص زیادی از هر طبقه برای تبریك گفتن پیش او می‌رفتند. خانه مسکونی مشارالیه را عده‌ای از اهالی احاطه کـــرده بودند. وقتی که او را از پنجره می‌دیدند، هورا می‌کشیدند. کشتیهای جنگی و تجارتی تماماً تزئین شده بود. عید بزرگی بود از برای اهالی انزلی و تمام طبقات در آن شرکت داشتند. اهالی معتقد بودند کـــه میرزاکوچك ایران را از نفوذ خارجی مستخلص کرده و از اغتشاشات جلوگیری خواهد نمود. خصوصاً تجار و سرمایه‌داران، از برای آسایش خود کمال همراهی را با میرزا کوچك داشتند. رئیس بلدیه، جلـــو افتاده و خود را یك نفر انقلابی سرخ معرفی می‌نمود... طبقات پست ازقبیل صیادها و حمالها، از نطقهای واردین خود را دارای سرمایه و خانه‌های قشنگ می‌دیدند. ولی‌امیدواری‌آنها نه‌از میرزاکوچك، بلکه از فرقهٔ عدالت بود. میرزا کوچك در روز ورود به ملاقات نمایندگان روسیه رفت و از دقیقه اول شروع به مذاکرات قرارداد نمود. بدون مذاکرهٔ زیادی میرزا کوچك راضی شد که دست بـه دست بلشویکها داده و در ایران انقلاب را شروع نماید. بعد از مذاکرات زیـــادی

راسکولنیکف وارژونیکیدزه، تلگرافاً به مسکو راپرت دادند که میرزا کوچك نظریات مسکو راجع به انقلاب در ایران را قبول نموده و میل تشکیل حکومت سویتی دارد.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۸ــ صبوری دیلمی و احسان‌الله‌خان، در خاطرات خود راجع به این قرارداد، هر کدام مطالبی بیان داشته‌اند که لازم است در اینجا به آنها اشاره شود:

«یوم دوشنبه صدنفر از تجار و کسبه و علمای رشت بـا درشکـه حرکت و در پسیخان به خدمت میرزاکوچك‌خان رسیدند و در جلوی عمارت پسیخان با میرزا کوچك‌خان به مذاکره پـــرداختند. میرزا کوچك‌خان به آنان اظهار داشت که امروز صلاح ما نیست که از روی دشمنی با قوای بلشویکها مقابله نمائیم مگر آنکه از راه مذاکره یا به‌وسیلهٔ دولت بتوانیم با بلشویکها کنار آمده و برای نگهداری‌گیلان و برقرای نظم اقدام نمائیم. غروب آنروز همگـی افرادی که از رشت آمده بودند، مراجعت کردند و میرزا کوچك‌خان کلیه صاحب‌منصبان خود را به حضور طلبیده و به مشورت پرداخت، میرزا گفت ما باید با بلشویکها متحد شویم. شما چه صلاح مـــی‌دانید؟ اقلیتی مخالفت کردند. ولی اکثریت رای به دوستی و اتحاد دادند. همان شبانه میرزا کوچك به اتفاق چند نفر به بندر انزلی حرکت کردند، افرادی که با میرزا کوچك‌خان بودند عبارتنداز: خالوقربان و کریم‌خان رشتی و قنبرخان کرد و احسان‌الله‌خان که پس از مبارزات وجنگـ وگریزهای گذشته دوباره خود را در جنگل به میرزا کوچك‌خان رسانیده بودند... میرزا کوچك‌خان در انزلی به‌پراخوت نظامی بلشویکها رفت و با تلفن در مسکو با لنین مذاکره نمود... بعد از قرارداد با موافقت لنین در مسکو قرار شد که کلیه قوای بلشویك عجالتاً در انزلی و غـــازیان متمرکز شوند. فقط سیصد نفر از قشون بلشویکها با مهارت جنگی لازم به فومن وارد و به همراه عدهٔ جنگل در حدود فومن الی پسیخان توقف نمایند. بعد از ورود بلشویکها به پسیخان، بنده بـه پسیخان رفتم و کلیه رؤسای قسمتهای جنگل را ملاقات کردم... میرزا کوچك خان بنده را احضار فرمودند و دستور دادند دیگر نباید بـــه رشت بروید و هر شغلی را که میل دارید انتخاب کنید تا بـا هم بمانیم. چون اطلاع داشتم که ایشان علاقهٔ زیادی به خدمت نظام ملی دارند

و خودم هم عشق زیادی به خدمت نظامی جنگل داشتم و زحمت زیادی در این راه کشیده بودم. عرض کردم «من یك نفر نظامی ملی می‌باشم که باید وظایف سربازی خود را در راه وطن عزیز ایفا نمایـــم.» فرماندهی عده‌ای نظامی را به من سپرده و دستور دادند کـه با سید ابراهیم‌خان که فرماندهٔ عدهٔ نظامیها بود همکاری نمایم و فرمودند در فکر ازدیاد عدهٔ نظامیان جنگل باشید تا به عدهٔ نظامیان افزوده شود. این ایام عدهٔ نظامیان جنگل هشتاد نفر بودند و بقیه تماماً غیر نظامی بوده و کل عـــدهٔ چهارصد نفر بـــوده است... فـــردا در پسیخان خـــدمت میرزا کـــوچك خان رسیدم. دیـــدم جلسه دارنـــد و خلوت کـــرده‌اند ولی چون مطلع شدند کـــه من در بیرون منتظر هستم اجازه دادند داخل شوم. دیدم حوزهٔ ایشان مرکب از بیست و دو نفر می‌باشد و کلنل فتحعلی‌خان و سلطان عبدالحسین‌خان با یك‌عدهٔ دیگر از صاحب‌منصبان نظامی ژاندارمری که چند ماه قبل از طرف دولت‌مأمور تشکیل‌ادارهٔ‌ژاندارمری‌رشت‌شده‌بودنددراین مذاکرات‌شرکت دارند... بعداز یکساعت‌ونیم‌جلسه تمام‌شد. هرکس که‌مسئول‌کاری‌بود به‌سوی کار خود رفت. میرزا کوچك‌خان با موهای پریشان وارد حیاط شد و جلوی عمارت پسیخان قدم می‌زد. مجدداً خدمت ایشان رفتم و عرض کردم چه‌روزی خیال حرکت به رشت را دارید؟ فـــرمـــودند «خداوند شاهد است هرگز راضی نیستم با اجانب و خارجیها درصدد ادارهٔ امور وطن و مملکت باشم. چه‌کنم قوای بلشویك به عزم جنگ با انگلیسیها وارد خاك ایران شده‌اند چون قوه و قدرت نداریم رسماً از ایشان جلوگیری نمائیم ناچاریم با ایشان دوستی کنیم شاید بـا دوستی ایشان به تمایلات خودمان موفق شویم.» این حـرف را کـــه شنیدم دانستم کار ما با قوای بلشویك خیلی پایدار نخواهد بـــود. سپس به من سفارش زیادی نمود که مبادا بـــه کسی اظهار نمائید. فقط هرچه می‌توانید از آشنایان خودتان را داخل در نظام کـــرده و اسلحه بدهید که روزی به درد ما خواهند خورد.»

نگاهی از درون به انقلاب مسلحانهٔجنگل، نوشتهٔ محمدحسن‌صبوری دیلمی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۵۰ تا ۱۵۴.

«چند روز بعد کوچك‌خان با چند تن از مجاهدین: اسداله درویش و دیگران، برای ملاقات با بلشویکها عازم انزلی شدند.

در انزلی، مردم از کوچک‌خان و همراهانش استقبال پرشوری نمودند. شهر کوچک انزلی با پرچمهای انقلابی و ملی تزئین شده بود و دکانهای بازار با چراغ و قالی تزئین شده بودند و غیره. قشرهای مختلف مردم که ورود بلشویکها را بخاطر نجات گیلان از شر انگلیسیها با شعف زیادی پذیرفته بودند به کوچک خان به خاطر اتحاد با بلشویکها خیرمقدم می‌گفتند. پس از مذاکرات کوچک‌خان و همراهانش به جنگل بازگشتند.

نتیجهٔ عمده‌ای که کوچک‌خان، از مذاکرات خود با روسها بدست آورده بود این بود که به پیشنهاد کوچک‌خان بلشویکهای روس موافقت کرده بودند در امور داخلی جنگلیها دخالت‌نکنند. درجلسه، کوچک‌خان گزارش داد که به عقیدهٔ او بلشویکها با هدف منحصر کمک به‌جنگلیها نیامده بلکه فقط برای نابود ساختن کاردهای سفید که به انزلی عقب نشستند و برای برقراری رابطه با دولت ایران آمده‌اند.

من از چنین گزارشی هیچ متعجب نشدم و گفتم که‌تمایل بلشویکها را که از جنگ میهنی فاتح بیرون آمده و دولت کارگران را تشکیل داده‌اند برای برقراری روابط صحیح با دولتهای دیگر کاملا طبیعی می‌شماریم. و اما من از طرح مسأله بدین‌شکل لزوم کوشش جنگلیها را برای تصرف تهران نتیجه‌گیری می‌کردم. من معتقد بودم بلشویکها که باید با دولت ایران قرارداد ببندند با خرسندی بیشتری آن را با دولت انقلابی خواهند بست.»

«خاطرات احسان‌الله‌خان» در: **اسناد تاریخی...**، بکوشش خسرو شاکری، ج ۳، چ ۲، تهران، علم، ص ۳۵۱.

متن قرارداد میرزا با بلشویکها، در زیر آورده می‌شود:

۱ــ عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره و ضبط اموال و الغاء مالکیت و منع تبلیغات.

۲ــ تأسیس جمهوری انقلابی موقتی.

۳ــ پس از ورود به طهران وتأسیس مجلس مبعوثان هر قسم حکومتی را که نمایندگان ملت پذیرفتند معمول شود.

۴ــ سپردن مقدرات انقلاب بدست این حکومت و عدم

مداخله روسها در آن.

۵ــ هیچ قشونی بدون تصویب و اجازه حکومت زاید برقوای موجوده (دو هزار نفر) از روسیه به ایران وارد نشود.

۶ــ مخارج این قشون عهدهٔ جمهوری ایران است.

۷ــ هرقدری مهمات واسلحه‌که ازبالشویکها خواستند در مقابل قیمت تسلیم شود. (دادن اسلحه را قبول کردند ولی گرفتن پول را رد نمودند).

۸ــ روسها امتعهٔ تجار ایرانی را که‌در بادکوبه‌ضبط نموده‌اند چون مال ایرانیان است تحویل این حکومت نمایند.

۹ــ برگزار نمودن کلیهٔ مؤسسات تجارتی روسیه در ایران به حکومت جمهوری.

به نقل از **قیام جنگل**، نوشتهٔ اسماعیل جنگلی، بکوشش اسماعیل رائین، ص ۱۳۹.

«میرزا کوچك از یك طرف در کشتی با نمایندگان روسیه برای شروع به انقلاب و تشکیل حکومت سویت، مذاکره نموده و از طرف دیگر در منزل رئیس بلدیه با تجار و سرمایه‌داران از برای حفظ ثروت وسرمایه آنها صلاح‌اندیشی می‌کرد. میرزاکوچك وهم‌مسلکانش از روز اول نفهمیدند که روسها چرابه ایران آمده و چه میل دارند و چه انقلابی در ایران خواهد شد. نه‌تنها میرزاکوچك وهم‌مسلکان وی، بلکه کلیهٔ اهالی گیلان و ایران نفهمیده، شاید امروز هم اساس و چگونگی آن را نمی‌دانند... میرزا کوچك می‌خواست انقلاب ایران درواقع (ناسیونالیست) و شهرت سوسیالیست را دارا باشد. طبیعی بود که نمی‌توانست به مقصد برسد... میرزا کوچك، علت عدم موفقیت خود را نفهمیده، چندین نفر ازبلشویکها و ایرانیها را مقصر می‌نمود. اگر میرزا کوچك از دقیقه اول می‌فهمید نتیجهٔ این انقلابات چه خواهد شد مسلماً دخالت نمی‌کرد. روسها روزهای اول با او قول دادند که ریاست انقلاب در دست او خواهد بود و عدالتیها جزتبلیغات عقاید سوسیالیستی، دخالت درکار انقلاب نخواهندنمود. تقریباً پانزده

روز هم به قول خود وفا نمودند. ولی‌بعدها مجبورشدند که مستقیماً ویا بـه توسط عدالتیها در کارهـای انقلاب دخـالت نماینـد.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۹ـ «شاید یك عده از ملاکین کل و یا روحانیون بزرگ، آن‌قدرها از آمدن بلشویکها، خوشحال نبودنـد. ولـی چـون انگلیسها می‌رفتند، آنها هم مثل سایر طبقات اظهـار شادی می‌نمودنـد.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۱۰ـ «بعد از حرکت نمایندگان میرزا کوچك به انزلی، مشار الیه به توسط نمایندهٔ خود مقیم رشت، مکتوبی به قنسول انگلیس ارسال داشت و چنین نوشته بود: اگر شما قوهٔ کافی ندارید که از بلشویکها جلوگیری نمائید، لازم است کـه از گیلان خـارج شده و اهالی این ایالت بدبخت ستمدیده را دوباره دچار صدمات و زحمات ننمائید.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۱۱ـ «بعد از قـرائت ایـن دو اعلان [اعلامیـهٔ چیچـریـن و قونسول انگلیس ـ ب. د.] اهالی ساکت شدند. ولـی هیجان میـرزا کوچك‌خان و هم‌مسلکانش زیادتر شد. وقتی که دیدند قشون انگلیس از انزلی مراجعت می‌نماید، نمایندگـان و آژانهای جنگل چیزهـای عجیب و غریب برای مردم حکـایت می‌کردنـد. می‌گفتند کـه یـك بلشویك، ده انگلیسی را معدوم کرده. انگلیسها از مقابل آنها فرار و صدها نفر اسیر شدند و سربازان هندی به رئیس قشون اطـاعت ننموده، برضد بلشویکها جنگـ ننمودند. انگلیسها اهالی انزلی را بکندن خندق وحمل قورخانه مجبور نمودند و آنهارا جلوی گلوله‌های بلشویکها فرستادند. از طرف اتبـاع سردار محیـی و دیگـران هم اینطور حکایات خیلی شنیده می‌شد. روسها از برای اهالی گیلان و خصوصاً اهالی رشت و انزلی و جنگلیها یك فرشتهٔ پاك بی‌غرضی شده بودند که آمده‌اند ایران را از چنگـ انگلیس نجات دهند. فتح بلشویکها، فتح ایران بشمار می‌رفت. اروپائیهائی که از انزلی فرار کرده بودند حکایت می‌کردند که انگلیسها، چندین کشتی جنگی را غرق نموده، چندین‌صد نفر را اسیـر کـرده و دوسه کشتی هم در تصرف آوردند. ولی هر دوطرف دروغ می‌گفتند. بدون جنگـ چگونه کشتی غرق شده و سرباز اسیر و مقتول می‌گردد... علت چه بود که

انگلیسها بدون جنگ انزلی را تخلیه نموده و به طرف منجیل حرکت کردند، با آنکه تقریباً سه‌هزار قشون منظم و مسلح و توپهای‌سنگین دورزن داشتند و در مقابل کشتیهای جنگی روس می‌توانستند مقاومت نمایند. خصوصاً که کشتیهای جنگی دنیکن در تحت فرماندهی آنها بود. بعضی از دوستان من، این عقب‌نشینی را به ضعف قوه انگلیسها تعبیر می‌کردند. ولی گمان می‌کنم که انگلیسها از دو حیث وحشت داشتند اولا، بادکوبه نزدیک به انزلی و قشون سرخ در آنجا متوقف بود. ثانیاً، میرزا کوچك می‌توانست از جنگل به بلشویکها راه داده، آنها را به طرف سیاه‌رود بیاورد و عقب قشون انگلیسها را کرفته و آنها را اسیر نماید. علی‌الحال، انگلیسها غازیان را تخلیه کرده و اهالی گیلان عقب‌نشینی انگلیسها را ضعف آنها شمردند. غیر از میرزا کوچك، کلیه طبقات اهالی رشت حتی ملاکین و روحانیون چه کتبا و چه شفاها به انگلیسها اظهار نمودند که از گیلان بروند. یك عده از اهالی نمایندگان خود را به انزلی نزدبلشویکها فرستاده، آنها را به رشت دعوت نمودند. حتی رئیس قزاق (کاپیتان بولاتسل) شخصاً به انزلی رفته با امیر البحر و نمایندهٔ دولت مرکزی روسیه مذاکرات بعمل آوردند. میرزا کوچك بعد از نزدیك شدن به شهر اعلانی انتشار داده، امنیت و آسایش اهالی را با شرافت‌خود تضمین کردند.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

متن اعلامیهٔ میرزا کوچك خان، چنین است:

عموم ایرانیان میدانند که از بدو قیام و تشکیل جمعیت جنگل الی کنون، نخستین نظریه که قبل از هرچیز مطمح نظر و با خطی جلی و برجسته، در سرلوحهٔ مرام آنان منقش بوده همان رفاهیت حال عموم هموطنان، تهیه موجبات سعادت و استقلال ایران و بالاخره رهائی یافتن از چنگال متعدیان نبوغ بشریت بوده! چنانچه زحمات و صدماتی را که برای نیل بدین مقصود متحمل گردیده و جانفشانیهائی را که در راه تحصیل این سعادت به معرض ظهور رسانیده‌اند بر تودهٔ اهالی مشهور و ذکرش از جمله توضیح واضحات خواهد بود.

اینك که در وضعیات جاریه مجدداً تغییراتی پیدا شده و محتمل است که در افکار عامه یك سلسله نگرانیها ایجاد کند، لازم دانست خاطر عموم اهالی را متذکر سازد که جمعیت جنگل همانطوری کـه بـرای رفاهیـت و سعادت ایرانیان تشکیل گردیده، برای تحصیل و تهیه موجبـات همین رفاهیت عمومی خود را وقف نموده است.

اهالی ازجریانات‌کنونی نباید خائف یا نگران باشند. لازم‌است مطمئن‌گردند که ازهرگونه مساعدت ومعاضدتی نسبت به آنان ذره‌ای فروگذار نخواهد گشت.

سلخ شهر شعبان ۱۳۳۸ ـ کوچك جنگلی

روزنامهٔ **رعد**، س ۱۱، ش ٤٦، ۷ جوزا ۱۲۹۹.

۱۲ـ «تصور می‌کنم که اگر مشارالیه بـه حالت وطنخواهـی و ملت‌پروری خود باقی مانده بود، به این مقصود نائل می‌شد. مامعتقد بودیم که اگر میرزا کوچك به حالت وطنخواهی مانده، با قوه دولت سویتی انزلی مربوط می‌شد، زودتر می‌توانست به مقصود برسد تا آنکه لوای سرخ را بلند کرده و تشکیل جمهـوریت سویتی را اعلام نماید.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۱۳ـ «از تلگراف فوق معلوم می‌شود که معاون کمیسر خارجی روسیه از میرزا کوچك و دیگران بهتر می‌فهمید که چه اقداماتی در ایران باید بنماید. اهالی ایـران در آن وقت دو مقصد داشتند، بیرون کردن انگلیسها و باز کردن مجلس. راسکولنیکف این مسئله را نفهمیده و میرزا کوچك هم نتوانست به او بفهماند. ولی یك نفر انقلابی حقیقی که در مسکو بود، این مسئله را خوب فهمیده و به آنها دستورالعمل می‌داد. هرچند کاراخان خوب پیش‌بینی نموده و به نمایندگان سویت در انزلی حکم می‌کرد که دمکراتهای ایران را با میرزا کوچك و عدالتیها متحد نماید. ولی راسکولنیکف وارژو ـ نیکیدزه برضد عقیده وی بوده و از برای دستورالعمل، رجوع بـه کمیسر جنگ رفیق تروتسکی نمودند. میرزا کوچك هم عقیده داشت که دمکراتها و عدالتیها، در کارهای انقلاب دخالت ننمایند واز روز اول بین کاراخان و میرزا کوچك در تشکیل کمیتهٔ انقلابی مخالفت حاصل شد. میرزا کوچك حل مسائل عمده را محول به بعد از تصرف

طهران می‌نمود ولی نمایندگان مسکو، لازم می‌دانستند که مسائل همان ساعت در کشتی جنگی حل شود.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۱۴ــ «از تلگراف رفیق تروتسکی معلوم می‌شود که در مدت سه روزه نظریات سیاسی دولت مسکو بکلی تغییر نموده. چند روز قبل، کاراخان اعلان می‌کرد که بزودی تشکیلات سویتی داده شود. معلوم می‌شود مسکو در مذاکرات خود درلندن بادولت انگلیس چیزی فهمیده بود که سفارش می‌کرد که به انگلیسها بفهمانید که روسیه خیال حمله به آنها در شرق و خصوصاً در ایران را ندارد. برطبق حکم تروتسکی، راسکولنیکف انزلی را که در تصرف قشون سرخ بود، تحویل میرزا کوچك نمود و نمایندگان جنگل فوراً حکومت و رؤسای دیگر دوائر دولتی مثل کارگذار، رئیس مالیه و غیره از انزلی خارج و به رشت فرستادند که از آنجا به طهران حرکت نمایند. راه بین رشت و طهران باز بودو اشخاصی که میل حرکت به طرف طهران داشتند، آزادانه عازم می‌شدند.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

توضیحات فصل سوم

۱ــ «والی دوباره به میرزا کوچك پیشنهاد کرد که بزودی وارد رشت شود ولی او در جواب اظهار داشت که تا از طرف اهالی شهر دعوت نشوم، از پسیخان حرکت نخواهم نمود.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۲ــ در مورد سرنوشت گائوك به پیوستها: «سرانجام سران انقلاب روسیه» رجوع شود.

۳ــ احسان‌الله خان پس از قیام ژاندارمها، به گیلان نیامد. وی بعد از آن واقعه، به تهران رفت، با کمك عده‌ای «کمیته مجازات» را تشکیل داد و در پی انحلال و سرکوب آن کمیته، به قیام جنگل پیوست.

«احسان‌الله خان مرد بسیار رشید و جنگجو و بی‌باك بود. او در تجاوزات قشون باراتف به ایران با مجاهدین و ژاندارمهائی که بر علیه این تجاوز می‌جنگیدند، مدتها همکاری و رشادتها بخرج داده تا حدود کرمانشاه قدم به قدم در جنگها شرکت و عقب‌نشینی کرد. پس از این جنگها هنگامیکه قوای ملی شکست خورده و عده‌ای به بغداد مهاجرت کردند، او به طهران بازگشت و به تشکیل‌کمیته مجازات با کمك عده‌ای دیگر از میهن‌پرستان حقیقی پرداخت و چند نفر از خائنین معروف را ترور کردند. پس از فاش شدن کمیته، او زندانی شد و بالاخره در ۲۶ تیرماه ۱۲۹۶ از زندان آزاد شد وراه‌مازندران پیش گرفته به میرزا کوچك خان پیوست و در تمام مراحل همراه میرزاکوچك‌خان بود و درتمام جنگهای حزب جنگل با قشون انگلیس و دولت انگلوفیل ایران شرکت داشته.» ع. منشور گرکانی، **سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶**، تهران، ۱۳۲۶، ص ۴۳.

۴ــ «عده‌ای از قشون انگلیس به سرکردگی سرژان سید اسداله که پسر یك گیلانی بود و به هند مهاجرت نموده و زن هندی اختیار کرده بود، فراراً در جنگل پیش میرزا کوچك‌خان رفته و داخل قشون وی شده بود. چند نفر از آنها را در پسیخان ملاقات کرده و پرسیدم چرا با قشون انگلیس نرفتید؟ جواب گفتند که در قشون میرزا کوچك با مساعدت بلشویکها، باید برای وطن خود هندوستان جنگ‌نمائیم و خود را فدا سازیم.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۵ــ «کوچك خان، من و چند رفیق دیگر عازم پسیخان شدیم. به محض ورود به پسیخان، ما به حاکم گیلان احمد خان و همرکابانش، نمایندگان تجار، اربابان و روحانیون برخوردیم. همهٔ آنها از کوچك خان تقاضا داشتند به رشت بازگردد. من متوجه شدم که به غیر از مذاکرات علنی، آنان با کوچك‌خان دائماً مخفیانه صحبت می‌کنند. آنها او را علیه بلشویکها تحریك می‌کردند و به‌او اطمینان می‌دادند که بلشویکها قانون‌شکن، دزد و غارتگرند. هنگام شب ما، با کوچك خان به نزدیکترین ده نقل‌مکان کردیم. رضا خواجوی که با ما ازسال ۱۹۱۸ به‌عنوان حاکم لاهیجان همکاری می‌کرد (و زمانی در شهسوار توقیف شده بود) بایك رفیق دیگر به‌عنوان نمایندهٔ تهران باپیشنهاد حملهٔ فوری به تهران پیش ما آمد. رضا خواجوی گزارش داد که وضعیت تهران برای انقلابیون بسیار مساعد است و زمینه برای عملیات انقلابی بخاطر قرارداد ایران و انگلیس و عملیات وثوق‌الدوله آماده شده است. در ده، من و کوچك‌خان‌تنها مانده و دربارهٔ کارها بحث می‌کردیم. من پافشاری می‌کردم که کوچك‌خان علیرغم وعده‌هایش به نمایندگان رشت، به این شهر نرود. من به او می‌گفتم سخن‌چینی این اشخاص را دربارهٔ بلشویکها نشنود. بیاد او می‌آوردم که اینها همان اشخاصی بودند که زمانی که ما در جنگل بودیم، علیه ما با همین کلمات قانون‌شکن، دزد و غارتگر تبلیغ می‌کردند. من پیشنهاد می‌کردم فوراً از اسلحه‌هائی که داریم برای توزیع بین‌مردم استفاده کرده و با ارتباط نزدیك با بلشویکها به طرف تهران حرکت کنیم.

تمام شب به صحبت گذشت و بالاخره کوچك خان اظهار کرد که باید به رشت رفت و در محل وضع را بررسی کرده، در آنجا برای

حمله به تهران آماده شد. من به خواب رفتم. صبح ما با قشون خود از پسیخان بسوی آیینك حرکت کردیم. هنگامی که ما به آیینك رسیدیم انبوه مردم که از رشت به استقبال آمده بودند ما را ملاقات کردند.

ما عازم رشت شدیم. حرکت را کوچك‌خان و من و قشون را خالو قربان و حسن‌خان رهبری می‌کردند. حرکت ما به طرف رشت پیروزی کامل بود. جمعیت دو طرف جاده ایستاده بود و با فریادهای «زنده‌باد کوچك‌خان»، «زنده‌باد انزلی» به ما خیرمقدم می‌گفتند. برای ما مرتب کف می‌زدند و زنها به مجاهدین گل پرتاب می‌کردند.

چنین تظاهراتی را رشت هیچ‌وقت تا آن‌روز به خود ندیده بود. ما وارد شهر شدیم و درمیدان مرکزی‌شهر، سبزه‌میدان، توقف‌کردیم. میدان مملو از جمعیت بود. در گوشهٔ میدان، چند افسر قزاق ایستاده و مراقب عملیات ما بودند. کوچك‌خان از من تقاضا کرد میتینگ تشکیل دهم. من میتینگ را با بیان تبریك از طرف ارتش انقلابی به فقرای ایران و تمام گیلان گشودم. سپس پیشنهاد کردم که به احترام رفقائی که در نبرد علیه امپریالیستها و قزاقان شاه و یا در زندانهای شاه کشته شده‌اند و در میدانهای شهر به دار آویخته شده‌اند، سکوت کنیم. در اینجا این شعر را خواندم:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند

مقصودم این بود که اکنون زمان انتقام فرا رسیده. در این‌نطق پیشنهاد کردم برای حمله به تهران، این مرکز ظلم به ملت، استبداد و محرومیت مردم، این مرکز نفوذ روسهای سفید و انگلیسها که دولت ما خود را به آنها فروخته، این مرکزی که در زندانهای آن رفقای ما را نگهداشته‌اند، آماده شویم. من اطمینان خاطر دادم که همراه بلشویکهای روس، که ارتششان از کارگران و دهقانان تشکیل شده و تزاریسم ۳۳۵ سالهٔ ظالم و سیاه را سرنگون کرده، شانه به شانه خواهیم دشمنی که از نزدیکی ما جلوگیری می‌کرد پیش رفته، فاتح خواهیم‌شد. من باشعار: «زنده‌باد ارتش‌سرخ، زنده‌باد انقلابیون سرخ و رهبر آنان لنین» سخنانم را خاتمه دادم. سپس کوچك خان

صحبت کرد و نطق کوتاهی علیه دولت و انگلیسها نمود و به مردم گیلان آغاز انقلاب را تبریک‌گفت. او کوتاه صحبت‌کرد چون سخنران نبود و دوست نداشت نطقهای طولانی کند. در این میتینگ، تشکیل جمهوری شوروی که به اسم جمهوری گیلان در تاریخ وارد شده، اعلام شد.

در همانجا تلگرام بعدی نوشته و فرستاده شد.

«توسط رفیق لنین: ر. س. ف. س. ر[۵]

موفقیت‌های درخشان شما را در غلبه بر دشمنان نظام سوسیالیستی به شما و تمام رفقای شما تبریک می‌گوییم. ما انقلابیون ایران نیز در مبارزهٔ طولانی علیه ظالمین منفور و امپریالیستی انگلیسی و ایرانی مدتها دل به این امید بسته بودیم. حال، برای ما زمان سعادتمند اعلام جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که مدتها انتظارش را می‌کشیدیم فرا رسیده و آن را در برابر همهٔ جهان‌اعلام می‌کنیم. لازم می‌دانیم توجه شما را به این مسأله معطوف داریم که عدهٔ زیادی جنایتکار که تحت حمایت قشون انگلیس هستند یعنی ستمگران ایرانی، تاجران و دیپلماتهای انگلیسی در خاک ایران هستند. تا زمانی که این دشمنان ملت در خاک ایران می‌باشند، مانع برقراری نظام عادلانهٔ تمام کشور خواهند بود. به نام بشریت و برابری همهٔ خلقها، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایرانی از شما و تمام سوسیالیستهای انترناسیونال سوم تقاضا دارد با آزادی ما و تمام ملل ضعیف و ستمدیدهٔ دیگر از یوغ منفور ستمگران انگلیسی و ایرانی کمک نمائید. با در نظر گرفتن اتحاد برادرانه و وحدت کامل فکری که از هم‌اکنون بین ما برقرار است، ما از ملت آزاد روسیه انتظارکمک داریم، کمکی‌که‌ممکن‌است برای‌تحکیم جمهوری‌سوسیالیستی شوروی ایران ضروری گردد. با اعتقاد راسخ به این اصل که تمام ملل آزاد شده از یوغ سرمایه باید در یک اتحاد برادرانه متحد شوند، از شما تقاضا داریم احساسات قلبی ملت ایران را که از هرگونه یوغی آزاد شده‌اند در این اتحاد برادرانه محسوب دارید، باشد که با

۵ــ ر. س. ف. س. ر، در زبان روسی حروف اول جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه است. (خسرو شاکری)

این اتحاد انقلاب مقدسمان را به پیروزی نهائی رسانیم.

اطمینان راسخ داریم که بزودی تمام دنیا با یگانه نظام ایده‌آل انترناسیونال سوم اداره خواهد شد.

رئیس جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که در شهر رشت اعلام شده، میرزا کوچك خان.»

پس از میتینگ ما با قوا به محلهائی که قبلا برای‌ما تعیین شده بود رفتیم. خروج از میدان و طول راه نیز پیروزی دائمی بود. جمعیت به اشکال مختلف وفاداری خود را به انقلاب ابراز می‌کرد و می‌توان اطمینان داشت که با پشتیبانی مردم، عمل تاریخی انقلاب را موفقانه انجام خواهیم داد. متأسفانه از همان روزهای اول ما وقت ذیقیمت را از دست دادیم. در محلی که ستاد دولت در آن بود، مهمانی می‌شد و مردم از طبقات مختلف برای تبریك گفتن به‌مناسبت اعلام جمهوری به آنجا می‌آمدند. این کارها عملیاتی را که‌می‌بایست استحکام جمهوری را تأمین نمایند به تأخیر می‌انداخت واین‌مطلب بعداً اثر خودرا نشان‌داد». **اسناد تاریخی**، ج سوم، خاطرات‌احسان‌الله‌خان، ص ۳۵۵ تا ۳۵۲.

«در این موقع دسته دسته از اهالی شهر، علما، اعیان، تجار و کسبه به پسیخان می‌آمدند و از میرزا کوچك‌خان دعوت می‌شد که به رشت بیایند زیرا از شش سال پیش که میرزا به جنگل رفته، به رشت نیامده است. مردم گیلان خصوصاً اهالی رشت شوق زیارت و ملاقات ایشان را داشتند و هر روز عده زیادی زن و مرد به «عینك» و «اتکا» می‌آمدند تا شاید میرزا کوچك خان را ببینند. میرزا در فکر تأمین کسری لوازم بود، زیرا از سال گذشته که عقب‌نشینی و پراکندگی و فرار افراد پیش آمد تا حال اداره مستقلی وجود نداشته و کلیه اثاثیه افراد جنگل از بین رفته است و در این ضمن مشغول نگهداری و پذیرائی سیصد نفر سرباز بلشویك هم در فومن می‌باشد. انگلیسیها کاملا گیلان را تخلیه‌کرده و در «بالابالای» منجیل سنگربندی نموده و توقف دارند. ولی اهالی شهر نهایت در وحشتند و هر روز از میرزا احمد خان حاکم رشت،کسب تکلیف می‌کنند. از طرفی قوای نظامی دولت که قزاق است قادر به جلوگیری چیزی نیست و اقدامی هم نمی‌کند. افراد ژاندارمری هم که خود را

در حمایت میرزا کوچك خان می‌بینند، انتظار دستور از او را دارند وکلیه ادارات دولتی نیز در رشت بلاتکلیف ودرحال بحران می‌باشند. روی این اصل، فشار اهالی برای حرکت میرزا کوچك خان به رشت لحظه به لحظه بیشتر می‌شد تا اینکه از طرف جنگل به اهالی ابلاغ شد که خاطرجمع باشید، ما در این دوروزه به شهر وارد می‌شویم. در روز چهارده رمضان ۱۳۳۸، میرزا کوچك‌خان دستور حرکت به رشت را صادر کردند وقوای بلشویك را که درفومن منزل داده بودند به پسیخان احضار نمودند و ازکلیه مجاهدین نظامی وغیرنظامی سان دیدند، دسته موزیك در جلو قرار داشت با یك بیرق بزرگ سرخ که علامت بلشویك بود. در پشت دسته موزیك، یك قسمت ازنظامیان جنگل و در پشت این دسته نفرات ارتش بلشویك قرار داشتند که تمام چهار به چهار و با قدمهای منظم نظامی حرکت می‌کردند. میرزا کوچك‌خان توسط عده‌ای از جوانان صمیمی و غیور که مسلح به تفنگهای پنج‌تیر بودند و در چپ و راست میرزا قرار داشتند، احاطه و در حرکت بود و به فاصلهٔ بیست قدم دورتر نفرات پیاده غیرنظامی جنگل و در پشت سر آنها عده‌ای سواره‌نظام، تفنگ بدوش حرکت می‌کردند و در حالیکه سرود ملی می‌خواندند به عینك رسیدیم و نیم ساعت راحت‌باش کردیم. بعد از نیم ساعت دستور حرکت داده شد و من با دسته نظامی خود در جلوی میرزا کوچك خان بودم و به حالت اول حرکت کردیم. به پرت‌چمارسرا رسیدیم، آن‌چنان اجتماعی از زن و مرد و بزرگ و کوچك، سادات و علماء اعیان، تجار و کسبه به استقبال آمده بودند که امکان راه رفتن و عبور از جاده اصلی ممکن نبود. ناچار شدیم عده‌ای از نظامیان را پیش قراول حرکت دهیم تا نظم جمعیت را برای عبور ستون در حال حرکت فراهم نمایند. با زحمت زیاد داخل شهر رشت شدیم. بیشتر مردم در طبقات بالای خانه‌ها ایستاده و طبقهای گل در دست داشتند و همین که میرزا کوچك‌خان را می‌دیدند، گلها را بر سر ایشان می‌ریختند. بطوری که کلیه عده در گل قرار گرفته بودند. نمی‌توانم این صحنه را آنطورکه باید و شاید شرح بدهم. فقط عرض می‌کنم که در تاریخ ایران چنین صحنه‌ای را کسی به‌یاد ندارد. از بازار چمارسرا گذشته به سبزه‌میدان وارد شدیم. در اینجا مردم میرزا کوچك خان را روی

دست بلند کرده و زیارت می‌کردند. بصورتی که امکان نداشت ایشان را از دست اهالی گرفت. بعد از چند ساعت با زحمات زیاد، میرزا کوچك خان را به کلاه‌فرنگی سبزه‌میدان رساندیم. تمامی شیوخ رشت در داخل کلاه‌فرنگی به انتظار بودند. تعداد زیادی هم در باغ سبزه‌میدان ایستاده بودند. از زیادی جمعیت کسی نمی‌توانست قدم‌بردارد. کاژانف، رئیس قوای بلشویك در ایران بود، نطقی به زبان روسی راجع به اتحاد آزادیخواهان روس و ایران، ایراد نمود. بعد از کاژانف، احسان‌الله خان، نطق غرائی کرد و بعداً خود میرزا کوچك خان نطق مفصلی ایراد نمود که تمام اهالی رشت به شدت دست می‌زدند و هورا می‌کشیدند. پس از اتمام نطق، با زحمات زیاد از میان مردم عبور نموده و به خانه سردار همایون وارد شدیم ومیرزا کوچك‌خان در این منزل اقامت نمود و افراد دیگر نیز درنقاط مختلف شهر منزل نمودند. بعد از آن که اهالی تا اندازه‌ای متفرق شدند، قسمت نظامی‌را حرکت داده و درباغ رضاف منزل کردیم. چندروزی در رشت بودیم و باقی قوای بلشویك که در انزلی مستقر شده بودند، به رشت احضار و به ایشان منزل داده شد. ولی بدون دستور میرزا کوچك‌خان، در هیچ امری مداخله نمی‌کردند.» **نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل**، محمد حسن صبوری دیلمی، ص ۱۵۷ـ۱۵۴.

«فردای آنروز تمام اهالی شهر به استقبال آنها که رو به شهر می‌آمدند، رفتند. اشتری و سایر رؤسای ادارات را هم با خود تا یك فرسنگی به استقبال رفته، ولی من نرفتم و در تمام طول راه که از مسافتی همه پیاده می‌آمدند نطقهای آتشین برضد احمدشاه و وثوق‌الدوله، از طرف مجاهدین می‌شد و بعد از ورود به شهر، در سبزه میدان منبری گذاشتند و تابلوئی بالای آن نصب کرده بودند. صورت احمدشاه را که مانند گربه از سوراخی بطرف دریای جنوب فرار می‌کند، کشیده و میرزا کوچك‌خان با هیکل رسا (واقعاً هیکل او رسا بود)، قامت بلند باتناسبی داشت ... پشت سر او ایستاده و با لگد او را به طرف سوراخ می‌راند.» «یادداشتهای صدرالاشراف» **وحید هفتگی**، ۱۶ و ۲۳ تیرماه ۴۸.

۶ـ یقیکیان در «سرانجام سران انقلاب روسیه»، این مطلب را بصورت دیگری بیان می‌کند.

توضیحات فصل چهارم

۱ــ «یك نفر از آرتیستهای روس، به خیال تشکیل نظمیهٔ سرخ می‌افتد. چند نفر از افراد پلیس انگلیس را درعمارتی جمع می‌نماید، ولی چند ساعت دیگر به حکم امیرالبحر، نظمیه سرخ تعطیل و منحل می‌شود.» «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۲ــ «عدالتیها (کمونیستهای ایران)... بنای مدرسه ارامنه را تصرف کرده، در سالون بزرگ آن هر روز مجلس موزیك ترتیبداده و اهالی را به دخول در فرقهٔ عدالت دعوت می‌نمودند. در سواحل دریا میتینگ می‌دادند. زورقچیها، صیادان و حمالها روز به روز زیادتر در فرقهٔ عدالت داخل می‌شدند. عدالتیها در نطقهای خودشان برضد تسلط سرمایه‌داران‌وخوانین بوده واسباب‌وحشت سرمایه‌داران انزلی را فراهم می‌نمودند... عدالتیها میتینگ وتبلیغات را کافی ندانسته، شروع به مسلح کردن دستجات کارگران و ملاحین نمودند. عدهٔ آنها چندروزه به سیصد نفر رسید». «یادداشتهای **ستارهٔ ایران**»

۳ــ «انگلیسها که چند روز قبل، در نظر تجار و سرمایه‌داران مانند دیو بودند، حالیه فرشته به‌نظر می‌آمدند. تجار و سرمایه‌داران از انزلی فرار می‌نمودند. حتی یك نفر از آنها در رشت نزد قنسول انگلیس رفته از او تقاضا نموده بود که اگر ممکن است قشون خود را به انزلی عودت داده، تجار و اهالی را از فشار ظلم روسها نجات دهند. ولی معلوم بود که انگلیسها پس ازآنکه انزلی را تخلیه نمودند دیگر نمی‌توانستند به آنجا مراجعت‌نمایند... تجار و سرمایه‌داران با نمایندگان میرزا کوچك هم‌عقیده شده و در انزلی شروع به تشکیل دستجات مسلح نمودند. ریاست این دستجات با حاجی محمد خان نامی بود که نکراسوف در زمان خود، او را رئیس نظمیه انزلی نموده و بعد در تأسیسات قشونی باراتف، شرکت داشت. مشارالیه یك

مساواتچی بادکوبه بود. تجار و سرمایه‌داران بعد از تشکیلات فوق به اضطراب افتادند و حق هم داشتند. زیرا در شهر چندین دسته مخالف تشکیل شده و ممکن بود با یکدیگر زدو خورد نموده، جان و مال اهالی به مخاطره افتد و اگر قشون روس در انزلی نبود، مسلماً دستجات عدالتیها وتجار و سرمایه‌داران بایکدیگرمصادمه‌می‌نمودند... روسها متعهد شدند که دستجات عدالتیها را خلع‌سلاح نمایند. میرزا کوچك هم قول داد که دستجات مسلح تجار و سرمایه‌داران را خلع سلاح نموده و تنها مجاهدین در انزلی متوقف باشند.» «یادداشتهای ستارهٔ ایران»

۴ــ رکن‌الدین مختار، در سال ۱۲۶۶ خورشیدی بدنیا آمد. بعدها در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بجای سرلشکر آیرم، به ریاست شهربانی منصوب گردید و تا سال ۱۳۲۰، این مقام را داشت. در سال ۱۳۲۱ به جرم جنایتهای بسیاری که در دوران رضاخان مرتکب شده بود،به هشت سال زندان محکوم گردید و بعد در سال ۱۳۲۶ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. درسال ۱۳۵۰در سن۸۴ سالگی،در تهران‌درگذشت. برای تفصیل بیشتر، به **شرح حال رجال ایران**، نوشته مهدی بامداد، ج ۶، ص ۱۰۹ــ۱۰۸ رجوع کنید.

۵ــ فتحعلی‌خان، قبل از اینکه ریاست ژاندارمری گیلان را عهده‌دار شود، سمت‌فرماندهی ژاندارمری‌سمنان را داشت ودر همین زمان بود که عده‌ای از جنگلیهای تسلیم‌شده را به آنجا تبعید می‌کنند. برای آگاهی از چگونگی تبعید آنها، به کتاب **نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل**، مراجعه کنید.

توضیحات فصل پنجم

۱ــ محمد باقر گلبرگ عضو انجمن فرهنگ رشت دربارهٔ این انجمن چنین توضیح می‌دهد: «این جمعیت در سال ۱۲۹۵ [شمسی] بهمت آقای حسین جودت دبیر ریاضیات مدرسه احمدیه و کوشش جمعی از جوانان روشنفکر گیلان تشکیل گردید. با تشکیلات منظم و مرتب خود آثار برجسته‌ای از خود بیادگار گذاشت که در تاریخ ایران خصوصاً گیلان برای همیشه باقی خواهد ماند. در تشکیلات داخلی این جمعیت نکات برجسته‌ای به‌چشم می‌خورد که نظیر آن در سایر مجامع علمی و هنری گیلان دیده نشد. از تأسیسات آن یکی کتابخانه است که متجاوز از چند هزار کتب علمی و تاریخی و هنری و غیره وجود داشت که مورد استفاده فرهنگیان و دانش‌آموزان و نویسندگان قرار می‌گرفت. دیگر از تأسیسات آن جمعیت کلاس اکابر است که شبها برای نوآموزان اکابر بوسیله عده‌ای داوطلب از افراد جمعیت تدریس می‌گردید. و نیز مجله فرهنگی ماهانه [فرهنگ] که‌تشکیلات آن بوسیله افراد برجسته‌ای اداره می‌شد. نویسندگان مشهوری مانند سعید نفیسی و نصراله فلسفی و نویسندگان خوش‌ذوق گیلانی مانند مظفرزاده، آقای ابراهیم فخرائی در آن شرکت داشتند و با مقالات و ترجمه و تألیفات خود خوانندگان مجله را بهره‌مند می‌ساختند. دایره وسیع نمایشها که بوسیله افراد هنری نمایشات فکاهی، اخلاقی و اجتماعی بمعرض نمایش گذاشته می‌شد که عموماً در توسعه فرهنگ و هنر مؤثر بود و کمك شایانی می‌نمود. اکثر نمایشها و پیسهای معروف مولیر و سایر نویسندگان مشهور خارجی بود که بزبان‌پارسی ترجمه و بمعرض نمایش گذاشته می‌شد و از این راه درآمدی حاصل می‌کردند که کسر بودجه و مؤسسات را تأمین می‌کرد... این جمعیت علاوه بردرآمد نمایش با پرداخت کمك ماهیانه توانست چندین سال

متوالی بدون جزئی کمك از خارج خود را اداره کنند. متاسفانه یـــا بدبختانه، پراکندگی افراد و عدم استطاعت مالـــی در اواخر سال ۱۳۱۰ آنرا به حال تعطیل درآورد و دیگر نتوانست از خود فعالیتی بروز دهد.»

یادبودهای انقلاب گیلان و تـــاریخچهٔ جمعیت فـــرهنگ رشت، گردآورنده حسین جودت، ص ۱۹ـ۱۸.

«در اثر فعالیت این جمعیت بین بانوان، عده‌ای از بانوان گیلان به تشکیل «جمعیت سعادت نسوان» مبادرت ورزیدند و برای بیداری زنان و دوشیزگان دست به تشکیل مدرسهٔ «سعادت» و مجلهٔ **پیك سعادت** زدند. مجمع فرهنگـ در خارج از گیلان مورد حمایت و پشتیبانـــی اشخاص و احزاب واقع گردید. جرائد تهران مخصوصاً «طوفـــان» برهبری فرخی یزدی و سایر آزادیخواهان دیگر از این جمعیت‌حمایت می‌کردند. حسین ضیاء از طرف حزب عدالت و حیدرخان عمواوغلی الهام‌دهندهٔ مجمع فرهنگـ بودند.» خاطرات اردشیر آوانسیان و رضا روستا، **دنیا**، س‌ششم، دوره دوم، ش‌سوم، پائیز ۱۳٤٤، ص ۸۱و۸۳.

این جمعیت به‌نوبهٔ خود الهام‌دهندهٔ انجمن «فرهخت» انـــزلی و «پرورش» قزوین بود. از رهبران و فعالان انجمن فرهنگـ رشت، می‌توان این افراد را نام برد: حسین نیکروان (روحی کرمانی)، علی کباری، کریم کشاورز، رضا روستا، اردشیر آوانسیان.

۲ـ «اعلان جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان کار درستی نبود. بدیهی است که برای تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی، احتیاج به یك انقلاب پرولتاریائی بود که بتواند طبقات بهره‌کش را براندازد و مناسبات تولید را از بن دگرگون سازد. در جمهوری سوسیالیستی می‌بایست ضمن الغای مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی برثروتها و سرمایه کشور اعلام و عملی می‌گردید. البته بشرطی که‌هژمونی طبقهٔ کارگر تحقق می‌یافت و حاکمیت کارگران و دهقانان ممکن می‌شد و بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا در کشور برقرار می‌گردید. بنابراین افتادن حکومت به دست جنگلیها را نمی‌بـایست انقلاب سوسیالیستی می‌پنداشتند؛ زیرا که در این جنبش از هژمونی پرولتاریا خبری‌نبود، درحقیقت هم پرولتاریای صنعتی در ایران بسیار ضعیف بود. اما این

بدان معنی نیست که تشکیل جمهوری شوروی در گیلان بجهت ضعف پرولتاریای صنعتی در آنجا، کاملا امکان‌ناپذیر بوده است. تشکیل حاکمیت شوروی در کشورهائی نیز که از بابت صنایع پیشرفته نباشند، ممکن است... در ایران نه حاکمیت شوروی سوسیالیستی، بلکه حاکمیت شوروی می‌توانست تشکیل یابد. لیکن یکی از موانع عمده بر سر راه تشکیل جمهوری شوروی در گیلان عبارت از آن بود که در رأس جمهوری اعلام شده، میرزا کوچک‌خان و همفکران او قرار گرفته بودند که از اصل «مالکیت خصوصی مقدس است» دفاع می‌کردند.»

پیدایش حزب کمونیست ایران، تا. ابراهیموف (تقی‌شاهین)، ترجمه ر. رادنیا، تهران، گونش، ۱۳۶۰، ص ۱۸٤.

۳ - «محمود رضا طلوع فرزند حاج‌آقا رضا مجتهد... در سال ۱۲٦۷ خورشیدی در شهر رشت پا به عرصهٔ وجود گذاشت. بعد از تحصیلات دورهٔ کودکی و علوم متداول آنروز، در اوایل مشروطیت که مقارن با آغاز جوانی وی بوده و مشروطه‌خواهان به‌وسیلهٔ روسهای تزاری در ایران دستگیر و اعدام می‌شدند، وی جلای وطن گزید و به اروپا رهسپار شد و مدتی در فرانسه و سوئیس و آلمان واطریش بسر برد و به تحصیل و مطالعه پرداخت. در اوایل جنگ بین‌المللی (۱۹۱۸ـ۱۹۱٤) به ایران مراجعه کرد. و از قضا آن زمان مصادف با واقعهٔ جنگل گردید و به صف احرار آن دوره پیوست و ازهمکاران صمیمی مرحوم کوچک‌خان گردید. پس از خاتمه جنگل، موفق به اخذ امتیاز روزنامه‌ای بنام **طلوع** شد و علت معروفیت وی به طلوع بهمین مناسبت است. پس از چندی انتشار، به مناسبت‌هائی که مقتضی نبود از انتشار روزنامه جلوگیری شد و نامبرده مدتی را در تبعیدگذرانید. محمودرضا، در زمان تغییر سلطنت از قاجاریه به‌رضاشاه، به‌نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید. طلوع در دورهٔ ششم به نمایندگی مجلس شورا از طرف مردم رشت انتخاب شد، اما از قبول آن خودداری کرد. در دوره هفتم از شهر لاهیجان به نمایندگی انتخاب شد و به مجلس شورا رفت و با مرحوم فرخی یزدی اقلیت را تشکیل داد. و در دورهٔ هشتم به نمایندگی مجلس از طرف مردم رشت انتخاب می‌شود

که بعلت بیماری انصراف خود را اعلام کرد. پس از آن مدتی در انزوا بسر برد و بنابه‌تقاضای مرحوم علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری وقت وکالت دادگستری را پذیرفت. تا اینکه در روز ۱۶ دیماه ۱۳۱۹ بدون مقدمه بیماری به تغییر حالت ناگهانی بدرود زندگی گفت.»[۶]
عبدالحسین ذاکری، **سایبان**، س ۱۷، ش ۴۹۴، ۱۷ بهمن ۱۳۴۶.

مرتضی مدرسی، در یادداشتهایش در مورد طلوع می‌نویسد: «عموی پروفسور رضا، رئیس اسبق دانشگاه تهران بود که مدتی روزنامهٔ وزین **طلوع**[۷] را در رشت منتشر می‌کرد. سردبیری این روزنامه بعهدهٔ ابراهیم فخرائی (دبیر دبیرستانهای رشت) بود... می‌گویند طلوع در یکی از نطقهای پارلمانی به دولت تذکر می‌دهد که وزارت دارائی باید از املاک سردار سپه که تازه شاه شده بود، مالیات دریافت کند. به‌همین خاطر مورد خشم شاه قرار گرفت و خانه‌نشین شد. در تمام دوره‌های قدرت سردارسپه و سلطنت پهلوی هیچیك از نمایندگان گیلان کوچکترین قدمی در راه رفاه مردم برنداشتند... ولی مردم آزادهٔ گیلان، هیچگاه‌طلوع را فراموش‌نکردند که بنابه‌پیشنهاد و فداکاری وی بود که سد سپیدرود درست شد و کشاورزان بهره‌ها از آن می‌برند.»

۴ــ این شخص باید همان کسی باشد که صدرالاشراف درباره‌اش می‌نویسد: «من از اوضاع غازیان و مذاکرات جنگلیها با بالشویکها هر روز اطلاع داشتم. زیرا رضازاده [میرزا ابوالقاسم فخرائی ــ ب. د.] پسر حاج رضا فخرائی تاجر که از اتباع جنگلیها بود، از غازیان جریان اوضاع را بمن پیغام می‌داد.»

۵ــ «حاجی محمد جعفر کنگاوری هنگام جنگ جهانی اول، درسفر مهاجرت همراه آزادیخواهان بود. وی پیش از آن در لباس روحانیت، پیشنماز مسجدکنگاور بود و پس از آمدن به‌جنگل به‌سبب سابقهٔ‌آشنائی با احسان‌الله‌خان در مهاجرت، به‌وی نزدیك شد و همچون فدائی از جان گذشته از احسان‌الله فرمان می‌برد. پس از خاتمهٔ کار انقلاب گیلان همراه با احسان‌الله‌خان به بادکوبه رفت و در آنجا درگذشت.»
به نقل از: یادبودهای انقلاب گیلان...» ص ۱۰۰ــ۹۹.

۶ــ بگفتهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، عمویشان را مسموم کردند. ــ ب. د.
۷ــ این روزنامه در سال ۱۳۰۲ منتشر می‌شد. ــ ب. د.

توضیحات فصل ششم

۱ــ کاظم امیرزاده که یکی از افراد خلع سلاح‌کنندهٔ قزاقها بود، در سرگذشت خود می‌گوید: «نکتهٔ مهمی که اینجا باید ذکـــر شود، سرگذشت «آتریادگیلان» آن روز است. بطوری که فوقاً گفتیم: ازجمله کسانی که به پیشواز قوای «جنگل و سرخ» رفته بود، یکی هم رئیس و فرمانده روسی قوای قزاق بود که ظاهراً در خیال مخاصمه و مقابله با نیروی فاتح نبوده و شاید هم قصد همکاری و معاضدت با اردوی روی‌آورنده داشته است. روی این اصل میرزا و سایر سران قـــوم موافقت نمودند که هنگـ مزبور اسلحه‌های خود را همراه داشته ولی از استعمال درجات و علائم سابق خودداری کنند تا ترتیب تبدیل و همرنگی و هم‌آهنگی آنها مطابق اسلوب و رویه قوای جـــدید داده شود... اما چندی بعد کاشف بعمل آمد که فرمانده‌آنها «استیروسکی[۸]» سیاست بکار برده و قصد خدعه نظامی دارد و محرمانه مشغول فعالیت و همکاری با مرکز می‌باشد و سعی می‌کند از راه عراق که در گیلان به راه «تهران» اطلاق می‌شود شکافی پیدا کرده و خود را از چنگـ نیروهای آزادیخواه برهاند. آن‌موقع آتریادگیلان مزبور بافرمانده‌شان که از روسهای سفید بوده و قهراً با سپاه سرخ مخالفت داشته، در حدود ۳۶ نفر صاحب‌منصب (افسر) بودند که شش نفرشان روسی و سی نفرشان ایرانی بودند. همینکه کمیته مرکزی نقشه آنها را کشف کرد با مشورت سران قوم، دستور داد قزاقخانه محاصره و بـــه خلع اسلحه آنان اقدام شود. بنظرم تاریخ محاصره یکی از ایام ماه‌رمضان سال ۱۳۳۸ قمری بود که حاضر نشدند اسلحه‌های خود را بدهند و

۸ــ همانگونه که یقیکیان می‌نویسد، فرماندهٔ قـوای قزاق کاپیتان بـولاتسل بود نه استیروسکی. ب. د.

جنگ شروع و از صبح تا نزدیکیهای ظهر تیراندازی و جنگ ازهر دو طرف ادامه داشت. ولی محصورین طاقت نیاورده بعد از دادن چند نفر کشته و تلفات تسلیم گردیدند و اسلحه‌هایشان جمع شد. پس از خاتمه کار ۳۶ نفر افسران مزبور را در خانه بازداشت‌نموده وحفاظت و نگاهداری و مراقبت آنان را بعهده اینجانب واگذاردند که همه روزه به‌وضع آنها رسیدگی کرده و آذوقه و خورد و خوراکشان را از خانهٔ شریعتمداری که محل ارزاق شده بود، می‌گرفتم و بین ایشان تقسیم می‌کردم. در انجام حوائج آنان مضایقه نداشتم، به‌طوری که به چند نفرشان که معتاد به‌تریاك بودند به‌نحوی‌که‌کسی‌نفهمدبوسیله زیردستانم مقداری در دسترس آنها می‌گذاردم.» کاظم امیرزاده (شاهرخی)، **آزادهٔ گمنام**، ص ۸۶ـ۸۵.

۲ـ «رفتاری که‌میرزا در حق ۳۶ نفر صاحب‌منصبان مزبور نمود این بود که آنان را بتدریج یکی‌یکی، دوتادوتا، مرخص کرده واجازه می‌داد که به اوطان خود (تهران و غیره) رفته و از چنگ نیروی حریت خارج شوند. این خود یکی از اشتباهات میرزا بود که آنان با اطلاعات جامع رفته و دوباره با نیروی جدید دولتی مواجعت کردند.» همانجا، ص ۸۶.

«آنروز میرزا کوچك به سر وقت نظامیان اسیر شده آمد. با کمال دلسوزی و مهربانی به آنها گفت برادران عزیز! ما با شما سر جنگ نداشته و نداریم. لیکن موقعیت ما اجازه نمی‌داد که شما با عقیده و مسلك مخالف در میان ما با اسلحه قرار گیرید. اکنون که مقدرات شما از هر جهت معلوم گردید به شما خاطرنشان می‌نمائیم، اگر چنانچه میل دارید که در امر انقلاب با ما شرکت نمائید چه‌بسیار خوب و اگر هم میل دارید آزاد شده به مکان و به‌مقصد خود بازگردید آن هم مختارید. آنوقت عده‌ای از افسران اسیر درخواست کردند که آزاد شده به‌وطن خود بازگردند و بعد میرزا کوچك به هر کدام آنها برطبق مقام وجهی برای مخارج سفر داد و بوسیلهٔ مأمورین خود آنها را تا حدود اشغالی خود راهنمائی کرد. محمد جعفر طاهری (رشتی)، **شعلهٔ شمع جنگل**، ۱۳۵۹، ص ۱۱۸.

۳ـ صدرالاشراف و عیسی صدیق، دو نفر از رؤسای ان روز

ادارات گیلان، دستگیری خود را چنین شرح می‌دهند: «من آنروز [روز ورود کوچک‌خان به‌رشت.د.] از منزلم خارج نشده بودم ومترصد پیش‌آمدها و اوضاع جدید بودم. روزبعدازطرف کمیتهٔ انقلاب‌احمرها که بریاست میرزا کوچک‌خان تمام‌ادارات دولتی را تحویل گرفته و به اشخاصی که کمیته تعیین کرده بود، واگذار کرد. من عصر آنروز، برای دیدن میرزا کوچک‌خان رفتم. وقتی وارد عمارت مقر او شدم سعدالله‌خان که کماندان شهر شده بود، آمد جلو من و گفت به این عمارت وارد شوید. یك ساعت بعد دو نفر مجاهد آمدند ما را به خانهٔ کوچکی یلافاصلهٔ یکی دو کوچه، از آنجا بردند و درب حیاط را بستند. یك مجاهد و یك نفر روس، در داخل و دو نفر هم بیرون قراول آنجا شدند... هر روز خبرهای موحش به ما می‌رسید که چون مجاهدین قسم خورده بودند به جزای دار زدن دکتر حشمت بخدعه‌ای که تیمورتاش او را کشته بود تمام مأمورین دولت را بکشند و روسها هم اصرار دارند که انقلاب احمر باید با کشتن مأمورین دولت شروع شود. عنقریب حکم کشتن مأمورین خواهد رسید. ولی میرزا کوچک‌خان به توسط شیخ احمد سیگاری که با من دوست و مردی پاك‌سرشت بود، پیغام داد قولی که من به شما داده‌ام [اینکه شما درنهایت اطمینان در رشت بمانید، من همه وقت در حفظ شما کوشش دارم] فراموش نکرده‌ام و شما مطمئن باشید و توقیف شما و مأمورین هم برای مصلحت و نشاندن خشم مجاهدین است... دوازده روز ما در توقیف بودیم تا حکم خلاصی ماها از کمیته صادر شد. بشرط آنکه در شهر مراوده نکنیم.» یادداشتهای صدرالاشراف، **وحید هفتگی**، ۲۳ تیر ۱۳۴۸.

«عصر سومین روز ورود مهاجمین به رشت آقا نصرالله‌رضا... به‌اداره فرهنگ بدیدن من آمد و پس از تعارف و تجدیدعهد گفت که میرزا کوچک‌خان مایل به ملاقات شما است و نسبت بشما حسن‌ظن دارد و بواسطه گرفتاری مرا بدینجا فرستاده تا به‌اتفاق به ملاقات ایشان برویم. چون از توقیف رؤسای ادارات مطلع بودم به‌مقصد او پی بردم و بیدرنگ خود را آمادهٔ حرکت ساختم... پس ازچند دقیقه پیاده‌روی به خانه شیخ احمد سیگاری رسیدیم. در هشتی خانه آقا نصرالله، دری

را نشان داد و مرا دعوت به ورود کرد و گفت خود او لحظه‌ای بعد بدانجا خواهد آمد. وقتی داخل حیاط شدم دیدم عده‌ای از جنگلیان تفنگ بدوش مشغول پاس‌دادنند. در تالار خانه صدرالاشراف رئیس دادگستری گیلان... با اشتری کفیل حکومت راجع به تصرف گیلان از طرف بلشویکها و گرفتاری رؤسای ادارات سخت مشغول مجادله بودند. سایر رؤسای ادارات نیز حضور داشتند... پاسی از شب گذشته خبر آوردند که بلشویکها و یاران افراطی آنها فشار آورده‌اند که رؤسای ادارات دولتی تیرباران شوند. بعضی از همکاران عصبانی و برخی ناراحت شدند ولی عده‌ای آرام ماندند و تغییری در حال آنها دیده نشد. من از زمرهٔ اخیر بودم... بامدادان شنیده شد که تمام شب راجع به سرنوشت رؤسای ادارات بحث بسیار شدید و گفتگوی طولانی‌صورت‌گرفته‌است. افسران‌روسی وبلشویکها معتقدبوده‌اند که رؤسای مزبور باید همان شب اعدام شوند تا در تمام مملکت رعب و هراس تولید گردد و فتح و تصرف سایر شهرهای ایران با مقاومت روبرو نشود. در مقابل این عقیده میرزا کوچك خان گفته است که رؤسای ادارات هموطنان من هستند و بدون سبب نباید مزاحم آنان شد. اگر تقصیری کرده باشند باید آنها را محاکمه کرد و طبق حکم دادگاه عمل نمود. والا بدون دلیل من و همراهانم اجازه نخواهیم داد به آنان آسیبی برسد. بالاخره وطن‌پرستی و عقاید دینی وایستادگی سخت میرزا کوچك‌خان و قوه‌ای که در اختیار داشت و تهدیدی که نموده بود مانع اجرای نقشه شوم بلشویکها شده بود. آن روز به ما اطلاع دادند که بزودی اجازه مسافرت به تهران صادر خواهد شد... ولی تا ساعت حرکت باید در تحت حمایت میرزا در همان خانه باقی باشیم.» عیسی صدیق، **یادگار عمر**، ج ۱، چ ۳، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۱۲ـ۲۱۰. صدیق در آن هنگام ریاست فرهنگ گیلان را بعهده داشت.

«روی صدرالاشراف رئیس استیناف خیلی سروصداها راه انداخته بودند که این میرغضب باغشاه است. آزادیخواهان را در صدر مشروطیت او دار کشیده و خفه کرده است. دربارهٔ آقای دکتر صدیق

اعلم [عیسی صدیق] هم می‌گفتند که این مرد از طرفداران انگلیس است. بطور خلاصه اگر رأی دست چپی‌ها بکرسی می‌نشست، این دو تن اعدام می‌شدند.» **یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت**، ص ۹۹.

توضیحات فصل هفتم

۱ــ راجع به آبوکف و بوللە، به «سرانجام سران انقلاب روسیه» مراجعه کنید.

۲ــ «حسین‌خان کسمائی در سال ۱۲۸۰ هجری قمری بدنیا آمد. نیاکانش از زمان آغامحمدخان قاجار، از قفقاز به ایـــران مهاجرت کردند. وی پس از تحصیل فقه و اصول در مدرسهٔ صالح‌آباد رشت، امام جماعت گردید. مدتی را به آموختن زبان فرانسه گـذرانـد و سپس به عتبات سفر نمـود. دو سال در نجف درس خواند و بعد از روسیه و فرانسه دیدن نمود و با شنیدن نغمهٔ مشروطیت به زادگاهش بازگشت. کسمائی دربازگشت از این سفرها، عباوعمامه را تبدیل‌به‌کت و شلوار نمود و در صف اول مجاهدین مشروطیت جای گرفت. بعد از بمباران مجلس در سلطنت محمدعلی‌شاه فراراً به پاریس رفت و با ظرفشوئی و روزنامه‌فروشی امرار حیات نمود. پس از آگاهی از جو انقلابی گیلان، همراه انقلابیون سوسیال دموکرات گرجستان و قفقاز به گیلان آمد و به تعلیم نظامی مجاهدین داوطلب پرداخت. در حمله‌به دارالحکومهٔ رشت و جنگ با سربازان سردار افخم فـرماندار مستبد گیلان شرکت نمود. از فعالان کمیته ستار و عضو کمیسیون جنگ بود. پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهـان، روزنامهٔ وقت را در تهران دایر نمود. در دوران استیلای حکومت تـزاری در رشت و فشار و اختناقی که برای آزادیخواهان بوجود آمده بود مجبور شد به بادکوبه و تفلیس و از آنجا به پاریس بگریزد. سال دوم‌جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ ق.) به گیلان بازگشت و مبارزه برای آزادی را از سر گرفت و در سال ۱۳۳٤ ق. به نهضت جنگل پیوست و ادارهٔ روزنامهٔ جنگل را بعهده گرفت. هنگام جدائـی جنگلیها در زمان وثوق‌الدولـه

همکاری‌اش با آنها قطع شد. در دوران حکومت احسان‌الله‌خان و بلشویکها، به تهران مهاجرت کرد و با وضع اسفباری زندگیش را گذراند. در پایان عمر در مزرعه شخصی خود در سالکسارشفت اقامت ورزید و سرانجام به علت بیماری کلیه، به رشت آمد و درسال ۱۳۳۹ قمری درگذشت. او یکی از شعرای معروف زبان گیلکی بود و در نقاشی و خط نسخ‌وتعلیق و شکسته فارسی نیزدست داشت.» به‌نقل‌از: **گزیدهٔ ادبیات گیلکی**، گردآوری ابراهیم فخرائی، رشت، طاعتی، ۱۳۵۸، ص ۳۸ـ۳۶.

۳ـ «پیش از آنکه میرزا کوچک‌خان درگیلان کانون‌جنگل رابوجود آورد شعبه فرقهٔ دموکرات ایران در رشت دایر بود. اعضاء مهم آن عبارت بودنداز میرزاعلی آقاچایچی، میرزاعلی‌اکبر نهاوندی، میرزا محمدعلی خان‌پیله‌بازاری، حسین جودت، ابراهیم آقا داودزاده، حاجی محمدعلی شعار، آقادائی نمایشی، حاجی رضا مطبعه‌ای که بعداً به این عده حسین کسمائی و عمیدالملك نوری ملحق شدند. این سازمان دموکرات رشت، روزنامهٔ ارگانی داشت بنام **بیداری** که چندی در گیلان طبع و نشر می‌گشت، صاحب امتیاز روزنامه مذکور حسین جودت عضو سابقه‌دار حزب دموکرات بود. بین زعمای شعبه حزب دموکرات رشت و میرزا کوچک‌خان پیوسته در ادوار مختلف سلطه و نفوذ جنگل و یا روزهای خذلان و پریشانی رابطه‌ای صمیمانه برقرار بود و میرزا کوچک‌خان که مرد بیغرض و خوش‌نیت و خدمتگزار به کشور بود پیوسته در موضوعات مهم که مربوط به سرنوشت کشور بود به‌وسیله رابط حزب میرزا علی‌اکبر نهاوندی در تماس بوده واز نظر و رأی... فرقه مذکور استفاده می‌نمود.» **تاریخچه فرقهٔ دموکرات یا جمعیت عامیون ایران**، گردآورنده حسین جودت، تهران، ۱۳۴۸، **ص ۹۶ـ۹۵.**

۴ـ ازجمله اسنادی که راجع به وقایع گیلان، در روزنامهٔ ایران کنونی (ص ۸، ش ۲۲) به‌چاپ رسیده صورت لوازماتی است که میرزا کوچک‌خان قرار بود برای تشکیل و تنظیم ارتش سرخ وکمیتهٔ انقلاب ایران، از دولت شوروی بخواهد:

۳۰۰۰ قبضه تفنگ با لوازمات آنها

۲۰۰۰ قبضه رولور با لوازمات آنها
۵۰۰۰ عدد کیسه برای کوله‌پشتی (ساك)
۱۰۰ قبضه شصت‌تیر ماکسیم با لوازمات آنها
۵۰ قبضه شصت‌تیر لینیم با لوازمات آنها
۳۰ عدد توپهای کوهستانی با لوازمات آنها
۵۰۰ رأس اسب برای سواره‌نظام
۵۰۰ عدد زین برای سواره‌نظام
۵۰۰ عدد شمشیر
۵۰۰ عدد (پاره‌شده)
۱۰۰ عدد زین برای [در متن ادامه‌اش نیست]
۱۰۰ عدد دوربین
۲۰ دستگاه آشپزخانه
۲۰۰ دستگاه ماشین تحریر
۱۵۰۰ دستگاه (پاره‌شده)
۵۰/۰۰۰/۰۰۰ فشنگ که از آنها:
۲۰ میلیونش برای تفنگهای سیستم روسی،
۳ میلیون برای تفنگهای سیستم آمریکائی،
۷ میلیون برای تفنگهای سیستم ژاپنی، و
۱۰ میلیون برای تفنگهای سیستم انگلیسی باشند.
۳۰۰۰ عدد بمبهای مختلف
۳۰۰۰ راکت
قطب‌نماها ایران و کیسه‌ها
۵ دستگاه رادیو صحرائی
۸ دستگاه هواپیما
۵۰ دستگاه اتومبیل زره‌پوش
۲۰ دستگاه اتومبیل بارکش
۱۰ دستگاه اتومبیل سواری
۱۰ دستگاه موتورسیکلت
و
اسباب لازمه برای تأسیس سه‌باب مریضخانه

توضیحات فصل هشتم

۱ــ «مشیرالدوله... به‌توصیهٔ مخبرالسلطنه، سردار فـــاخر را خواست و به او مأموریت داد که به ملاقات میرزا کوچک‌خان برود و او را از همکاری با بلشویکها بازدارد و با خط خود فرمانی بـــرای سردار فاخر نوشت (۲۸ شوال ۱۳۳۸) و نامه‌ئی هم بـــوسیله سردار فاخر برای میرزا کوچک‌خان فرستاد و به او تعلیمات شفاهی بسیار داد. این مأموریت، مأموریت دشوار و خطرناکی بود ولی سردار فاخر پذیرفت و بی‌تأمل عـــازم گیلان شد و پس از چندبار که گـــرفتار بلشویکهای‌شمال گردید خودرا به‌رشت‌رسانیده مأموریت خودرا به‌میرزا کوچک‌خان پیغام داد و به‌اتفاق نمایندگان میرزا کوچک‌خان کـــه بـــه استقبال او آمدند به روستای «گلاب‌زرمخ»[۹] واقع در قلب جنگل‌رفته کاغذ مشیرالدوله را تسلیم کـــرد و سه روز در جنگل نـــزد میرزا کوچک‌خان بود و بااستفاده ازاحساسات پاك ملی ومذهبی میرزا، اورا از همکاری با بلشویکها بازداشت. میرزا به سردار قول داد و کاغذی هم به مشیرالدوله نوشت و جدا شدن از بلشویکها را تعهد کـــرد، سردار فاخر به اتفاق نمایندگان میرزا از جنگل به رشت آمد و بـــا کمك کلنل فتحلی‌خان رئیس ژاندارمری بـــه طهران بـــازگشت.» ابراهیم صفائی، **رهبران مشروطه**، تهران، جاویدان، ۱۳٤٦، ص ٦۳٦.

شرایط پیشنهادی مشیرالدوله به میرزا چنین بود: «از حـــدود قزوین الی رشت و مازندران به شما واگذار می‌شود و اختیارنامه به شما داده‌خواهدشدکه‌آنچه‌رای‌شمااست‌اجراشودو ازبابت‌حقوق‌نفرات‌شما نیز دولت‌کمك‌می‌نماید، اگر دشمن خارجی به‌ایران روی‌آورد شما با

۹ــ گوراب زرمخ درست است، نه گلاب زرمخ. ــ ب. د.

قوای دولت متفق شده و دشمن را سرکوب می‌نمائید. دولت از شما اطمینان پیدا کرده است. شما از دولت اطمینان حاصل نمائید و آنچه صلاح مملکت و دولت است اجرا کنید مشروط براینکه بیش از دو هزار و پانصد نفر عده نداشته باشید و هزار نفر نظامی و چند نفر صاحب‌منصب نیز از طرف دولت برای پشتیبانی شما می‌آیند که مطیع اوامر شما باشند.» نگاهی از درون به انقلاب مسلحانهٔ جنگل، ص ۱۵۸ـ۱۵۷.

این مذاکرات از علل اساسی جدائی میرزا از احسان‌اللهخان و بلشویکها بود.

توضیحات فصل نهم

۱ـ ایاکوف بلومکین که هنگام تـــرور سفیر آلمان، هجده سال داشت. بعدها نخستین ارتش جمهوری تـوده‌ای مغولستان را متشکل ساخت. او که از فعالین چکا و سپس گپئو بود در سال ۱۹۲۸بعنوان مسئول گپئو در ترکیه مشغول بکار شد. در سال ۱۹۲۹ بـه شوروی بازگشت و به جرم ملاقات محرمانه با تروتسکی در استانبول، دستگیر و در سن سی سالگی تیرباران می‌شود.

توضیحات فصل دهم

۱ــ «پس از آنکه میرزا کوچک‌خان نتوانست موافقت احسان‌الله‌خان همکار قدیمی خود را در اظهار اعتماد به کابینه مشیرالدوله جلب کند، غفلتاً از آنها جداشده با پنج میلیون فشنگ کــه از روسها برای حمله به تهران گرفته بود... از احسان‌الله‌خان جدا شده و به جنگل رفت. بلافاصله یاران او از... پــی او رفتند.» **سیاست دولت شوروی در ایران**، ص ۸۷.

پس از اینکه میرزاکوچک‌خان رشت را ترک می‌کند، سردار مقتدر طوالشی که در صفحات گذشته از او سخن رفته است، و سید جلال چمنی که یکی از سرکردگان جنگل بود به احسان‌الله‌خان و خالوقربان نامه‌هائی می‌نویسند که به نقل از روزنامهٔ **ایران کنونی** (س ۸، ش ۹)، در زیر می‌آوریم:

نامهٔ سردار مقتدر طوالشی به احسان‌الله‌خان

۱۲ ذی‌حجه ۱۳۳۸

دوست عزیزم احسان‌الله‌خان

بعد از اظهار مسرت و شادمانی از جهت فرار میرزا کوچک و عقب‌نشینی قشون دولتی و به ریاست رسیدن شما و بعد از ابراز آنکــه میل دارم بــا شما ارتباط و دوستی داشته باشم این است از شما خواهش می‌کنم شما یا خالوقربان به‌طوالش تشریف‌آورده با این‌جانب ملاقات نمائید و اگر آمدن شما غیر ممکن است کس دیگری را مأمور بکنید که نزد من آمده با من مذاکره نماید. حیات

نماینده شما را تأمین می‌کنم. خاطرجمع هستم که بزودی به من جواب خواهید داد.

امضاء ـ بندهٔ شما نصراله طوالشی

نامهٔ سردار مقتدر به خالوقربان

۲۰ ذی‌حجه ۱۳۳۸

دوست عزیزم خالو قربان خان

قبل از این به احسان‌الله‌خان نوشته و خواهش کرده بودم که یا خودش و یا شما برای ملاقات من‌آمده مذاکرات دوستانه جهت اتحاد بنمائیم از ایشان جواب ندارم. گمان می‌کنم جهت جواب نداشتن این بود کـه بـا من آشنائی شخصی نداشت. ولی شما که با من آشنا هستید. خوب است نزد من آمده و اگر نتوانستید بیائید، یك نفر دیگر را نزد من بفرستید که مذاکرات لازمه [را] بعمل بیاوریم. حیات نماینده شما را تأمین می‌کنم.

امضاء: نصراله طوالشی
مهر: سردار مقتدر

نامه سید جلال چمنی به احسان‌الله‌خان

۲٤ ذیقعده ۱۳۳۸

حضرت آقای احسان‌الله‌خان

امیدوارم که سلامت هستید و اگر ازوقایع می‌پرسید به شما اطلاع می‌دهم میرزا کوچك نام کـه همیشه هم دولت و هم ملت را گول زده بود و هم مشهدی‌انام و مرا فریب می‌داد و این اواخر شما و خالوقربان را نیز گول زد. تقلبات ایشان بی‌حد و انتها است و لازم است که او را محو نمائیم. خیلی مسرور شدم که او را از شهر بیرون کردید. ما هم با قوای خود حاضرهستیم که باشما

کمك کرده، او را محو نمائیم. اگر بفرمائید قول می‌دهم که در مدت سه روز او را دستگیر کرده و دست و پایش را بسته روانه شهر نمائیم که مجازات سزاواری بشود.

این شخص هیچوقت صحیح نگفته و هرگز کار راست نکرده است. من قول می‌دهم که تا آخر عمر با شما باشم و شما هم لازم است پول و اسلحه به من برسانید.

نقداً یك قبضه شصت‌تیر و پنجاه قبضه تفنگ و ده هزار گلوله و یك هزار تومان پول برای من بفرستید و من همیشه از احوالات به شما خواهم نوشت.

امضاء : جلال
علی

۲ـ میکویان موقعیت میرزا کوچك‌خان را چنین تشریح می‌کند: «او، می‌خواست که تنها در مقام حاکم گیلان باقی بماند. کمونیستها این امکان را بدو دادند و موقعیت کوچك‌خان در گیلان استحکام یافت، لیکن مبارزهٔ توده‌های زحمتکش علیه طبقهٔ مالك که مورد حمایت کوچك‌خان بود، روزبروز شدت بیشتری‌گرفت. بعدها توسط نمایندگان تهران بین کوچك‌خان و حکومت شاه ارتباط برقرارگردید... درنتیجه کوچك‌خان از سوئی جبهه را بهم زد و از سوی دیگر کمونیستها را برای حاکمیت خود خطرناك انگاشته، علیه آنها به حمله پرداخت، کوچك‌خان برای ضدانقلابیونی که علیه توده‌های زحمتکش مبارزه می‌کردند، امکان داد که در رشت‌گرد آیند وعلیه کمونیستها اعتراض نمایند.» **پیدایش حزب کمونیست ایران**، ص ۲۱۰.

۳ـ بودومدیوانی، مدتها عضو هیئت رهبری حزب کمونیست گرجستان بود و در سال ۱۹۲۳ جزء هواداران تروتسکی شد. وی در سال ۱۹۳۷ بجرم شرکت در توطئهٔ قتل استالین، اعدام شد.

٤ـ مطلب مورد نظر که به آن اشاره رفته با نام «اوضاع گیلان» در روزنامهٔ رعد سال یازدهم، شمارهٔ ۹۹، ۲٤ است ۱۲۹۹ بچاپ رسیده نه در سال دهم. قسمتی از این مقاله چنین است:

اوضاع گیلان

بموجب اطلاعی که از منابع رسمی داده‌اند از چندی قبل احسان‌الله‌خان در بعضی نقاط شهر مشغول دادن متینگ راجع به عقاید کومونیستها شده، اهالی را تشویق و ترغیب به قبول مرام آنها می‌کرده است واخیراً هم متینگی در سبزه‌میدان راجع به آزادی نسوان و عدم اطاعت از شوهرها داده زنها را به آزادی مطلق تشویق نموده است.

روز دیگر هم شرحی درباب عقاید مزدك اظهارداشته و فریاد «زنده‌باد دین مزدك» را بلند کرده بعضی رفقای مشارالیه هم موافقت نموده‌اند.

بعد از این پیش‌آمدها جماعت کثیری از اهالی شهر در یکی از مساجد اجتماع کرده حاجی‌آقای‌رشتی که‌سابقاً در تلفن‌خانه بوده است به منبر رفته شرحی بر علیه اظهارات و عقاید احسان‌الله‌خان بیان نموده مردم را به مخالفت و اجرای قوانین مذهب مقدس اسلام و فداکاری در این راه دعوت و مدتی راجع به عقاید مذهبی موعظه می‌نماید. از اظهارات و بیانات مشارالیه حالت رقتی به اهالی دست داده عدهٔ را نزد آقا میرزا کوچك‌خان می‌فرستند و ایشان را به مسجد دعوت می‌نمایند. آقا میرزا کوچك‌خان هم فوراً با یك جلد کلام‌الله مجید به مسجد آمده در روی منبر سوگند یاد می‌نماید که مذهب ایشان اسلام و با این عقاید به‌هیچوجه موافقت نخواهد نمود و به اهالی تکلیف می‌کنند که تحت سلاح رفته با توافق نظر ایشان دفاع نمایند. مقداری اسلحه هم‌تقسیم می‌نمایند.

سپس آقا میرزا کوچك‌خان قوای‌خود را بطرف‌ماسوله حرکت داده، جمعیتی از مردم شهر هم به کمك ایشان به جنگل می‌روند.

احسان‌الله‌خان پس از اطلاع از اقدامات و نظریات

میرزا کوچک‌خان برعلیه ایشان اظهاراتی مـی‌نمایند و قوای خود را به طرف جنگل برای دستگیری میرزا کوچک خان اعزام می‌دارد و بین آنها جنگـ سختی واقع شده از قرار معلوم هفتاد نفر از مهاجمین به جنگل مقتول و به رشت عقب نشسته‌اند...

توضیحات فصل یازدهم

۱ـ در اینجا، سه اعلامیهٔ دولت انقلابی را پس از بدست گرفتن قدرت، به نقل از **ایران کنونی** ص ۸، ش ۱۲ آورده می‌شود:

امرنامه

کسانی که در این تفسیر دو سه روزه اسبهای نظمیه و اثاثیه سایر ادارات جـــزو کمیسیر داخله را بغارت برده‌اند، اعم از نظامی و غیر نظامی باید بـــه انقضای (۲٤) بیست و چهار ساعت از انتشار این اخطار بـــه ادارهٔ نظمیه تحویل داده قبض دریافت دارند. در صورت تخلف و مسامحه شدیداً مجازات خواهند شد.

۱۸ ذیقعده ۱۳۳۸ کمیسر داخله: جوادزاده

امرنامه

عموم زحمتکشان و دهقانان را مسبوق می‌داریم:

از طرف کمیته شورای انقلاب آزادی ایران به دوایر رسمی امر شد که به‌هیچوجه از بابت نواقل میرابـــی جدید، جریمه و سایر لوازمات مشبومه را از شماهـــا نگیرند تا به راحتی مشغول زندگانی بشوید.

احسان‌الله ـ خالوقربان ـ رضاخواجوی ـ علی خان‌زاده‌ـ آقازاده بهرام ـ جوادزاده

۱۸ ذیقعده ۱۳۳۸

امرنامه

تمام افراد نظمیه از این تاریخ به هیچ اسم و رسم،

حق اخذ دیناری به‌عنوان جریمه نـدارد. مـرتکبین بـا جزاهای معینه درنتیجه استنطاق کمیته انقلابی معاقبت خواهند شد.

۱۸ ذیقعده ۱۳۳۸ کمیسر داخله: جوادزاده

۲ــ «انگلیسیها و حکومت تهران برای آنکه بتوانند نیروی ضدـ امپریالیستی و دموکراتیك را متلاشی‌نمایند، بمنظور اختلاف‌برانگیزی و دامن زدن به اختلافات گروههای مختلف با یکدیگر، یك شبکهٔ‌نیرومند جاسوسی در گیلان پدید آورده بودنـد. در اختیار ایـن شبکه مبالـغ معتنابهی پول و وسایل دیگر گذاشته شده بـود... میجراوکشوت[۱۰] جاسوس انگلیس در ادارهٔ این شبکهٔ تشکیل شده علیه حزب کمونیست ایران و اعضای فعال آن، مستقیماً شرکت داشت. مدرکی که اخیراً در یکی از مطبوعات تهران[۱۱] به نقل از دفتر یادداشتهای یك مأمور پلیس ایرانی چاپ گردیده، این مسأله را بطرز انکارناپذیری ثابت کرده است. مأمور مذکور چنین می‌نویسد:... من مدتها بود نام اوکشات را شنیده بودم و خیلی دلم می‌خواست او را ببینم و آن روز فهمیدم که او هم با لورنس زندانی بود و فرار کرده [بود]، می‌دانستم که او در جنگهای میرزاکوچك‌خان شرکت داشته و یکی‌از عوامل مهم شکست حزب کمونیست گیلان و نهضت جنگل بود. از حوادث بعدی و همکاری او با کلنل لورنس تا موقع فرارش مطالب مبهم و مختصری شنیده بودم.» **پیدایش حزب کمونیست ایران**، ص ۲۰۹ــ۲۰۷.

۳ــ مقصود یقیکیان باید مقالهٔ «سابقه پادشاه سیگار» باشد که بقلم سیدجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) در روزنامهٔ **آژیر** س ۱، ش ۸۶ و ۹۱، ۳ و ۱۵ آذر سال ۱۳۲۲، بچاپ رسیده بود. قسمتی ازآن مقاله‌را در اینجا می‌آوریم:

«رشت یکبار دیگر به کمك آزادی‌خواهان تهران با نیروی عظیم پیش می‌آمد. در این بین ناگهان شیخ‌احمد سیگاری گردن‌شکسته پیدا

۱۰ــ اوکشوت، رئیس بانك شاهنشاهی در رشت بود. ــ ب. د.

۱۱ــ این مطلب با عنوان «زبردست‌ترین کارآگاه» در مجلهٔ **تهران مصور** ش ۸۸۸، ۱۸ شهریور ۱۳۳۹، ص ۵۱، چاپ شده است.

شد... روز سوم در اثر افسون شیخ بطورناگهانی میرزاکوچك نیروی خود را برداشته از شهر بیرون رفت. بدین‌واسطه اختلافات شدید شروع گردید و چند روز دیگر فرونت شکست خورد. شهر آتش‌گرفت. طرفین مخالف، این حریق خانمان‌سوز را گردن یکدیگر انداختند. در صورتی که بنابه‌گفته مرحوم خالوقربان که آن وقت وزیر جنگ بود، این جنایت با دست همین سیگاری برای بهم‌زدن نهضت جنگل و تولید اختلاف انجام گرفته بود.»

توضیحات فصل دوازدهم

۱ــ نمایندهٔ حـزب کمـونیست در بین‌الملل سوم، در این هنگام آوتیس سلطانزاده بود که همراه دو نفر دیگر در جلسات آن شرکت می‌کردند. او در پنجمین نشست دومین‌کنگرهٔ کمینترن، دربارهٔ وقایع جنگل چنین اظهارنظر می‌کند: «به نظر من آن نکته از اصول اساسی که باید خط راهنمای ما باشد، اینست که حمایت از جنبش بورژوآـ دموکراتیک در کشورهای پسمانده باید تنها در آن کشورهائی لازم شمرده شود که جنبش‌شان مراحل مقدماتی را می‌پیماید. اگر بخواهیم در کشورهائی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گـذاشته‌اند یـا کشورهائی که هم‌اکنون مانند ایران [جمهوری گیلان‌ــمترجم] قدرت را در دست گرفته‌اند، همان اصل را بکار بندیم، نتیجه‌اش جـز این نخواهد بود که توده‌ها را به‌دامن‌ضد انقلاب‌برانیم.» **اسناد تاریخی...**، ج ٤، ص ۵۳ــ۵۲.

توضیحات فصل سیزدهم

۱ـ جواب مدیوانی به میرزا کوچک‌خان چنین است (بـه نقل از **قیام جنگل**، ص ۱۷٤ـ۱۷۲):

۱۸ ذی‌قعده ۱۳۳۸

جناب میرزا کوچک‌خان

رقیمهٔ سرکار مورخهٔ ۱۵ شهر جاری رسید و جواباً تصدیع می‌دهد:

قبل از این پیش‌آمدها که علت بزرگـ آنرا خودتان فراهم کردید و شهر را بی‌سرپرست گذاشته و به جنگل رفتید.

میرزا اسمعیل همشیره‌زادهٔ شما تاکید می‌کرد کـــه سیصد نفر فدائی روس و پانصد نفر مجاهد ایرانی را که با اسباب ناریه لازمه با خود به انزلی آورده بودم به بادکوبه ببرم. دراینخصوص به شما کـاغذی نـــوشتم. متأسفانه جوابی نرسید، مجبور به ملاقات میرزا اسمعیل شدم، مشارالیه مرا دو روز برای جواب کاغذ و ملاقات با شما معطل کرد که بس اسباب تحیر و تعجب بود.

آیا برای پیشرفت انقلاب وخارج‌نمودن دشمن، قشون و اسباب ناریه لازم نیست؟ از این رفتار تعجب‌آور معلـوم گردید که سرکار در پیشرفت انقلاب و خـــارج نمودن دشمن از ایران مسامحه می‌نمائید. بعلاوه وجوهاتی که‌از مردم گرفتید بدون ممیزی صرف آن معلوم نیست به کجا خرج شده. اسباب ناریه را کـه رفقا از روسیه ارسال می‌داشتند به هر محلی که می‌خواستید حمل می‌کردید و

امورات را فقط در دست شخص خود گرفته با هیچیك از رفقای دیرینه خود احسان‌الله و خالوقربان که در مدت کلیه زحمات با سرکار شریك تضییقات بودند، مشورت نکردید و ایشان بالاخره از رفتار و روش شما متنفر و مجبوراً از شما دوری جستند و شما اطـراف خود را از کسان خودپرست و بلکه ضدانقلاب جمع نمودید.

درنتیجه با وجودی که همه نوع اسباب بـرای حمله کردن به دشمن موجود بود دو ماه در رشت نشسته حرکت نکردید وآنچه اسباب ناریه رفقای روسیه به‌شما فرستاده بود در جنگل برده صرف بر ضد رفقای انقلاب کرده و درنتیجه پنج نفر از رفقای معروف مامقتول وپانزده نفر مجروح گشته و این یك ضربهٔ بزرگی برای انقلاب بود که از شما مشاهده شد و ابداً منتظر نبودیم.

نصیحت شما را دربارهٔ اقدامات رفقای‌ما وراهنمائی ایشان را به‌دقت خواندم و اظهاراتی که اقدامات ما را بسمع احرار عالم می‌رسانید. ما هم به همان بـرادران احرار با صدای رسا شما را معرفی خواهیم کـرد کـه سابقاً شخص شما یکی از انقلابیون ایرانی بودید ولـی حالا از اقدامات شما معلوم می‌شود که از خط اولـی برگشته و برضد مقاصد انقلاب هستید. بـرای مـاها اقدامات شما ناگوارتر از نیروهای دشمنان معروف عالم انقلاب است و یك ضربه تألم‌آوری است که از مجاهـد معروف دیده می‌شود.

از اینکه رفقا و مجاهدین با کمال سهولت توانستند ادارات را تصرف نمایند معلوم ومبرهن شدکه اکثر رفقا و مجاهدین برعلیه شما بودند و مدار امور درکف شخص شما بود و حالا انقلاب شخص شما را از خود دور کرده است. محال و ممتنع است که اوضاع بـه شکل سابق برگردد. با وجود این باز شخصاً در عالم نوع‌پرستی شما را نصیحت کرده و می‌گوئیم اگر میل دارید مجدداً دراین

راه خدمتی به نوع بکنید حاضرم با رفقای خود مذاکره نموده بلکه شما را دوباره قبول نمایند، ولی بشرطاینکه شما در شورای امور، متساوی بوده و شخصاً بـه امـور مداخله ننمائید.

مدیوانی

توضیحات فصل چهاردهم

۱ــ «چون در مذاکرات اولیه بین رؤسای قشون سرخ و نمایندگان میرزا کوچک‌خان موضوع استرداد اموال ایرانیان نیز از طرف آنان تعهد داده شده بود تا از این راه بـــه صندوق انقلاب گیلان کمکی بشود. علیهذا آقای سردار محیی و نویسنده [حسین جـــودت‌ـب.د] معین شدیم که به بادکوبه رفته و درباره این موضوع با صدر حکومت جمهوری قفقاز آقای دکتر نریمانوف مـــذاکره کنیم. انتخاب سردار محیی برای این مأموریت بیشتر از این نظر بود که وی با ارژنیکیذره که در صدر مشروطیت با وی همکاری داشت سابقه آشنائی داشت و اکنون که وی در جمهوری قفقاز عضویت دارد به حکم سابقه آشنائی می‌تواند با سردار محیی کمك و یاری نماید. این مسافرت انجام‌گردید ولی از ملاقاتها و صحبتها هیچگونه نتیجه‌ای گرفته نشد.» **یادبودهای انقلاب گیلان...**، ص ۱۰۷ـ۱۰۶.

توضیحات فصل پانزدهم

۱ــ «کتیرا صمغ و یا شیره‌ایست که از یکنوع خـار بنام گـون گرفته می‌شود و آنرا با تیغ زدن ساقه‌های گون بدست می‌آورند... این کار یعنی تیغ زدن گونها و جمع‌آوری شیره آنها در اغلب نقاط ایران به‌وسیله کارگران لر و کرد انجام می‌شود. در مناطق کوهستانی گیلان نیز به‌منظور بدست آوردن کتیرا عده‌ای از این لرها و کردها مشغول بدست آوردن کتیرا و فروش آن به تجار صادرکننده بودند. هنگامی که کانونی به‌وسیله میرزاکوچك‌خان و حاجی احمد کسمائی در جنگل بوجود آمد عده‌ای از [این] لرها و کردها که سردسته آنها خالوعلی‌وخالوقربان‌بودنداسلحه[دست]گرفته داخل‌مجاهدین‌جنگل‌شدند. و چون در زد و خوردها از خود تهور و شجاعت نشان می‌دادند مورد محبت میرزا کوچك واقع شده بتدریج دوستان و اقـوام و آشنایـان آنان نیز از نقاط دور به آنان پیوستند و تعداد آنان روزبروز بیشی می‌گرفت و به دسته‌ها تقسیم شده و هردسته به‌یکی ازآنان که‌مشهورتر و زرنگتر بودندسپرده می‌شد. دربین سران‌کرد درجنگل باید خالوکریم و خالومراد بزرگـــ خالوقنبرــ شاه‌مرادــ یارمحمدخانــ مرادکوچك را نام برد.» **یادبودهای انقلاب گیلان...**، ص ۹۸ــ۹۷.

توضیحات فصل هفدهم

۱ــ محمد ساعد مراغه‌ای در مصاحبه‌ای، راجع به میرزا کوچک‌خان می‌گوید:

«او را می‌شناختم، خیلی خوب و از نزدیک، آشنائی من و میرزا کوچک‌خان بطرز عجیبی آغاز شد. من کنسول تفلیس بودم و بـــرای بازرسی به بادکوبه آمده بودم. به من اطلاع‌دادند که چهارنفر ایرانی مجروح در یك کشتی روسی بسر می‌برند و کشتی در بادکوبه لنگر انداخته است و از من تقاضا شد که بروم و آنها را تحویل بگیرم، به این طریق من با میرزا کوچک‌خان که یکی از این چهارتن بود آشنا شدم. آنها چنان زخمی و به‌اصطلاح آسیب دیده بودند کـه هوش و حواسی نداشتند، حتی تا دو سه روز بعد ازآنکه آنها را دربیمارستان بستری کردیم به‌هوش نیامدند و دو تن از آنها در همان حال فـوت کردند، میرزا کوچک‌خان جزو دو تن باقیمانده بود، آنها آنقدر در بیمارستان ماندند تا حالشان جا آمد و شفا یافتند. بعدهـــا میرزا کوچک‌خان برای من تعریف کرد که علت زخمی شدنش آن بوده‌است که جزو مخالفان‌با سپاه محمدعلی میرزا در جنگـ تـــرکمن‌صحرا نبرد کرده است و این همان جنگی است که منجر به‌شکست قطعی محمدعلی میرزا و فرار او برای همیشه شد. میرزا کوچک‌خان به من گفت که از هواداران آزادی و شیفتگان مبارزه‌کننده در راه حفظ استقلال‌ایران است. ایرانی وطن‌پرستی بود و دولت هـم از تهران دستور داد کـه مخارج معالجه او تمام و کمال پرداخته شود، روسها هم خلق‌وخوی او را سخت می‌پسندیدند و خیلی به وی علاقه داشتند؛ روزی که میرزا کوچک‌خان از بیمارستان مرخص شد، یکراست بسراغ من آمد و به من گفت که هرگز دوستی مرا از دست نخواهد داد و همواره مترصد آن خواهد بود که خدمتی برای من انجام دهد. این گـــذشت، روزی در

بادکوبه بودم، خبر دادند که کنسولی از طرف میرزا کوچک‌خان بـه بادکوبه آمده و سفیری نیز به مسکو اعزام شده است تـا موجودیت حکومت جنگل را اعلام دارد... کنسولش را احضار کرد و بـرای من پیغام فرستاد که از طرف من شما در بادکوبه و در مسکو سفیر ایران هستید. بعدها هم تا زمان مرگـ روابط ما حسنه بود و او برای من برنج و ماهی و اردك می‌فرستاد و من هم تحفه‌هایش را بـی‌جواب نمی‌گذاشتم، رویهمرفته میرزا کوچک‌خان مردی مذهبی بـود کـه می‌خواست افکار انقلابی را در جامهٔ مذهب عرضه کند، فـوق‌العاده تیزهوش، سریع‌الانتقال و برنده و قاطع بود.»

تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج ۱۰، چ سوم، تهران، ناشر، ۱۳۶۱ ص ۳۵۷ـ۵۳۵. به نقل از **ارادهٔ آذربایجان**، آذر ۱۳۵۲.

توضیحات فصل هیجدهم

۱ـ بنابراین، باتصریح یقیکیان، وی واحمدحیدری‌نمی‌توانستند در کنگرهٔ ملل شرق شرکت داشته باشند. ولی ابراهیم فخرائی، در کتاب **سردار جنگل** (ص ۲۷٤) می‌نویسد: «ازطرف انقلابیون گیلان... مسیو یقیکیان ارمنی... و میرزا احمدخان حیدری با سمت نمایندگی به بادکوبه رفتند.» وهمین اشتباه را اسماعیل‌رائین در**حیدرعمواوغلی** (ص ۳۳۵) و رحیم رضازادهٔ ملك در **حیدرخان عمواوغلی** (ص ۲٤۲) عیناً به نقل از نوشتهٔ فخرائی تکرار کرده‌اند.

۲ـ این گفتهٔ یقیکیان نمی‌تواند صحیح باشد. چون اسنادی که بعدها به چاپ رسید نشان می‌دهد نمایندگـــان ایران در این کنگره، بطور فعال در بحثها و تصمیم‌گیریها شرکت داشته‌انـــد، از جمله سلطانزاده، که قسمتی از سخنرانی او را در توضیحات فصل دوازدهم آورده‌ایم. و نیز حیدرعمواوغلی، یکی دیگر از ایرانیهای شرکت‌ـ کننده در کنگره گذشته از آنکه سخنان بعضی از نمایندگان را بـــه زبانهای مختلف ترجمه می‌کرد، خود در دومین روز تشکیل کنگره به فارسی و ترکی سخنرانی کرده است که متن نطق او به زبان فارسی در صفحات ۲۵۲ـ۲٤۹ کتاب حیدر **عمواوغلی در گـذر از طوفانهـا**، عیناً نقل شده است. بجز این دو نفر، کریم‌نیك‌بین ومحمد آخوندزاده (سیروس بهرام) نیز در این بحثهاشرکت داشته‌اند. نگاه‌کنید به**دنیا**، دوره دوم، س یازدهم، ش سوم، پـائیز ۱۳٤۹ و س چهاردهـم، ش اول، ۱۳۵۲.

۳ـ دربارهٔس‌نوشت ومرگـ انورپاشا به**خاطرات آقابکف**، ترجمهٔ حسین ابـوتـرابیان، تهران، پیام، ۱۳۵۷، ص ٤۰ـ۳۸ و ۵۰ـ٤۵ رجوع کنید.

٤ـ این شورا درواقع ارگان دائمی کنگره و دارای ٤۸ عضو (۳۵

کمونیست و ۱۳ غیر حزبی) بود. شورای اخیر تصمیم‌گرفت که نشریهٔ خود را تحت عنوان «خلقهای شرق» به زبانهای روسی، ترکی، فارسی و عربی انتشار دهد. همین شورا در سال ۱۹۲۱ تصمیم به تأسیس یك دانشگاه کمونیستی برای آموزش کادرهای احزاب کمونیستی خلقهای شرق گرفت و این دانشگاه در مسکو تأسیس گردید.

به نقل از: **حیدر عمواوغلی درگذر از طوفانها**، ص ۲۴۸.

توضیحات فصل بیستم

۱ــ «بـدنبال عقب‌نشینی اجباری نیروی قـزاق و پیروزی مجدد انقلابیون گیلان، دستاویز و بهانهٔ مطلوب، برای اجرای مقاصد مورد نظر انگلیسها، که سازمان فراماسونری نیز از نظر اجرای مأموریت آتی، از چگونگی آن آگاهی داشت به‌وجود آمد. نقشهٔ برکناری‌افسران روسی از قـزاقخانه و گماردن افسران انگلیسی بجای آنها، در متن رویدادهای بعدی که دیپلماسی انگلیسی طراحی کرده‌بود، قرارداشت. صدور فرمان عقب‌نشینی قزاقها از سوی امیرتومان استاروسلسکی، زمان اجرای این نقشه را فراهم ساخت. اعتراضهای فرمایشی از هر سو بلند شد. نامبرده که چندی پیش مورد «مرحمت» واقع شده و به سبب لیاقت و درایت فرماندهی بدرجهٔ «امیرتـومانی» و دریـــافت «شمشیر مرصع» نایل شده بود[۱۲]، به بی‌کفایتی و نالایقی متهم‌گشت. ایادی انگلیسی (سازمان فراماسونری) برکناری وی را از راس لشکر قزاق و همهٔ افسران روسی را از قزاقخانه وسپردن این‌مقامات نظامی را به‌افسران انگلیسی مطرح‌ساختند وسرانجام‌نیز به‌هدف‌خود رسیدند، فرمانده نیروی قزاق و افسران تابع او را دستگیر و خلع سلاح‌کردند و او را به خیانت متهم نمودند و موقتاً فرماندهی لشکر قزاق را بـه فرمانده جدید ایرانی سردار همایـــون... محول ساختند و افسران انگلیسی را به مقامات حساسی چون مشاور ومستشار نظامی‌گماشتند. در پس این اتهامات ظاهرفریبانه، انگیزه‌های دیگری نهفته بود. اول اینکه امپریالیسم انگلیس از بیم آنکـــه مبادا، افسران روسی تحت تأثیر شرایط تازه‌ای که در سرزمین آنها به‌وقوع پیوسته و حاکمیت

۱۲ــ این‌لقب و نشان راازاحمد شاه پس از آنکه استاروسلسکی مازندران را تسخیر کرد به وی داد. ــ ب. د.

دولتی بدست کارگران ودهقانان افتاده است، آنان نیز همچون بسیاری از افسران دولت تزاری، در کنار نیروی خلق قرار گیرند و به‌حمایت از انقلابیون گیلان برخیزند و بدین‌ترتیب نقشه‌های آتی طراحان دیپلماسی انگلیس را در ایجاد کودتا و استقرار یك دولت «مقتدر» ضد شوروی در ایران که با ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترك، موقعیت فوق‌العاده حساسی داشت، به یك‌باره خنثی و عقیم گذارند و منافع استراتژیك و ذخایر نفتی را به‌مخاطره جدی بیاندازند. دوم اینکه با وجود فرماندهان روسی در قزاقخانه، موفقیت کودتای مطلوب و مورد نظر انگلیسیها، اصولا تردیدآمیز و به حق ناموفق بنظر می‌رسید!»

ح. م. زاوش، **نقش فراماسونها درروییدادهای تاریخی واجتماعی ایران**، تهران، آینده، ۱۳۶۱، ص ۷۷ـ۷۶.

توضیحات فصل بیست ویکم

۱ــ«شکست قوای متحدی، اعم از روسی و غیر روسی، کـــه در جنگ داخلی روسیه مخالفان بلشویزم را تشکیل می‌دادند، بـــرای نخستین بار به لنین و دستیاران وی فرصتی عطا کرد تا با قدری تأمل بطرح‌ریزی خط‌مشی‌های خویش نسبت بدول غربی مشغول شوند. در آغاز سال ۱۹۲۰ هیچکدام از دول غربـــی بهیچ‌نحوی از انحاء هنوز حکومت روسیهٔ شوروی را برسمیت نشناخته بودند. هیچکدام درصدد افتتاح باب روابط رسمی با شوروی برنیامده بودند. لکن اکنون دول غربی دست از اقدامات‌خصمانهٔ خویش نسبت به‌روسیهٔ شوروی کشیده بودند و سربازان خود را از خاك روسیه به‌بیرون می‌آوردند. محاصرهٔ دریائی روسیه در ژانویه موقوف گردید. در ماه فوریه شورای عالی جنگ حتی به کشورهای جدید ناحیه بالتیك که از امپراطوری‌روسیه بریده بودند توصیه نمود که دست از رویهٔ خصمانه نسبت به رژیم شوروی بردارند، و درصدد استقرار روابط عادی بآزرگانی و رسمی با آن دولت برآیند... در بریتانیا مسأله افتتاح باب مناسبات باروسیه موضوعی بود که در تمامی آن سال با حرارت تمام درباره‌اش بحث می‌کردند... خود لویدجرج [نخست‌وزیر انگلیس ــ ب. د.] همیشه با سیاست مداخله مخالفت ورزیده و طرفدار اعاده نوعی رابطه با روسیه بود. از این نظر می‌توان تصور نمود که وی بیش از هرکسی مسبب حدوث تغییراتی در سیاست متفقین، یعنی ختم محاصره دریـــائی و تشویق کشورهای همجوار روسیه به اتخاذ روشی اعتدالی بود که در اثناء زمستان اعلام‌گردید. در دهم ماه‌فوریه هنگام افتتاح‌دوره قانون‌گزاری جدید پارلمان، لوید جرج ضمن نطقی که در مجلس عـــامه انگلیس ایراد کرد علناً از تغییر اساسی دولت خویش نسبت به روسیه خبر داد، و نمایندگان مجلس را تشویق به قبول این نظریه کرد که

باید افتتاح باب روابط بازرگانی جایگزین مداخله شود... در اواخر فصل زمستان... دولت شوروی میسیون بازرگانی بـــه لندن گسیل داشت و شروع به مذاکره برای عقد یك قرارداد تجارتی نمود... در دوم ژوئیه، رئیس هیأت اعزامی شوروی مسیول. ب.کراسین باتعدادی از شرایطی که دولت بریتانیا رعایت آنها را از عـــوامل ضروری برای تجدید باب بازرگانی و مناسبات بالفعل میان طرفین می‌دانست بصوب مسکو حرکت کرد. این شرایط مشتمل بود بـرقرار تـــرك مخاصمات، تصفیه دعاوی خصوصی، و پیمانی برای عدم مداخله در امور داخلی. در نهم ژوئیه دولت شوروی این شرایط را قبول کرد... درخلال فصل خزان و در زمستان مذاکرات بـــرای انعقاد پیمانـــی بازرگانی ادامه یافت، و در ماه مارس ۱۹۲۱ سرانجام پیمان بازرگانی انگلیس و شوروی به امضاء رسید.» ژرژکنان **روسیه و غرب در زمان لنین و استالین**، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، تهران، ایرانمهر، ۱۳٤٤، ص ۱٦۹ـ۱٦۸، ۱۷٦ـ۱۷۵، ۱۷۸.

قسمتهائی از اعلامیه کمیسر امـــور خـــارجـــه شوروی راجع به این مـــوافقت‌نامه را کـــه روزنامهٔ **ایـــران‌کنونی** (س ۹، ش ۱٦۱، ۷ آبان ۱۳۲۲) به نقل از روزنامهٔ **ایران سرخ** (چاپ رشت، ش ۱۲، ٤ ثور ۱۳۰۰) درج کرده است، در اینجا می‌آوریم:

چندین نکات از اعلامیه سیاسی کمیسر امور خارجه شوروی راجع به‌عهدنامه درباب علاقه تجارتی بریتانیای کبیر و روسیه شوروی که از طـــرف مسیو روبـــرت خورنکا وزیر تجارت بریتانیا و رفیق کراسین از طرف روسیه در ۱٦ ماه مارس (۱۹۲۱) امضا گردیده است.

نظر به اینکه روسیه با دول متفقین انگلیس وغیرها، آرزومند و مایلند که عهدنامه تجارتی مابین خودشان [را] با شرایط مفید تجدید نمایند و این مقصود حاصل نمی‌شود مگر به حصول اصل عمومی میان دول متخاصمین و نیل به صلح عمومی که دارای اهمیت است و به این زودی انجام‌پذیر نبوده، علیهذا منتظـــر آن نشده عجالتاً معاهده تجارتی را به‌صورت تحقیق درآورده، عهدنامـــه

آنرا چنانکه ذکر شد به امضاء رسانیدند و این عهدنامه تجارتی به چندین شرط به شرح ذیل مقید است.

شرط اول که هریك از این حکومتها که در تشکیل عهد تجارتی نامیده شده‌اند ازحرکات دشمنانه واقدامات مخالفانه نسبت بـــه همدیگر و از تبلیغات رسمی در سرحـدات خودشان و غیر از اینهـا کـه مورث مباینت فیمابین دولت بریتانی و دولت شوروی روسیه است، از روی حقیقت و صمیمانه منصرف شوند[۱۳] و لازم است حکومت دولت شوروی روسیه به طریق سیاسی یا محاربه یا الغاء تبلیغات ملل آسیاء بـــرضد حکومت بریتانی و هندوستان مهیج نشود. و خصوصاً این مسئلـــه را د. حکومت افغانستان [مرعی بدارد.] و حکومت بـریتانی نیز لازم است این مسئله را درممالکی که ازدولت روسیه منتزع و مستقل شده، حفظ کند و آنها را برمحاربه و ضدیت [با] دولت شوروی روسیه متحرك نشود.

لازم است اتباع دولت بریتانی که در مملکت شوروی روسیه متوطنند و نیز اتباع دولت شوروی که در ممالك بریتانی مقیمند، برحسب اجازه به اوطان خود مراجعت نمایند و به طرفین فرض و متحتم است شرایط مندرجه در عهدنامه را بـــه آکنتها و وکلای خودشان اشعار و جریان مواد آن را از مشارالیهم الزاماً خواستار شوند.

به هر دو طرف امضاکنندگان معاهـده تجارتی لازم است علل و موانعی که تا حال موجب تحدید تجارتی‌شده مانند جمع نمودن مسکنها از معبر آنها و غیره به کلی دفع نماید و مانع تجارت بانکها و سایر تجار و اهل داد و ستد نباشد که دایر شدن دوایر بانکی طرفین موجبات پیشرفت معاهده تجارتی خواهد شد و تجارت مطلق است یعنی از ماکولات و ملبوسات و هر چیزی که معمولا جزء موضوع تجارت می‌باشد و حتی اسلحه. آن هـــم ممنوع

۱۳ـ در اصل: باشند. ـ ب. د.

نیست که به ممالك طرفین داخل یا خارج شود. و نیز دانسته شود که این شرایط در معاهدهٔ طرفین مقید و مواد تجارت مطلق و به جمع امتعه واجناس تجارتی شامل است. همچنین هریك از متعاهدین می‌توانند با سایر دولتها طرف معاهده تجارت مطلق یا مقید بشود، مانعی نخواهد بود.

کشتیها و اجناس تجارتی بریتانیا و روسیه مجاز هستند که بدون مخالفت از هیچ طرف به‌بنادر اسکله‌های بارگیری داخل و خارج شوند. هکذا کشتیهای متعلق به تجار اعم از بریتانیای کبیر یا شوروی روسیه آزادند که به مراکز تجارت وارد وخارج شده ومال‌التجاره ومهمات خودشان را از هر قبیل بوده باشد به معرض داد و مبادله برسانند. و حکومت بریتانی بالضرور قبول می‌دهد کشتیهای شوروی روسیه به هر دریا و بوغاز مانند کشتیهای سایر دول داخل و حرکت نماید، آزاد باشند و احدی حق مخالفت نخواهد داشت.

حالا که‌حکومت بریتانیا وسایر حکومتهای متخاصمین که مشغول جمع کردن مینها [و] پاك نمودن دریاهای متعلقه به خودشان هستند، برحکومت شوروی روسیه نیز لازم است که اقدام به پاك نمودن دریاهای متعلقه به خود [را] بنماید که‌کشتیهابه‌سهولت و امنیت براسکله‌ها و پلها، داخل و خارج شوند. به حکومت بریتانی واجب است به شوروی روسیه اطلاع بدهد نقاطی که از سواحل دریا و بندرها و پلهای متعلق به روسیه که مین وسایر آلات ناریه مخفیه دارد، تا شروع به جمع‌آوری و پاك کردن آنها بشود. همچنین به حکومت شوروی روسیه واجب است هرجا ازدریاهای متعلق به‌روسیه مین‌گذاشته باشد [به] کمیسیونی که برای پاك کردن مینها تشکیل است اطلاع بدهد که هرقدر مین داشته باشد تمام راجمع نمایند. دولت بریتانی اظهار می‌کند که ما مانع نیستیم دولت شوروی روسیه برای محافظت بنادر خود از سایر

دولتها، در مرکز عبور آنها مین گذاشته است. ولی این اشعاریه‌ما دراین ماده برای‌تسهیل ایاب وذهاب کشتیهای تجارتی این دو دولت متعاهدین است.

۲ــ حسین سرخوش از مردان آزادیخواه گیلان بود کــه در مهر ۱۳۰۰، در واقعه ملاسرا در حدود شصت سالگی کشته شد. او گذشته از سیاست، گوینده‌ای خوش‌قریحه بود که از جمله شعری از او در روزنامه **وقت** ش ۳ و ش ۵، ربیع‌الاول ۱۳۲۸ قمری به چاپ رسیده است.

توضیحات فصل بیست ودوم

۱ـ حسین جودت هنگام زمامداری احسان‌الله‌خان وارد عرصهٔ انقلاب نشده بود، بلکه از همان موقعی که میرزا کوچک‌خان دولت خود را تشکیل داد، به فعالیتهای انقلابی پرداخت. ابتدا بجای محمد جعفر کنگاوری، کارهای ادارهٔ فرهنگ را انجام می‌داد وپس از مدتی به ریاست فرهنگ انتخاب شد.

همانطورکه پیشتر توضیح دادیم، هنگام فعالیت حزب دموکرات در گیلان، جودت که یکی از اعضای مؤثر آن‌حزب بود، بامیرزا وجنگلیها همکاری داشت. همچنین وی در آن زمان، دو روزنامه در رشت منتشر می‌کرد: **آموزگار** که هفته‌ای یکبار در سال ۱۳۳۵ ق نشر می‌یافت و **بیداری ارگان حزب دموکرات در ۱۲۹۹ ش.**

توضیحات پیوست اول

۱ــ میرصالح مظفرزاده درحدود ۱۲۷۸ خورشیدی دررشت متولد شد. تحصیلات دورهٔ ابتدائی را در رشت انجام داد و مقدمات عربی و فرانسه را نیز نزد معلمان آن دوره آموخت. پس از واقعه جنگل در جراید گیلان به نوشتن مقالات مختلف مشغول شد که از جمله تعدادی از آنها در **فرهنگ** رشت به‌چاپ رسید. در سالهای ۱۳۰۸ـ۱۳۰۶ مقالاتی تحت عنوان «بنام زنان» در یکی از جراید رشت نوشت که نقش مؤثری در بیداری زنان داشت. در دورهٔ انتخابات ششم مجلس شورای ملی، مقالاتی بنام «کوه وقاحت»، «سه بقچه‌جامعه»، «بر هرچه وکیل تحمیلی است لعنت» در جراید رشت نوشت که مورد توجه صاحبان قلم آنروز واقع گردید. ضمناً جلد دوم کتاب **در غرب خبری نیست** رمارك آلمانی را که مربوط به جنگ جهانی اول است، از فرانسه به فارسی ترجمه کرد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ ش، همراه اسمعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچك‌خان و عده‌ای دیگر حزب جنگل (اجتماعیون) را تشکیل داد. در سالهای ۲۴ـ۱۳۲۳ از رشت به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. مظفرزاده سالها ریاست ثبت رشت و شهرستانهای قزوین و کرمانشاه را بعهده داشت. وی سال ۱۳۴۳ حدود ۶۵ سالگی در تهران درگذشت.

۲ــ قاتل تروتسکی «رامون مرکادو» کمونیست اسپانیائی بود نه کمونیست یهودی فرانسوی. او در سال ۱۹۴۰، تروتسکی را بقتل رسانید.

توضیحات پیوست دوم

۱ــ بدنبال قرارداد ایران وشوروی در سال ۱۹۲۱ وتغییر سیاست دولت شوروی نسبت به جنبش جنگل، شورویها به احسان‌الله‌خان پیشنهاد می‌کنند که همراه یارانش به شوروی برود. «احسان‌الله‌خان با اطرافیان خود که‌عبارت‌از: حسابی، ذره،لادبن، حاج‌جعفر کنگاوری و غیره بود از ایران حرکت و به باکو وارد شدند. ناگفته نماند با اینکه در آن تاریخ تعداد اطرافیان مرحوم احسان‌الله‌خان به ۲۵۰ نفر تقلیل یافته بود، معهذا شخصاً مایل نبود ایران را ترک کند. می‌گفت می‌مانم و می‌جنگم ولی کنسول رشت شوروی به او می‌گفت: ما با دولت ایران معاهده بسته‌ایم (منظورش معاهدهٔ ۱۹۲۱ بود) و تکلیف سیاست خارجی ما برای مدت متمادی با دولت ایران روشن شده و ما نمی‌توانیم از شما جانبداری بکنیم. باید حتماً ایران را ترک نموده و به باکو بروید. این بود که احسان‌الله‌خان در مقابل اصرار کنسول مزبور ناگزیر شد که بوسیله کشتی به باکو عزیمت نماید. از آنجائی که راضی به رفتن نبود سه‌بار به داخل کشتی رفته و به ساحل برگشته بود. آخرین بار ورود به کشتی نطقی کرده و از اتباع و همفکران خود خداحافظی و به آنها وعده داده بود که قریباً مراجعت و هدف خود را تعقیب خواهدکرد.» **آزادهٔ گمنام**، ص ۱۳۵.

او پس از سالها در سال ۱۹۳۹ درگذشت. **سیاست دولت شوروی در ایران**، ص ۱٤٦.

۲ــ برای اینکه صداقت احسان‌الله‌خان نشان داده شود، لازم است مطلبی را که در خاطراتش در مورد میرزا، بعد از شکست جنبش جنگل، نوشته‌است، ذکرکنیم: «میرزاکوچك‌خان‌عملیات انقلابی‌خودرا‌ازسال ۱۹۰٦درگیلان شروع‌نموده ودرشمال وجهه‌ملی داشت‌و خودش‌یکی از آزادیخواهان و مجاهدین شجاع و با شهامت و بسیار صالح بود که در

تمام طول عمر و خدمتگذاری در راه انقلاب با داشتن آن همه اقتدار مرتکب هیچگونه دزدی، اختلاس و استفاده شخصی نشده، برای خودش یکشاهی هم برنداشت.» **سیاست دولت شوروی در ایران**، ص ۳۲.

۳ـ این سیاستی بود که حکومت شوروی به آن رسیده و نتیجهٔ آن قرارداد شوروی و انگلیس، و شوروی و ایران بود. اساس این‌سیاست نخستین‌بار در نامه‌ای که تروتسکی (که در آن هنگام وزیر دفاع و فرمانده ارتش سرخ بود) هنگام ورود نیروهای شوروی بـه ایران، برای لنین و بعضی از دیگر رهبران شوروی می‌نویسد، تشریح شده است. متن نامه به این شرح است:

رونوشت، نهایت سری، تلگراف پستخانـــه شماره ٦٣٤، ٤ ژوئن ۱۹۲۰ به کمیساریای ملی امور خارجه، رفیق چیچرین، رونوشت به رفقا لنین، کامنف، کرستسکی و بخارین.

تمام اطلاعات مربوط به وضع خیوا، ایران و بخارا و افغانستان براین واقعیت (فاکت) گواهی می‌دهد کـه انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این‌کشورها بزرگترین دشواریهای ممکن را برای ما موجب خواهد گشت. حتی آذربایجان [شوروی] علیرغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه، قادر نیست بروی پای خود بایستد. تا زمانی که وضع در باختر تثبیت نگشته است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده‌است، خطرات لشکرکشی سوویت در خاور کمتر از خطرات جنگـ در غرب نخواهد بود.

از سوی دیگر و در این مورد تأیید هرچه بیشتری موجود است. در سیاست بریتانیا بهیچوجه یگانگی مطلق نظر دیده نمی‌شود و ما ظاهراً می‌توانیم پیدایش یگانگی نظر را به‌تعویق بیاندازیم. از این نتیجه می‌شود کـــه انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ماعمدتا بمنزله یك وسیله اصلی معامله دیپلماتیك با انگلستان امتیازآور است.

لذا نتیجه می‌شود: ۱ـ در شرق ما باید به‌کار سیاسی وتربیتی بپردازیم (دروس‌سیاسی، کارحزبی وتشکیلاتی، مدرسین نظامی و غیره). در حالی که نباید از هیچگونه توصیه‌ای علیه گامهائی که چه از روی حساب، و چه ضرورتاً حمایت نظامی ما را در برگیرد، فروگذار کرد. ۲ـ ما باید با استفاده از همه طرق و وسایل به تأکید دایر برآمادگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم.

تروتسکی

اسناد تاریخی...، ج چهارم، ص ۲۸

توضیحات پیوست سوم

۱ــ روزنامهٔ **هور**، در ابتدای این یادداشتها، توضیحاتی به شرح زیر نوشته است: «در زبان روسی مثلی است که هر انقلابی، سران آن انقلاب را می‌بلعد. این مثل مانند بسیاری از مثلهائی که خلاصهٔ افکار چند نسل است، کاملا تحقق دارد. نه‌تنها انقلاب روسیه، بلکه انقلاب هر کشوری مشمول این مثل بـــوده است و البته اطلاع بـر سرانجام این سران و پیشوایان، یکی از موضوعهای مهم تاریخی و در عین حال اسرار غامض حیات اجتماعی می‌باشد. ازاین‌رو برای استفاده خوانندگان، از جناب آقای گریگور یقیکیان، مدیر محترم روزنـامهٔ **ایران کنونی** که خودشان از نزدیك وارد به آن بوده‌اند اجازه‌خواستیم که یادداشتهای ایشان را دربارهٔ سران‌انقلاب روسیه، به‌فارسی منتشر سازیم. آقای یقیکیان لطفاً با این تقاضای ما موافقت نموده‌اند. آقای یقیکیان چنانکه خوانندگان محترم می‌دانند یگانه دانشمند ارمنی‌زبان هستند که به زبان فارسی روزنامه **ایران کنونی** را منتشر می‌سازند و از این حیث خدمت [بزرگی] به حسن‌تفاهم برادران ایرانی (فارسی زبان و ارمنی‌زبان) انجام می‌دهند. در هر حال ما از این مساعـدت گرانبهای همکار محترم، صمیمانه تشکر داریم و خوانندگان عزیز را به مطالعهٔ این تاریخچهٔ سودمند توصیه می‌کنیم. این یادداشتها برای اولین بار در سال ۱۹۳۸، در [یکی از] مجله‌های ارمنی چاپ آمریکا، انتشار یافته است.»

۲ــ این نمایشنامه با عنوان **نامهٔ نادری**، به ترجمهٔ تاجماه آفاق‌ــ الدوله، در ذیحجه ۱۳۲۳ ق. در تهران به‌چاپ رسیده است. ابراهیم دارائی این نمایشنامه را مجدداً ترجمه کرده که با اثردیگر نریمانوف «درخت نظر کرده (پیر)» در سال ۱۳۵۶ ش باعنوان: **درخت نظرکرده (پیر) و نادرشاه، نشر یافته است.**

۳ــ در استبداد صغیر که محمد علیشاه دستور بمباران مجلس و پیگرد مشروطه‌خواهان را داده بود، تنها جائی که به‌مبارزهٔ خود ادامه می‌داد، تبریز بود که تمام نیروهای استبداد برای بزانو درآوردن آن، در تلاش بودند. در این هنگام بود که تلاش دوجانبه‌ای برای شوراندن رشت آغاز شد. به این جهت عده‌ای از ایرانیان ساکن قفقاز درصدد برآمدند تا گیلان را که پس از آذربایجان مناسبترین کانون بـرای قیام بود، بشورانند. در خود رشت گروهی از آزادیخواهان و ملیون برآن شدند که پرچم قیام برافرازند و سرزمین خود را به‌دومین مرکز انقلابی در ایران تبدیل کنند. از آنجا که در جریان نبردهای تبریز، حزب سوسیال دموکرات قفقـاز و گرجستان، بـا اعـزام گروههـای داوطلب و ارسال اسلحه و مهمات کافـی علاقهٔ آتشین خـود را بـه پیروزی انقلاب ایران نشان داده بود و نیز چون اینك کاملا روشن شده بود که سوسیال دموکراتهای ایرانی مقیم قفقاز ازخود سازمان‌کارائی بوجود آورده و آماده‌اند تا در راه آزادی میهن خویش از جور استبداد و یوغ استعمار به هر فداکاری دست بزنند، لذا دو تن از رهبران گیلان، معزالسلطان (سردار محیی) و برادرش میرزا کریم خان، رخت سفر بسته و بسوی باکو روان شدند. آنها نیز جزء کسانی بودندکه زیر بار ظلم و استبداد، بسوی ملیون و مشروطه‌خواهان گرایش پیدا کرده بودند. این دو نفر، پس از این مسافرت توانستند تعـدادی از انقلابیون مجرب و مقادیر بسیاری اسلحه و مهمات را با خـود بـه گیلان بیاورند. این افراد در خانهٔ سردار محیی ساکن شدند و درآنجا به تهیه مقدمات برای پیروزی، مشغول شدند. تا اینکه درمحرم۱۳۲۷ قمری، سردار محیی و یارانش، به باغ مدیریه حمله‌می‌کنند و باکشتن سردار افخم حاکم گیلان، رشت را در دست خود می‌گیرند. پس از آن با همراهی سپهدار تنکابنی برای فتح تهران می‌روند و با نیروهای بختیاری، در جمادی‌الثانی ۱۳۲۷، تهران را فتح می‌کنند.

سردار محیی بعد از فتح تهران و خلع محمد علیشاه، از طرفداران «اعتدالیون» می‌شود و در این حزب فعالیت می‌کند. هنگامی که ناصر الملك نایب السلطنه، اولتیماتـوم روس را در سال ۱۳۲۹ قمـری پذیرفت و مجلس را تعطیل نمود، عده‌ای از دموکـراتهـا را به قـم تبعید کرد وضمناً چندنفر از اعتدالیون منجمله سردار محیی را هم

به آن شهر فرستاد. سردار محیی سال ۱۳۳۲ قمری، مدتی حاکم کردستان شد. در ۱۳۳۳ قمری بعد از پیش‌آمد جنگ بین‌الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان و تشکیل کمیتهٔ دفاع ملی در قم، وی نیز با مهاجرین همراه بود و از طرف کمیتهٔ مزبور درجنگ با روسها، در ساوه شرکت داشت.

پس از شکست جنبش جنگل و رفتن احسان‌الله خان و یارانش از ایران به شوروی، سردار محیی و برادرانش کاظم‌خان، عباس خان، آقاخان نیز همراه او به باکو رفتند. او در آنجا، درسال ۱۳۰۰ ش به مرض ذات‌الریه، در حدود سن ۵۰ سالگی در گذشت و جنازه‌اش را با تجلیل و تشریفات فراوان دفن کردند.

۴ـ سرگوارژونیکیدزه، در رأس نخستین و مهمترین دسته از انقلابیونی قرار داشت که ابتدا به رشت آمدند. بنا به تصمیم کمیتهٔ باکوی‌بلشویکها، یك‌دستهٔ ۱۴۰نفری به‌سرپرستی سرگوارژونیکیدزه، یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، بمنظور کمك به جنبش گیلان، در اواخر سال ۱۹۰۸ میلادی به رشت آمدند. ۴۰ نفر از آنان گرجی و نزدیك به ۱۰۰ نفر آذربایجانی بودند.

بسیاری از این عده که ابتدا به رشت آمدند، متخصصان اسلحه‌سازی بودند. آنها در نهانگاههای خود بمب دستی و فشنگ می‌ساختند. از برجسته‌ترین افراد این‌گروه، میشاچاپاریدزه و فیودور برادیاگین، را می‌توان نام برد. آنها در مدت اختفای خود هزاران فشنگ و به مقدار کافی سلاح و بمب آماده کردند.

هنگامی که سرگو در رشت اقامت داشت، روزی صدای گوشخراش فریاد استغاثه‌آمیزی را می‌شنود. وقتی که دقت می‌کند، متوجه می‌شود در خانهٔ همسایه، دهقان دست‌و پا بسته‌ای را به درخت طناب‌پیچ کرده و چند نفر با ترکه او را می‌زنند. ارباب از داخل اطاق مرتباً دستور می‌دهد «بزنید! بزنید!» و کودکان دهقان تیره‌روز درنزدیك او زارزار می‌گریند. سرگو از دیدن این ستمگری وحشیانه بی‌تاب می‌شود. با هفت‌تیر خود را با یك جست بداخل حیاط همسایه می‌افکند. مالك و چوبدارهای او از هیبت مردقفقازی هفت‌تیربدست، با سرعت می‌گریزند و سرگو دهقان بیچاره را آزاد می‌کند. در اثر شکایت مالك، سرگو را توقیف می‌کنند و به زندان رشت می‌اندازند.

خوشبختانه معلم قفقازی دختر نایب‌الحکومه رشت که به وی فرانسه و روسی درس می‌داد، حاضر می‌شود در عالم همشهریگری برای سرگو شفاعت کند و وی بدون اشکال خاصی از چنگ دولتیها رها می‌شود.

ارژونیکیدزه پس از سقوط محمد علیشاه به تهران آمد و درآنجا با شرکت مستقیم خود، دو دستهٔ انقلابی برای مبارزه با عمال شاه و ضدانقلابیون تشکیل داد. او شخصاً عملیات جنگی یکی از این دسته‌ها را رهبری می‌کرد. همسر او در کتاب خود به نام **راه بلشویك** این وقایع را چنین توصیف می‌کند: «زبان از توصیف وجد و شعف پرشوری که اهالی اردبیل به هنگام نمایان شدن دستهٔ تحت رهبری سرگو، در نزدیکی دیوارهای این شهر، ابراز داشتند، عاجز است. اعتبار و حیثیت او در ایران به‌حدی بود که مردم او را مجاهد نامیدند.»

او تا نوامبر ۱۹۱۰، در ایران بود و تحت نظرش یك سلسله اقدامات مانند ترجمه بخشی‌از **مانیفست** حزب کمونیست، ایجادکلوپ انترناسیونال برای تماس انقلابیون ایران و انقلابیون خارجی و پخش مطبوعات انقلابی خارجی، تأسیس کلوپهای سیاسی کارگران و پیشه‌وران در رشت و انزلی و تشکیل جلسات بحث برای تبلیغ مارکسیسم و توضیح انقلاب ۱۹۰۵ روس، انجام شد. در طی این مدت او مرتباً با لنین در حال مکاتبه بود.

۵ــ با توضیحاتی که در فوق داده‌ایم، این اظهار نظر رانمی‌توان درست دانست.

٦ــ این نکته را هیچیك از نویسندگان تاریخ انقلاب مشروطه و وقایع گیلان مانند کسروی، ملکزاده، ابراهیم فخرائی و دیگران، اشاره نکرده‌اند. ولی نویسندهٔ **برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت** در صفحهٔ ۲٤٤ این مسئله را با شك و تردید بیان کرده است. در کتاب **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت** (صفحهٔ ۱۸۵) نیز با تردید به این نکته اشاره رفته است.

۷ــ سالار فاتح (علی دیوسالار) یکی از افراد نزدیك به‌سپهسالار که خود در جریان حوادث بوده است، در کتاب خود **فتح تهران و اردوی برق**، سخنی در اینباره نمی‌گوید.

۸ــ «در ۱۹ فوریه ۱۹۳۷، دولت در اطلاعیهٔ ویژه‌ای خبر داد که

یکی از محبوب‌ترین اعضای حزب، سرگواورجونیکیدزه، از یك حملهٔ قلبی درگذشته است. اورجونیکیدزه که ازدورهٔ انقلاب اکتبر وجنگ داخلی شهرت داشت، در ۱۹۳۷ عضو پولیت بورو و کمیسر صنایع سنگین بود. روزنامه‌ها یك گزارش مشروح طبی به امضای سه‌پزشك و گ. کامینسکی، کمیسر بهداری انتشار دادند. نوزده سال بعد، در کنگرهٔ بیستم حزب [کمونیست اتحاد شوروی] رسماً اعلام شد که اورجونیکیدزه زیرفشار استالین، دست به‌خودکشی زد.» روی مدودف، **در دادگاه تاریخ**، ترجمهٔ منوچهر هزارخانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۲۷۵.

۹ــ ف. ف. راسکولنیکف که روزنامه‌نگار برجسته‌ای بود، ازسال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹، نمایندگی شوروی در استونی، دانمارك و بلغارستان را بعهده داشت. پس از سال ۱۹۳٤، راسکولنیکف بیش از پیش از کیش شخصیت و تصفیهٔ بهترین کادرهای حزبی وحشت کرد. او متوجه شد که به‌طور دائم تعقیب می‌شود. در ژوئیه ۱۹۳۹، درحالی که او در فرانسه بود، اطلاع یافت که دشمن خلق و خارج از حمایت قانون اعلام شده است.

پس از این حوادث، راسکولنیکف چندی بعد، در سپتامبر ۱۹۳۹ درگذشت. طبق خبر روزنامه‌های فرانسه، او ظاهراً با پرت‌کردن خود از پنجره، خودکشی کرد. (شاید هم از پنجره پرتش کردند؟) نگاه کنید به **همان کتاب**، ص ۳۵۸ و ۳٦۰.

فهرست اعلام

آ

آبراموویچ ۴۰۷
آبـــوکف ۳۶، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰ تا ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۵، ۵۱۳
آتاربکیان ۴۲۷
آخوندزاده = بهرام، سیروس
آخوندوف، دکتر ۴۰۶
آدلر شش
آذری، احمد ۸، ۱۸، ۱۹، ۴۶۲ تا ۴۶۴، ۴۷۰
آرامیان، لئون ۴۵، ۱۴۱، ۲۵۳
آزاربا ۲۹۲
آستارائی، حسینعلی ۳۰
آغا محمد خان قاجار ۵۱۳
آفاق‌الدوله، تاجماه ۵۶۱
آقابابوف، دکتر ۱۰۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۳۱، ۳۳۴
آقا خان ۵۶۳
آقازاده [از شرکت‌کنندگان کنگره ملل شرق] ۲۹۲
آقازاده [از اعضای کابینه احسان الله خان] ۱۵۰
آقازاده، بهرام ۵۲۷
آقازاده، رضا ۱۶۷
آقایف [از رهبران حزب عدالت] ۱۵۰، ۴۸۱
آقایف، احمد ۴۰۱
آقایف، احمد بیک ۴۱۰ تا ۴۱۲
آقایف، حسن ۴۰۱
آلفاریوف ۹۵
آموزگار، میرزا ابوطالب ده، ۴۱۵ تا ۴۲۰
آنگارسکی (اتارسکی) ۳۶۹
آوانسیان، اردشیر ۵۰۲
آویس ۲۹۲
آیرم، سرلشکر ۵۰۰

الف

ابتهاج، غلامحسن ۹۷
ابتهاج، غلامحسین ۹۷
ابتهاج‌السلطنه ۹۷
ابراهیم اوف ۲۹۳
ابراهیم خان، سید ۴۸۳
ابراهیموف = شاهین
ابوالحسن، سلطان ۹۴، ۴۵۱
ابوترابیان، حسین ۵۴۳
احسان‌الله خان یك، دو، چهار، سیزده، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰ تا ۲۳۳، ۲۴۱ تا ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۳۸ تا ۳۴۱، ۳۴۹ تا ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۸۰، ۳۸۳ تا ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۳
احمد خان، میرزا ۱۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۵، ۷۲، ۷۳، ۹۶، ۱۰۵، ۴۴۵، ۴۶۹، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۱۰
احمد شاه قاجار ۲۴، ۸۱، ۸۶ تا ۸۸، ۱۰۵، ۱۲۹، ۲۴۵، ۲۵۱، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۹۷، ۵۴۵
ادموندس، ماژور ۳۶
اردشیر ۶۱
اردشیر = کاژانوف
ارژونیکیدزه، سرگو چهار، هفت، دوازده، ۴۷، ۵۲، ۶۲، ۶۴ تا ۶۷، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۸۴، ۲۹۳، ۳۷۶، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸ تا ۴۴۹، ۴۵۲ تا ۴۵۵، ۴۸۲، ۴۸۸، ۵۳۷، ۵۶۳ تا ۵۶۵
اسپیریدونوا ۱۳۸
استاروسلسکی (سرهنگ) ۷۳، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۵۴۵
استاسوا ۲۹۳
استالین هفت، ۱۴۸، ۳۶۷، ۳۹۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۷۱، ۵۲۳، ۵۶۵
استروسکی ۲۹۳
استیروسکی = بولاتسل
اسدالله، سرژان سید ۴۹۲
اسدالله اوف ۳۹۹
اسدی ۲۴۶
اسرافیلوف ۹۵، ۳۵۰
اسفندیار ۹۴، ۴۵۱
اسکاچکو ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۳
اسکندر بیست‌و یك
اسکندری، سلیمان میرزا ۴۳۲
اسمعیل ۴۰۲

اشتری = احمد خان
اشرف‌الدین، سید هفت
اکبر، حسن ۲۴۴
الهاوی ۴۷۳
امجدالسلطنه ۶۴، ۷۵، ۱۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹
املشی = میزان
امورسانوف ۲۹۳
امیرزاده، کاظم ۵۰۷، ۵۰۸
امین‌الدوله ۱۶۸
انگلس بیست‌و شش
انورپاشا ۲۳۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۱۳، ۴۲۴، ۵۴۳
اوحانسیان، دکتر وارطان ۱۰۶، ۱۲۳
اوسیپوف ۹۵
اوسیپوف، باباخان ۲۶۵
اوکشوت ۵۲۸
ایسکولوف ۲۹۲
ایلیانی، حسن ۶۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۴۵۰، ۴۹۳
ایلیاوا ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۹۳، ۳۵۰، ۳۷۰، ۳۷۲ تا ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۲۵

ب

باراتف، ژنرال ۱۴۸، ۲۵۵، ۴۹۱، ۴۹۹
باقر ۹۴
باقی ۴۵۱
بالاندین، سرگه چهار، ۳۶۰، ۳۸۳ تا ۳۸۹
بامداد، مهدی ۵۰۰
بحرالعلوم، حجت‌الاسلام ۲۴۶، ۳۴۴
بخارین ۵۵۸
برادیاگین، فیودور ۵۶۳
براویـن ۲۰، ۲۱، ۱۱۵، ۱۵۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۱۶، ۳۳۸
بریگادزه ۹۵، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۵
بلاکن ۲۷۹، ۲۸۴
بلومکین یك، ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۶۸تا۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۷۱، ۳۵۰، ۵۱۹
بلینکی، دکتر ۱۹، ۲۴، ۷۳، ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۷۱، ۳۶۸
بوبوخ ۴۷۳
بولاتسل، کاپیتان ۴۵، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۴۶۷، ۴۸۷، ۵۰۷
بـوللـه ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۶۳، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۸۴، ۳۷۸، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۵، ۵۱۳
بوندارفسکی ۴۷۹

بهار، ملك‌الشعراء ۴۸۰
بهرام، سیروس ۵۰۳، ۵۴۳
بیچراخوف، سرهنگ نه، ده، یازده، ۳۰۸، ۴۷۴
بیاتاکف ۴۲۷

پ

پارافتم، بانو ۳۹۳
پاریتسی، غازار هیجده
پاولویچ ۱۹۲، ۲۳۹، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹
پروشیان ۱۳۸، ۱۴۰
پطروسیان ۳۹۳
پلخانوف ۴۰۷
پوررسول ۳۵۴
پوشکین بیست‌و یك
پیربازاری، میرزا محمد علی ۹۱، ۹۳، ۴۵۰
پیشه‌وری = جوادزاده
پیله‌بازاری، محمد علی خان ۵۱۴

ت

تابلیان ۳۹۳
تارتوف بیست
تاماشوسکی ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۳۵۱
۶۳، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶،
تروتسکی چهارده، ۲۰، ۵۱، ۵۹، ۶۳، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۷۶، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۳۳۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹
ترونین ۹۴، ۹۵، ۱۳۵ تا ۱۳۸، ۱۴۰، ۳۵۱، ۴۵۰
تزروتلی ۴۰۹
تقی اوف (حاجی زین‌العابدین) نه، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۰
تقی اوف، دکتر میر ۴۰۶
توپچی باشیف ۴۰۱
تومانیانس نه، ۴۱۰ تا ۴۱۳
تیمور تاش = سردار معظم

ج

جبارزاده ۲۹۲
جرج، لوید ۵۴۷
جعفر (گیلانی)، سید ۹۱ تا ۹۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۵۰
جلال علی = چمنی
جمشید ۹۴، ۴۵۱
جمشید، یونس ۲۶۵
جنگلی، اسماعیل ۴۶۶، ۴۸۵، ۵۳۳، ۵۵۵

جمیل بیك، سرهنگ ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۷۳، ۲۵۸، ۲۶۴
جوادزادهٔ خلخالی ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۴۰، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۲۷، ۵۲۸
جودت، حسین ۳۵۳، ۳۵۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۳۷، ۵۵۳
جورابا اوف ۲۹۲
جهانس = هوانسیان

چ

چاپاریدزه، میشا ۵۶۳
چایچی، میرزا علی آقا ۵۱۴
چخه‌ایدزه ۴۰۹
چلیاپین ده، ۴۱۷ تا ۴۲۰، ۴۷۳، ۴۷۴
چمنی، سید جلال ۵۲۲، ۵۲۳
چیچرین، گئورگی ۲۸، ۳۸، ۴۱، ۹۶، ۱۱۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰ تا ۳۸۲، ۴۴۱، ۴۸۶، ۵۵۸

ح

حاجی احمد = کسمائی
حاجی اوف ۴۲۷
حاجی خان ۴۳۶
حاجی قلی ۲۹۲
حاجی محمد جعفر = کنگاوری
حافظ ۳۰۹
حبیب‌الله خان، سید ۴۸۰
حبیبی، میرزا علی ۹۴، ۴۵۱
حسابی ۵۵۷
حسن ۴۵۰، ۴۵۱
حسن‌خان = ایلیانی
حسن، سلطان ۹۴، ۴۵۱
حسین اوف ۲۹۲
حسین خان، سید ۴۶۱
حشمت، دکتر ۷۶، ۷۷، ۹۲، ۴۶۱، ۴۶۴، ۵۰۹
حقی، اسمعیل ۲۹۲
حلقه‌سری = علم‌الهدی
حیدری ۲۴۶
حیدری، میرزا احمد خان ۲۳۹ تا ۲۴۴، ۲۷۱، ۵۴۳

خ

خالق‌زاده، علی عباس (علی اوف) ۲۶۵
خانجیان ۴۲۷
خان‌زاده، علی ۵۲۷
خزعل، شیخ ۳۳۶
خمامی، میرزا محمد علی ۹۱ تا

۹۳، ٤۵۰
خواجوی، رضا ۱٤۹، ۳٤۰، ۳٤۱، ۳۸۵، ٤۹۲، ۵۲۷
خورتکا، روبرت ۵٤۸
خورنی، موسی هیجده
خوشتاریا نه، ۲۵۵، ٤۳۷، ٤۳۸
خیابانی، شیخ محمد ۱۲٦، ۱۳۷، ۳۱۳

د

دارا بیست‌و یك
دارائی، ابراهیم ۵٦۱
داریوش بیست‌و یك، ٦۱
داودزاده، ابراهیم آقا ۵۱٤
داودیان، حقینبه هیجده
داور، علی اکبر ۵۰٤
داویدف ٤۵۵
درگابریلیان، آستقیك نوزده
درویش، اسدالله خان ٤۷۷، ٤۸۳
درویش، سعدالله ۹۹، ۱۱٦، ۵۰۹
دزرژینسکی ٤۵۳، ٤۵٤
دنسترویل، ژنرال نه تا یازده
دنیکین، ژنرال ۱۲، ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۳۵ تا ٤۰، ٤٤، ۵۸، ۲۱٤، ۲٦٤، ۲۸۱، ۳۰۸، ٤۳۹ تا ٤٤۱، ٤٦۹، ٤۸۰، ٤۸۷
دوستدار، عطاءالله خان ۲٤٤
دوما، آلکساندر ۳۹٤
دهگان، برزویه بیست‌و سه
دهگان، بهمن بیست‌و دو
دیوان بیگی پانزده
دیوسالار مازندرانی = سالار فاتح

ذ

ذاکری، عبدالحسین ۵۰٤
ذره ۵۵۷

ر

رادنیا، ر. ۵۰۳
رازانی، حسین ٤٦٤
راسکولنیکف دوازده، ۳۸، ۳۹، ٤۷، ۵۱، ۵۲، ٦۲، ٦٤ تا ٦۷، ۱۱۵، ۱٤۰، ۱۸۵ تا ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷ تا ۱۹۹، ٤۳۹، ٤٤۰، ٤٤۲ تا ٤٤۹، ٤۵۲ تا ٤۵۵، ٤۷۵، ٤۸۲، ٤۸۸، ٤۸۹، ۵٦۵
راسین ۳۹٤
رائین، اسمائیل هشت، پانزده، شانزده، ٤٦۵، ٤۸۵، ۵٤۳
رئیس‌نیا، رحیم ٤۷۳
رحمن اوف ۲۹۲
رسول‌زاده، محمد امین ٤۰۸، ٤۲٤، ٤۲۵، ٤۳۲
رشتی = طاهری، محمد جعفر
رشتی، حاجی آقای ۵۲٤

رضا ۹۴، ۴۵۰
رضا اف ۴۹۷
رضا، پروفسور ۵۰۴
رضا خان = رضا شاه
رضا زاده = فخرائی، ابوالقاسم
رضا شاه ۳۶۴، ۴۵۶، ۵۰۰، ۵۰۴
رضا، عنایت‌الله ۵۰۴
رضا، میرزا ۶۲
رفیع، آقا ۲۴۶
رمارك ۵۵۵
روحانی، حاج سید محمود ۴۶۶
روحی کرمانی = نیکروان
روستا، رضا ۵۰۲
روسمر ۲۸۰
روگراودین ۲۹۹
رومانوف ۴۳۴
ریسنر، لاریسا ۴۷۹

ز

زاکوف ۲۹۳
زاوش، ح. م. ۵۴۶
زینویف، گریگوری ۲۳۹، ۲۷۶، ۲۷۹ تا ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۰۷، ۴۲۵ تا ۴۲۷

ژ

ژوروانیا ۴۰۹

س

ساعدالوزاره ده، ۷۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۵۴۱
ساعد مراغه‌ای = ساعدالوزاره
سالار فاتح ۱۷، ۴۶۴، ۵۶۴
سپانلو، محمد علی بیست، بیست‌و پنج
سپهدار تنکابنی = سپهسالار تنکابنی
سپهدار اعظم = سپهسالار تنکابنی
سپهر، مورخ‌الدوله ۴۷۱
سپهسالار تنکابنی ۱۷، ۹۷، ۹۸، ۱۶۸، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲ تا ۴۳۴، ۴۴۱، ۵۶۲
سربریاکوا ۳۳۴
سرتیپ‌پور، جهانگیر ۴۶۴
سرخوش، حسین ۳۴۰، ۳۴۱، ۵۵۱
سردار اسعد ۳۳۶
سردار افخم ۵۱۳، ۵۶۲
سردار سپه = رضا شاه
سردار فاخر ۵۱۷
سردار محیی هفت، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲ تا ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۳۷، ۵۶۲، ۵۶۳
سردار معتمد ۲۴۴ تا ۲۴۶
سردار معظم پانزده، ۷۷، ۳۰۶، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۰۹
سردار مقتدر ۱۱، ۱۵تا ۱۷، ۳۰،

۱۵٤، ۲٦٤، ٤٦۷، ٤٦۸، ۵۲۱، ۵۲۲
سردار همایون ٤۹۷، ۵٤۵
سقومونیان، بقراط ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۲۳
سلطان‌زاده (میکائیلیان)، آوتیس ۲۸۳، ۲۹۲، ٤۷۳، ۵۳۱، ۵٤۳
سیرانوش، مادام ۳۹۳
سیگاری، شیخ احمد ۱۸۱، ۵۰۹، ۵۲۸، ۵۲۹
سینکو، اف ٤٦۵

ش

شاکر، بهاءالدین ۲۹۲
شاکری، خسرو ٤٦۳، ٤۹٤
شامپانی، ژنرال ۳٦، ۳۷
شامیریانس، میرزا میکائیل بیست و یك
شاهپور ٦۱
شاهپور = کارگاراتلی، ژنرال
شاهرخی = امیرزاده
شاهسون، نجفقلی ۳۰
شاهمراد ۵۳۹
شاهومیان، استپان ده، ۳۹۱، ٤۰٦، ٤۱۳، ٤۱۵، ٤۱۷ تا ٤۲۲
شاهین، تقی ۵۰۳
شریعتمداری ۵۰۸
شعار، حاجی محمد علی ۵۱٤
شمبانوا ۲۹۳
شفاء، دکتر ۳۵۲، ۳۵۳
شمیل، شیخ ۲۸۱
شیروان‌زاده = موسسیان
شیللر ۳۹٤

ص

صالح، سید صالح ٤٦٤
صالح، سید عبدالوهاب ٤٦٦
صبوری دیلمی، محمد حسین ٤٦۲، ٤۸۲، ٤۸۳، ٤۹۷
صدرالاشراف ٤٦۳، ٤٦٤، ٤٦۹، ٤۷۰، ٤۹۷، ۵۰۵، ۵۰۸ تا ۵۱۰
صدر هاشمی، محمد پنج، شانزده
صدیق اعلم = صدیق، عیسی
صدیق، عیسی ۵۰۸، ۵۱۰
صدیق، ناظمه ۲۹۲
صفائی، ابراهیم ۵۱۷
صفوی، رحیم‌زاده ٤٦۱
صولت‌الدوله ۳۳٦

ض

ضرغام‌السلطنه = سردار مقتدر
ضیاء، حسین ۵۰۲

ط

طاهری، ابوالقاسم ۵۴۸
طاهری، محمد جعفر ۵۰۸
طباطبائی، سید ضیاءالدین ۴۶۳
طلوع، محمودرضا ۹۱تا۹۳، ۴۵۰، ۴۵۶، ۵۰۳، ۵۰۴
طوریان ۳۹۳
طومانیان ۳۹۳
طومانیان هیجده
طومانیانس = تومانیانس

ظ

ظهیرالدوله ۳۱۵
ظهیرالملك ۳۰۶

ع

عباس خان ۵۶۳
عبدالحسین‌خان، سلطان ۹۴، ۴۵۱، ۴۸۳
عبدالحمید، سلطان(پادشاه عثمانی) پنج، بیست‌و دو، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴
عبدالرشید اوف ۲۹۲
عبدالله، شیخ ۹۴، ۴۵۱
عبدالله‌اوف ۲۹۲
عزت‌پاشا، یوسف ۲۸۱
عزیزبیکوف، مشهدی بیك ۴۰۵ تا ۴۰۷، ۴۲۰
عسگری، علی حاج علی نوزده
علم‌الهدی، شیخ علی ۴۶۶
علی، خالو ۵۳۹
علی، سید ۲۴۹
علی، میرزا ۹۴، ۴۵۱
علی‌اکبر، میرزا ۹۴، ۴۵۱
علی‌اوف ۲۴۷، ۲۶۰، ۳۴۰
عمواوغلی، حیدر ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۷۳، ۵۰۲، ۵۴۳
عمیدالسلطان ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۰، ۳۵۶
عین‌الدوله ۱۳۲

غ

غابیوف ۲۹۲
غفارزاده ۴۷۳

ف

فتحعلی‌خان، سرهنگ ۵۶، ۷۲، ۷۷، ۹۴، ۹۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۴۵۱، ۴۸۳، ۵۰۰، ۵۱۷
فخرالدوله، خانم ۳۶۸
فخرائی، ابراهیم دو، نه، بیست و پنج، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۴، ۵۴۳،

۵٦٤
فخرائی، ابوالقاسم ۹۱، ۹۲، ٤۵۰، ۵۰۵
فخرائی، حاج رضا ۵۰۵
فرخی یزدی ۵۰۲، ۵۰٤
فرمانفرما ۱۳۲
فریدون = ترونین
فلسفی، نصراله ۵۰۱
فلکسیان، خواهران ۳۹۳
فیروز، مظفر هفده

ق

قرابگیان هیجده
قربان، خالو دو، ۱٤۹، ۲۳۰، ۲٤۱، ۲۵٤، ۳۸۵، ٤۸۲، ٤۹۳، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳٤، ۵۳۹
قرقمازوف ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲
قره‌بگوف، دکتر ٤۰۱، ٤۰٦
قریبوف ۲۹۳
قزوینی، محمد نوزده
قلی‌اوف ۲۹۲
قلی‌اوف ۲۹۳
قنبرخان کرد ٤۸۲، ۵۳۹
قوام‌السلطنه هفده، ۱۳۲

ك

کاپلان، فانی شش
کاراخان ٤۷ تا ۵۰، ۱۳۸، ۱۹۲، ۳٦٤ تا ۳٦۷، ۳٦۹ تا ۳۷۱، ۳۷٦، ۳۸۲، ٤۸۸، ٤۸۹
کاراکاشیان، دوشیزه ۳۹۳
کارگاراتلی، ژنرال ۹۵، ۱٤۸، ۲۵٤ تا ۲۵۷
کاژانوف ۳٦، ٤٤، ٤۵، ۵۷ تا ۵۹، ٦۱، ٦۲، ٦۷، ۸۹، ۹۰، ۹٤، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱٤۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۳٤، ۳۳۵، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤۵۰، ٤۵۱، ٤۹۷
کاظم‌خان ۵٦۳
کامنف ٤۲۵، ٤۲٦، ۵۵۸
کامینسکی، گ. ۵٦۵
کاوالوف ۹۵
کاوه ۱۸۰
کبیری، علی ۵۰۲، ۵٦٤
کراسین، ل.ب. ۵٤۸
کرت ۹٤، ٤۵۱
کرستینسکی ۳۷۳، ٤۲۷، ۵۵۸
کرنسکی نه، ۱۹، ۱۳۸، ۱٤۱، ۱۷۰
کریستفسکی ٤۵۵
کریم، خالو ۵۳۹
کریم، دکتر ۹٤، ٤۵۱
کریم‌خان ۲٤۷
کریم‌خان (رشتی)، میرزا هفت، ٤۸۲، ۵٦۲
کسروی، احمد نوزده
کسمائی، حاج احمد ده، ٤٦۱،

٤٦٦، ٤٧٨، ٥٣٩
کسمائی، حسین‌خان هفت، ۱۱۱، ۱۱۲، ۵۱۳، ۵۱٤
کشاورز، کریم ۵۰۲
کلچاك ۲۳، ۳۸، ۵۸، ۲۱٤، ۳۰۸
کمال پاشا، مصطفی ۱۲۷، ۳۳۷
کنان، ژرژ ٥٤٨
کنگاوری، محمد جعفر ۹۱، ۹۳، ۱٤۹، ۱۵۰، ٤۵۰، ٤۷۷، ۵۰۵، ۵۵۳، ۵۵۷
کوچك‌خان جنگلی، میرزا ۱، ۷،۸، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸ و در اغلب صفحات
کوك‌اوف ۹٤، ۹۵، ٤۵۱
کولچ ۲۸۰
کی‌استوان هشت
کیروف ۲۹۳
کیگالو ۹۵

ك

گائوك چهار، ۵۷، ۵۹تا ٦۷،٦۱، ۸۹، ۹۰، ۹٤، ۹۵، ۱۸۳، ۱۹۱ تا ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۷٤، ۲۷٦، ۳٦۰، ۳٦۳، ۳٦٤، ۳٦۸، ۳۷۰، ۳۷۷، ٤٤۳، ٤٤٤، ٤۵۰، ٤۵۱، ٤۵۳، ٤۵۵، ٤۹۱
گالوستیان ۷۸، ۱۲۵، ۱۲٦
گالوستیان، مادام ۱۰٦
گرین، بریس ۲٦٤
گلبرگ، محمد باقر ۵۰۱
گوسف ٦۰، ۹۵، ۲٤۷

ل

لادبن ۵۵۷
لنین شش،هفت، چهارده، ۲۰،۵۸، ٦۳، ۹۰، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳٦، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۱، ۱۵۹، ۱٦۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۱۹۷،۱۹۹ ۲۱٦، ۲۲٦،۲۷٦، ۲۸۰تا۲۸۳، ۳۳۳، ۳٦۷، ۳۸۸، ٤۰۷، ٤۲۵، ٤۲۹، ٤۳٤، ٤۳۵، ٤٤٤، ٤٤۵، ٤۵٤، ٤۷۰، ٤۷۱، ٤۷۹، ٤۸۲، ٤۹۳، ٤۹٤، ۵٤۷، ۵۵۸، ۵٦٤
لوبکوف ۳۷۲
لورتگپانیدزه ٤۳٦، ٤۳۸، ٤۳۹، ٤٤۷
لورنس، کلنل ۵۲۸
لوشکین ۲٤۷
لیاخوف، ژنرال ۳۳۱ تا ۳۳۳
لیانازوف نه

م

ماخارادزه ۲۹۲

ماخان ۴۵
مارتوف ۴۰۷
مارکس بیست و شش
ماکنزن، مارشال فن ۱۴۰
مجتهد، حاج آقا رضا ۵۰۳
مجتهداردبیلی، آقا میرزا علی‌اکبر ۱۵۸
محمد ۹۴، ۴۵۱
محمد، حاج شیخ ۱۵۵
محمداوف ۲۹۳
محمدتقی، آقا میرزا ۳۸۰
محمد حسن، شیخ ۴۶، ۴۷
محمدخان، حاجی ۴۹۹
محمدعلی آقا، حاج (داوود زادهٔ داوودی) ۳۶۸
محمد علیشاه هفت، ۸۱، ۳۳۲، ۴۲۸، ۴۳۱، ۵۱۳، ۵۴۱، ۵۶۲، ۵۶۴
محمود آقا = طلوع، محمود رضا
محموداوف ۲۹۲
مخبرالسلطنه ۵۱۷
مختار، رکن‌الدین ۵۶، ۷۲، ۷۷، ۵۰۰
مدرسی‌چهاردهی، مرتضی چهارده، پانزده، هیجده، بیست و دو، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۰۴
مدنی، میرزا احمدخان ۴۶۴، ۴۶۵
مدودف، روی ۵۶۵
مدودیتسین ۲۹۹
مدیرالملك ۶۲، ۶۴، ۹۷، ۴۴۵
مدیوانی، بودو یك، ۹۵، ۱۴۷ تا ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۳ تا ۲۵۷، ۲۶۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۶، ۴۳۸، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۵
مراد، خالو ۲۴۲، ۵۳۹
مراد کوچك ۵۳۹
مرکادو، رامون ۵۵۵
مزدك بیست، ۶۲، ۱۵۷، ۲۳۲، ۵۲۴
مشاورالممالك ۳۰۱، ۳۱۱
مشکور، محمد جواد هیجده
مشیرالدوله ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۵۱۷، ۵۲۱
مصطفی ۹۴، ۴۵۱
مطبعه‌ای، حاجی رضا ۵۱۴
مظفرالدین شاه ۴۰۹ تا ۴۱۲
مظفرزاده، میر صالح چهار، ۶۴، ۶۷، ۱۸۳، ۱۹۱ تا ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۴۴ تا ۴۴۸، ۴۵۰ ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۸۰، ۵۰۱، ۵۵۵
معزالسلطان = سردار محیی
معین‌الرعایا = ایلیانی، حسن
مقتدرالسلطنه = سردار مقتدر
ملك، رحیم رضازادهٔ ۵۴۳
ملکزاده، مهدی هفت، ۵۶۴
ملکیان، بانو ۳۹۳
منشور گرکانی، ع. ۴۹۱

منصور، دکتر ۹۴، ۴۵۱
مورزاکوف سیزده، ۱۰۱، ۱۶۸ تا ۱۷۲
موروز ۹۵
موسسیان، الکساندر هیجده
موسی ۹۴، ۴۵۱
موسی‌اوف ۲۹۲
موکیلوسکی ۴۲۷
مولیر بیست، ۵۰۱
میاسنیکوف ۴۲۷
میرباخ، بارون فن ۱۳۹، ۱۴۰
میرزا اسمعیل = جنگلی، اسماعیل
میرزابگیان بیست و هفت
میر شمس‌الدین = وقاری
میزان، شیخ بهاءالدین ۴۶۶
میزویان ۴۲۵، ۴۲۶
میکویان، آناستاس یك، ۱۴۷ تا ۱۵۰، ۱۹۳، ۳۵۰، ۵۲۳
میناسیان، آرتوش بیست و شش، بیست و هفت
مینوی، مجتبی هیجده

ن

نارپوتابکوف ۲۸۱، ۲۹۲
نادر ۶۱
ناصرالدین شاه ۲۳۲
ناصرالملك هشت، ۵۶۲
نایب، علی اکبر خان ۴۶۱
نریمانوف، نریمان چهار، شش، ده، ۲۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۴، ۲۲۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۹۱ تا ۴۰۱، ۴۰۳ تا ۴۱۱، ۴۱۳ تا ۴۱۶، ۴۱۸ تا ۴۲۸، ۵۳۷، ۵۶۱
نصراله (رضا)، آقا ۹۱ تا ۹۳، ۴۵۰، ۵۰۹
نصراله طوالشی = سردار مقتدر
نصرت‌بیك، سرگرد ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۵۸، ۲۶۴
نفیسی، سعید ۵۰۱
نقی‌اوف نه، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۰
نکراسف ۴۹۹
نمایشی، آقادائی چهارده، ۵۱۴
نوری، سلیمان ۲۹۲
نوری، عمیدالملك ۵۱۴
نوری‌پاشا ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۱۳
نهاوندی، میرزا علی اکبر ۵۱۴
نیك‌بین، کریم ۵۴۳
نیکروان، حسین ۵۰۲
نیکلا ۸۲ تا ۸۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۵۴

و

وارودهی، بانو ۳۹۳
والیکو ۴۲۸، ۴۳۰ تا ۴۳۳

وان ۲۹۲
وانزاتوف ۲۹۳
وثوق‌الدوله ٦، ١٤، ٤١، ٤٤، ٤٥، ٦١، ٧٦، ٨٨، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٧، ١٤٥، ١٦٤، ١٦٨، ١٨٠، ٢١٤، ٣٠٦، ٤٥٢، ٤٦١، ٤٦٤، ٤٦٨، ٤٩٢، ٤٩٧، ٥١٣
وزیرف ٤٢٠
وقاری، میر شمس‌الدین ۹۱، ۹۳، ٤٥٠
ولاخوف شش
وینوف ۳۳۲ تا ۳۳٤

ه

هاروتونیان، مسروب ٤٤٤
هاروطونیان، وردیرو ۳۹۳
هزارخانی، منوچهر ٥٦٥
همایون، ظهیر ۳٦
همایون، عمید ٤۳٦
هنسس نه
هوانسیان، آرا هیجده، بیست‌و دو، بیست و شش
هوجا، عباس ۲۹۲
هوفن ٤۲
هوشنگ = کائوک

ی

یار محمدخان ٥۳۹
یپرم‌خان = یفرم‌خان
یدالله ۹٤، ٤٥۱
یفرم‌خان چهار، نوزده، ٤۲۸، ٤٤۱
یقیکیان، آستقیك هیجده
یقیکیان، گریگور سه تا بیست‌و دو، بیست و پنج تا بیست و هفت، ۱٤۰، ۲٤۰، ۲٥٤، ۲٥٥، ۲٥۷، ۳٤۹، ۳٥۲، ۳۸۳، ٤٤۸، ٤۹۷، ٥۰۷، ٥۲۸، ٥٤۳، ٥٦۱
ینی‌که‌یوف ۲۹۳
یودنیچ ٥۸
یورینوف ٤٥٥

کتابهای منتشر شده توسط انتشارات نوین

۱ــ نهج‌البلاغه علی (ع)	ترجمهٔ محمدعلی انصاری
۲ــ وقایع اتفاقیه (گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران)	به کوشش سعیدی سیرجانی
۳ــ کمونیزم و دمکراسی	نوشتهٔ دکتر عنایت‌الله رضا
۴ــ سالهای حاکمیت (روی .T. مدودف)	ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا
۵ــ هزار نکته	جمع‌آوری محمد مستجیر
۶ــ گروگان‌گیری در ایران (پیر سالینجر)	ترجمهٔ دکتر ثقة‌الاسلامی
۷ــ جنگ حقیقی (ریچارد نیکسون)	ترجمهٔ دکتر ثقة‌الاسلامی
۸ــ سازمان جاسوسی کا . گ . ب الکسپوویچ پاگوف	ترجمهٔ اسکندر دلدم
۹ــ مردی از جنگل (میرزا کوچک خان)	نوشتهٔ احمد احرار
۱۰ــ توفان در ایران	نوشتهٔ احمد احرار
۱۱ــ تاریخ بیداری ایرانیان (ناظم‌الاسلام کرمانی)	به کوشش سعیدی سیرجانی
۱۲ــ سپهسالار تنکابنی (محمدولیخان خلعت‌بری)	به اهتمام محمود تفضلی
۱۳ــ گفتگو با استالین (میلوان جیلاس)	ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا
۱۴ــ سنگواره‌ها	ترجمه دکتر میثمی
۱۵ــ آموزش و دانش در ایران	نوشته دکتر ذبیح‌الله صفا
۱۶ــ سیری در شعر فارسی	نوشته‌دکترعبدالحسین‌زرین‌کوب
۱۷ــ از پاریــز تا پاریس	نوشتهٔ دکتر باستانی پاریــزی
۱۸ــ خلیج فارس	ترجمه اسکندر دلدم
۱۹ــ بیست سال در ایران	ترجمه علی پیرنیا
۲۰ــ شیرین‌زبانیها	جمع‌آوری محمد مستجیر
۲۱ــ فلسفه آموزشی اقبال لاهوری	ترجمه دکتر عثمانی
۲۲ــ پرواز عقاب	ترجمه صهبا سعیدی
۲۳ــ جنگ‌های‌جهانی‌در ایران	ترجمه حسین نجف‌آبادی
۲۴ــ تبهکاران تل‌آویو	ترجمه اسکندر دلدم
۲۵ــ نوشته :گیورگی فیودروف	
۲۶ــ هشت الهفت	نوشته دکتر باستانی پاریزی